هذا کتاب شجره و ثمره بطلمیوس از قول عبث

بنام ایزد بخشاینده و مهربان دادگر

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوار و انجم سیار بیافرید و شکر و سپاس واجب الوجود را که عناصر و ارکان بوجود آورد و از
اثر علویات و تأثیر سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را مخصوص گردانید و بتشریف
شرف عقل داد تا بمجاری نجوم راه برد و بحقایق اشیاء رسد و درود و تحیات بیکران بر پیغمبران اما بعد چنین گوید مؤلف
این رساله علیشاه بن محمد قاسم الخوارزمی المعروف ببوعلی البخاری که بیشک هستی موجودات از واجب الوجود است
و وجود هر چیزی را سببی آفرید بوجود آن سبب چیز ظاهر و موجود شود و بحکمت ازلی افلاک قائم کرده و چندین هزار
کواکب ثابت بنهاد و از آنجمله هفت کواکب را در هفت فلک سیر داده و باقی را در فلک هشتم ثبت گردانیده است و تأثیرات
اجرام علوی در آدمی بیش از آن اثر کند که در دیگر حیوانات و باز در شخصی که فیض فضل الهی در روی غالبتر بود آن اثر ظاهرتر باشد

ولهذا

ولهذا احکام نجومی بر زیرکان غالبا درست تر آید و درست تر بود بدانکه شرایط احکام بسیار است اما آنچه
ناگزیر است آنست که منجم مزاج بروج و کواکب نیکو معلوم دارد تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن میان
سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال آن و از قسم طبیعی با چیزی باشد و کثرت تجربه بود بعلم پس گفت که احکام غلبه ظنست و
و غلبه ظن میان شک و یقین باشد پس اگر گمان او از میان بر خیزد یقین باشد و یقین حقیقت علم باشد نه غلبه ظن و شک
نیست که منجم میان رگ زده و رگ نزده فرق دشوار تواند کرد بلکه نتواند و همچنین میان خفته و مرده و غلبه ظن شامل بود صدق
کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن بر چیزی چه اگر کلیات احکام کافی نباشد و جزئیات را نهایت نبود و چون
این مقدمه دانسته شد پس وقتی که بر طالع مولودی حکم خواهد کردن نسبت و اقلیم و لده مولود و احوال دین و دولت او را مجرد دارد
و صفات پادشاه را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کنند احوال پادشاه و اقلیم و ناحیه و شهر و هوای او را نگاه دارند که
هر اقلیمی و شهری چنانکه طبیب در حق مریض این همه را لحاظ میدارد بلکه هوای هر خانه را لحاظ میکند و قوی را مزاجی دیگر است
چون تأثیر اجرام علوی به اجسام سفلی رسد هر جسمی و موضعی بقدر استعداد خود قبول اثر کند و بدان متأثر شود اگر قابلی
نباشد چنانکه آفتاب بر همه کوهها یکسان تابد اما در کوه بدخشان لعل پرورده شود و بکوه دیگر نوره و گچ پس حکم اثر کواکب

آنجا ظاهر تر باشد که استعداد قوی تر اما نسب مولود از آن نگاه دارند که فرزند پادشاه هر چند به طالع بود به سعادت
بیشتر از بچه پاسبان باشد و هوای اقلیم و شهر را از آن اعتبار کنند که دلیلهای سعادت در شهرهای گرم سیر همان اثر نکند که در
شهرهای سردسیر و رنگ صورت بچگان ختائی همان نباشد که بچگان هند و روم و پادشاه را از آن نگاه دارند که
رعیت بر دین و روش پادشاه وقت باشند پس بباید دانست که تفاوت میان احکام طالع سال عالم و مولود آن
بود که آن بعموم و خصوص باز گردد و آن به یک شخص معین پس هر حکم که خواهد کردن اول دلیل آن طلب دارد چنانکه در کتب آن
گفته شود و البته بر یک دلیل هیچ حکم نکند تا دو دلیل یا بیشتر نبود بر یک چیز و تعارض هر سعد و نحس نسبت آن چیز نگوید چنانچه
کند و آنچه گوید از سر علم و فکر و اعتقاد گوید و دیانت و امانت نگاه دارد و نظافت ظاهر و فراغت اما اگر شخصی را
سهم الغیب بر درجه طالع افتد یا مشتری یا سهم الغیب بود یا ناظر بود به او خاصه از خانه علم یا از نوبتی یا عطارد و در خانه نهم بود از
طالع او یا سعدی آنجا بود خاصه که عطارد از نهم یا سیوم بود آن سعد احکام آن شخص غالب راست بود اگرچه در این علم
کم بضاعت افتاده باشد اما این نادر بود و خاطر و صفاء ذهن و پاکی سیرت با وی یار کند و شفقت و راستی و رحمت
پیش گیرد و جانب حق را مقدم دارد تا بیشتر احکام او راست افتد و سخن در خور وقت و لایق شخص و مناسب آن گوید به

طلب را

طلب را همراه این باید تا علاج او بیشتر درست آید هم ابتدا فقیر که این کتاب را پنج اشجار و هر اشجار را شعب
و هر شعبه را اثمار نهاده شد که این اشجار بوستان روشن و عالم الهام ربانی رسیده بود شجره اول در صفات
منسوبات کواکب و بروج شجره دویم در احکام قرانات و اتصالات به یکدیگر شجره سیوم در احکام طالع عالم و حول
خسوف و کسوف شجره چهارم در احکام طالع موالید شجره پنجم در اعمال احوال تسییرات شجره اول در صفات
و منسوبات بروج و کواکب و انواع اقسام بروج و عرض طول عالم و نظرهای کواکب و مقادیر شبها و روزها و قوت و ضعفهای
کواکب و ارباع عالم و نجوم سبعه بر این هفت کواکب بودن کیفیت هر یک اتفاق افتادن حالات و دلیلها در هر وقت این
شجره هفت شعبه است شعبه اول در صفات و منسوبات بروج چهارده ثمره ثمره اول در صفات و منسوبات
برج حمل حمل خانه مریخ است و شرف آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک به طبع آتش بهاری
مذکر و روزی و شرقی و منقلب و در رنگ سرخ و سپید و خوب صورت و جعد موی و نیکو و سبک روح و ناپارسا و نکاح دوست
و تیز شهوت و میانه فرزند از مردمان دلیلست بر ملوک و امرا و لشکریان و جباران و ارباب سلاح و دهقانان و حربیان
و اگر منحوس حال بود دلیلست بر دزدان و رهزنان و جمع رنود و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران و طباخان و قصابان و سلاخان و اسبابان

و از جواهر دلیلست بر مس و آهن و گوگرد و شوره و تاج و پیرایه + و از خانه‌ها دلیلست بر آتش خانه‌ها و گرمابه‌ها و جایهای عالی مقام
مسگران و آهنگران و مطبخها و آغال گوسفندان و سلاح خانه‌ها + از خوبیها دلیلست بر مزاج و حرکت و معاشرت و تازه‌رویی و
گشاده‌جبینی و دلیری و تیزخشمی و کینه‌داری و حاضرجوابی و میانه آوازی + و از دواب دلیلست بر گوسفندان و نخچیران و آنچه سم شکافته
بود + از نباتها دلیلست بر علف و دارچینی و زنجبیل و فلفل و کبابه + و از شهرها دلیلست بر بابل و فارس و آذربایجان
و طبرستان + از اعضا دلیلست بر سر و روی و گوشتهای اعضا + و از بیماری دلیلست بر درد سر و چشم و برخ باد و کری و
کوری و گنگی و کلف روی و برج بهیمت و نرم آواز **برج دویم** در صفات و منسوبات برج ثور **ثور** از خانهای زهره است
و شرف ماه و وبال مریخ و حضیض عطارد و بمزاج سرد و خشک بر طبع خاکی و بهاریست و مونث و لیلی و جنوبی و ثابت
و برنگ سفیدی روشن و نکاح دوست دارد و تیز شهوت و کم فرزند + و از مردم دلیلست بر مردم بزرگ باشی و معروف و
ملکزادگان و وکیلان و عاملان و انبارداران و خاتونان و مطربان ضعیفه + و چون بد حال بود دلیل کند بر مادران و
خدمتگاران و مردمان احمق + از نباتها دلیلست بر آنچه شیرین بود و از میوه‌ها و سبزیها و آنچه ترش بود + از خانها
دلیلست بر سراها و بوستانها و کشت‌زارها و هر جا که در وی دواب دارند و بکوه نزدیک باشد و بنائی که در وی عمارت کنند

از شهرها

از شهرها دلیلست بر دمشق و مصر و همدان و سواد عراق و عجم و اسکندریه و فرغانه و هرات + از خوبیها دلیلست
بر احمق و کاهلی و مکر و تهمت و غفلت و نامقبولی + از دواب دلیلست بر گاو میش و گاو و نخچیران کوهی + از
مرغان دلیلست بر کبوتر و فاخته و بلبل + از جواهر دلیلست بر طوق و حمایل و گردن بند + از اعضا دلیلست
بر گردن و حلقوم و رگها و عصبهای گردن + از بیماریها دلیلست بر درد گلو و آنچه بر اطراف گردن حادث شود
بهیمیت و میانه آواز **برج سیوم** در صفت و منسوبات جوزا برج جوزا خانه عطارد است و شرف راس
و وبال مشتری و هبوط ذنب و حضیض زحل و اوج آفتاب در زهره و بمزاج گرم و تر است بر طبع باد و بهاریست و مذکر
و روزی و دو جسد و جنوبی و برنگ سفیدی که بزردی زند خوب صورت و میانه نکاح و میانه فرزند و در طالع بسیاری میانه
از مردم دلیلست بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دبیران و تجار و علما و عمال و مقربان و شعرا
و شرفا و چون بد حال بود دلیل کند بر طراران و کیمیاگران و شاعران ادیان کوی و کسانی که در کارها تعطیل کنند
از نباتها دلیلست بر درختان عالی میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوه‌ها با مغز و آنچه درون او را خورند
و انواع داروها و از جایها دلیلست بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و جایهای بازیگران و دیوان خانه‌ها و دبیرستان

و کبوتران و خانهای مرغان ✦ از شهرها دلیلست بر مصر و رقه و سنه و کیلان و موقان و اصفهان و کرمان و از خوبها
دلیلست بر جوانمردی و گفتن حکایات و روایات و حکمت و بزرگی جستن و تیزخاطری و آمیختن با مردم و از حیوانات
دلیلست بر جانوران پرنده و مرغ خانگی و قمری و آنچه با مردم انس گیرد و از اعضا دلیلست بر بازو و دوش و ستها و انگشتها
و از بیماریها دلیلست بر ریشها بر روی و زحمت و از بادها و برج آتشی است و علیه آواز **نمره چهارم** در
صفات و منسوبات برج سرطان **سرطان** خانه زهره است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل مزاج سرد و تر بر طبع آب
و تابستانیست و موقت و شبی و منقلب و شمالی و هر کس اسمرد بسیار نکاح است و بسیار روزند و ناپارسا ✦ از مردم
دلیلست بر ملکزادگان و باغبانان و میران آب و کشتی بانان و ملاحان و عصفران و شراب داران اگر رجال بود دلیل کند
بر حمامیان و سقایان و فقاعیان ✦ از جایها دلیلست بر دریا و آبگیرها و رودها و حوضها و آبخانها و ساحلها و سقایها
از شهرها دلیلست بر ارمنیه صغری و بحرین و مشرق خراسان و مرو و بلخ ✦ از نباتها دلیلست بر آنچه از آب روید چون
قصب و مانند آن ✦ از جواهر دلیلست بر پیشانی و در و مانند آن و کم قیمتی ✦ از اعضا دلیلست بر سینه و پستان و روده و شش
از بیماریها دلیلست بر کلفه روی و کری و گری و کلی و پیسی و سستی اعضا و درد پیوندها ✦ از حیوانات دلیلست بر آنچه در

آب بود

آب بود و پرندگان زمین و برج گنگ بی آواز **نمره پنجم** در صفات و منسوبات اسد **برج اسد**
خانه آفتاب است و وبال زحل و اوج مریخ و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش و تابستانیست و مذکر و روزی و مشرقی و
ثابت و هر کس بر وی طالع سعید و درویش و نکاح دوست تیز شهوت و کم فرزند ✦✦ از مردم دلیلست بر ملوک و سلاطین و سروران و
قوم بزرگان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه داران و مردم زمان اگر رجال بود دلیل کند بر مردم آتش کار طبخی
و رودگر و برنج گر و از خوبها دلیلست بر کبر و نخوت و گردن کشی و بزرگ باشی و تیزخشمی و کینه داری و طلب جاه
و منصب ✦ از جواهر دلیلست بر لعل و یاقوت و زر و مرصعات و از جایها دلیلست بر تختگاه سلطان و قصرها و سراهای
منقب و دار الضرب و کوهها با جواهر و کانها و شکارگاهها ✦ از شهرها دلیلست بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین
و سمرقند و مکران و دیلم و طوس و سیستان و بیت المقدس و از جانوران دلیلست بر پلنگ و شیر و یوز و سگان
شکاری و گرگ و آنچه درنده بود از وحوش ✦ از نباتها دلیلست بر خربزه و آنچه شیرین باشد و از اعضا دلیلست
بر پشت و معده و پهلو و عصبها ✦ از بیماریها دلیلست بر درد معده و درد چشم و پشت و کوژی پشت و گنده دهان و برج
سنبله است و میان آواز **نمره ششم** در صفات و منسوبات سنبله **سنبله** خانه عطارد است و شرف عطارد و وبال مشتری

وهبوط زهره و اوج مشتری و مزاج سرد و خشک است بر طبع خاک و تابستانی جنوبی سرد هر طبع و مونث
و ذو جسدین و بشری و برنگ گندم گون و صاحب صورت و کم نکاح و کم فرزند و گویند عقیم است و در پارسایی میانه و از مردم
دلیلست بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و مردمان کافی و دانا بیان و عوانان و حکما و فضلا و اهل عقل و حکمت و معرفت
و تمیز چون بحال بود دلیل کند بر کیالان و دلالان و قصابان و تاجران و بیاعان و در جمله این برج از مردم میانه حال
دلیلست ◆ از خویها دلیلست بر خوش گفتاری و فصاحت و ظرافت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات و
علم کلام و فلسفه از نباتها دلیلست بر گندم و جو و ماش و باقلا و آنچه تخم دارد و سرو ◆ از جواهر دلیلست بر درم
و دینار و چیزهای منقش و ملون ◆ و از حیوانات دلیلست بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک ◆ از جایها دلیلست بر
سرای علما و دیوان خانها و ستمها و کتاب خانها و انبار غله و حبوبات و کشت زارها و زمینهای مزروع و بازارها و جایهای
برده فروشی ◆ از شهرها دلیلست بر اندلس و افریقیه و اطراف فرات و کوفه و صنعا و چیزی از شام و چیزی از فارس
◆ از عضوها دلیلست بر کاه و میان شکم و جایهای درون ◆ از بیماریها دلیلست بر علتهای شکم و میان و پختن موی و
و کم عقلی و آنچه در شکمها حادث شود و برج خاکی است و بلند آواز **نمره هفتم** در صفات منسوبات برج میزان

میزان

میزان خانه زهره است شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و مزاج گرم و تر و بر طبع باد تیرماهی است و منقلب
و مذکر و روزی و برنگ سفیدی که بگندم گون زند و خوب صورت و شیرین و بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار فرزند
و نا پارسا ◆ از مردم دلیلست بر نائیان کابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و تمیز و لطیف و خوش
لهجه و عطایه کننده و طرب دوست و با طاعت و درست کار و درست دل و درست زبان اگر بحال بود دلیلست بر مطربان
و رقاصان و قیادت کنندگان ◆ از خویها دلیلست بر مسخرگی و سخاوت و ترسندگی و امانت گذاری و درست طبعی
و دوستی کننده بود و عاقل و کم صبر و از جایها دلیلست بر بادگیرها و تابخانها و کوشکها و منظرها و جایهای با نزهت
و تماشا گاهها و بستانها و کوهها با میوه و مجلس خانها ◆ از میوها دلیلست بر آنچه لذیذ باشد و شیرین و خوش مزه
و از جواهر دلیلست بر آنچه از وی زیب کنند و گرد و کیسه و میان بند ◆ از شهرها دلیلست بر حدود روم و اطراف روم و مکه و مدینه
و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم از جانوران دلیلست بر هزار دستان و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر
خانگی و دراج ◆ از اندامها دلیلست بر سرین و پشت گاه و زیر ناف و رحم ◆ از بیماریها دلیلست بر بواسیر و دردها
و باد فتق و زرد گشتن روی و گری درمنی و برج بادی و بلند آواز **نمره هشتم** در صفات منسوبات

برج عقرب **عقرب** خانهٔ مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و مزاج سرد و تر بر طبع آب است
و تیره ماهیت و ثابت و شبی و شمالی و مونث و هر که در این برج که به سبزی زند و باشد که اشقر بود و کم نکاح و بسیار فرزند و
ناپارسا ✦ از مردم دلیلست بر امرا و لشکربان و مبارزان و دلیران و سپاهیان و سرهنگان و کشتی داران اگر
بدحال بود دلیل کند بر بدکاران ساحران و عزیمت خوانان و دلیران رسن فروشنده و مخنثان و خادمان سفید پوست
و دست کاران و جراحان و دزدان و بیمارستان و آبکشان و صیادان و خادمان و گرمابه داران و چاه کنان و کسانی
که بر خود زخم زنند و آتش نهند و خود را بچه دارند و وحشی بوند و کاهل ✦ از خوییها دلیلست بر جدلیت و دروغ گفتن
و حیلت ساختن و ترش رویی و کینه داری ✦ از جایها دلیلست بر کندهای آب و چشمهای کنده و جاهایی بد و سرزنها
و بازکین و جرایم و زندان و سیاستگاه و قمارخانه و دزدخانه و خرابات و ✦ از شهرها دلیلست بر حدود حجاز و دشت
عرب و یمن و خزر و قومس و آمل و ساری و نهاوند و تبریز ✦ از نباتها دلیلست بر قصب و درختانی که بی میوه بوند
و بر لبهای رودخانه روینده و دو ویسس ✦ از جواهر دلیلست بر چوماق و کوزکاری و شیخ و بلها ✦ از جانوران
دلیلست بر حیوانات آبی چون وزغ و اژدها و چرندگان و خزندگان مثل مور و ماران آبی ✦ از اندامها دلیلست بر ذکر

و فرج

و فرج و خصیه و مقعد و مثانه و میان ران ✦ از بیماریها دلیلست بر سستی قضیب و بیماریها و درد رحم و حابس بول
و جراحتها و آب رفتن چشم و لکنت زبان و کری و کوری و کلی و پیسی برجی گنگ و بی آواز و بعضی گفته اند
سبکی است **نزهٔ نهم** در صفات و منسوبات برج قوس **قوس** خانهٔ مشتری است و شرف ذنب و هبوط راس و وبال
عطارد و اوج زحل و حضیض آفتابست و زهره و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش و مشرقیست و مذکر و روزی و دو جسد
و تیرامی و در پارسایی میانه و برنگ سفیدی که بعبس گونی زند و کم نکاح و کم فرزند ✦ از مردم دلیلست بر قضات
و فقها و وزرا و اصحاب صفت اگر بدحال بود دلیل کند بر نایبان قاضی و وزرا و مس گران و فلس گران و بیطاران
و دواب داران و ریاضت دهندگان ستور و پایکاران برده و ستور و در اصل بر مردم میانه حال دلیلست ✦ از خوییها
دلیلست بر تعصب کردن در کارها و فسادی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی ✦ از جواهر دلیلست بر زر و نقره و بریج و عقیق و
چیزهای بزرگ ✦ از نباتها دلیلست بر آنچه شیرین بود چون خرما و امرود و انگور و انجیر و انگبین ✦ از حیوانات
دلیلست بر اسب و اشتر و دراز گوش قیمتی و شتران تیزرو چون ناقه و جمازه ✦ از شهرها دلیلست بر حدود قهستان و
عراق و دنبور و بغداد و نیشابور و جرجان و اصفهان ✦ از جایها دلیلست بر دار الضرب و دار القضا و جوامع و مساجد

وجایها واسپان وبرده فروشان وحمام واز اندامها دلیلست برابرها ورگها وعصبها ازبیماریها دلیلست
بر افتادن از دولاب وزخم خوردن از چهارپایان و بر بیماری که منفرد بود ونیمه اجزای او بهمی است واول و تنی
وبرج با آوازاست برج دهم در صفات ومنسوبات برج جدی جدی خانه زحل است وشرف مریخ و وبال قمر
وهبوط مشتری ومزاج سرد وخشک بر طبع خاک وجنوبی است زمستانی ومنقلب مؤنث وشبی برنگ
سیاه روسی نکاح دوست تیز شهوت بسیار فرزند واز مردم دلیلست بر قلعه داران ورومیان ولشکر کشان
وامرا ومردمان پیر ومشایخ طریقت واهل صحرا ورجال ودهاقین وخانهای قدیم اگر رجال بود
دلیلست بر کله بانان وصیادان ومزدوران وبزرگواران وبندگان وخادمان سپاه وخاک بیزان وگل کاران
وگورکنان ومجاوران وترسها ازخویها دلیلست بر دوراندیشی ودروغ گفتن ولجاج وفراموشی وبخل وامساک
وحیله گری ووزارداری وکم تمنی ازشهرها دلیلست بر قهستان وعراق وهند ومکران وشرق روم واهواز
ازجایها دلیلست بر قلعها وحصنها وکوههای خشک وسنگستانها وباخاور وشورستانها وجایهای خشک باخوف
وتاریک ومسکنهای مسکینان ودزدان وجایهای سیاست وزندان وسنگ خانها وگورستانهای خراب وکهن ازنباتها
دلیلست

دلیلست بر آنچه حیوانات خورند وانواع داروها ودرختان بی میوه وخشک ازجواهر دلیلست بر سرب
وسنگ مقناطیس وسنگ خاره وگچ ونوره وشوره ازحیوانات دلیلست بر گوسفندان وبزکوهی وخرگوش
وشکاررو وبوزینه وموش وسوسمار وازحشرات زمین آنچه مضر باشد وقوی ازاعضا دلیلست بر زانو وعصبها وپاها
~~وپهنای پاری دلیلست بر افتادن از دولاب وزخم خوردن از چهارپایان ومزاوا~~ ازبیماریها دلیلست بر گنگی ولنگی
وگری وکلی وپیسی وزشتی صورت وبرج بهیمی است وضعیف واز بعضی گفته اند سبعیست برج یازدهم در صفات
ومنسوبات برج دلو دلو خانه زحل است و وبال آفتاب وحضیض مریخ ومزاج گرم وتر وبر طبع باد ومزمستانیست و
ثابت وجنوبی ومذکر وروزی ورنگ عسلگون که بسیاری زنند وکم نکاح واندک فرزند ازمردم دلیلست بر بزرگان
قدیم وحکام ورئیسان وحکما ومشایخ طریقت وپیران پیش قدم درکارها ومعلمان وعقلا واصحاب ارصاد کواکب
اگر رجال بود دلیل کند بر ترتیب خوانان وطلسم سازان وافسون گران وفال گویان وآنان که بریدن جامه وطور
آب بتابند وآبکشان بر دوایه مشک وکاریزکنان وخمرفروشان وتربت نشینان واهل بردوم وفرزندی دلیلست
ازخویها دلیلست بر عقل وتمیز ورسیدن به غور چیزها وباریک نظری وترسندگی وصبوری ازشهرها دلیلست بر کوفه

و حوالی آن و زمین بابل و عرب و حجاز و زمین یمن و اطراف مغرب و بعضی از فارس و چیزی از کیلان   از خانها
دلیلست بر حصارها و کوشکهای عالی و آسیاها که از باد گردد   و بادخانها و آنجا که رصد کواکب کنند   و خانهای بلند
و کور خانهای بلند و منارها و خانقاه و زاویهٔ درویشان و بیشها و درختستانها   و آشیان مرغان و کنشت
جهودان   از نباتها دلیلست بر جلبها و خیار و سبز و خرمای هندی و حبوبات ترش   از حیوانات دلیلست بر عجایب
و سمور و روباه و کلوغ و پرستوک و کلنگ و عقاب و بوم و جغد و خفاش و ستوران بارکش   از جواهر دلیلست بر جوهرهای نفیس
و عقد ده دواب و پیرایه کی بر مردم کنند   از اندامها دلیلست بر ساقهای پای و استخوانهای ساق و عصبها و رگهای پای
از بیماری دلیلست بر لنگی و علتها از افتادن از بلندیها و در چاه و بوی اندام و هر علت که از حرکت پدید آید و
برج آتشی است و بلند آواز   **فرده دوازدهم**   در صفات و منسوبات برج حوت   **حوت**   خانهٔ مشتری است و شرف زهره
و هبوط عطارد است و جفت مشتری و مزاج سرد و تر است بر طبع آب شمالیست و مونث و لیثی و زمستانی و
دو جسد و کال فرج و بسیار فرزند و تیز شهوت و بسیار بانگ   از مردم دلیلست بر علما و حکما و اشراف و اهل ورع
و موحدان   اگر جاهل بود و دلیل کند بر غواصان و ملاحان و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم زهره فروش و منافق و غماز

و سالوس

و سالوس   از جایها دلیلست بر مدرسها و رباطها و خرابها و سرابهای عالی و مسجدها   و از خانها و حوض خانها و گردابها
و کوهها که در دریا بود و ساحلها معمور و صیدگاه   از شهرها دلیلست بر جرجان و طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریای
یمن و مشرق و زمین هند   از خوبیها دلیلست بر خوشخوئی و گشاده روی و سخاوت و تلطف و نقره و دلیری   از
نباتها دلیلست بر پنبه و قصب و سیب و شفتالوی آبی و آلو و میوهای شیرین و خوش   و از حیوانات دلیلست بر مرغان
آبی و ماهیان بزرگ و فیلان و گاوان   از جواهر دلیلست بر صدف و دانهای بزرگ و عقیق   از اعضا دلیلست بر رگها
و پای و کعب   از بیماریها دلیلست بر نقرس و بسیار خفتن و خشکی جانب و سستی دستها و پایها   و این برج گنگست
و بی آواز بعضی گفته اند سبعی است   **فرده سیزدهم**   در صفات درجات بروج   در هر برجی از این دوازده برج درجاتی
هست که بعضی را نیره و بعضی مظلمه خوانند و بعضی را مظلم و مدخنه گویند و بعضی را خالیه و بعضی را ... خوانند و بعضی را ذکر و بعضی
را مونث گویند و بعضی را سعد و بعضی را نحس و آنها که باتفاق نحس داشته اند آنها را آبار گفته اهل بابل و از آن
و آن جاها خواسته اند در صفات درجات اختلاف بسیار است پس آنچه سعد اند و نحس باتفاق این یاد کردیم
و آنچه در روی خلاف بسیار است بگذاشتیم   **اما درجات سعد** از حمل **۱۰** و **۱۹** و **از ثور** **۳** و **۷**

از جوزا ۱۵ و ۲۰ از سرطان ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۱۵ اسد ۵ و ۱۷ سنبله ۲ و
۱۲ و ۱۵ و ۲۰ میزان ۳ و ۵ و ۱ و ۲۲ عقرب ۱۲ و ۲۰ قوس ۱۳ و ۲۰
و ۲۳ جدی ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۲۰ و ۲۸ دلو ۷ ۱۶ ۱۷ و ۲۰ حوت
۱۲ و ۲۰ و ۲۷ پس اگر درجهٔ طالع یکی ازاین درجات افتد یا درجهٔ عاشر یا موضع نیری بود یا از
دو نیر یا موضع سهم السعادت یا موضع درجهٔ طالع یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر مولود سعادتی عظیم یابد از طبع آن
برج یا آن دلیل و یکی ازاین ستارها که بعضی از اصحاب احکام ازآن غافل باشند است اما درجات نحس که
آن را آبار گفته اند در حمل پنج است و یا یه کب کط و در ثور شش است ه ح یز کد کط در جوزا پنج است
ب یب یز کو ل در سرطان شش است ج ط یب یه کز ل در اسد هفت است و ح یا
یو یط کج کو ل در سنبله پنج است د یو یا یه کز در میزان چهار است ا ز ط ل
در عقرب شش است ط ی یز کب کد کط در قوس شش است و ی یب کد کز ل
در جدی هفت است ب ز یب یز یط کب کط در دلو پنج است ا ط یا ید که

در حوت

در حوت شش است ه ط یط کد کو ل انیست آن درجات چاها گفته اند
ایشان را به اصطلاح اهل بابل پس اگر یکی ازاین درجات درجهٔ طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب
یا ماه یا سهم السعادة یا موضع دلیلی دیگر مولود هیچ سعادت نرسد و توقع مضرت بود هر چند که دلیل قوی افتد
بعکس آنچه در درجات سعد بود یا درجهٔ طالع ازاین درجات کنند یا درجهٔ بیت غرض طره چهاردهم در صفات
و منسوبات بروج از علوی کیب از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالیه و آنرا عالیه خوانند از آنکه روز افزون است
بر شب و از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند و آن را منخفضه خوانند از آنکه شب افزون بود بر روز اما از
از اول جدی تا آخر جوزا معوج الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع اند و دراز
مطالع اما برجهای آتشی دلیل اند بر جمادات و گرما مه و برجهای خاکی دلیل اند بر نباتات و سرما و برجهای بادی
دلیل اند بر حیوانات از آدمی و غیره و رفتن بادها و برجهای آبی دلیل اند بر حیوانات آبی و آبها و
بارندگیها اما برجهای آتشی دلیل مردم عالی همت اند و گردن کش و با تکبر و بروج خاکی دلیل مردم
عاقل و احمق و ممسک و دروغ گوی و برجهای بادی دلیل مردم شریف و عاقل و تمیز و عالم بروج آبی دلیل مردم خسیس

دلها و تعطیل کننده در کارها اما بروجی که بصورت آدمی اند و برجهای بادی اند و سنبله و نیمه اول قوس
و بروج با عیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی و بروج زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی
اما بروج خوب صورت و با جمال حمل و سنبله و میزان و عقرب و حوت بروج بریده اندام که آن را مقطوع
خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت اما بروج دواب که بهائم خوانند حمل و ثور و اسد اند و نیمه آخر قوس
و نیمه اول جدی یا الزم الجواب **شعبه دوم در طول و عرض و ارباع و اوتاد عالم** منسوب بروج و منازل قمر شش الخ

ثمره اول در طول و عرض عالم و ارباع طول عالم به اصطلاح استادان از انتهاء مغرب تا انتهاء مشرق و آن صد و
هشتاد درجه است که نصف دور فلک باشد و صد او بقول متقدمان از جزایر خالدات است و بقول متاخران از ساحل بحر
دقیانوس که آن را بحر مغرب گویند و ما بین این دو حد نود درجه است اما عرض عالم از خط استوا تا قطب شمال است و آن نود درجه
باشد اما از این نود درجه شصت و سه درجه معمور است اما مواضع که طول او نود درجه باشد که نصف طول عالمست و عرض او
سی و سه درجه که نصف معمور است آنجا را وسط آبادانی خوانند و طول قبه گویند و مواضعی که طول او بیش از نود درجه و عرض او
بیش از سی و سه درجه باشد کل آن موضع را ربع مشرق شمالی خوانند و او منسوب برج مثلثه آتشی و شهرهای معروف او چون هرات و ترکستان

و فرغانه

و فرغانه و شاش و خجند و خوارزم و بلغار و خزر و دشت قپچاق و روس و ارمنیه صغری اما مواضعی
که طول او بیش از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن مواضع را ربع مشرقی جنوبی خوانند و او منسوب است
به مثلثه خاکی و شهرهای معروف او بلاد هند است از اقصی مشرق و جزیرهای هند و زمین سند و مکران و بعضی از
خراسان و کرمان و فارس و عمان و یمن و بادیه عرب اما مواضع که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض
او کمتر از سی و سه درجه آن را ربع مغربی جنوبی خوانند و او منسوب است به مثلثه بادی و شهرهای و زمینهای معروف
او جزیرهای سیاهان از حبش تا زنگستان و کناره دریای مغرب و زمین مصر و شام و هر شهری که آن را مغرب بلاد
خوانند اما مواضعی که طول او کمتر از نود درجه باشد و عرض او بیشتر از سی و سه درجه آن را ربع مغربی شمالی خوانند
و او منسوب است به مثلثه آبی و شهرهای معروف او اندلس است و جرجان و افرنگان و صقالیه و ارمنیه کبری

و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد گفته اند

ثمره دوم در دانستن اوتاد طالع برج طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد طالع گفته اند و ثالث و ثانی عشر و تاسع
و سادس را زایل الاوتاد گفته اند یازدهم را از طالع و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط گفته اند برج طالع برج
اوتاد اند و چهار مایل الاوتاد و چهار زایل الاوتاد و از این چهار که ساقط اند دو زایل الاوتاد و آن دوم است و هشتم و دوازده

زایل الوند است و آن دوازدهم و ششم است و این چهار ربع را ساقط از آن گفته اند که بطالع ناظر نیند **ثمره**
سیوم در نسبت طالع بارباع و حمل عمر مولود و درجه طالع دلیل مشرق است و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل
مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر دلیل است بر آن ناحیت که میان مشرق و شمال است
و این ربع را مذکر و صاعد خوانند و او دلیلست بر عمر مولود در اوان جوانی و بچگی اما از درجه عاشر تا غارب دلیلست
بر آن ناحیه که میانه شمال و مغرب است و این ربع را مونث و زایل خوانند و او دلیلست بر عمر مولود در عهد جوانی اما از درجه
سابع تا رابع دلیلست بر آن ناحیه که میان مغرب و جنوب است و آن ربع را مذکر و هابط خوانند و او دلیلست از عمر
در ایام کهولت اما از درجه رابع تا درجه طالع دلیلست بر آنکه میان جنوب و مشرق است و این ربع
مونث و زایل خوانند و او دلیلست از عمر مولود بزمان پیری اما برج طالع مذکر است و ثانی مونث و ثالث مذکر
و رابع مونث همچنین تا دوازده خانه طالع اگرچه درجه طالع مونث افتاده باشد **ثمره چهارم** در نسبت
ارباع عالم ببروج و کواکب مطالع حمل و میزان در منتصف عمارت بر حمل و شمس و زحل منسوبست و مغرب در
میزان و قمر و مریخ منسوبست و آنچه ما بین مغرب و مطلع است از جانب شمال به سرطان و مشتری منسوبست و آنچه

ما بین

ما بین مغرب و مطلع است از جانب جنوب بجدی و زهره منسوبست و عطارد با هر یکی از این کواکب مشارک با
هر یک از این کواکب در آن جهت اما قول متقدمان آنست که برج سرطان و مشتری دلیل عراق عجم اند و برج
میزان و زحل دلیل روم اند و برج عقرب و زهره دلیل عرب اند برج جدی و عطارد دلیل هندانند برج اسد و مریخ
دلیل بهن ترک اند اما شمس دلیل مشرقست و قمر دلیل جزایر است و زهره و حوت دلیل ماوراء النهر و حمل و شمس دلیل
خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و جوزا و عطارد دلیل شام و قوس و مشتری دلیل عراق عرب و زهره و میزان دلیل
روم و خوارزم سنبله و عطارد دلیل ختا و دلو و زحل دلیل بابل و ثور و مریخ دلیل دشت قبچاق اند
ثمره پنجم در احوال منازل قمر هست و هشت منزل معروفست در این دوازده برج و هر یکی از چند کواکب
آنها را منازل قمر خوانند و نامهای ایشان اینست شرطین ۱ بطین ۲ ثریا ۳ دبران ۴ هقعه ۵ هنعه ۶ ذراع ۷
نثره ۸ طرف ۹ جبهه ۱۰ زبره ۱۱ صرفه ۱۲ عوا ۱۳ سماک ۱۴ غفر ۱۵ زبانا ۱۶ اکلیل ۱۷ قلب ۱۸ شوله ۱۹ نعائم ۲۰ بلده ۳۱ ذابح ۳۲
بلع ۳۳ سعود ۳۴ اخبیه ۳۵ مقدم ۳۶ موخر ۳۷ رشا ۳۸ پس هفت از این منازل در ربعی اند از ارباع فلک البروج
و بفصل از فصول سال منسوب و بجهتی از جهات عالم مخصوص اند چنانکه هفت اول نسبت به سه برج ربیعی دارند

وشمالی اند مابعد وازارباع عالم آن ربع که میان مشرق وشمال است برین هفت منسوب است اما هفت دوم
نسبت بسه برج صیفی دارند وشمالیند نابطه وربعی که میان شمال ومغرب است برین هفت منسوب است اما هفت
سوم نسبت بسه برج خریفی دارند وجنوبی اند نابطه وآن ربع که میان مغرب وجنوب است برین هفت منسوب است اما
هفت چهارم بسه برج شتوی منسوب است وجنوبی اند مابعد وآن ربع که میان جنوب ومشرق است برین هفت
منسوب است پس بدین در هر ربعی را ازفلک البروج بهفت منزل قسمت کرده اند وهر منزل را دوازده درجه
وپنجاه ویک دقیقه واکثری نصیب افتاده است اما بعضی ازاین منازل سعد اند وبعضی نحس وبعضی ممتزج وبعضی مذکر
وبعضی مونث وبعضی گرم وبعضی تر وبعضی سرد وبعضی خشک اما قول بعضی آنست که هر هفت که بفصل منسوب اند
طبع آن فصل دارند وبعضی گفته اند هردو منزل که دریک برج افتاده اند طبع آن برج دارند وآن منزل که مشترکست
میان دو برج ممتزج است اما اهل بابل ومغرب هند اختیارات بمنازل قمر نهاده اند وآنچه بر جوزهای تقویم طلوعات
منازل نویسند آنست که هر منزل چون از شعاع بیرون آید وصبح درمشرق ظاهر شود علامت طلوع او نویسند ودرین تاریخ
فرغ المقدم را در چهاردهم آذار ماه رومی علامت طلوع کنند بر اوراق تقویم وبعد از او هریکی بسیزده روز طلوع کنند

ودر سال

ودر سال کبیسه رومی زهره را چهارده روز نویسند اما آنچه بر چهار نقطه انقلاب آید شرطین در اول حمل
نثره در اول سرطان غفر در اول میزان نعایم در اول جدی است **شعبه سیوم در صفات ومنسوبات**
هفت کواکب ودر هر یک سه ثمره اثمار **ثمره اول** در صفات ومنسوبات قمر **قمر** نیر اصغر است واز فلک اول است به
وسعد اصغر است ومتلون مزاج است ومزاج خاص او سرد وتر است دلیل کند بر آبهای خوش وشیرین وروش ومونث
است واشیای برنگ سبزی که به سفیدی زند یا برنگ زردی وطعم او شور است که بتلخی زند وازبویها آنچه بترشی مایل
بود وطبعی است واز حسها حس بصر وذائقه دارد از اعضا جانب چپ او راست ومعده وشش وپستان وگردن
وپوست نرم واز سنها طفولیت از بیماریها آنچه از زیادتی بلغم تولد کند از مردم دلیلست بر خلفا وسعیدان
وملک زادگان واگر منحوس بود دلیل کند بر سگان وجاسوسان ومردمان سفله وعوام خلق وکودکان خورد از
صورتها دلیلست بر روی خوب وچشم شهلا وابروی پیوسته ودندانهای گشاده وبر گروهی سرور و
دلیلست بر مادران ودایگان وکنیزکان از خویشها دلیلست بر مردم سیم واکمیزنده وحریص در حق زنان ومردان
ومردم نحن خیز ودوستی شروع از نباتها دلیلست بر قصب وخربزه وپنبه وکتان ومغیارین ازجانوران

دلیلست بر رغان آبی و زراج و فرتی   و از معادن دلیلست بر انواع جوهرها و برنج و مروارید ریزه و نقره
و بلور   از جامها آنچه بر اندام بود و درکار رود از نو   از جایها دلیلست بر آبگیرها و شرابخانها و رودها و آبها و جویها و
دریاها و چشمها و حوضها و بطیها   از دینها دلیلست بر بت پرستی   و اقلیم هفتم اوراست   و شهرهای او بخاراست و سقسین
و جابلقا و سقلاب و روس و اقصای روم   و اطراف مغرب محیط تا بدریای محیط   **ثمره دوم**   در صفات و منسوبات عطارد
عطارد ممتزجست با هر کوکبی که بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج برج گیرد   و از فلک دوم است و مزاج
خاص او گفته اند سرد و خشک و باد انگیز و برنگ ملونست   و بوی او آمیخته باشد و سوداویست   و از حسها حس ذوق
دارد   از اندامها دلیلست بر زبان و کام و انگشتان و دماغ   از مردم دلیلست بر اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان
و متکلمان و وزیران و اهل حکمت و منجمان و مهندسان   اگر بحال بود و دلیل کند بر شاعران و بندگان امرد و مردم بیهوده گوی
و فالگیر   از خوبیها دلیلست بر زیرکی و عقل و فکرت و حفظ و حرص و دوستی و ثنا و طلب حق و ساختن مکر و حیل و روایی و
سخن فروشی   و از تنها دلیلست بر تن پیش از بلوغ   از نباتها دلیلست بر آنچه ساق ندارد و بوی تیز زند و ماش
و باقلی و کنه و کشنیز و درختان با میوه و آنچه اورا از جایی بجایی بگردانند و کلک و نی   از حیوانات دلیلست

برسگان

بر سگان شکاری و استر و روبه و طوطی و مرغ و بوزینه و طیور و آنچه در شهرها قرار کنند و بیامیزند لب را   از
معادن دلیلست بر گوهرها و مهرها و زرنیخ و سیماب و روینه   و جامهای منقش و آنچه کتابت   از کسبها
دلیلست بر خط و جامهای با طراز و عتابی و عمامه   از بیماریها دلیلست بر ریختن موی و مرعه و درد و اکله و لکنت
زبان و کین سیاه برانداختن خون و وسواس و مالیخولیا و سرفه و دق   از جایها دلیلست بر دیوان خانها و
عبادت خانها و کتاب خانها   از دینها دلیلست بر دین حکما   و اقلیم ششم اوراست   و شهرهای او کوه با جویهاست
و جابرلس   و زمین مغربستان و ملتان و اطراف ترکستان و چرکس و برده و بعضی از شهرهای شام
و مصر تا بدریای مغرب   **ثمره سیم**   در صفات و منسوبات زهره   **زهره** سعد اصغرست   و از فلک سیوم است و
مزاج سرد و ترست و موءنث و شبی و برنگ سفیدی با روشن   از طعمها چربی و شیرینی که لذیذ بود و از خلطها رطوبت
عفونت دارد   و از حسها حس شم بر چیزهای خوشبوی   از اندامها آلت شهوت و رحم و گرده   و ابرو و سیاهی
در چشم و سیاهی مو و ساعد دست و کف   و از تنها تن بعد از بلوغ   از مردمان دلیلست بر خاتونان و زنان و جوانان
خوب صورت و اهل طرب و زینت و خادمان   چون بحال بود دلیل کند بر مخنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوادگان

دهکاران   از خویها دلیلست بر خوش خوئی و گشاده روئی و سخاوت و مجامعت و لهو و طرب و اعتدال مزاج
و طرب و سرور و طلب رود و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق بازی و دلیلست بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و نگاه داشتن
عطرها و رقاصی   و دلیلست بر مادران و دایگان و صورتهای فربه و سطبر سرین و ران و ساق   و خردی دست و پایهای باریک
میان و درازی پشت و کوتاه پایی   و از نباتها دلیلست بر آنچه خوش بوی باشد و شیرین مغز میوه و انگور و شفتالو و آبی
و انجیر   از معادن دلیلست بر جزع و زبرجد و مروارید و سنگ یشم و سرمه و فیروزه و لاجورد و پیرایه و آنچه بدان آرایش
کنند و زینت سازند   از لباسها دلیلست بر آنچه از ابریشم سازند و آنچه سفید بود   از جایها دلیلست بر رود آبها
و بستانها و مرغزارها و سبزها و گلزارها و هر جای که تماشا و عشرت را شایسته بود   از بیماریها دلیلست بر آنچه از ماده بلغم
تولد کند و از راندن شهوت حادث شود و بیماری عشق و ضعف دل و دماغ و درد معده و ریح کرده و بواسیر و احتباس بول   از
حیوانات دلیلست بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزاردستان و کبوتر و بلبل و آنچه خوش صورت باشد   از دینها
دین اسلام   و اقلیم پنجم او راست   از شهرهای معروف او چرخی است و زمین تبت و کاشغر و فرغانه و شاش و خجند
و سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ و خوارزم و آذربایجان و ارمنیه و روس و عرب و بابل و حجاز تا حدهای مغرب

ثمره چهارم

ثمره چهارم   در صفات و منسوبات آفتاب   **آفتاب** نیّر اعظم است به نظر سعد است و بجرم نحس و مزاج
گرم و خشک است و گفته اند نر و روزی و متوسط است میان علویان و سفلیان و رنگ نارنجی است چنانکه طعم
تیز است و لطیف و از حسها حس بینائی دارد   از اندامها دلیلست بر جانب راست   از سنها سن وقوف
و از مردم دلیلست بر پادشاهان و حکیمان و سروران و کریمان و پیشروان و مروتی چون به حال بود دلیل کند
بر رئیسان و معماران و استادان و بت پرستان و رقیبان   از صورتها دلیلست بر مردم تمام و بزرگ سینه
و قوی آواز و طرفه بالا و سطبر   از خویها دلیلست بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حرص و غلبه جستن و رغبت غضب
و سرعت رضا و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت عالی   از بیماریها دلیلست بر آنچه از گرمی و خشکی حادث
شود و به دل تعلق دارد و درد چشم   و دلیلست بر پیران و دانایان   و از نباتها دلیلست بر نیشکر و ترنگبین
و عسل و انار شیرین و انگور و خرما   از معادن دلیلست بر یاقوت و لعل و زر و الماس و فیروزه   از حیوانات
دلیلست بر اسبان قیمتی و شتر و اسب تازی و کرکس و گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و شنقار و زنبور
عسل   از خانه‌ها دلیلست بر صفه‌ها و منظره‌ها و سراها و تختگاه پادشاهان   و از آلتها دلیلست بر کلاه و تاج و کمر زر

مرصع و جامهای زرین از دینها دلالت بر دین نصاری و بعضی گفته اند بر آتش پرستی و اقلیم چهارم او راست
و شهرهای او از بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و کوه دماوند
و بحر الموت و قزوین و قم و سیاه کوه که آن را ثمن و شیر خوانند و همدان و شهر زور و رقه و بیت المقدس تا دریای مغرب

ثمره پنجم در صفات و منسوبات مریخ **مریخ** نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و مزاج گرم و خشک است و از افراط
دلیل کند بر کشتن و مرگ فجا و وبا و رنجها و مذکر و روزی و بعضی گفته اند شبی و طعم تلخ است و تیز و برنگ سرخ و سفید و تیره
و بوی ناخوش دارد و صفراوی است و از عناصر آتش افروخته از اعضا دلالت بر زهره و رگهای جهنده
و ساقها و گوشتها از مردم دلالت بر امرا و ترک و لشکر کشان و ارباب سلاح چون نحس بود دلیل کند بر اهل فتنه
و شر و رهزنان و دزدان و مفسدان و خونیان از خوها دلالت بر دلیری و شجاعت و دروغ و خلاف و سبکساری و بد
عهدی از صورتها دلالت بر مردم میانه بالا و بزرگ سر و اشقر و خرد گوش و سرخ موی و اگر روی از زخم خورده
و علامت بر روی و دندان از سنها آخر جوانی و وقوف و اول کهولت از نباتها دلالت بر درختان و آنچه خار دارد و
و ثمر تلخ باشد یا تیز چون سیر و پیاز و چوب بقم و عود و بلغندان و کندنا و ترب و انواع زهرها از معادن دلالت

بر نحاس طلیس

بر نحاس طلیس و آهن و مس و از آلتها و انواع سلاحها و زین و ستام و هر آلت که از آهن کنند از حیوانات
دلالت بر ددان درنده چون شیر و پلنگ و سگ شکاری و از جانور گزنده و گوسفند و خرگوره و بز و یوز و گرگ
و شکار و گرزه مار و افعی و عقرب و خارپشت از جایها دلالت بر آتشکدهها و لشکرگاه و جایهای سیاست
و مطبخها و هر جا که حیوانات بکشند از بیماریها دلالت بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و تبهای پیوسته و
جراحتها و سوختن و ریشها و گشتن زرد و آنچه به دماغ و عشق محتاج بوده و زحمت جگر و برانداختن خون و زحمت
که از گرمی و خشکی پدید آید از جامهها دلالت بر اطلس و آنچه در حرب پوشند از دینها آتش پرستی و بعضی گفته اند
بت پرستی و اقلیم سیم او راست و از شهرها اطراف کشمیر و لاهور و قندهار و جبال افغانستان و بعضی از غور و غزنین
و کابلستان و کرمان و شیراز و اطراف آن و اصفهان و لرستان و خوزستان و بغداد و کوفه و بصره و بادیه عرب و بلاد
مغرب تا به ساحل **ثمره ششم** در صفات و منسوبات مشتری **مشتری** سعد اکبر است و از فلک ششم تابد و مزاج
گرم و تر است بر طبع حیات و مذکر است معتدل است برابر روز است و روزی و برنگ سپیدی که بزردی یا به سبزی
زند و بطعم شیرین است و خوشبوی از مردم دلالت بر پادشاهان عادل و مردم شریف و ائمه و قضاة و وزرا و زهاد و

بازرگانان بزرگ و توانگران و مردم با دیانت و امانت و رقیبان و دهقانان و خزانه‌داران و چون نحس
بود دلیل کند بر راهبان زرق فروش و مردم منافق و خویشتن ستای و کسان که جهت اندک چیز نفاق بسیار کنند
و جود و رایگان نمایند از خویها دلیل است بر تعفف و حلم و زهد و پارسایی و امانت و امر معروف و نهی منکر و درستی و راستی
و اصلاح کارها از بیماریها دلیل است بر آنکه از روی لغزت نباشد و آماسها و بادها که رنگ بگرداند از نباتها دلیل است
بر گندم و جو و برنج و نخود و کنجد و قرطم و سیب و انار شیرین از معادن دلیل است بر زر و سیم و الماس و برنج و یاقوت زرد
و هر سنگی که برنگ زرد بود و گوهرهای شریف از حیوانات دلیل است بر آنکه بچرند چون اشتر و گاو و میش و طاووس
و لقلق و همای از جایها دلیل است بر عبادتخانها و مسجدها و محرابها و منزلهای عالمان و واعظان و جایهای عالی و معمور
و خرم از صورتها دلیل است بر صورت شیرین و چشمهای فراخ و مویهای جو رنگ از اندامها دلیل است بر خون
طبیعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم و شکم و رگهای جنبنده از سنها سن کهولت از حسها حس لمس از آنک
آنچه که بود و عاملان دارند و وظیفه جایها نگرند و از دینها دلیل است از روی علم بر یکی اصل صحیح و بعضی گفتند بر دین
ترسایان و از اقلیم دوم او راست و از شهرها مکران است و سیستان و طرف خراسان و حدود دریای فارس و بحرین و لحسا و

یمن

و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب **نمره هفتم** در صفات و منسوبات زحل **زحل** نحس اکبر است
و در فلک هفتم تابد و مزاج سرد و خشک بافراط بر مزاج مونث و مذکر است و روزی و کوینده حی است
و مقدار بهشتاد برابر زمین است و طعم ترش است و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش از مردم دلیل است بر بزرگان
قدیم و ارباب خاندانهای قدیم و مردم متمول و رئیس و دهاقین و مشایخ اگر بد حال بود دلیل کند بر راهبان
بی علم و مشایخ بی کار و بندگان و مزدوران و کلکاران و خسیسان و مردم سوداوی و بلغمی است از اعضا دلیل است
بر سپرز و استخوان و روده و پوست و پشم و ناخن و بندهای پشت از بیماریها دلیل است بر آنکه دراز کشد
چون استسقا و نقرس و سستی در اعضا و گش سیاه و جذامهای خام و علتهای باطن و مرض و آنچه در پیری حادث
شود بسبب سردی و خشکی از حسها دلیل است بر حس سمع گران شده از خویها بر جهل و ترس و بخل و مکر و کوس
و صبر و ستیزه کاری و کاهلی از صورتها بر کسی که زشت بود و بزرگ سر باشد و خورد چشم و پیوسته ابرو
و فراخ دهان و مضطرب و سخت آواز از سنها دلیل است بر سن پیری و دلیل است بر پدران و جدان و اتابکان
و دایه از حیوانات دلیل است بر آنکه بدرنگ باشند و سخت کار و شتر و زاغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و خوک

و هرچه در زیر زمین خانه دارند چون موش و مار و مور و مانند آن   از جامها دلیلست بر آنچه از پشم و موی بافند
و پوستینها و خلقانها   از بناها دلیلست بر خانقاه فقیر و بتخانها و داروها که در وی قابض بود و هرچه کهن و کهنه شده باشد
از معادن دلیلست بر سرب و روی و آهن کار نابرده و سنگهای بی قیمت   از جایها دلیلست بر آبهای
خشک شده و غارها و مغاکهای خراب و بناهای قدیم و شارستانها و شورستانها و گورستانها و قلعه   از دینها
دلیلست بر دین یهودی   و اقلیم اول است   و شهرهای او   سرانذیب و اقصای هندوستان و بحرین و دریای جنوب
حبشه و زنگبار تا دریای مغرب   اما در تاریخ اقلیم خلاف کرده اند   چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم شمس است
و اقلیم سیم عطارد و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر و هفتم مریخ را و در اول پنجم خلاف نیست و قول اول را
ترجیح گفته اند   ثمره هشتم   در دلایل سعادت و نحوست و شقاوت از روی کلیات   قمر   دلیلست بر کارهای عالم
کون و فساد و دلیل موجودات اهل دنیا و تغیر حالات هریکی از موالید ثلثه خاصه نفس انسان و سهم السعادة به و منسوبست
دلیلست بر سعادتهای خارجی چون جاه و مال   شمس   دلیل امور آخرت است و اهل عقبی و رسیدن موجودات بکمال
تمام شدن هر موجودی در عالم خاصه نفس انسان و سهم الغیب به و منسوبست   و دلیل سعادتها در آخرت چون رای دینی و بزرگی آن است

که موضوعات

که موضوعات شرایع بر شمس و قمر نهاده اند   زحل   دلیل محنت کارهای دنیوی از روی شقاوت و نصیبهای
و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری سختی در آن کارها   مریخ   دلیل محنت کارهای دنیویست از فسق
و فجور و دزدی و دروغ و هر فساد که سبب شقاوت آخرت باشد   اما زهره   دلیلست امور دنیوی را از طلب
سعادتهای این عالم از زنان و نماز و طعام خوردن و آشامیدن و پوشیدن و زینت و نکاح و توالد و تناسل   مشتری
دلیل امور دینی است و انتباه آخرت و طلب کارهای پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکی و راستی و محبت دین
و صدق و ورع و تقوی جستن آنچه سعادتهای آخرت   اما اگر دو نحس مستولی شوند بر مولودی و هر جا که بود دلیل کند
بر ظهور فساد و شقاوتها در دنیا و آخرت   اگر یکی حال باشد صفتهای هر دو نحس نحوست باشد   اما بفضل خانه
اگر این نحسان در حظوظ سعدان بوند یا سعدان بدیشان نگرند این شقاوتها موجود نشود در مولود مگر اندکی از قوت
نحس بناید یا در صورتی بفعل آید که پسندیده نماید و یا اتفاق بود   اما اگر هر دو سعد مستولی شوند بر مولودی هر جا که بوند
دلالت کنند بر موجود شدن اندکی از سعادتهای دنیاوی و آخرتی و قناعت کند بدان   اگر یکی حال باشند
دلیل تمام شدن سعادتهای دنیاوی و آخرتی باشد   اگر سعدان در خانهای نحسان بوند یا نحسان بدیشان

ناظر باشند دلیل ضعف آن کار باشد و دلیل کم ثباتی در آن و امتزاج سعادت با شقاوت در امور دنیا و دین آورد
اما عقده در امتزاج سعود و نحوس قبول کند و باری تعالی در سعادت و شقاوت از دنیاوی و آخرتی هر یک را و او مشفق است
بهر دو طرف پس حکم او مر مستولی بر موضع وی تا بر آن کوکب که مر و را ناظر باشد یا او در خانه آن کوکب بود

ثمره نهم در صفات و منسوبات راس و ذنب راس گفته‌اند گرم و تر است بر مزاج مشتری و زهره و سعد است و زیادة
کننده است و او را عقده شمالی و جوزهر خوانند **ذنب** سرد و خشک است بر مزاج زحل و مریخ است و کم کننده و او را
عقده جنوبی خوانند چون قمر در عقده راس آید عرض او بطرف شمال افتد از منطقة البروج و چون در عقده ذنب
آید عرض او بطرف جنوب بود و این راس و ذنب دو موضع است که تقاطع کرده‌اند در فلک مثل افلاک حامل
که قمر منسوبانند و عقده ذنب پیوسته در مقابل راس بود و به میان هر دو شش برج راست بود

شعبه چهارم

در اقسام بروج کواکب هشت اثمار

ثمره اول در قسمت خانها بدانکه این دوازده برج را بر هفت کواکب قسمت
کرده‌اند بچندین نوع از آنجمله یک نوع قسمت خانه است چنانکه آفتاب و ماه را هر یکی یک خانه است و پنج دیگر
هر یکی را دو خانه و بنیاد این قاعده بر آن است که آفتاب پادشاه کواکب است و ماه پادشاه بروج و ثابت

است

است بمزاج آفتاب و اشرف عناصر است پس خانه او شایسته‌تر بود و ماه را برج سرطان لایق‌تر بود
از آن جهة که منقلب‌ترین بروج سرطان است و او بمزاج قمر است پس او را لایق‌تر بود تا از سایر بروج دیگر
و گفته‌اند از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز آفتاب است و از اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه و این
دو حیز را ولایت نیز خوانند و هر یک از خمسه متحیره را در حیز آفتاب یک خانه نصیب افتاده است و در حیز ماه
یک خانه چنانکه زحل را جدی از حیز آفتاب است و دلو را از حیز ماه و مشتری را قوس از حیز آفتاب است و حوت
از حیز ماه و مریخ را عقرب از حیز آفتاب است و حمل را از حیز ماه و زهره را میزان از حیز آفتاب است
و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتاب است و جوزا از حیز ماه بر توالی افلاک پس گفته‌اند سبب
سعادت و نحوست کوکب یکی از این اقسام است و شکل افتادن خانهای ایشان با این دو نیر چنانکه دو خانه
زحل چون در مقابله هر دو خانه نیرین است نظر مقابله تمام نحس است و بعضی آن گفته شود پس زحل را
نحس اکبر گفته‌اند و چون دو خانه مشتری در تثلیث هر دو خانه نیرین افتد و نظر تثلیث تمام سعد است پس
جابران مشتری را سعد اکبر گفته‌اند و چون دو خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین اند و نظر تربیع نیم دشمنی است

پس مریخ را نحس اصغر گفته‌اند چون دو خانهٔ زهره در تسدیس هر دو خانهٔ نیرین اند و نظر تسدیس نیم دوستی است
پس او را سعد اصغر گفته‌اند چون هر یک از دو خانهٔ عطارد در تربیع آن نیر که است قطعیت پس او را سعد و نحس نهاده اند
و ممتزج خوانند اما گفته اند که هر کوکب که در حیز آفتاب بود در قوه و در تربیت او باشد تا در آن نصف بود چون در حیز ماه
بود در قوت و تربیت او باشد تا در آن نصف بود اما بقول دیگر سعادت و نحوست کواکب به سبب قرب و بعد ایشان است
از آفتاب و ماه و آن چنان است که تعیین است که اعتدال مزاج علت سعادت است و افراط به سبب نحوست پس چون
فلک مریخ نزدیکتر است به آفتاب از مشتری و زحل در مزاج او گرمی و خشکی به افراط است خانه خشک و قریب است از آفتاب
پس او را نحس گفته‌اند اما فلک زحل دورترین دو کوکب است از آفتاب مزاج او سرد و خشک به افراط خانهٔ او در سردی
و در تربیع آفتاب است پس او را نحس گفته‌اند بزرگ اما مشتری در طول است و وسط به اعتدال منسوب است و در تثلیث
آفتاب است پس او را سعد گفته‌اند بزرگ پس چون این سه کواکب علوی اند سعادت و نحوست ایشان به سبب آفتاب است
اما علت سعادت زهره قرب است از آن جهت که قرب نیر اعظم است و در میل آفتاب است زهره سعد اصغر است و در میل مشتری
و مزاج زهره موافق قمر بود در قوه وسط از قمر و در تسدیس او را سعد اصغر گفته‌اند اما عطارد چون از فلک ساقط است از قمر

او را به مزاجی منسوب نکرده‌اند اما آفتاب به سبب علت و تغیر گفته‌اند مزاج باد دارد و ممتزج باشد چون کوکب سفلی اند عادت
ایشان را به قرب تعلق کرده‌اند چنانکه علویان را به آفتاب اما از روی تحقیق در کواکب هیچ مزاجی نتوان بود جهت آنکه
بسیط اند لیکن چه حالت ایشان علت وجود مزاجها بود به مرکبات اما علت صداقت و عداوت در میان این کواکب
محقق است علت آن افتادن شکل خانه‌هاست با همدیگر چنانکه در سعادت و نحوست گفتم با نیرین پس هر کوکب
که خانهٔ او در دوازدهم خانهٔ دیگری افتاده است آن هر دو کوکب دشمن یکدیگرند و حکم تربیع و مقابله همین است در
کدام کوکب که خانهٔ آنها در تثلیث یا تسدیس دیگری باشد دوست همدیگر باشند مثلاً سنبله دوازدهم میزان است و ثور دوازدهم
جوزا میان هر دو دشمنی باشد میان زهره و عطارد هم چنین دشمنی باشد و سنبله با عقرب و جوزا با حمل در تسدیس
افتاده اند میان هر دو دوستی باشد و کذلک میان عطارد و مریخ دوستی و میان زهره و مریخ دشمنی بود و میان زهره
و مشتری دوستی و میان زهره و زحل دشمنی بود و میان مشتری و زحل دشمنی بود و میان مریخ و زحل دوستی
و میان عطارد و مشتری دشمنی باشد و میان عطارد و زحل دوستی و میان نیرین و زحل و مریخ دشمنی بود و با مشتری
و زهره دوستی بود و با عطارد نه دوستی بود نه دشمنی **ثمرهٔ دوم** در قسمت خانها و شرف و ترتیب و بال و هبوط کواکب

و هر کوکبی را برجی خانهٔ شرف است به درجهٔ معین چون بدان خانه نقل کند قوت شرف او ابتدا کند و چون بدان درجه رسد
غایت قوت باشد چون از آن درجه بگذرد آغاز نقصان قوت به بدو آید و به تدریج کمتر شود تا بیرون رود پس این نسبت چنان است
که برج سرطان شرف مشتری است به پانزده درجه و حمل شرف آفتاب است به نوزده درجه و جدی شرف مریخ است در بیست و هشت درجه
میزان شرف زحل است در بیست و یکم درجه و ثور شرف قمر است به سه درجه حوت شرف زهره است در بیست و هفت درجه
و سنبله شرف عطارد است به پانزده درجه و جوزا شرف راس است به سه درجه و قوس شرف ذنب است به سه درجه و این قسمت
بدین سبب چنین افتاده است که سرطان طالع عالم است و مشتری دلیل حیوة است شرف او در این خانه لایق‌تر بود
آفتاب پادشاه فلک در عاشر سرطان که برج حمل است شرف او موافق‌تر بود مریخ چون اهل کشتن و زدن است و حرارت است
و چهارم سرطان که میزان است شرف او شایسته‌تر بود و دیگر آنکه چون طالع و اوتاد او بروج منقلبه آفتاب و دیگر کواکب
علوی به شرف در اوتاد او بود اولی‌تر بودند اما چون قمر خلیفهٔ آفتاب است و از ماه اولیه هیچکدام قوی‌تر از یازدهم نیست
و آن ثور است پس شرف قمر در وی موافق است چون زهره سعد است و دلیل پاکی و حوت خانهٔ سعد و موافق
مزاج و نهم از سرطان است شرف او در حوت بایسته‌تر بود چون عطارد دلیل عقلست و علم و سنبله برج خاکست و نهاد او شرف

عطارد را سزاوارتر بود

عطارد را سزاوارتر بود چون راس و ذنب از کواکب نیستند شرف آنها در خانهٔ نقطهٔ اوج است و آن از راس جوزاست
و شرف ذنب در قوس پس قمر و عطارد تسدیس هر دو سعد است و در تثلیث عطارد و مریخ و باز عطارد در تسدیس مشتری و تثلیث
مریخ و مقابلهٔ زهره است و زهره در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ است و از این اوضاع که مذکور شد از مقابله و
تسدیس و تثلیث یکی با دیگری معلوم شد که بیشتر این کواکب از این خانه‌ها به یکدیگر ناظراند خاصه خانهٔ سفلیان به سفلیان
و خانهٔ علویان به علویان اما چون راس و ذنب نیستند که در احکام باشند و دیگر هر کوکبی را خانه ایست که آن را خانهٔ وبال
خوانند خانهٔ مریخ و زحل و آن برج هفتم بود از خانهٔ آن کوکب مثلاً زحل را دو خانه وبال است اسد و سرطان و
از آن سبب که اسد هفتم دلو است و سرطان هفتم جدی و وبال آفتاب دلو است و وبال ماه جدی و وبال زهره حمل است
از میزان و عقرب است از ثور و وبال مشتری از قوس جوزاست و از حوت سنبله عطارد را از سنبله حوت است و از
جوزا قوس پس هر کواکب را وبال بود در برج بود و ضعف حال او باشد اما وضع دیگر هبوط است هر کوکبی را برابر
شرف هبوط است و خانهٔ هبوط برج هفتم بود از خانهٔ شرف هر کوکب مثلاً شرف مشتری در سرطان است به پانزده درجه
همچنین هبوط مشتری در جدی به پانزده درجه است هبوط مریخ در سرطان است به بیست و هشت درجه و هبوط زحل در حمل به بیست و یک درجه

و هبوط قمر در عقرب سه درجه و هبوط عطارد در حوت پانزده درجه و هبوط زهره در سنبله بیست و هفت درجه و هبوط
رأس در قوس سه درجه و هبوط ذنب در جوزا سه درجه و تا کوکب در هبوط باشد در سعد بودن ناقص باشد و نحسی ضعیف بود

ثمره سیم در قسمت ارباب مثلثات و این قسمت چنان است که هر سه برج را که بر یک طبع اند آن را مثلثه خوانند پس
چهار مثلثه باشد به عدد عناصر و هر مثلثه را به سه کوکب داده اند و آن کواکب را ارباب این سه برج خوانند و اصل این
قسم آن است که مثلثه مذکر را ارباب کواکب مذکر نهند و مثلثه مؤنث را ارباب کواکب مؤنث چنانکه مثلثه آتشی
که حمل و اسد و قوس اند طالعهای روزی رب اول آفتاب است و رب ثانی مشتری و در طالعهای شبی رب اول مشتری است
و رب ثانی آفتاب و شریک هر دو به روز و شب زحل بعضی کسان شریک را اعتبار نکرده اند اما جمهور نگاه داشته اند مثلثه
بادی در طالع روزی به زحل داده اند و عطارد را به شبی اول عطارد را مقدم داشته آنگاه زحل و شریک هر دو به روز و شب
مشتری مثلثه خاکی در طالع روزی به زهره و قمر داده اند و در طالع شبی اول قمر را مقدم داشته اند آنگاه زهره و شریک هر دو
به روز و شب مریخ را داده اند مثلثه آبی را در طالع روزی به مریخ و زهره داده اند و در طالع شبی اول زهره را مقدم داشته
بر مریخ و لیکن مقدم داشتن مریخ به قیاس نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکر اند و آتشی و بادی و کواکب ایشان مذکر اند

و روزی

و روزی و دو مثلثه مؤنث اند خاکی و آبی و کواکب ایشان مؤنث و شبی **ثمره چهارم** در قسمت حدود مختلفه
این اقسام به حسب چند جهت است آنچه مستعمل اهل روزگار است هست و بطلمیوس این را اعتبار کرده آن را به اهل مصر نسبت
کنند و حدود مصریان خوانند و آن چنان است که هر برجی را به خمسه متحیره قسمت کرده اند به اقسام مختلفه و اقل آن
دو درجه است و اکثر دوازده درجه و آخر بروج به حدود نحسان افتاده است و این قسم را وضعی و ترتیبی یاد نکرده اند
که در جدول آورده شده است **ثمره پنجم** در قسمت وجوه هفت کواکب سیاره این قسمت چنان باشد که هر برجی را
به سه قسم راست کرده هر قسمی ده درجه و هر قسمی را به کوکبی داده اند بر توالی بروج و کواکب چنانکه ده درجه از اول
حمل نصیب مریخ است و ده درجه میانه نصیب آفتاب و ده درجه آخر نصیب زهره از برج ثور ده درجه اول نصیب
عطارد و ده درجه میانه نصیب قمر و ده درجه آخر نصیب زحل بر همین قیاس تا آخر حوت که باز به مریخ رسد و
این قسمت را وجوه خوانند و این نیز به جدول آورده آمد **ثمره ششم** در قسمت فرح کواکب این قسمت به طالع تعلق دارد
چون صورت طالع یقین شود امتزاج معلوم گردد و جهت او چنان است که چون عطارد کوکب عقل است و نطق فرح او در
طالع باشد قمر تیز حرکت است و دلیل حرکت و مصالح این جهانی فرح او در ثالث بود و زهره چون کوکب طرب است

و عشق و بهره ممزوجات فرح او در پنجم باشد چون مریخ نحس ممزوجات و دلیل شر و فتنه و فرح او در ساقط اول نیز
پس فرح او در ششم است پس نیر اعظم سعد ممتزج و نحس ممتزج را فی ذاته فرح از طالع تحت الارض افتاد اما آفتاب
چون نیر اعظم و خانه نهم دلیل سیاحت‌های آخرت و سفر دور است فرح او در نهم باشد مشتری چون سعد اکبر است دلیل
رجا و صدقات فرح او در یازدهم است زحل چون نحس اکبر است و دلیل رنج و مشقت و سختی فرح او در دوازدهم باشد
تا ساقط از طالع بود پس نیر اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر را فی ذاته فرح فوق الارض بود اما هر دو نیر در مقابله یکدیگرانند در
تثلیث و ستند پس طالع و هر دو سعد در مقابله یکدیگرانند در تثلیث و ستند پس طالع و هر دو نحس در مقابله یکدیگرند و ساقط از طالع
اما فرح کواکب در مقابله فرح باشد چنانکه وبال در مقابله خانه فصل هفتم در اثنی عشریات بروج و کواکب این
عمل را با طالع نسبت دارد و آن چنان است که هر برجی را به دوازده قسمت کرده اند هر قسمی دو درجه و نیم پس قسم اول
صاحب بیت را بود و قسم دوم به صاحب برج دوم همچنین تا به دوازده برج داده شود و طریق عمل آنست که چون خواهند
اثنی عشریه طالع کنند بنگرند تا طالع چند درجه است و آن درجات را در دوازده ضرب کنند و از طالع یکان یکان بیفکنند
آنجا که کمتر از سی ماند اثنی عشریه طالع آنجا باشد و حکم همچنین است و این عمل را در استخراج ضمیر بکار دارند هر کجا که

اثنی عشریه

اثنی عشریه طالع وقت افتد ضمیر آنجا باشد و این بجای خود نظر طالعست اما اثنی عشریه کواکب بنگرند تا کوکب در برجی که
بود چند درجه قطع کرده است آن درجات را در دوازده ضرب کنند و سی سی از برج کوکب کم کنند آنجا که کمتر از
سی ماند اثنی عشریه کوکب آنجا باشد بتفصیل مثال تطویل دارد مثال زهره در حمل به یازده درجه و چهار دقیقه پس از
ضرب یازده در دوازده صد و سی و دو درجه حاصل آید و چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت دقیقه و این مضروب را از برج
حمل یکی یکی طرح کردیم رسید حساب به دوازده درجه و چهل و هشت دقیقه از برج اسد پس اثنی عشریه زهره در اسد بود
در درجه دو دقیقه اما اگر یازده درجه زهره را به چهار برج دهند چنانکه دودنیم به حمل و دودنیم به ثور و دودنیم بجوزا
و دودنیم بسرطان بقاعده اول که برج دادیم تا ده درجه مستغرق شود یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس از یک درجه در
دوازده درجه به آن دوازده درجه حاصل آید و از چهار دقیقه چهل و هشت دقیقه این نصیب برج اسد باشد مطابق
عمل اول اما حکم این اثنی عشریه آنست که اگر کوکبی در اثنی عشریه کوکبی افتد چنان باشد که صاحب اثنی عشریه ناظر
باشد یا در حقی از حظوظ او بود و بودن اثنی عشریه در آن برج اثنی عشریه هر کوکبی مزاج صاحب خود و بعضی کنان
دلایل را به و تیر دانند اگرچه اهل روزگار او را کمتر استعمال کنند و بکار ندارند اما یاد کردیم تا کتاب بی‌فایده و ناقص نماند

اما اقسام دیگر است چون نه بهر و هفت بهر و نیم بهر و دریکان و اردجان و مانند آن و این قسمها بقول اهل نجوم است
و در این مجموعه متروک است ما نیز یاد نکردیم بحقیقت سواد را ثمره هشتم در نسبت ایام بکواکب شبانه روزی یکبار در فلک مستقیم
است و اول روز بقول اهل شرع از طلوع صبح صادق است و بقول اهل احکام از طلوع نصف قرص آفتاب و در نزد متقدمان
از دایره نصف النهار اما اول شب باتفاق جمهور از غروب نصف قرص جرم آفتاب است و طلوع سیاهی از افق مشرق
پس این شبانه روز را به جمیع چهار قسم کرده اند راست و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعات بر دو نوع بود مستوی و معوج
مستوی آنست که یکجزو او از بیست و چهار جزو دایا پانزده درجه مطلعی باشد بدین سبب او را ساعت معتدل نیز خوانند
اما ساعات معوج آنست که یک جزو باشد از دوازده جزو روز یا شب پس اگر روز دراز تر و کوتاه تر شود عدد او از دوازده
بیش و کم نگردد اما نفس او زیاده و کم شود از پانزده درجه مطلعی بسبب زیاده و نقصان آن را معوج خوانند و زمانی
نیز گویند اما از هفته هر روزی را بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعات اول آن روز را از ساعات معوج
بدان کوکب باز داده اند چنانکه روز یکشنبه منسوب است بآفتاب پس ساعت اول از دوازده اوراست و ساعت دوم زهره
را که تحت اوست باشد و سیوم عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم باز آفتاب

را و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را چون دوازده ساعت روز یکشنبه بر زحل تمام شد
ساعت اول از شب یکشنبه مشتری را بود و ساعت دوم مریخ را بهمین قیاس میگردد تا ساعت دوازدهم از شب
دوشنبه بعطارد رسد و ساعت اول روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را این قیاس شب سه شنبه زهره را بود روز
سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را بود و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه مشتری را و شب جمعه زهره را
و شمس را و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را شب یکشنبه عطارد را و ساعت دوازدهم از
این شب مریخ را و اول ساعت از روز یکشنبه آفتاب را بر همین ترتیب دور میکند اما اهل بابل و بزرگان که تتبع
ایشان کرده اند چون اسحق کندی و ابو معشر بلخی و دیگران بنای استخراج ضمیر را بر ارباب ساعت نهاده اند
و در طالع مولود را ابتدای ادوار از صاحب ساعت کنند و مختار بود در هر روزی کار را که بکوکب منسوب بود و در ساعتی که
صاحب او تعلق دارد مثلا روز یکشنبه به آفتاب منسوب است دیدار پادشاهان و آنچه به آفتاب تعلق دارد در یکی باید
و حکم شب و هر ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته شعبه پنجم در نظرهای کواکب بعضی بعضی را چهار
آغاز ثمره اول در کیفیت نظرهای کواکب هفت کواکب را در دوازده برج بعضی بر بعضی نظرها است و

و این پنج نوعست به هشت قسم   قسم اول قرانست چون دو کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه برابر شوند آن قران باشد
دوم سدس ایمن است   سیم تربیع ایمن   چهارم تثلیث ایمن   پنجم مقابله است و یکی تثلیث و یکی تربیع
و سدس ایسر است که گفته شد نظر باشد   اما اتصال ایمن آن بود که برتوالی رود چون از طالع بسیم و چهارم و پنجم و
ایسر آن بود که از نهم بطالع و دهم و یازدهم لیکن اتصال ایمن به از ایسر توفت   اما قران سعدین سعد است
و قران نحسین نحس چنانکه گفته شد   اما نظر مقابله آنست که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر آید به درجات و دقیقه برابر شود
و حد او صد و هشتاد درجه راست بود یعنی شش برج که نیمه دور فلک است پس چون هر یکی در خانه خصم یکدیگر باشند در مقابله
این نظر را نحس و تمام دشمنی گفته اند   اما نظر تربیع آنست که از برج چهارم کوکبی افتد و حد او نود درجه است که ربع دور فلک باشد
و او چون نیمه مقابله است او را نیم نحس و نیم دشمنی گفته اند   اما نظر تثلیث از برج پنجم کوکب بود و حد او صد و بیست درجه
است که ثلث دوره فلک باشد و البته تثلیث از دو برج اتفاق می افتد که هر یکی طبع باشند چون از حمل باشد
یا قوس موافقت به سبب آن او را سعد و تمام دوستی گفته اند   اما نظر سدس از برج سیوم کوکبی افتد و حد او شصت
درجه است که سدس دور فلک باشد و او نیمه تثلیث است و او را سعد و نیم دوستی گفته اند   نمره دویم   در انواع اتصالات

و اوضاعی

و اوضاعی که کواکب را اتفاق می افتد و کیفیت آن   بدانکه اوضاع کواکب در صورت اتصالات بسیار نوع است
آنچه ادق این مختصر است و بیشتر واقع میشود و بکار دارند دوازده نوعست   اول قبول   دویم رد   سیوم دفع قوت
چهارم دفع طبیعت   پنجم انکار   ششم رد النور   هفتم انتکاث   هشتم بعید الاتصال   نهم خالی السیر
دهم وحشی السیر   یازدهم تربیع طبیعی   دوازدهم دستوریه   اما نظر قبول   آنست که کوکبی در حظوظ کوکبی دیگر بود
و آن خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا صاحب آن حظ اتصال کند پس آن صاحب حظ او را قبول کند چون
در حظوظ خود بیند او را و این نظر دلیل باشد بر روا شدن حاجات و یافتن امیدها و تمامی محبت و مجت میان دو کس
الرد   اما رد آنست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا در هبوط یا راجع یا محترق پس نظر کوکبی که به وی بود
از خود دور کند که قوت قبول ندارد مثل شخصی که بخود درمانده بود به عشق یا زحمتی و شخصی دیگر خواهد که با او
تدبیری کند و او را از خود دور کند و حکم این نظر قبول باشد برین قیاس از نا امیدی و نا یافتن حاجات از پیش
بزرگان و درماندگان   اما دفع قوت   آنست که کوکبی در حظوظ خود باشد کوکبی دیگر او را بیند و صاحب حظ او را
قوت دهد اگر هر دو در حظوظ خویش باشند هر یک قوت خود به یکدیگر دهند چنانکه قمر در سرطان و زهره در ثور و این غایت دفع قوت بود

ودفع قوت دلیل باشد بر دوستی میان دو کس از هر دو طرف و تمام شدن کارها بر جهد و جهد اما دفع طبیعت
آنست که کوکبی در حظ کوکبی بود و دیگری در حظ آن کوکب و یکدیگر را ببینند پس هر یک طبیعت خود به دیگری دهند و بعضی
کسان این را نیز دفع قوت خوانند و این وضع قوی‌تر از دفع قوت بود اثر او در بهات و عطیه و هدیات و رسانیدن ابواب
کلیه زیاده از همه اوضاع باشد اما انکار آنست که کوکبی کوکب دیگر را ببیند از وبال یا هبوط او پس آن کوکب این
کوکب را انکار کند چون در وبال یا هبوط خویش بیند و این ضد دفع طبیعت است و اگر هر دو در وبال و هبوط یکدیگر باشند
انکار از هر دو جانب باشد و اثر او ضد اثر دفع طبیعت است اما نقل النور آنست که کوکبی سبکرو کوکب گران رفتار
را ببیند و چون از او هنوز تمام منصرف نشده باشد دیگری را ببیند پس نور کوکب اول بدان دیگری دهد اگر چه آن هر دو کوکب
از یکدیگر ساقط باشند و این بمثابه اتصال بود میان هر دو کوکب مثال آنست که کوکبی در حمل بود و دیگری در
عقرب و کوکبی سبکروتر از هر دو در سرطان یا اسد باشد اول آن کوکب را ببیند که در حمل است و هنوز از وی منصرف نشده باشد
بدان کوکب پیوندد که در عقرب است پس نور کوکب اول را بدوم نقل کرده باشد و این دلیل باشد بر توسط کارها در رسالت
میان کسان و حجابت و امثال آن اما انکاث آنست که کوکبی سبکرو خواهد که کوکب گران رو را ببیند هنوز در گزیده بود

کوکبی

که کوکبی سبکرو راجع شود یا راجع بوده خواهد که بگران رو بپیوندد مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن
عهد بود و پشیمانی از کارها و نومید شدن از جایگاهی که امید بوده باشد ❊ اما خالی السیر آنست که کوکبی در اول برجی
کوکبی را ببیند و هیچ کوکب دیگر نپیوندد در آن برج و این وقت هر کوکب ضعیف باشد و بدتر آن بود که آن کوکب
نحس بوده باشد اما بعید الاتصال آنست که کوکبی در برجی آید تا اول برج هیچ کوکب را نبیند و باو اگر برج
ببیند در آن حال کوکب ضعیف بود اما وحشی السیر آنست که کوکبی در برجی آید و بیرون رود و هیچ کوکب نپیوندد و این حال
قرار بسیار رفته و از همه نحس‌تر آن بود که این حال قرار در قوس افتد که او را در برجهای غریب قوس از همه ضعیف‌تر است
جهت آنکه از هبوط بیرون می‌آید و روی به وبال می‌نهد و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها و نقصان مال و پیش
آمدن کارهای بی خیر و نفع و آنچه بر حسب خانهای طالع بود و نظرهای مودت و عداوت اما تربیع طبیعی
آنست که عطارد در جوزا بود و کوکبی را ببیند که در سنبله بود یا در سنبله باشد و کوکبی را ببیند که در جوزا باشد و این
تربیع بقوت چون تثلیث باشد و این حال مشتری را نیز باشد در قوس و حوت اما دستوریه چهار نوع
است یکی یک بعید است و یکی یک ضعیف و هر دو را صاحب مجمل یاد کرده است پس دو نوع دیگر است یکی آنکه آفتاب

صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع دیگر آنکه کوکبی در وتدی باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد
و کوکبی دیگر را بیند که آن کوکب هم در وتدی بود که خانه یا شرف او باشد اما دستوریه کمال قوت دلیل سعادتهای بزرگ
بود در حکم سلطنت باشد و حکومت و شهرت و دو اکثری مبنی فوز و جاه و کمال سعادتهای خارجی و داخلی **ثمرهٔ سیوم**
در اتصالات فعلی این اتصالات غیر اتصالات نظرات است و در مناظر نیز خوانند و اتصالات طبیعی نیز گویند و بجای اتصالات
نظر نگاه دارند اگرچه با هم نظر نباشند و این اتصالات بر سه نوع است تسدیس و تربیع و مقابله و نسبت این از دو نوع
بود یکی بسبب افق مطالع دوم بسبب درازی و کوتاهی روز و مر افق مطالع چنان بود که هر دو کوکب از دو نقطه
اعتدال برابر افتد و آن بجای نظر نشیند **مثال** آنکه کوکبی در بیست درجه حمل بود و دیگری در ده درجه حوت میان هر دو
نسبت تسدیس بود که این هر دو جزو در مقابله موافقند در مطالع جهت آنکه مساوی اند بر آخر حمل و بر اول
حوت پس اگر دو کوکب در این دو جزو باشند بجای تسدیس نشینند و همچنین اجزاء ثور با دلو در مطالع موافقند
ثور بر اوسط و دلو بر اخر هستا و این تربیع بود و اجزاء جوزا با جدی موافقند بر برج اول و بر اخر قوس اولی و آن بجای
مقابله نشیند و همچنین اجزاء سرطان با قوس و اجزاء اسد با سنبله بخلاف اگر ابتدای این قسمة از میزان کنند همین حکم دارد اما

آن

آن اجزاء که موافق باشند در درازی روز هر دو ایشان از دو نقطه انقلاب برابر باشند چنانکه اجزاء سرطان با جوزا
سرطان بر اوسط و جوزا بر اخر ... پس اگر کوکبی در بیست درجه سرطان باشد و دیگری در ده درجه جوزا میان
هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که در دو برج از نقطه اعتدال گفته باشد جهت آنکه درازی روز در بیست درجه سرطان
چنانست که در ده درجه جوزا و همچنین اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی
و اگر نقطه جدی آن را ابتداء اعتبار کنیم حکم همانست است حقیقت اتصالات فعلی **ثمرهٔ چهارم** در حدود و
اتصالات و اجرام کواکب اتصالات کواکب را از پیش و پس حدیست که تا بدان حد نرسد اتصال آغاز نکند و حدی
دیگر است که تا از آن حد نگذرد باطل نشود و بنای آن بر اجرام کواکب است که هر کوکب را حدی از درجی معین کرده اند از
پیش و از پس و آن را انوار نیز خوانند پس از جرم آفتاب **یه** درجه است و از جرم ماه **یب** درجه و از جرم علویین که زحل
و مشتری باشد **ط** درجه و مریخ را **ح** درجه است و زهره و عطارد را **ز** درجه عقده راس و ذنب هر یکی را دوازده درجه
اما اتصالات را سه حال بود که هرگاه دو کوکب بکوکبی رسد آغاز اتصال بود و چون به میان ایشان به نصف جرمین رسد آغاز
قوت اتصال بود و چون مرکز بر مرکز رسد غایت قوت اتصال بود و چون کوکب بگذرد آغاز انصراف بود و چون

به نصف جرمین رسد نهایت قوت انصراف بود و چون جرم از جرم منقطع شود تمامی انصراف و اتصال و خلاص انصراف باشد اما اعتبار نصف جرمین را بود در جمیع اتصال و بعضی گویند نصف جرم کمتر باشد **مثال** این است که جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه هر دو را جمع کنند بیست و یک درجه باشد نصف هر دو ده درجه و نیم باشد پس هرگاه که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بماند نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال باشد و چون به نصف جرمین یعنی ده و نیم درجه رسد آغاز قوة اتصال بود و چون مرکز به مرکز رسد غایت قوة اتصال بود و چون به نصف جرمین رسد نهایت قوة و چون بیست و یک درجه بگذرد قمر منصرف شده باشد اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم درجه بماند آغاز قوة بود و قول اول محکم است والله اعلم

شعبه ششم در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب هفت ثمره

ثمره اول در شهادتها صاحب این صناعت گفته اند که خداوند حظ را از علم و شاه گویند و وقت ادا در حظ خود شهادت خوانند و این شهادت پنج است و هر یکی را مقداری نهاده اند چنانکه گفته اند که صاحب خانه را پنج شهادت است یعنی پنج قوة از روی تقدیر صاحب شرف را چهار است صاحب مثلثه را سه قوة صاحب حد را دو و صاحب وجه را یک شهادة است و در اینجا خلاف است آنکه حکیم کوشیار بیان کرده خلاف نیست اما اگر کوکب در خانه خود بود شهادت او پنج است مضاعف گردد ده شود و صاحب شرف

و دیگر

و دیگر شهادت شواهد را که در حظ خود باشند همین است اما گفته اند که در برج که صاحب وی ناظر وی نبود چون بی‌نظر باشد بی‌بیان اگر صاحب وی در روی بود حجی بود زنده ازو و هر دلیل او بود طلب کنند خجل شود و اگر کوکب غریب بود یا باشد هرچند که مقبول بود قوت دهد اگر از ارباب حظوظ کوکبی بدو ناظر باشد قوت دهد قوی‌تر بود

ثمره دوم در قوتهای ذاتی کواکب و قوتهای کواکب در مهر یابند اما آنچه در مهر آورده اند شصت و شش نوع است از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میانه و آنچه در آن مبلغ عظیم اثرتر است سیزده نوع است ذاتی و قوت ذات آن است که کوکب در خانه خود بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد یا در وجه خود مستقیم بود و علویان مشرقی باشند و سفلیان مغربی و کوکب در حیز خود بود و کوکب مذکر در برج مذکر و کوکب مونث در برج مونث و زاید بود در مسیر و صاعد در فلک خود اما زاید از نقطه حضیض سوی ذروه اوج دارد یا بزرگ در فلک تدویر و حیز آن است که کوکب روزی به روز بالای زمین و کوکب شبی به شب زیر زمین باشد اما تصمیم را یکی از قوتها نهاده اند و تصمیم آن است که کوکب کمتر از شانزده دقیقه بود و وقتی که مرکز او و مرکز آفتاب بهم در احتراق باین مقدار بگردد و از مرکز و همچنین عطارد قوی‌تر باشد که تنها به دو شمس باشد و از نیره در مقابلات بود کواکب را اما گفته اند قوتهای ذاتی کواکب

ولیس سعادتهای ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک و وزارت و کیاست و مانند آن فافهم و تامل غرّه سیوم در
قوتهای عرضی قوة عرضی آنست که بسبب طالع به پیدا آید چنانکه کواکب در طالع یا دهمی از اوتاد طالع بود وازهم قوی تر
طالعست پس عاشر پس سابع پس رابع و چون کوکبی در وتد بود قوت او از روی قطر دیناری بود و در مایل الوتد
چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ پس اگر در مایل الوتد چهار دانگ قوت دارد وازهم قوی تر حادی عشر است و باز خامس
و اگر در زایل الوتد بود دو دانگ قوت دارد وازهم قوی تر تاسع است و پس ثالث و ساقط را اعتباری ننهاده اند
اما وجهی دیگر آنست که کوکب در حظوظ سعدان بود یا سعدان به او ناظر بوند بنظر دوستی و بودن کوکب در فرح هم قوت
عارضی بود و این قوتها دلیل سعادتهای ظاهر بود چون مال و جاه و قوت و حشمت و شهرت لیکن وقتی بود که کوکب را
هم قوت ذاتی بود هم عرضی چنانکه طالع حمل بود و مریخ در حدی که شرف اوست و طالع را عاشر است و قیاس دیگرها همچنین باشد
غرّه چهارم در ضعفهای کواکب چنانکه قوتهای کواکب در حصر نیاید ضعفها نیز نیاید اما آنچه در حساب آورده اند
پنجاه و پنج نوعست اما آنچه از این عدد ظاهر تر است هجده نوعست و آن چنانست که کوکب در وبال خود بود یا هبوط
یا راجع یا محترق یا تحت الشعاع یا هر دو نیر در خسوف و کسوف باشند یا در عقده ذنب و بودن قمر در طریقه محترقه و آن

از نوزده درجه میزانست تا سه درجه عقرب یا از خالی السیر یا وحشی السیر یا کوکب در عقده ذنب بود یا ناقص
سیر یا هابط در آنکه جوزهر یعنی از نقطه اوج تا ذروه فلک تدویر روی بحضیض دارد یا در طالع یا خانهای به افتاده باشد
یعنی در خانه ساقطه یا در وبال و هبوط کوکبی بود خاصه که آن کوکب به او ناظر باشد خاصه بنظر عداوت یا در برجی افتد
که خلاف مزاج او باشد یا در حظوظ نحسان بود یا نحسان به او ناظر بوند بنظر عداوت اما اگر در وتدی بود از اوتاد
طالع و آن موضع وبال یا هبوط بوده باشد این ضعف آن زیاده از قوة عارضی او باشد غرّه پنجم در تشریق و تغریب
کواکب و حد و آن هر کوکب که پیش از آفتاب بر آید مشرقی بود و چون پس از آفتاب فرو شود مغربی خوانند و حد
تشریق و تغریب کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون آفتاب از احتراق ایشان بگذرد تا به تسدیس ایشان رسد
مشرقی باشند و چون شصت درجه بر آمد تا آفتاب به ایشان رسد در حد تغریب آیند و سفلیین از این حدود نه
مشرقی باشند و نه مغربی اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و هفت درجه است . و حد تشریق و تغریب عطارد بیست و یک درجه
و بیشتر نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه غرّه ششم در دانستن کوکب مستولی بر موضع طالع و دانستن کوکب
مبتز و مستولی مستولی آن کوکبی باشد بر موضع از دوازده خانه طالع که در حظوظ خود بود . آنچه نموداریم و یا ناظر

بود بر جزو مطلوب و اگر پنج ارباب حظوظ در برج مطلوب بوند یا ناظر باشند صاحب بیت مقدم بود در استیلا و دیگران
را شریک او کنند و اگر چهار یا سه یا دو باشند آن را که شهادت بیشتر باشد مقدم دارند اما اگر هیچ کوکب از ارباب
حظوظ در آن خانه نبوند یا ناظر نباشند آن جزو را مستولی نبود اگر کوکبی غریب افتاده باشد و مستولی بود او را
دلیل آن برج خوانند اگرچه در آن خانه ضعیف و نامقبول باشد اگر کواکب غریب هم نباشند در روی همه از
وی ساقط باشند آن برج همچون بدنی باشد بی روح چو چنانکه در پیش گفتم اما اصحاب احکام را بیشتر اعتماد
در مستولی باشد بر همه اجزاء فلک نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط افتاده باشد **مثال** کوکب غریب
که مستولی باشد آنست که شخصی در خانه شخصی دیگر بود و حکم او را بود در یک وجه خانه تا در وی باشد و اگر ناظر باشد
بدان ماند که شخصی خانه شخصی را حفظ کند **اما مبتز** آن کوکب بود که در صورت طالع اگر ارسنه باشند بقوتهای ذاتی
و عرضی و قوی‌تر آن بود که صاحب طالع در طالع بود و صاحب عاشر در عاشر یا صاحب شرف طالع در طالع یا صاحب شرف
عاشر در عاشر یا هیلاج یا ارباب حظوظ دیگر یا صاحب حد و مشتری یا صاحب شرف او در وی بود یا همچنین صاحب اوج در اوج
و خامس در خامس و تاسع در تاسع و ثالث در ثالث الا اگر کوکبی قوة ذاتی دارد و در طالع قطع اثر او هم باشد اما وقتی

باشد

باشد که چند کوکب شایسته بوند تاثیرات قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران را شریک او کنند پس مدار احکام کلی طالع
بر مبتز باشد بعد از آن بر مستولی بعد از آن بر صاحب طالع اگرچه ساقط بود از آن هر کوکب غریب که ناظر باشد
اما مستعلی آن کوکب بود که در وقت قران بر ذروه فلک تدویر یا بر اوج خود نزدیکتر بود یا عرض او در شمال بیشتر
از آن کوکب دیگر باشد یا کوکبی در عاشر طالع افتاده بود و او مستعلی بود بر آنکه در حادی عشر یا ثانی عشر طالع افتاده باشد
مدار احکام در قران بر کوکب مستعلی باشد و مبتز و مستولی بر جزو قران **فصل هفتم** در امتزاج کواکب بر سبیل تشبیه
و تمثیل آنچه اسرار احکام است امتزاج کواکب است و آن چنان است که بعضی کواکب با علت گرمیت و بعضی را سردی و
همچنین تری یا خشکی و سعادت و شقاوت و مثال این پس چون دو یا سه یا بیشتر از دلایل جمع آیند در طالع یا جای دیگر
واجب کند که امتزاج دهند تا از آن همه مزاجی معلوم شود که از همه نسبت دارد و از آن همه نباشد همچنان که پاره شیر
و پاره عسل و پاره خون به آب بیامیزند رنگی و مزاجی و طعمی حاصل آید که به هر چهار منسوب است و به هر چهار نماند و لا به بیان
مزاج مایل‌تر بود که او غالب بوده باشد از هر چهار مثال این از کواکب آنست که اگر مولودی را زحل در طالع اتفاق افتاده
بود و مشتری یا زهره و مریخ نیز و زحل دلیل سیاهی است و ترش رویی و مجوری و سردی و خشکی است و مشتری سپیدی است

که بزرگی زند و گشاده روی است و نیکو خلق و کرم و تر است زهره دلیل سعد است روشن و لطیف طبع و چهار
و خوب صورت و سرد و تر است مریخ دلیل نحسیست و غضب و خیانت و تندی و گرم و خشکست پس چون که بر
امتزاج این هر سه چهار دلیل که ذکر شد مولود مریخ و سعد بود و صبر و غضب و تندی به اعتدال بود و پاکیزه باشد و نیکو اعتقاد
بود در دین و خوش طبع باشد در عشرت و خیانت کند در نهان و آن را مستور دارد و متعصب بود و شیرین صورت
به مزاج معتدل باشد مایل به خشکی و برجی که روی بود دلایل او نیز اعتبار کنند که موافق مزاج هر کوکب که باشد در اول
آن اعظم تر گردانند و از این کواکب هر کدام که شهادت بیش دارد اثر او ظاهرتر بود اگر دو یا سه قوی باشد بوقت
آن را بوقت حکم جا میزنند و هر کدام که ضعیف بود و نامقبول اثر او کمتر بود و پنهان تر اما اگر در برجی یک کوکب بود
مزاج کوکب را با برج جا میزنند اگر کواکب با او ناظر باشند بقدر قبول و رد امتزاج دهند و اگر کواکب همچنین در
خانه مال اتفاق افتد چون منسوبات هر یک از نبات و جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطلاع داشته به دلال اینها بر آن
او را از آنجا استدلال کنند و باقی بیوت دیگر را همین قیاس دانند در حقیقت آنست که هر جا که مزاج معتدل است
دلیل صحت است و سعادت و هر جا که مزاجی با فراط است دلیل نحوست است و در این **مثال دیگر** و تشبیه آنست

که اگر زهره

که اگر زهره در ثور بود چون خاتونی بود مطرب با حرمت در سرای خود و اگر قمر با او بود چون ملک زاده بود در مجلس خود
و با او طرب میکند و اگر عطارد آنجا بود چون ندیمی بود و وکیل یا مداحی باشد و اگر مریخ آنجا بود چون رهزنی عربده کننده
بود و در خصومت افتاده پس از این اجتماع معلوم شود که بزمی بود در سرای مطربی یا ملک زاده آن نحیه و هر دو با هم مایل
بوند و دوست از جهت آنکه هر دو در این خانه مقبول دانند چون عطارد صاحب نهم و دوازدهم است از ثور هر دو را طبع و ندیمی
در وی میدارد و وصل و مزاج ایشان را میشناسد چون مریخ صاحب دوازدهم و هفتم است دشمن و قصد ایشان
می باشد فتنه و شر میان گیرد و از خوف در زحمت می افتد و هر دو را قصد میکنند اما اگر آفتاب ساقط بود از این
کواکب ایشان از پادشاه یا پدر خایف باشند و اگر با ایشان بود یا ناظر بنظر مودت از پادشاه ایمن باشند
و از ایشان خشنود بود اگر مشتری از ایشان ساقط بود از قاضی و محتسب ترسیده باشند و اگر با ایشان بود یا
ناظر بنظر مودت از محتسب و مفتی ایمن باشند و اگر نظر عداوت بود خایف شوند و مجلس کم طرب باشد اما اگر زحل
با ایشان بود و همداستان باشد با ایشان و اگر ناظر بود بنظر مودت رعایت حال ایشان کند و اگر بعداوت نگرد قصد
پریشانی بزم ایشان کند **مثال** و تشبیه دیگر آنست که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او و چون قحبه بود در مانده

هست اسیری یا ترکی یا لشکری و اگر عطارد را با ایشان شبه چون دوستی بود آن مرد را و دشمنی آن قحبه و اگر
قمر آنجا بود چون مسافری بود در آن میان مجوس مانده باشد پس سبب وبال زهره است که او چون قحبه بود و سبب فسق
و قبول مریخ که او چون اسیر است و عطارد چون صاحب خانه یازدهم عقرب است دوستدار مریخ است و چون صاحب خانه
دوازدهم زهره است عطارد زهره را دشمن میدارد و چون قمر صاحب نهم عقرب است مانند مسافر است این خانه و
چون در هبوط خود باشد مجوس است در مانده و کواکب دیگر را همین نسبت نگاه دارند در هر مثال و تشبیه این است نوع
طریق استخراج کواکب پس تأمل و تذکر واجب دارند و از روی ذهن و اجتهاد تمام تا فایده حاصل آید و بیشتر احکام
راست رود و الله الحکم فله الحمد و علی هذا القیاس تأمل و تذکر باید کرد **شعبه هفتم در احوال دلایل بر انواع مختلف**
و آن دوازده اثمار ثمره اول در کلیات احوال احکام احکام نجوم دانستن چیزی است پس هر گاه که سعدان غلبه کنند بجرم یا
نظر دلیل برآمدن کارها و مهیا بود بر آسانترین وجوه و هر گاه نحسان غلبه کنند یا ناظر بود دلیل فرو ماندن کارها
بود و افتادن خلل در مصالح و در افتادن عرض و پیش آمدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند و نحسان
شقاوت **ثمره دوم** در تثلیث و تسدیس دلیل دوستی بود و راحت و آسانی و برآمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل

دشمنی بود

دشمنی بود و رنج و دشواری در امور و نظرهای قبول دلیل تمام شدن کارها بود به خوشی خاصه از اوتاد و نظرهای
رد و نامقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد خاصه از زایل الوتد یا ساقط **ثمره سیوم** نظر عداوت کواکب سعد را ضرر
نبود چنانکه نظرهای مودت کوکب نحس را نفع نبود **ثمره چهارم** دلیل یکی اگر با هم دیگر ناظر باشند بنظرهای مودت
دلیل کند بر تمام شدن آن امر و بقای او به وجه احسن و اگر بنظر عداوت بنگرند دلیل تمام شدن بعضی بود از
آن امر به سختی و دشواری **ثمره پنجم** اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا در جایگاه هبوط فرو مانده
از رسانیدن سعادت و از اینجا گفته اند که سعد مقبول مثل شخصی توانگر و کریم بود و سعد نامقبول مثال شخصی کریم درویش
باشد و اگر نحس قوی بود چنانکه در خانه یا شرف یا حظوظ خود بود و مستقیم نحوست دور کنند پس نحس مقبول بهتر از
سعد نامقبول **ثمره ششم** اگر بر جایگاه امن در جای کواکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکوکار
و از کسی که امید باشد به وجه آسانی اما اگر نحس مستولی باشد مکروهی رسد از قوی بدکردار و از کسی که توقع
نه داشته باشد **ثمره هفتم** اگر بر جایگاه خوف و خطر سعد مستولی گردد اندوه رسد از جهت نیکوکار که طمع
بدی نباشد از ایشان و اگر نحس مستولی گردد بهی و نعم رسد از کسی که ظالم باشند و توقع بهی نباشد از ایشان

نمرهٔ هشتم اگر طالع مولودی موضعی که آنجا نحس افتاده بود در دیگر طالع مولودی هم در آن جزو سعدی افتاده بود و
این هر دو جزو رفته یکدیگر باشند و این شخصی که نحس در طالع او بود بدان شخص دیگری بدی و ضرر رساند و این که سعد در طالع
او بود بدان دیگر خیر و نفع رساند اما اگر هر دو را سعد در یک موضع افتاده بود در میان ایشان مروت و محبت و بهمدیگر
نیکی رسانند اما اگر هر دو نحس در یک جزو افتاده بوند تا همه یکدیگر باشند و بهمدیگر بدی رسانند چنانکه اگر سعد و نحس
هر دو در خانهٔ مال افتاده باشند در نفع و ضرر هر دو بسبب مال باشد و معاش بازیگران و اگر در عاشر افتاده بوند
بسبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج را بهمین قیاس است **نمرهٔ نهم** اگر در دو مولود آفتاب در یک برج افتد
میان آن دو شخص دوستی بود و حکم قمر همین است و اگر در تثلیث و تسدیس افتد دوستی پدید آید میان این دو کس اما اگر
در مقابله افتد دشمنی پدید آید و حکم تربیع همین باشد اما بودن سهم السعادة در یک برج از دو مولود میان هر دو کس بسبب
طمع داشت امیدها بر آید **نمرهٔ دهم** اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد یا طالع خواهر دهم طالع خادم افتد یا
طالع معشوق یازدهم طالع عاشق افتد میان این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد و بهمدیگر باشند مدتهای مدید
و برخوردار باشند از همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم بعکس بود و قیاس باقی بروج همین است اما اگر هر دو شخص را

باهمدیگر

باهمدیگر پیوستگی شود و محبت اتفاق افتد نوعی از انواع و طالع هر دو از یک مثلثه باشد چنانکه طالع یکی حمل باشد
و طالع دیگری اسد یا قوس میان ایشان در اغلب چیزها موافقت بود و هر روز کار دراز باهمدیگر بمانند **نمرهٔ یازدهم**
آفتاب با کوشت و زیان از مقارنهٔ مریخ بود و از مقابلهٔ زحل و ماه را کوشت و زیان از مقارنهٔ زحل بود و مقابلهٔ
مریخ **نمرهٔ دوازدهم** بهترین نحسان آن بود که هر دو نحس پیش از آفتاب بر آید بوقتی که هنوز در شعاع بوند یا بعد از آنها
بر آیند بوقتی که ماه نور بدیشان رسانیده بود **نمرهٔ سیزدهم** نحس مشرقی دلیل کند بر آفت و نحس مغربی دلیل کند بر علت
و آفت آن بود که ناگاه حادث شود و بسبب فسادی بود یا بتن یا بمال یا بجاه و علت آن بود که چیزی پدید آید در
بدن که بسبب بیماری شود و عارضه که در تر آید باشد **نمرهٔ چهاردهم** کواکب علوی بتثلیث قوی تر آید و کواکب سفلی بتسدیس
قوی تر آید **نمرهٔ ۱۵** پیوستن کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتدای کارها و رغبت کردن بچیزها و در طلب آن بودن
چنانکه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن بخدمت سلطان و اکابر و مهتران و فرمودن عمل مولود را
و اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد و صاحب طالع به یکی همچنین و کوکب به کوکب پیوستن آنست
که سبکرو به گران رو رسد و تدبیر بدو دهد و از این جهت کوکب سبکرو را دافع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر گویند

ثمره شانزدهم اوتاد طالع دلیل کند بر وقت ظهور چیزها و تمام رسانیدن آن خاصه طالع و عاشر و مایل الوتد دلیل کند
بر توسط یا بیشتر چیزها و تمام رسیدن بعضی یا بیشتر آن خاصه حادی عشر یا خامس و زایل الوتد دلیل کند بر
طلع و ناهمواری بچیزها و نقصان دلیل کند بر پوشیده ماندن همه و آنچه باطل شده خواهد گشت اما ازروی قدر بر
گفته اند که وتد دیناری است و مایل الوتد چهار دانگ و زایل الوتد دو دانگ و سقط تقدیر و مقدار نهاده اند ثمره هفدهم
در دلالت ازجهت عام و خاص و دلالت چیزها بر دو قسمت عام و خاص عام آنست که برج بهره آفتاب دلیل پادشاهی
و شهر و زهره دلیل بهره ازدواج و زنها و زنان برج حمل و مریخ دلیل لشکرها و بر همین قیاس چنانکه در منسوبات بروج
و کواکب یاد کرده ام اما خاص آنست که طالع افتد به بیت عاشر و صاحب او دلیل پادشاه بود و هفتم او دلیل
ازدواج و زنان پس اگر طالع دلو افتد هفتم که دلیل ازدواج و زنان است اسد باشد و آفتاب این دلیل خاص میر طالع
تعلق دارد و طالع جدی بود و برج میزان زهره دلیل باشد بر این پس هر طالع که دلیل خاص و عام او موافق کنند
مولود را بکمال رسانند و این دلیل طور معلول بود در قاعی و صفات او و جاه و منصب مثال مولودی که
طالع او عقرب افتد عاشر او اسد باشد پس آفتاب که دلیل پادشاهی هم ازروی عام اینجا ازروی خاص هم دلیل پادشاهی

پس

پس دلیل عام و خاص موافق کرده باشند و اگر آفتاب در اینجا نه بود دلیل سلطان کند و بهروزی و طول مدت
و بقا اما خانه هفتم نوزاد عقرب است و زهره صاحب او و اینجا نیز دلیل خاص و عام موافق کرده اند اگر
زهره اینجا بود دلیل سعادت باشد و برخورداری ازروی زنان و مناکحت و قیاس بروج و کواکب دیگر همین است
ثمره هجدهم در اثرهای کواکب علوی عظیم تر است و مدت او مدید تر خاصه در بروج علویات و بروج ثابت و اوتاد
طالع و اثر کواکب سفلی حقیرتر است و مدت او قصیرتر خاصه در بروج سفلیات و بروج منقلب و زوال الاوتاد طالع
اما گفته اند اثر کواکب علوی بعد از امتزاج پدید آید که افلاک ایشان از این عالم دور است و اثرهای کواکب
سفلی زودتر ظاهر گردد که افلاک ایشان از این عالم نزدیکتر است و آنچه در تجربه آمده آنست که همه احوال
کواکب پیش از امتزاج اثر میکند و آنچه عظیم تر است زودتر حادث میشود و دیرتر می پاید و آنچه حقیرتر است
چون با امتزاج نزدیک میرسد ظاهر میشود و زود منقطع میگردد و سنگ هست که اثرهای زحل پیش از امتزاج می افتد
و حادث از آنچه از آن امتزاج او متوقع باشد و ابوالمحی غزنوی در کفایه آورده است که زحل از پیش اثر میکند در
حوادث و از پس میکند در او ما را اثر به تجربه قول محقق شده است و اگر کسی این قول را قبول نمیکند اگر تجربه کند باور دارد

کردی شبیه است اثر مریخ پیش از ملازمت ظاهر میشود از آن جهت که او پیش میرود واقعات را اما چون اثر
کواکب علوی مدید تر است اثر ایشان بعد از وقوع پیدا باشد و گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد و چون اثر سفلیان
اندک مدت گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج نیست قبل از امتزاج بود و تحقیق آنست که گفته شد هر کوکب که از اثر
امتزاج ایشان توقع است پیش از امتزاج می بینیم به مدتها و در آن امتزاج نمی بینیم اما اثر آن می بینیم در
آن وقت و بعد از آن نیز بمدتها بقدر قوت آن امتزاج و چهار قران علویین در مثلثه هوایی و دو قران نحسین در سرطان
و قرانات از سعدین و نحسین در بروج دیگر و چندین انواع مختلف که افتاده باشد و مدتهای مدید هر ایلی بوده است
که اثرهای ایشان از پیش و از پس نیز دیده شده است این است تحقیق آنکه از استادان بارها بسیار است و در
اندک عمر تجربه افتاده است **ثمرهٔ نوزدهم** در احوال و علامات شهب که در فلک قمر حادث میشود آتشها که در هوا پدید
شود هفت نوع باشد و آنها را ثوانی نجوم خوانند و بعضی را ذوات الاذناب گویند و هر یکی را علامتی است صاحب
صورت او چنانکه اول را نیزک خوانند دویم را شهاب سیوم را عمود چهارم را برق پنجم را حربه ششم
را ذوذوابه هفتم را ذوذنب و اینهمه نحس باشند در هر شهری یا اقلیمی یا ناحیتی که یکی از اینها ظاهر شود فتنه و

فساد

فساد و حرب و قتل و موت سلاطین و اکابر بود و در آنجا قحط شود و بیماریها حادث گردد و مخفی و با پدید آید و علت
این آن بود که چون مریخ به سببی از اسباب بر آن ناحیت یا شهر مستولی گردد آن زمین را خشک گرداند و آبها در آن
زمین کم شود بخار و دخان بسیار خیزد و غلیظ باشد چون بفلک اثیر رسد مشتعل گردد و از روی صورتی ظاهر شود و از
آنچه گفته شد در کشت و زرع نقصان افتد لابد قحط پدید آید و چون غذاها متفاوت شود بیماریها حادث گردد
چون هوا به شده باشد و با افتد اما از استیلاء مریخ قوت غضبی بر خلق غالب شود و مردم مایل شوند با فعال بد
چون خیانت و به اعتقادی و دزدی و شر انگیختن به سبب تغیر مزاجها و حربها قایم شود و لشکرهای بیگانه قصد
آن اقلیم و ناحیه کنند و بادهای مضطرب بسیار جهد و ولایتها روی بخرابی نهند و ملوک و سلاطین آن ولایتها باطل شوند
و مردم درویش گردند و از این هفت صورت ذوذوابه چون سر آدمی بود و از او گیسوهای آتش پدید آید اما
ذوذنب آتشی بود گرد و او را دم بود و گفته اند هر طرف که دم او بود فتنه از آن جهت خیزد و بعضی گفته اند که آن
جهت خراب گردد و گفته اند که ذوذوابه هر آینه در صبح طالع شود در جهت مشرق و ذوذنب شبانگاه پدید آید در جهت مغرب
و خلاف این دیده شده است و هر دو را سیر باشد پس از این هر دو هر کدام که ظاهر شود هر یکی که در رنگ او بیشتر باشد

فتنه بیشتر بود و سخت تر گردد و بزرگی و خوردی او همین حکم دارد اما اثر آن پنج دیگر اندک باشد بدان سبب
که بقاء آنها کمتر بود و گفته اند این آتشها خیفکان و ذنبان کواکب اند در عالم اجسام و طبیعت ایشان
مثل کوکب ذو الذوائب و ذو ذنب بر طبع زحل و مریخ و عطارد و شرکت ایشان و اثر ایشان مثل اثر این کواکب بود زیر فلک قمر
در فسادهای عالم باقی شرح این گفته شود از آنکه مشاهده افتاده است در شعبه آثار علوی والله اعلم **شجره دویم در**
احکام قرانات و احتراقات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و مسامتات با راس و ذنب و سایر احوال قرانها
کواکب دوازده شعبه **شعبه اول** در احوال قرانات چهار اثار **شعبه دویم** در احکام قرانات کواکب با زحل چهار اثار **شعبه سیوم**
در احکام قرانات با مشتری چهار اثار **شعبه چهارم** در احکام قرانات با مریخ چهار اثار **شعبه پنجم** در احکام قرانات
عطارد با زهره چهار اثار **شعبه ششم** در احکام قرانات نحسین و سعدین دو اثار **شعبه هفتم** در احکام تثلیثات
و تسدیسات چهار اثار **شعبه هشتم** در احکام تربیعات و مقابلات سه اثار **شعبه نهم** در احتراقات پنج اثار **شعبه**
دهم در احکام مسامتات شش اثار **شعبه یازدهم** در قرانات قمر با کواکب هفت اثار **شعبه دوازدهم** در مزاجات
قمر شش اثار **شعبه اول** در احوال قرانات چهار اثار **ثمره اول** در ذکر ادوار باید دانست که احوال کلیات

عالم

عالم دو دولت یکی ادوار دوم قران مشتری و زحل اما ادوار چهار قسمت اعظم و اکبر و اوسط و اصغر
دور اعظم آنست که هزار سال شمسی یک برج حرکت کند و یک برج انتها و این برج را انتهاء الوف خوانند و الوف بنام
برج نسبت دهند چنانکه الوف حمل و ثور و صاحب برج را صاحب الوف خوانند و صاحب درجه تسییر را قاسم الوف خوانند
اما دور اکبر آنست که صد سال شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و این درجه را در قسمت کبری خوانند و این
برج را منتها و ما هم بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما دور اوسط آنست که هر ده سال شمسی یک درجه حرکت کند
و یک برج انتها اما دور اصغر آنست که هر یک سال شمسی یک درجه تسییر کند و یک برج انتها و این دور است که در طالع ها بکار دارند
اما دوری دیگر است
اما دوری دیگر است و آن چنان است که سیصد و شصت سال شمسی را یک دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصل است
این دور را نیز چهار فصل است پس تبدیل شدن دوری دلیل باشد از گشتن دولت از قومی بقومی و تبدیل شدن
فصل بفصل دلیل باشد بر انتقال دولت از خویشی بخویشی در همان دولت قایم اما چون دوره در حمل شود اگر
کواکب سعود در مهر آن دور باشند در مدت آن دور پادشاهان عادل منصف ظاهر شوند و خلایق آسوده حال گردند
و اگر نحوس مهتر آن باشند پادشاهان جبار و قاهر پدید آیند و مردم در تنگی افتند و حکم تبدیل فصل بفصل همین باشد

اما کمتر از دور اگر وقت تبدل قرانی اتفاق افتد دو کوکب علویرا اثر آن دور بکمال نرسد در حیز دیگر و حکما اوایل دور اعتبار
کرده اند فاما اهل هند **ثمره دویم** در شرح قرانات علوی بیشتر رجوع احکام باحکام از قرانات عظیم تر است از آثار ادوار و خوردتر
ازین قرانات قران مشتری با زحل است و قران این دو کوکب چهار نوع بود اعظم و اکبر و اوسط و اصغر اما قران اعظم
آنست که تحت قران کنند در اول حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و پانصد و چهل و چهار سال
شمسی در چهار مثلثه سه دفعه و هر دفعه چهل و نه قران و گاهی کمتر و گاهی بیشتر بود بسبب قصورها و کسورها پس در هر مثلثه آتشی
و دیگران دوازده قران کرده باشند و در بعضی سیزده و تفصیل این آنست که چون در اول حمل تحت قران کنند دوم
در دو درجه و نیم قوس افتد چه آنکه هر قرانی دو درجه و نیم پیشتر رود پس قران سیوم در پنج درجه اسد بود
و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد همچنین تا در یک مثلثه آتشی دوازده قران تمام شود در مدت دویست و چهل سال
بتقریب و از قرانی تا قرانی دیگر مدت بیست سال باشد قران سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کند و آن در اول ثور باشد
پس این قران اول در مثلثه قران اوسط خوانند و درین مثلثه خاکی نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب کسور سیزده
قران کنند و بمثلثه بادی نقل کند و قران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند و همچنین دوازده یا سیزده قران کنند

و از مثلثه

و از مثلثه بادی بمثلثه آبی نقل کنند و قران اول را نیز قران اوسط خوانند پس چون در هر چهار مثلثه قرانها کرده باشند
صد و چهل و نه قران بود در مدت نهصد و شصت سال شمسی باز آیند از اول اسد پس آن قران را قران اکبر خوانند
که اول قرانات در مثلثه آتشی و چهار طبع را ضبط کنند و این کرت ثانی است ابتدا از مثلثه آتشی کرده اند در
دو درجه و نیم حمل افتد و قران سیم در پنج درجه قوس و چهارم در هفت درجه و نیم اسد بر همین قیاس دوازده
یا سیزده قران کنند باز باول سنبله نقل کنند و همچنین در هر چهار مثلثه قران کنند تا اول قوس رسند قریب چهل و نه
قران دیگر کرده باشند از اول قوس ابتدا کنند که آن قران اکبر باشد بهمان ترتیب قران میکنند تا در هر چهار
مثلثه قرانها تمام کنند و باز باول حمل رسند در آن مدت که گفتیم پس قران اول حمل هم قران اعظم است هم اکبر
هم اوسط هم اصغر از آن جهت که چون اول قرانات در حمل اعظم است و چون آغاز از مثلثه آتشی است اکبر است
و چون نقل قران در اول مثلثه اوسط و چون یکی قرانات از دوازده قران اصغر است پس هر یکی قران اعظم
سه قران اکبر است و دوازده قران اوسط و صد و چهل و هفت قران اصغر و اصغر بحرکت اوسط است اما آنچه
از قران که واقع شود آن را تقویم کو بنید و عدد و مدت ایشان بیشتر و کم این باشد **فایده** گاه باشد که در چهار

هر پنج و شش کوکب در یک برج بوند آن را اجتماع کواکب خوانند و ممکن است که هر هفت جمع آیند اما در یک برج هفت
نادر بود و اگر باشد در وقت قران اعظم بود اما شش کوکب در میزان بوده‌اند غیر مریخ و شش در جدی غیر قمر
و تکرارت سه و چهار و پنج در برجی دیده‌ام نه در یک درجه و اصحاب تواریخ ذکر کرده‌اند که چنگیزخان صاحب قران بوده
که سه کوکب در درجه طالع داشته است و در سنه در وقت انوری اجتماع شش کوکب در میزان بوده‌اند
آن وقت یاد کرده‌اند بسبب آنکه حکم بر طوفان باد نهاده بود و سهو عظیم معلوم نموده است اگر این اتفاق نزدیک
کوتی دوری افتد یا فصلی اثرش عظیم باشد باز آنکه طالع آن برج افتد پادشاهی شود که اقلیم در حکم آرد و
قیاس آنست که چنگیزخان در آن وقت زاییده است و طالع میزان هست نیکم درجه زحل آنجا بوده است با زهره و مریخ
در رابع و دیگر کوکب دیگر همین که سه کوکب در یک درجه داشته‌اند **تبصره سیوم** در تاثیر این چهار قران اثر قران
اعظم آنست که طوفان حادث شود و احوال عالم متبدل گردد و خرابیها آبادان شود و آبادانیها خراب گردد
و نهایت خلق مردم بر نسق دیگر پدید آید مناسب صورت طالع قران اعظم و مستغنی دلایل دیگر و بیرون
آیند پادشاهان جبار و دعویهای بزرگ کنند و کارهای بزرگ بدست ایشان بگذرد و اثر این قران باشد تا قران

اعظم دیگر

اثر قران اکبر

اعظم دیگر و آن مدت دو هزار و نهصد و چهل سال بود شمسی بتقریب **اما اثر قران اکبر** آنست که بعضی
احوال عالم تبدیل پذیرد و بیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نو نهند و بیشتر از اقلیم
منقاد ایشان شود و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم را نگاه دارند و اثر این قران نیز تا قران دیگر بردارد و
آن مدت نهصد و شصت سال بود بتقریب و چهل و شش کس پادشاهی کنند بتقریب **اما اثر قران اوسط**
آنست که بیرون آیند پادشاهی که اکثر از اقلیم را در حکم آرند بی دین و شریعت صاحب قران کبری روند اگرچه هم
شاهی نهند بر مقتضی قران اوسط و تاثیر این قران دولت دویست و چهل سال بردارد بتقریب دوازده یا سیزده
کس پادشاهی کنند **اما اثر قران اصغر** آنست که دولت و حکومت از خانه‌ای بخانه‌ای نقل کند از آنان قبیله که دولت
او قائم بود چنانکه از برادری به برادری و به عم و عموزاده و مانند این و مدت تاثیر این در حوالی بیست سال بود اما
اگر قران اصغر قوی افتد در بعضی دلایل موافق دلایل اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بدان شخص قرار گیرد
و انتقال نکند بخویشی یا شخصی دیگر اگر آن نیفتد باشد خارجیان غلبه کنند در آن قران و فتنها برخیزد و حربها افتد
خاصه که مریخ در آن قران دلیل حرب باشد احکام یاد کردیم قرانی که در برج دلو رسید کرت دوم که آن قران ششم است

برابر اوسط و چهارم است بحکم قوی در این شعبه **ثمره چهارم** در طالع قران بدانکه طالع زمان قران اصل است
و طالع سال قران بدل او پس بهیچ وقت در هیچ چیز بدل بکار ندارند تا اصل متعذر نبود پس طالع وقت قران را در
یافتن متعذر است و بسیار است اسباب طالع سال را که در وی قران افتد طالع قران نهاده هیچ شک نیست که این طالع
مستند نیست اما خلاف قول بزرگان نتوان گفتن و آن این است که طالع زمان را به تحقیق در نتوان یافت پس اعتقاد را
نشاید لهذا اگر بر بنیاد بر طالع سال قران باید نهاد **اما چون قران واقع شود** بنگرند که مستولی کدام است از علویین
پس او مدبر احوال قران بود چنانکه قران مستولی باشد و مستولی بر جزو قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شده است
بعد از آن طالع بنگرند و دلایل او مبشر و مدبر و قابل شده هر یک و امتزاج دهند دلایل طالع را با دلایل قران و حکم
کنند بر مقتضی آن اگر احوال ملک مضطرب بود البته انتقال دولت کند نسبت بمزاج قران و اگر بر خلاف بود حکم
نشاید کردن بر نقل دولت و دیگر معلوم کنند که هر کدام کوکب راست از این دو کوکب علوی کدام در طرف شمال است از آن
دیگر بعرض و قبول و رد هر یک را بنگرند و در برج قران و در طالع سال قران بر حسب احوال دلایل او حکم کنند پس اگر مستولی
زحل بود دلیل کند بر سختی و زحمت خلایق در مدت آن قران خاصه در سال قران و نا ایمنی و تنگی و بیماریهای دراز کش اگر

دلایل

دلایل طالع سال موافقت کند با زحل کار بتر باشد و اگر زحل مقبول بود قحط پدید آید و وبا و اگر دلایل طالع سال
قوی افتاده باشد فساد کمتر بود و ممکن که نباشد **اما اگر مشتری** مستولی بود دلیل کند بر بسیاری راحت و فراخی و سعادت حال
مردم و امن و فراغت و اگر دلایل طالع با او موافقت کند سعادت کل عالم و مردم بکمال رسد اما تا قران دیگر واقع نشود
حکم حالهای عالم از این قران و دلایل او کنند و در هر سال بنگرند ببرج انتها و سالهذا تا چندم برج است از برج قران و سالهذا
کی افتاده است و قوت یا ضعیف و در وقت قران چگونه بوده است از آنجا احکام سال کنند اما در اواخر جزو قرانی
احوال عالم روی بفساد نهند و اضطراب احوال سلاطین و ملکها بر بود از آنجهت که عالم کون و فساد است و هیچ کونی بی فسادی
و هیچ فسادی بی کونی نبود چون زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد لازم شود
هر چه اندک سبب فساد بسیار ظاهر گردد و در آن چیز اثر کند چون او مستعد شده است قبول آن را **مثال**
شخصی که مزاج او مستعد عارضی شده است هر چه اندک چیزی بکار دارند مقوی آن الم عارضه بود و سبب ازدیاد و زیادت کند
همان نتیجه آنست که هرگاه مدت قوت قران به آخر رسیده باشد و قران دیگر نزدیک شده قوت آن قران بفساد خواهد
انجامید تا قوت آن قران دیگر موجود شود پس مستعد شده باشد فساد او را سعادت آن کس بگیرد دولت ایشان را آن

قران قایم بوده باشد و در نوبت ام مستعد فساد شده باشد پس چون این قران بخواهد که قوت او ظاهر شود دو رکن
یا به آنچه مدلول او باشد پس هر دو روی بفساد نهاده باشد و ضعیف تر بود باطل گردد و آنچه مستعد فساد او در
وسط بود دیرتر باطل شود و آن را که اندک تر باشد باطل نشود مگر بعد از آن وقت اسباب دیگر افتد که او را باطل گرداند
والله اعلم چنانکه باشد **مثال** اگر سه شخص بگور رسیده باشند و فساد مزاج یکی در درجه کمال بود و از آن دیگری در درجه وسط
و از آن دیگری در درجه اول چون فصل سال بگردد و هوا مخالف شود زودتر آن شخص باطل گردد که فساد مزاج او در درجه
کمال بوده باشد بعد از آن دیگری که در درجه وسط بوده باشد بعد از آن ثالث را اگر سببی دیگر حادث شود باطل گردد
والا در آن ایام مزاج فصل تجاوز رسیده باشد صحت بپذیرد یا همچنان بماند و هر آینه اثر فساد آنجا ظاهرتر بود که دولت
آن قران بیشتر و قوی تر بود و از این جهت است که فساد و انقلاب بر پادشاهان زند و نزدیکان او را آنگاه به
قومی دیگر و بدین سبب است که چون دولت شخصی بروی به ترقی نهد هر حکم سعادت که بروی کنند راست آید چون بروی
بانحطاط نهد هر حکم فساد که بروی نهند راست آید **شعبه دویم در احکام قرانات** کواکب با زحل چهار نمره **نمره
اول** در قران کواکب با زحل در مثلثه آتشی قران مشتری با زحل دلیل کند بر ظهور کسی که در دین و شریعت

سخن گوید

سخن گوید و انتقال دولت بود و فرو رفتن سلطان و تشویش در اکابر و اشراف و حکام و بگشتن هوا و تفاوت
نرخها و بودن بیماریها و خشکی سال و تفاوت نقود و تغییر بعضی عادتها و این تاثیر اغلب در مشرق بود و اقلیم دویم
قران مریخ و زحل دلیل کند بر تشویش جمیع لشکرها و افتادن حرب های بزرگ شدن فرومایگان و خرابی خانها
و موت اکابر و نقصان بارندگیها و ساختن سلاحها و زدن درم و فلس و مکروه سلاطین مجارف و ظلم و تاریکی هوا و به
گشتن مزاجها و وقوف داء الرحل در حلق و بیماریهای خونی و قتلها و تاثیر او بیشتر در مشرق بود و در اقلیم سیم
بود و مشرق **قران زهره با زحل** دلیل کند بر بسیار در روفت و آفت و بیماری در زنان و خادمان و اصحاب
طرب و برآمدن نکاحها بزور و دشواری وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان و شوهران و تفاوت نرخها و بودن
ابرهای سیاه و فساد میوه و لهو و طرب و برف و یخ و اهل مجون و آمدن کاروانها **قران** عطارد و زحل دلیل
کند بر بگشتن احوال دبیران و اصحاب دیوان و نوشتن خطها بناحق و افتادن اراجیف و زدن فلس و رنج
صناعان و کسادی بازارها و آمدن کاروانها و بودن بازرگانیها بی فایده و تیزی هوا و سرما و رعد و برق در وقت
و فساد زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و وجع علقها و عقاقیر **نمره دویم** قران کواکب با زحل در

مثلثه خاکی قران مشتری با زحل دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع وعقار وقوت حال مشایخ وسعادت
حال خاندانهای قدیم وفراخی طعام ورغبت خلق بر زراعت وعمارت وبودن انتقال دولت وافتادن زلزله و
بودن اراجیف وتوسط بارندگیها وفساد بعضی نباتات واختلاف هوا وسرما در وقت وبیماریهای دراز کش واین تاثیرات
میان مشرق وجنوب باشد **قران مریخ با زحل** دلیل کند بر بدی احوال امرا ولشکریان وبرخواستن فتنه وقوت
کردن دزدان وبدی احوال دزدان وراهداران وجاسوسان وبیماریهای بد وقطع طریق وفتنها وحرب ومصادره
وموت اکابر وشدت وهراس مردم ونقصان بارندگیها وآبها وفساد اشجار ومزرعها وحیوانات وهم زلزله وخسف باشد
وهم بیرون آمدن مور وملخ وبسیاری اراجیف متفقه همه یکرو واغلب این تاثیر در اقلیم پنجم بود وزمین روم **قران زهره با زحل**
دلیل کند بر رنج زنان وسختی واندوه خادمان وبیماری در این طبقه وبسیاری وضع حمل وناسازگاری زنان با مردان
ورغبت مشایخ بر طرب ونکاح وزینت وفساد نباتات ومیوه وعمارات وتفاوت نرخها وسرما در وقت وتاریکی وکمی
باران ودرازی برده وبطالها واین تاثیر در اقلیم پنجم بود وآذربایجان وطبرستان **قران عطارد با زحل** دلیل کند
بر مکروه خاطر ودبیران وارباب قلم وعمال وتجار ودوکیدن وصاحب حرف ومتصرفان وافتادن اراجیف وسخنان دروغ

وتهمت

وتهمت ومرض وبودن رنج ضیاع وعقار وبدی احوال کاروانها وکسادی بازارها وخرابی وفساد وکشت وزرع
وتفاوت نرخها وسرما در محل وبیماریها از انواع صرع وموت ناگاه **قران سیوم** در قران کواکب با زحل در مثلثه
هوائی **قران مشتری با زحل** دلیل کند بر قوت حال ادیان ورفتن سخنان در دین ومذهب اگر در برج دلو بود بحث و
مناظره در علوم دقیق وتفاوت نرخها باشد واگر برج جوزا باشد بر علم حکمت ونجوم فاش گردد واگر در برج میزان
بود وباد وباران بسیار جهد وبیماریها افتد ودر آنجا شعر وفضیلتها بسیار باشد اگر در برج میزان بود تنگی بر بیرایه وبحث وعلم تنگی
وخواندن شعر وقصاید وقصص وغزلیات بسیار بود وعزت مردم شریف باشد وبارندگیها باندازه بود وپادشاهان عادل
بر بیرایه وقف خانهای قدیم رونق یابند واغلب این تاثیرات در مغرب بود **قران مریخ با زحل** دلیل کند بر فتنه ودر سبب
واراجیف وبرگشتن هوا وبیماریهای گوناگون وافتادن عداوتها وخطا شدن معاملات واحکام نجوم وخرابی وظلم ودور
وهم در شمال وحرب وقتل معارف وبزرگان وخشکی سال ورفتن آتشها در هوا وآمدن بیداد بی شمار وخرابی وفساد
خانها وحایها وفساد وحال دزدان وبدکاران وسستی مردم در کارها وبودن بها در محل وتفاوت نرخها وکسادی بازارها
واغلب این تاثیر در زمین مغرب بود واقلیم سیوم **قران زهره با زحل** دلیل کند بر نکبت زنان وخادمان ومطربان وناسازگاری

زنان با شوهران و فساد حال عطاران و بزازان و برآمدن ابرهای سیاه در وقت و باریدن گیاها و دشواری وضع حمل
فاش گشتن رجوات و الحان و فساد اهل طرب و پرده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن لگامها **مقارنه عطارد با زحل** دلیل کند
بر بیماریهای بزرگان و عمال و اهل فضل و مرگهای ناگاه و شدت و تنگی در اهل دیوان و مستوفیان و عمال و تجار و دلالین و دیگران
و مستوفیان و بودن اراجیف و گواهی دروغ و کسادی بازارها و گرانی اطعمه و آمدن کاروانها و فساد نباتات و اشجار و بودن
سرما و وزیدن بادها و باریدن گیاها در وقت و میل کردن مردم به علوم دقیق و درست رفتن احکام **نوع چهارم** در قران کواکب
با زحل در مثلثه آبی **مقارنه مشتری با زحل** دلیل کند بر رغبت مردم در فرومایه و بعضه رفتن دولت به مردم عوام و دور بودن ضعف
کردن قوی با ملوک و بزرگان خود و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد مسافران دریا و کشتیها و بودن سرما و باریدن گیاها
و خرابیها از آب و باران در وقت و غلبه تاثیر در جهت شمال باشد **مقارنه مریخ با زحل** دلیل کند بر کثرت زنان با خادمان
و فتنه و ضعف قوی با بزرگان و جنبش مردم سفله و دولت یافتن نادان و قتل بزرگان خود و افتادن خوف و ترس
در میان خلایق و پریشانی مردم و خرابی جاها و نکبت خاصان و دزدان و فساد کشتیها و مسافران دریا و به کاری
لشکریان اگر برج سرطان باشد کار به حرب انجامد و به عصیان سفله خروج کنند اما باطل شوند اگر عقرب بود

از دزدان

از دزدان خرابی باشد و لشکرهای بیگانگان فرومایگان قوت کنند و زحمت رسد به خاندانهای قدیم و بزرگان مردم
صحرانشین از آبهای دریا اگر برج حوت بود وزرا و علما و قضات را زیان رسد و مسافران دریا بد حال باشند و بنادرها
خراب و هوا بارد و فساد جواهر آبی باشد و غلبه این تاثیرات در اقلیم سیم و طرف شمال بود **مقارنه زهره با زحل** دلیل کند
بر غلبه کردن آبها وقت سرما در وقت و شکستن کرمها و زیان میوها و گلها و نباتات و بیماریها از زردی و رطوبت و خراب
گشتن جاها از آب و فتنها در زنان و بسیاری گشت و زرع و فراخی طعام اگر برج حوت بود زحمت جانوران باشد
و خانوادهای معظم رسد و اهل نشاط و ... به اهل طرب اگر عقرب بود فساد حال زنان به کار باشد در سرطان خلل محبوسان و سعی زنان در آن
مقارنه عطارد با زحل دلیل کند بر ابرهای سیاه و باریدن گیاها و سرما در وقت و آفت و زیان نباتات و فساد مسافران
دریا و کشتیها و آمدن باران و کثرت تردد کاروانها و کسادی بازارها و افتادن اراجیف و دروغ آنکه بر وزرا و قضات
و با عجایبها و عجایبهای شنیده در ارباب قلم و تجار و زحمت این طایفه و باشد که تنگی سال باشد هر که نواهد و نرخها تفاوت
کند و حظوظ دروغ و نسیه و گواهی ناحق نهند والله اعلم بالصواب **شعبه سیوم در قرانات کواکب با مشتری**
چهار انواع **نوع اول** در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آتشی **مقارنه مریخ با مشتری** دلیل کند بر وقت حال ارباب سلاح

و امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بر وزرا و قضات و دائم و ارجاف و توانگران و افتادن فتنها بر دم
قصاص و عدل پادشاه و زدن دراهم و گرمی هوا و فراخی طعام و بیماریها از حرارت و عجب تأثیرات در مشرق و خراسان
و عراق و اقلیم دوم بود مقارنهٔ زهره با مشتری دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خاتونان و توبه اهل طرب و آمدن نکاحها و امانت
در مردم و قوت دین اسلام و بودن لهو و طرب و زینت در علما و وزرا و قضاة و راستی در عدول و اجابت دعاها و اعتدال
هوا بود و شده رستی حدایق و فراخی طعام و میل مردم به خیرات و آمدن مسافران از اطراف مقارنهٔ عطارد با مشتری دلیل کند بر رونق
کار عزبان و صناعان و مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار و راستی و امانت در این طبقات و آمدن کاروانها
و بسیاری بیع جواهر و افتادن اخبار خوش و نوشتن خطها و مثالها و بیع و شری با نفع و ارزانی و راست رفتن کارها
و احکام نجوم و گفتن سخنهای راست و حق فرقه دویم در قران کواکب با مشتری در مثلثهٔ خاکی مقارنهٔ مریخ با مشتری
دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و راه داران و فتنه در بزرگان و دار حیف و نکبت معارف و اکابر و دائم و قضاة و فساد
اطعمه و اشجار و به گشتن هوا از حرارت و زیان زرع از ملخ و از دیگر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت حال بامداران
اگر برج ثور باشد فساد نباتات بود اگر برج سنبله باشد فساد اغذیه بود و علما را از خوردنیها اگر برج جدی بود قوت

لشکریان

لشکریان و امرا و زیان بزرگان مقارنهٔ زهره با مشتری دلیل کند بر نیکویی احوال اهل طرب و زینت در علما
و خوردنیها و دائم و فقها و میل اهل طرب به لهو و طرب و درآمدن نکاحها و جمعیتهای خیر و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری
نعمتها و شیرینیها و مطبوسات و اعتدال هوا و شده رستی حدایق و امن و نیکی کشت و زرع و عمارتهای خیر مقارنهٔ عطارد با مشتری
دلیل کند بر روایی بازارها و فراخی و ارزانی و نیکویی و قوت حال وزرا و دبیران و دائم و اطبا و ارباب تنجیم و صناعات
و صباغان و بازرگانان و بیاعان و اهل بازارها و آمدن کاروانها و اخبار خوش و گفتن حق و راست و راستی
در متصرفان و عمال و مستوفیان و ایمنی راهها و بحثها در علوم و نقصان بارندگی فرقه سیوم در قرانات کواکب
با مشتری در مثلثهٔ بادی مقارنهٔ مریخ با مشتری دلیل کند بر فتنها و ارجاف و خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و ارجاف
و به گشتن هوا و رفتن و وزیدن بادهای ناخوش و عفن و بسیاری بیماریها از سبب باد و آنچه بدان ماند و افتادن
فتنها و مصادره و میل قضاة و بسیاری خیانتها و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و تسلط بارندگی و خیانت عدول
و کاتبان و جفا شدن فتویها مقارنهٔ زهره با مشتری دلیل کند بر خوف اهل ادیان و قوت حال اهل لامیان و جمعیتهای
خیر و رفتن به زیارات متبرک و اجابت دعاها و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب در ارجاف و رقیه و عطرها و مطبوسات

و در زمین ترددهای خوش و تندرستی مردم و بسیاری نباتات و میوه و ... و فراخی و ارزانی و بارندگی در وقت مقارنهٔ عطارد
با مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث و مجادله و رونق
مدرسها و آمدن کاروانها و آوردن برده و در زمین بادها و اعتدال هوا و تندرستی حیوانات و بلندی اشجار و اظهار درستی در احکام
و علمها و رونق کار قضاة و درستی در عدول و در گفتن سخنان حق و گواهی راست قران چهارم در قرانات کواکب با مشتری
در مثلثهٔ آبی مقارنهٔ مریخ با مشتری دلیل کند بر بی‌سعدی دریا و تفحص جاهلان بر وزرا و ائمه و توانگران و قوت حال لشکریان
و راهداران اگر در برج عقرب بود قوت حال لشکریان و راهداران باشد اگر سرطان بود تعدی محبوسان بود و فتنه بدکاران
و فساد حال قضاة بود و قوت بدکاران و فرزو مالکان و سلطان بود اگر در برج حوت بود فساد حال قضاة باشد و
به کشتن آمده بود و دلیل کند بر مخالفت میان اکابر و ائمه و معارف و افتادن فتنه‌ها مقارنهٔ زهره با مشتری دلیل کند بر قوت
حال وزرا و ائمه و قضاة و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری بارندگی و آبها و اعتدال هوا و تندرستی حیوانات امنی
و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی سفرهای دریا و خوبی نباتات و میوه اگر در حوت بود دلیل کند بر جمعیتهای خیر و نیکی حال
خاتونان و اهل نسب و اجابت دعاها و نگاههای بزرگان و رونق دین اسلام اگر عقرب بود دلیل کند بر توبه بدکاران و تعدی

محبوسان

محبوسان و بدکاران اگر سرطان بود دلیل کند بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام و مستوفیان مقارنهٔ عطارد با مشتری دلیل کند بر نیکی
احوال مستوفیان و اهل بازارها و بیع و شری و نباتات و کاغذ و دوات و دبیر و جواهرات و رونق اطبا و درست رفتن معاملات
و خشکی هوا و بارندگیها و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوه و قوت نباتات و افتادن اخبار خوش و بیع ضیاع و آب
و کاریز و اجتماع بزرگان جهت صلاح کارها و بحث و مناظره و دعویها و تعدی محبوسان و نیکی حال پیران و مردم و اکابر
شعبهٔ چهارم در قرانات کواکب با مریخ چهار انگار قران اول در قران نحسین با مریخ در مثلثهٔ آتشی مقارنهٔ زحل با مریخ
دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و حرب و غضب و قتل در مردم و بودن فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای
ناستوده و آشکارا شدن فواحش و بیماریهای خونی و اسقاط حمل و نگاههای بزرگ و ناپسندیده و دلیری زنان
به کار و نقصان بارندگی و گشتن هوا و غلبهٔ دزدان مقارنهٔ عطارد با مریخ دلیل کند بر ساختن آلت حرب و حرکت لشکریان
و غضب و سفاهت در مردم و زحمت به ارباب قلم و تجار و اهل بازار و غمز و تهمت و خیانت متصرفان و محاسبان و بسیاری
دروغ و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن و حبس مردم و قلب و فساد و تعدی کاران و طراران و ظهور کیمیاگران و دروغ گردن آبها
و غلبهٔ دزدان و راهزنان و خشکی هوا قران دوم در قران نحسین با مریخ در مثلثهٔ خاکی مقارنهٔ زحل با مریخ دلیل کند بر بیماری کاران

دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش گشتن لهو و طرب و فساد نباتات و تباه گشتن هوا و بارندگی و تغییر و تفاوت نرخها
و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران و طلاق و فراق بسبب عاشقی اگر برج ثور بود فساد دزدان و بدکاران بود اگر
برج جدی باشد قوت حال امرا و لشکریان باشد و گرفتن ولایتها و برده کردن اگر سنبله باشد فساد طیور بود و ربع زنان
حامله و خدام و دبیران و تجار مقارنهٔ عطارد با مریخ دلیل کند بر خروج فضولان و بی‌راهها و غلبه دزدان و طراران و فساد
حال تجاران و مزرعها و طیور و نباتات و آمدن کاروانها و افتادن اراجیف و بدی حال متصرفان و دوکیلان و حبسه
اهل دیوان و آفت دواب و نقصان بارندگی اگر برج جدی بود دلیل کند بر ترتیب کار لشکریان و ظهور حکما اگر در
سنبله بود ظلم و وزارت بود و فساد زرع اگر ثور بود فساد حال زنان و نباتات و دواب باشد ثمرهٔ سیوم در قران سفلیین با یکدیگر
در مثلثهٔ بادی مقارنهٔ زهره با مریخ دلیل کند بر فساد حال مغنیان و فسق و فجور میان زنان و خادمان و آفت نباتات و اشجار و میوه
در وقت و بیماری در مردم و اسقاط حمل و برآوردن خون و فساد بزرگان و اختلاف هوا و آشکارا شدن فواحش و دروی
زنان بدکاره و بر دوی ایشان اگر برج میزان بود فساد کمتر باشد و با دو ماهه مقارنهٔ عطارد با مریخ دلیل کند بر زحمت دبیران
و مسترقیان و اهل بازار و متصرفان و عمال و تجار و اندوه اهل فضل و شعرا و گفتن هجا و سخنان بد و دروغ و بسیاری اراجیف

و ربع دواب

و ربع دواب و برده و تباه گشتن هوا و بیماری در دواب و زحمت مردم از ریح باد و صرع و برانگیختن خون و بوران
دزدان و طراران و نوشتن خطهای دروغ اگر برج جوزا بود بیماری کمتر باشد و فساد حال خطاطان و نقاشان باشد
و اگر دلو باشد ظلم و زحمتها و ظلمات بود اگر میزان بود فساد اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان و بیمها ثمره
چهارم در مثلثهٔ آبی مقارنهٔ زهره با مریخ دلیل کند بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و بدحالی زنان و بدکاران و اسقاط شدن کودکان
و فساد حال نکاحها و زنان شوی بودن کرما و بارندگیها در وقت و اختلاف هوا و آفت نباتات اگر برج سرطان
بود ملاحی و مجوسان باشد اگر عقرب بود خلل زنان بدکاره بود اگر حوت بود تهمت خادمان باشد و اهل نسب و فساد
مسافران دریا باشد مقارنهٔ عطارد با مریخ دلیل کند بر فساد کشتیها و متصرفان و فساد آبها و افتادن اراجیف و خواستن
بخارها و تاریکی و بیماریها از سست شدن عصبها و گندی زبان و رطوبت دماغ و ظلم و خوارت و غم و تهمت
اگر برج حوت بود کار سفر دریا و رنج دبیران و ظلم بیشتر باشد اگر عقرب بود تنگی حال کشتیها بود اگر سرطان باشد
دزدیها و خیانتها بسیار افتد خاصه در سفر دریا شعبهٔ پنجم در قران عطارد با زهره چهار ثمره ثمرهٔ اول در مثلثه
آتشی مقارنهٔ عطارد با زهره دلیل کند بر رونق کار زرگران و پیرایه‌گران و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازار و بسیاری ربح دواب و برده

و جواهر و عدم اعتدال هوا و بخارها و تاریکی به روز و رعد و برق و افتادن عداوتها و فتنهها و غضب و خصومت میان
خلایق و ارزانی گوشت و دواب **غره دوم** در نشستن خاکی مقارنه عطارد زهره دلیل کند بر بسیاری میوه و شیری و طهور
حیوانات و شیر و میوهها و حبها و نیکویی نباتات و غله و ارزانی و فراخی و نیکی کشت و زرع و آمد و شد کاروانها و
مسافران و افتادن اخبار خوش و بسیاری خصومت و عداوت و بدحالی وکیلان و مستوفیان و بودن مشعبدان
و بازیگران و کمی سرما و باران اگر در سنبله بود اطعمه سخت ارزان شود **غره سیوم** در نشستن بادی مقارنه عطارد زهره
دلیل کند بر رونق مستوفیان و دبیران و عمال و تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطرها و جامهها و رواج
کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامهها و نیکویی احوال اشجار و میوهها و وزیدن بادهای
خوش و ابرها و بارندگیها و آمدن کاروانها و رواج برده و رونق مغنیان و وبرت نی خانها و طلب صحبت کودکان
غره چهارم در نشستن آبی دلیل کند بر آمدن مسافران دریا و رواج جواهر آبی و ساختن باغ و بوستان و سرداب و
تیز هوا و بسیاری آبها و سرماها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شرابداران و ملاحان و دواتچیان و خمر
فروشان و لهو و طرب میان مردم عوام و دو زمایه و عداوت انگیزی مردم سفله اگر برج عقرب بود لواطه

دو اهر

و نوحه بسیار رود اگر برج سرطان بود بیع جواهر آبی بود و طرب عوام باشد اگر برج حوت بود نیکی حال کشتیها
باشد و صلاح حال درماندگان و تسلط شدن زنان و بارندگیها **شعبه ششم در احوال قرانات نحسین و سعدین**
دو اثار **غره اول** در قران نحسین از این قرانات دو قران مؤثرتر است بعد از قران علویین یکی قران مریخ
و زحل در سرطان دوم قران زهره و مشتری در حوت اما قران نحسین در هوای هر دو سال یکبار واقع شود
در هر برجی و باشد که در برجی سه قران اتفاق افتد بوقتی که مریخ راجع شود به زحل و بدترین قران این دو نحس آن باشد
که در سرطان کنند زیرا که هر سی سال یکبار روی دهد و جهت آن بود که هر دو در سرطان بدحال باشند و نامقبول یکی از طوست
و دیگری در وبال و بازهر نحسی به نحسی دیگر متصل بود و اثر فساد نحس وقتی ظاهرتر است که قوت بدحالی و نامقبول
از اینجا گفته اند که نحس بدحال مار دم بریده را ماند و نحس مقبول گرگ آموخته را پس تاثیر قران این هر دو نحس در سرطان
آن باشد که مدعیان بیرون آیند و مردم دون و سفله قوت کنند و غلو عام باشد و مردم بزرگ و شریف را نکبت
رسانند و فتنههای عظیم انگیزند و زود باطل شوند و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر و معارف و حربها و
قتلها رود و خرابیها شود و این قران در حد هر کدام کواکب افتد فتنه از قومی خیزد که بدان صاحب حد منسوب بوند

بران کسان نکبت رسد اما اگر این قران نزدیکی انتقال دوری یا فصلی دوری افتد یا نزدیکی دولتی یا انتقال قران
علوی بین اثر او عظیم تر باشد و دیرتر دارد و خرابیها بسیار افتد در آن وقت و ما حکایتی کردیم قران علوی نحس را که
در شهر سنه ثمان و ستین و ستمائه هجری خواهد بود در احکام قرانی که سیوم درج است بود باشد **فرقه دوم** در قران سعدین
این قران در حوالی هر سال یکبار اتفاق افتد در هر برجی در باشد که در برجی سه کرت اتفاق افتد و قوی ترین این قران اگر
که در حوت بود و آن هر دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانها از آن جهت است که هر دو سعد در حوت مقبول است که یکی را خانه است
و دیگری را شرف و اگر این قران نزدیک انتقال دوری یا فصلی یا انتقال دولتی یا آخر قران اتفاق افتد دلیل صحت و آسایش
خلق بود و عدل پادشاهان و امن و فراخی و رفاهیت خلایق باشد

شعبه هفتم در احکام تثلیثات و تسدیسات

چهار فرقه است **فرقه اول** در تثلیث و تسدیس کواکب با زحل **تثلیث و تسدیس** مشتری با زحل دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان
دولت و وزرا و صلاح و رونق امور و رغبت پادشاهان به عدل و میل خلایق به خیرات و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ
و خانه‌های قدیم **تثلیث و تسدیس** مریخ با زحل دلیل کند بر ترحم ملوک و سرداران و اکابر بر زیردستان و ضعیفان و رعیت و فقرا
و رونق کار محتسب و حمیت ایشان در حق اهل عمل و عمارت حصنها و دفع کردن اهل شر و فتنه با مشایخ و گوشه‌نشینان و

محافظ

خشکی هوا و توسط حال اکرات **تثلیث و تسدیس** آفتاب و زحل دلیل کند بر یافتن ریاست مردم ضعیف و فرومایه و
اهل جبال و صحرا و خانه‌های قدیم و نیکی حال مزارعان و نقصان جور و ستم و فراخی طعام و ارزانی و عنایت ملوک با اکابر
و تغیر هوا و سرما در وقت **تثلیث و تسدیس** زهره و زحل دلیل کند بر موافقت میان زنان و شوهران و فرح مشایخ و دهاقین
و ربیع بر ... و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا در تابستان و بسیاری برفها در زمستان و باران کمیاب در وقت **تثلیث**
و تسدیس عطارد با زحل دلیل کند بر رونق کارها و بستن عهدها و رونق اهل بازار و منجمان و زهاد و اهل دانش و ربیع الملک
و غلامان و رونق کار حکما و تغیر هوا و سرما و باد و بارندگی **فرقه دوم** در اتصالات کواکب با مشتری **تثلیث و تسدیس**
مریخ با مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب صلاح و قهر اهل شر و فتنه و ساختن مصالح میان امرا و وزرا و ارباب صلاح و امرا
و رغبت مردم به خیرات و ایمنی راهها و ارزانی قضا و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن سرما **تثلیث و تسدیس** آفتاب
و مشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سرداران و افزونی جاه و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه و ائمه و قضاة
و حکام و اشراف و داد و عدل و روائی نقود و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی هوا **تثلیث و**
تسدیس زهره با مشتری دلیل کند بر رونق اهل ادیان و فرح در ائمه و قضاة و اشراف و قهر اهل طرب و سعادت حال زنان و خادمان

و عزت برابر و ملبوسات و خوشی محبت معشوق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا و نهانها و باران در وقت **تثلیث و تسدیس**
عطارد با مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و قوت حال دبیران و مستوفیان و منجمان و راستی مردم در کارها و بازار کاسد بها و تیزی
بازارها و ایمنی راهها و افتادن چیزهای خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن مثالها و خطها و راستی در جدول و درست نقش
احکام و ارزانی نرخها و وزیدن بادهای خوش **شرح سوم** در اتصالات کواکب با مریخ **تثلیث و تسدیس** آفتاب و مریخ
دلیل کند بر رعایت پادشاه با امرا و ساختن کار لشکر او عزت و آلات حرب او این از عزت و قوت حرارت و بهبود مزاج
بزرگان و گرمی هوا و فراوانی و رونق دار الضرب و روائی نقود **تثلیث و تسدیس** زهره و مریخ دلیل کند بر نکاحها و شادی کردنها و
دوستی میان اهل طرب و بودن عروسیها و مباشرتها و زفاف و توبه شکستن اهل زهد و اعتدال هوا و تاریکی در وقت وزن و کشت
و ارزانی طعام **تثلیث و تسدیس** عطارد با مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل مستوفیان و عمل اهل زور و کیمیاگران و ساختن
آلات حرب و افتادن اخبار نیک و قوت حال سواران و تیزی بازار سلاح و دواب و برده و ترک فسق اهل فضل و رواج پیشه کاران
و اهل صحبت احکام **شرح چهارم** در اتصالات عطارد با زهره دلیل کند بر لهو و طرب در وزرا و اصحاب دواوین و مستوفیان
و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطرها و بابها و صلح میان متعاشقها و دوستی و محبت میان زنان و امردان و رونق

کار

کار مزامیر و ساز موسیقیان و فرح در حکما و اهل فضل و ندما و شعرا **شعبه هشتم در تربیعات و مقابلات**
سیارات **شرح اول** در تربیع و مقابله مشتری با زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضاة و اندوه سلاطین
و فاش گشتن خیانتها و ظاهر شدن عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور ناکسان بر اشراف و بیماری معارف و تواتر احزان
و خرابی جایها و تغیر حال ممالک و تعصب میان اکابر و برگشتن هوا و تفاوت نرخها **تربیع و مقابله** مریخ با زحل دلیل کند
بر فتنه و فتنهای ناگاه و عداوتها و بدی حال وزرا و قصدها در بزرگان و خوف خلایق و بدی حال اهل صحرا و جبال
و اهل سلاح و بیماریهای مهلک و ناایمنی راهها و قطع و فساد دواب و مزروعها و اندوه خاندانهای قدیم و ظلم و جور و
برگشتن هوا **تربیع و مقابله** آفتاب با زحل دلیل کند بر غضب ملوک بر اکابر و معارف و ظلم و ستم و خواری و خیانت و کیدن
و فاش گشتن خیانتها و انگیختن عداوتها و خصومتها و بیماری در ملوک و اکابر و فساد نقود و بیع رعیت و دهقانان و حرکت
خلایق و تغیر هوا و سرما و مهمهای مناسب وقت **تربیع و مقابله** زهره با زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران
و بیماری و موت زنان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اسرار و خیانتها و افتادن عداوتها و بدی بازار برده
و برخواستن فتنه و شر در میان خلایق و تهمت بر مشایخ و فساد طعام و میوا و تغیر هوا و امراض شتا و سرما و بارندگی و ستم و ظلم

بر اهل طرب **تربیع و مقابله** عطارد با زحل دلیل کند بر عداوتها و دعویهای باطل و خطهای دروغ و دادن گواهیهای
ناحق و فاش گشتن خیانتها و عداوتها و زحمت اهل دیوان و متصرفان و مردم بازار و تجار و افتادن اراجیف و تهمت بر
علما و خیانت و پیری و کیدن متصرفان و بیماریهای دراز کشیدن و خشکی هوا و سرما و بارندگی و فساد بعضی نباتات و زراعت
قرآن دوم در تربیع و مقابله مریخ با مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و اعیان ملک در توانگران و عزل بر وزرا و [illegible]
و قضاة و خلافها میان اکابر و اشراف و توانگران و شکست قتل و قید و ظهور عداوتها و خصومتها و فتنه و عذر در حق بزرگان
و مصادره و فساد حال [illegible] و نقود و بدحالی [illegible] و میل قضاة و حکام و به شدن هوا و بیماریها و فساد اطعمه **تربیع و**
مقابله آفتاب و مشتری دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا و معارف و مصادره توانگران و اندوه علما و میل قضات و حیرت اکابر
و اشراف و تفاوت نرخ طعام و فساد دار الضرب و حوادث و ظلم در صورت عدل و طلب آزار اکابر و گرمی هوا و ظاهر شدن
خیانتها **تربیع و مقابله** زهره با مشتری دلیل کند بر آشفتگی میان زنان و شوهران و رغبت اهل ورع و علما بطرب
و زینت و عیش و طلب حقوق شرعی و تهمت بر ائمه و قضاة و وزرا و افتادن مصیبت در خلایق و تفاوت نرخ طعام
و شیرینیها و اعتدال هوا و وزیدن بادهای خوش و نیکی نباتات **تربیع و مقابله** عطارد با مشتری دلیل کند بر جدل

ومناظره

و مناظره و تعصب آدمیان و اهل نفاق و بزرگان و نوشتن فتویهای دروغ و دو رویی کردن اهل ورع
و تفاوت نرخها و در میان افتادن خلقها و خلل در دین و مذهب و تزویر و مکر و خیانت متصرفان در صورت راستی
و وزیدن بادها و بودن [illegible] **قرآن سیوم** در تربیع و مقابله **شمس و مریخ** دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا
و افتادن عداوتها و فتنه و حرب مفسدان و فاش گشتن خیانتها و افتادن حرب و جنگها و بسیاری اراجیف
و [illegible] مردم و دزدیها و خرابی خانهها و در ماندن دزدان و [illegible] و نکبت ملوک و به گشتن هوا و خشکسالی
و بیماری اکابر و موت بزرگان و فساد نقود و جوهریان و حرافان و کیمیاگران **تربیع و مقابله** عطارد با مریخ دلیل کند
بر عداوتها و عزلها میان امرا و ارباب تیغ و متصرفان و طلب [illegible] حرب و ظلم لشکریان بر اصحاب [illegible] و حرف
و اهل بازار و تجار و فساد کیمیاگران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطهای دروغ و اندوه دبیران
و اهل فضل و پیدا شدن لولیان و اهل دروغ گویان **شعبه نهم در احتراقات کواکب** [illegible] **قرآن اول**
در احتراقات زحل **احتراق** زحل در مثلثه آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و قتل
و زحمت بزرگان و رسیدن فساد نقود و اضطراب احوال خاندانهای قدیم و در زمان و بیماریهای دراز کشیدن

و تغیر هوا اگر مشتری آنجا بود یا ناظر و فراخی طعام بود و خشکی هوا و نقصان میوه‌ها اگر مریخ بود خوف لشکرها بود
و موت حیوانات و فساد دار الحرب اگر زهره بود بیماریها و موت زنان باشد و باران کمتر و سرما اگر عطارد بود اندوه
اهل قلم باشد و آتش کاران و کیمیاگران و تغیر هوا و سرما و بدان که این همه احکام مناسب وقت باشد و در بیان وصل مناسب
و کواکب دیگر ناظر باو و نظرها از سعد و نحس و قبول و رد احتراق زحل در مثلثه خاکی دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر در
جهة جنوب و زمین حجاز و فساد نباتات و ماکولات از مردم و حیوانات و هیجان زلزله‌ها و سرما و تغیر هوا اگر مشتری
بود یا ناظر باشد مساوه اکثر بود و هوا معتدل باشد و میوه‌ها و نباتها نیکو و فراخی باشد اگر مریخ باشد خشکسالی شود
و فساد طعام و بودن فتنه و خرابی کاریزها اگر زهره بود بیماریها باشد در زنان و ناسازگاریها با شوهران اما نباتات
نیکو باشد و تغیر هوا و سرما بود و خوف از سرما اگر عطارد باشد اشجار بیمار [illegible] و فساد [illegible] و خوف از سرما و
بودن [illegible] و زلزله و خسف باشد اگر قمر بود بارندگی باشد و رنج مسافران و [illegible] آمدن کاروانها
و اخبار احتراق زحل در مثلثه بادی دلیل کند بر فتنه در ملوک و اشراف و اکابر و خوف و علاوه بر کشتن [illegible] بیماریها
در خلایق و وزیدن بادهای ناخوش و بودن سرما و فساد اشجار • اگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد بادهای خوش آید

[illegible]

و میوه و طعام نیکوتر باشد و مردم آسوده‌تر بوند اگر مریخ بود در زمین مغرب اقلیم سوم تشویش افتد و در خراسان و اگر
زهره بود اهل طرب [illegible] زبان رسد و میوه اکثر باشد اگر بر قران زحل بود کرمها و اشجار و نباتات باشد و از سرما تفاوت
[illegible] اگر عطارد بود علوم دقیق رواج یابد و اهل ناموس و ادیان را اعتبار شود و تغیر هوا باشد
دارد حیف افتد اگر قمر بود بارندگیها باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت درکارها در مثلثه آبی
دلیل کند بر فتنه و رنج ملوک طرف شمال اقلیم چهارم و فساد مسافران دریا و بارندگیها و سرما در وقت [illegible]
اگر مشتری بود یا ناظر باشد سفر دریا بهتر باشد و بزرگان [illegible] نیکو باشد و بارندگی نیکو بود و نافع اگر مریخ بود خوف
فتنه‌ها و قتل و قید و بگشتن آبها و هوا اگر زهره بود بارندگی [illegible] باشد و باران میغ و عفونتها از باد و [illegible] اگر عطارد
بود بازار جواهر آبی تیز گردد [illegible] و تغیر حال [illegible] اگر قمر بود سیلها آید خراب کنند و سرمای سخت
و رنج مسافران باشد جزو دوم در احتراقات مشتری در مثلثه آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین
در مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا [illegible] و قضاة بود و در اقلیم دوم فتنه‌ها پیدا شود [illegible] و عزت [illegible]
گرمی هوا بود [illegible] و فراخی طعام باشد اگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم دوم و سیوم

وبسیاری غضب ملوک بود خصوصاً و فساد دار الضرب و ساختن آلت حرب اگر زهره بود هوا معتدل شود و فساد
اطعمه و میوها بود اگر عطارد بود بازار عطرها و دواب تیزی کند و باشد که سکه بر کار کردد و هوا متغیر شود و بازارها بارونق
بود اگر قمر باشد غمها و ابرها بود و هوا باعتدال کردد در مثلثه خاکی دلیل کند بر نیکی حال ملوک جنوب و عدل و انصاف
نمودن و باشد که طایفه بمرتبه وزرا و اهل ورع و ائمه و قضات و فراخی طعام بود و اشتر منها اگر مریخ آنجا بود یا ناظر
باشد جور دزدی و خیانت و ظلم و فزونی پدید آید و خشکی هوا بود و فساد اطعمه و حرکت لشکرها اگر زهره بود
نیکی اطعمه باشد و میوه و خوف سرما بود در وقت اگر عطارد بود در ما مخنث تر باشد و قیر هوا قوی تر بود و تفاوت در
نباتات و بودن بیم دواب اگر قمر بود سرما دایم باشد و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه عوام الناس
در مثلثه بادی دلیل کند بر توسط حال ملوک مغرب و بکار داشتن ناموس و نفاق در اکابر و فراخی معاش و نیکی تجار و میوا
و محبت خلق و بودن انصاف و میل بطاعت و خیرات و وزیدن بادهای خوش و حرارت هوا اگر مریخ آنجا بود یا
ناظر باشد فساد اشجار بود و بیماری در مردم از باد گرم و علامات شهب افتد و تشویش و اراجیف خیزد اگر زهره بود
نگاه بود و معاش ارزانی کند خاصه میوه و تغیر هوا و غمها باشد و حکما و دبیران و تیزی بازارها و خاطرها اگر قمر باشد

باد و بارانها

باد و باران کی بود بوقت و میوها نیکو باشد و محبت مردم در مثلثه آبی دلیل کند بر نیکی احوال ملوک شمالی
بزرگان و جهت اعتدال هوا و خوبی حال مسافران دریا و بسیاری آبها و فراخیها و وقت کردن مردم سفر اگر مریخ
آنجا بود یا ناظر باشد فساد کشتیها بود و جنبش اهل شرع شده و نقصان آبها و فساد حیوانات آبی اگر زهره بود
آبها و بارانها کی بسیار شود و هوا آبی ارزان باشد و فراخی پدید آید و ابرهای سیاه و سرما بود در وقت اگر عطارد
بود بیم بسیار بود و آمدن کشتیها و کاروانها و بارندگی و تغیر هوا اگر قمر باشد سیلها آید که خرابی کند و نباتات نیکو
بود و مسافران مستعجل باشند قران سیوم در احتراقات مریخ در مثلثه آتشی دلیل کند بر غضب ملوک و افتادن مقاتله در
مشرق و اقلیم سیم و هجوم بردن جوانهای بیهوده و کثرت اکابر و خلاف لشکرها و تندی کردن و بودن مرگ حیوانات
و فساد جواهر دار الضرب و عراقان اگر زهره آنجا بود یا ناظر باشد هوا معتدل کردد و نرخها ارزان شود و فرح حال بزرگان
بود اما فساد حال زنان باشد اگر عطارد بود رعد و برق باشد و فتنها خیزد و آتشها در هوا پدید آید و بیم
دواب و جواهر و تیزی بازار علوم اگر قمر بود غمها و بخارها باشد و بیم جواهر و علوم در مثلثه خاکی دلیل کند بر کثرت
ملوک و اکابر جانب جنوب و فتنها و فزونی قوی و قتل و غارت در نهان شود و باشد که لشکرها خلاف کنند و دزدی

ورزدی و دروغ و نه به آید و خرابی مزرعها بود و جابهای عالی . اگر زهره آنجا بود یا ناظر باشد میوها نیکو باشد و نیز
دکان و انواع و سبزیها فراوان بود و سرما در وقت . اگر عطارد بود اختلاف هوا باشد و گرما و سرما در وقت جنگ
و جابجای در بهایم باشد و ریع و رشدی نباتات و حیوانات . اگر قمر بود بارندگی و سرما باشد در وقت دوتر نباتات
بود و حرکت مسافران . در مثلثه بادی دلیل که بر قتل و بیماری و ملوک جانب مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماریها
و موی و ریح باد و اختلاف خشکیها و بدی حال امرا و لشکریان و مخالفان پادشاه و فور و فتن بر ملوک دان و فرزندان
اگر زهره آنجا بود یا ناظر باشد بادهای خوش جهد و باران کمتر بود و اعتدال هوا و شدت [illegible] و فراخی طعام و ارزانی
دواب و سبزه بود و فرح مردم . اگر عطارد بود اراجیف بسیاری افتد و تغیر هوا بود و خشکی و بودن علامات شهب
و رونق بازار برده و قوت دشت کاران و الغا . اگر قمر بود بارندگی باشد و بادهای مخالف و عزم عوام در مثلثه
آبی دلیل که بر فتنه در جهت شمال و قوت گردن سلطان [illegible] و فساد آبها و در ماندن خانمان . اگر زهره
آنجا بود یا ناظر باشد ابرهای سیاه برآید و باران کمتر بود و سرما در وقت و نیکی نباتات و فراخی . اگر عطارد
بود و نیکو باشد حال مسافران دریا و بارندگی بود و سرما و رونق [illegible] ان و به گشتن هوا و فساد بازارها . اگر قمر
باشد

باشد سیلها بود و از باران زیان رسد . قران چهارم در احتراق زهره در مثلثه آتشی دلیل بیماریها بود در زنان
و فساد مال بزرگان در جهت مشرق و اقلیم نجم و افتادن قتلها و به اختن تهمتها و بر آمدن نکاحها و طرب در ملوک و بیماریهای
بزرگ و قحطی حاصل آید و هوا معتدل باشد . اگر عطارد آنجا بود زدن سکه باشد و نقش بستن کارخانها و نقصان باران که
و بسیاری ریح و امراض دواب . اگر قمر بود هوا مخالف باشد و دم و خشکی بود و هوا گرم باشد در وقت . در مثلثه خاکی دلیل که
بر فساد نباتات و فساد زنان و اهل طرب و ضم در جهت جنوب و اقلیم نجم و بیماری در زنان و دواب و فساد [illegible] میوه نیکو
اگر عطارد آنجا بود تشویش و اراجیف و سرما باشد و بیماری در نباتات و حیوانات سر شکافته و تفاوت نرخها و افتادن علتها
اگر قمر بود بارندگی بسیار باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران . در مثلثه بادی دلیل که بر ریح خوانین
و ضم و بیماریها در جهت مغرب و اقلیم نجم و فساد در بره و در زمین بادهای خوش بجنبد و وقت و بسیاری نکاحها و سور
اگر عطارد آنجا بود ریح زنی و بره بسیار شود و رونق کار وزرا و امیر [illegible] بود و قوت حال حکما و اهل فضل و
دبیران و منجمان و بیاعان . اگر قمر بود منها باشد هوا خوش گذرد و فراخی بود و میوها نیکو باشد . در مثلثه
آبی دلیل که بر توالد و تناسل بسیار و رنج زنان حامله . اگر مریخ عقرب بود فساد زنان بکار بود و [illegible] اگر مریخ

سرطان بود ارزانی جواهر آبی باشد اگر حوت بود نگاه داری بزرگان و دستوران برآید و کار مزدوران نیکو و فرخ
اکابر باشد در جهت شمال اگر عطارد آنجا بود باران کمتر و قوی تر باشد و آمد و رفت مسافران دریا و بیع و شری حوت
و جوی و مانند آن باشد اگر قمر بود سیلها آید در وقت و آبها چنان طغیان نماید که خرابی کند **ثمره پنجم** در حزرات
عطارد در مثلثه آتشی دلیل کند بر رونق دواوین و نهادن خراج و خرابات در جانب مشرق و اقلیم ششم و رنج متصرفان
و عمال و زشتی شانها بود و بیع جواهر و رضات و بیماری در طبقات عطارد و اهل محاسبه . اگر قمر آنجا بود یا ناظر
باشد تنها و کدورت هوا در وقت و بیع جواهر بی قیمت چون مهره و آبگینه و حنا بود **در مثلثه خاکی** دلیل کند بر تغیر
حال هوا نامناسب وقت و فساد طعام و نباتات و رنج کاروانها و بیماریهای دواب و فساد در جهت جنوب و خشکی هوا بود
اگر قمر آنجا باشد یا ناظر بود تنها و کدورت هوا و ریاح و تیز هوا نامناسب وقت **در مثلثه بادی** دلیل قوت اکابر نجب
بود و قوت حال وزرا و عمال و بازارها و رونق کار تجار و وزیدن بادهای سرد و علو متصرفان و اهل فضل و دبیران و بیاعان
اگر قمر آنجا بود یا ناظر باران کمتر بیشتر بود و میوها نیکو باشد و بخار خوش بود و فراخی بود **در مثلثه آبی**
دلیل فساد کشتیها بود و غلبه آبها و آمدن ابرها و تیز هوا و بیع جواهر آبی و آفت میوها اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد

سیلها آید

سیلها آید و آبها بسیار رود و نیکی نباتات باشد و عمارت و باغها و جویها **شعبه دهم در احکام مجاسدات**
شش اثار **ثمره اول** زحل با برجیس دلیل کند بر قوت حال مشایخ و خاندانهای قدیم و فزونی عز و جاه ایشان و
تازه شدن دولتهای قدیم و ظهور مدعیان در کرامات و سخنان غیبی و تسخیر جن و جمع آوردن پریان در جام و مانند آن
و فراخی معاش و میل مردم به زهد و ناموس و زیارتها و نیکویی کار ملوک قدیم **زحل با ذنب** دلیلست بر ضد آنچه گفتیم و کشتن اولیا
و دواب بارکش و بیماریهای مشایخ و اهل جبال و اکابر از جنس حزن و هوشها از زهر و فساد مزرعها و رنج کدکان انبوه
و حوف مردم **ثمره دوم** مشتری با برجیس دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت اهل ادیان و میل خلایق بزیارتها
و اجابت دعاها و داد و عدل پادشاهان و حکام و قضاة و فراخی ایمنی در اقلیم دوم و خوشی عیش خلایق و دادن صدقات
مشتری با ذنب دلیل بر ضد آنچه گفته شد و به گشتن هوا و کم درمانی مردم و بیماری اکابر و نفاق و موت و دورویی
کردن بزرگان و تزویر مفتیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان **ثمره سیوم** مریخ با برجیس دلیل کند
بر توبه گناهکاران و عفاشان و پدید آمدن پارسایان بی علم از بزرگان و ترکان و مردم خویشتن ساعی و رونق لشکریان
و اطبا و بهتر شدن بیماران بخصوص در اقلیم سیوم و سودای سر افتادن در سر فرزند ملکان و پدید آمدن عزیمت جوانان

و رنج آوردن پرپان مریخ با ذنب دلیل کند بر هر آنچه گفته شد و بودن خیانتها و قصد بزرگان و بیماریهای سوداوی
و مالیخولیا و برسام و مصروع شدن و به پا آمدن عیبها و در افتادن قتلها و نادانی و آفت سرهنگان و لشکریان
و بدی حال رنود **نزهه چهارم** آفتاب با راس دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و افزونی در ممالک و بیرون جوار
بکو از کارها و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات و زیادتی عز و جاه مهتران خاصه در اقلیم چهارم و تندرستی و خوبی
آفتاب با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و درکوری معارف و درد چشم و مکروه بزرگان از مردم و عیب دنیا کس
و خشک شدن بعضی جایها و فساد چهارپایان **نزهه پنجم** زهره با راس دلیل کند بر حکومت خاتونان و خادمان و توجه
اهل طرب و رونق این مردم و افزونی اعتقاد و بیرون آمدن زنان بکرامات و رونق بازار عطر و مرواریه و برده و
وزیدن بادهای خوش و فراخی طعام و اجابت دعاها زهره با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل
و بیماریها در زنان از دشمنی و درش و آب و بیرون آمدن زنان ساحره و مفتون بازداوی شعبده و فساد مغنیان
و به گشتن هوا **نزهه ششم** عطارد با راس دلیل کند بر قوت حال اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و تجار و اصحاب
حرف و ظهور مردم فصیح و عالم و رغبت صندیق بخواندن علم و درست آمدن اخبار نجوم و طب و نیکویی معاملات

مردم

مردم و درستی دفترها و محاسبات و امانت عمال و قیمت کتابت و آلات وی عطارد با ذنب دلیل کند بر
ضد آنچه گفته شد و مردم منافق و دروغ گوی بیرون آیند و هجو اهل حکما و حقوکنند و بیماریها از بادها و زبان چشیدن
و نوشتن خاتمها و حیلها و تزویرات **شعبه یازدهم در قرانات کواکب با قمر** هفت اثمار
نزهه اول در قرانات زحل با قمر **در حمل** دلیل کند بر تغیر حال هوا و بخارها و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان
در ثور دلیل کند بر اندوه اکابر و بزرگان و زنان محترمه و فساد نباتات و دواب و سرما **در جوزا** بر وزیدن
بادهای مضطرب و مکروه مردم فاضل از عوام و سستی بازارها و تیرگی هوا **در سرطان** بر باریدن کیها و سرما در وقت و کراهیت بزرگان
و بدی حال مسافران دریا و بادهای سرد **در اسد** بر فرو بستن کار عوام و مکروه بزرگان بود و بدی حال مسافران دریا
و بادهای سرد **در سنبله** بر نکبت مسافران دریا و زحمت متصرفان و سرما در وقت و فساد طعام و اخبار بد **در میزان**
بادهای مخالف جهد و بسیاری تکاهها و فرستادن رسولان و جمع بود و ابر و باران در وقت **در عقرب** فرو ماندن
مسافران بود و در ماندن جاسوسان و باریدن کیها و سرما و گرفتار شدن بدکاران **در قوس** بر بیماریهای مردم و
حیوانات و مکروه بزرگان از ابرها و بخارها **در جدی** بدی حال مسافران بود و جاسوسان و فساد زرع و حیوانات و در ...ها

در دلو درزمین بادها باشد و مکروه بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما و ترس عوام در حوت
ابرها بود و بخارها و بارندگی در وقت و فساد مسافران دریا و مکروه علما غره دویم درقران قمر با مشتری
• در حمل کشادگی هوا باشد و گرما و ایمنی حال مسافران و بیع و شری حیوانات • در ثور وقت حال حیوانات
و عوام و فرح بزرگان و ایمنی راه و مسافران و رسیدن کاروانها • در جوزا بر رسیدن اخبار خوش و اجتماع
خیر و اعتدال هوا و نوشتن خطها • در سرطان بر نیکی حال عوام و فرح بزرگان و بیع جواهر آبی و آمدن مسافران دریا
• در اسد بر عزت عوام و بیع جواهر کانی و طاعت ملوک و روان شدن نقود • در سنبله بر بسیاری جمعیت بزرگان و
اهل دیوان و حکما و نیکی زراعتها و بیع ماکولات و آمدن کاروانها و مسافران • در میزان درزمین بادهای خوش
و نیکویی میوها و اخبار خوش و جمعیت علما و اشراف • در عقرب آمدن بارانها بود و توبه بزهکاران و اعتدال هوا و سکون
مسافران • در قوس جمعیت ائمه باشد و بیع دواب و نیکی حال عوام و گرمی هوا و طلب امور دین • در جدی
ایمن شدن مسافران و آمدن ایشان و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان بضرورت • در دلو درزمین بادها بود
و جمعیت مشایخ و حکما و ساختن طلسمات و خواندن عزیمت • در حوت بر نصب عوام و جمعیتهای خیر در عمارت خانقاه و آمدن

مسافران

مسافران و بارندگی غره سیوم درمقارنه قمر با مریخ در حمل دلیل کند بر گرمی هوا و خوف میان عوام و
رنود و لشکریان و فساد حیوانات • در ثور بر غلبه عوام بر لشکریان و درماندن خانمان و ظلم دزدان بر مسافران
در جوزا بر اخبار دروغ و فتنه میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجار و وزیدن بادهای بد • در سرطان بر غوغای
عوام و فساد بزهکاران و زحمت مسافران دریا و بخارها • در اسد بر فرستادن جاسوس و رسول و گرمی هوا و فساد
حیوانات و اندوه ملوک • در سنبله بر اخبار دروغ و ظلم بر اهل دیوان و تجار و زحمت بازاریان از لشکریان
در میزان بر خلل مسافران و بیع زنان و اهل طرب و وزیدن بادهای بد و تشنیع زنان و شوهران • در عقرب بر فساد
مسافران و قتل و نهب و برخواستن بخارها و کدورت هوا • در قوس بر گرمی هوا و وقوع دواب و خوف میان اکابر
و معارف و کردن کارهای آتشی و کاهلی عوام در دین • در جدی بر گرفتار شدن جاسوسان و پیکان و زحمت
عوام از لشکریان و خصومتها • در دلو بر رفتن بادهای تند و بیماری مشایخ و بدی هوا و توقف مسافران
در حوت بر فساد کشتیها و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه عوام و مکروه علما و اشراف و تجار و بخارها
غره چهارم دراجتماع قمر با آفتاب • در حمل بر تغیر هوا و اندوه ملوک و امرا و تشویش عوام و غضب بر زیردستان

در ثور بر فساد نباتات و حیوانات و مسافران و نهادن بناها و زحمت زنان و مطربان و باغبانان در جوزا
بر بادهای تند و نوشتن فرامین و شکوفه و فساد اشجار و میوه و گرمی هوا در سرطان بر بزرگی کردن عوام و بارندگی
و تیرگی هوا و آمدن مسافران دریا در اسد بر اجتماع ملوک و بزرگان و گفتن اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران
و قاصدان ملوک در سنبله بر حضور مسافران و آوردن نامها و نوشتن مثالها و قوت عوام در دیوان و بازار
در میزان بر آمدن ملوک و آمدن رسولان و وزیدن بادها و برآمدن نکاحها و تاریکی هوا و دم در عقرب بر باد و بارندگی
و در ماندن جاسوسان و مسافران و تاریکی هوا و فساد آبها و کشتیها در قوس بر اختلاف هوا و مکروه بزرگان و
فقها و بیع و شری و حیوانات و کارهای آتشی در جدی بر سرما و در ماندن جاسوسان و پیکان و فساد حیوانات و اندوه عوام
در دلو بر آمدن ملوک و اکابر و سروران و وزیدن بادها و دم و سرما و بد حالی مسافران و زحمت مشایخ و حکما در حوت
بر بارندگی و بزرگی و طلب کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا قران پنجم در قران قمر و زهره ، در حمل
دلیل کند بر بارندگی و بیع و پیرایه و زدن زرینها و مهمانی و زفاف و معاشرت + در ثور بر قوت بزرگ زادگان
و خاتونان و اهل طرب و اجتماع زنان و آمدن مسافران دریا و سرما در صبح + در جوزا بر بادهای خوش و نوشتن خطوط

چون مهر نامه و مانند آن و آمدن اخبار و تنگی حال دبیران و طرب ایشان + در سرطان بر فزونی ابرها و تنگی حال
مسافران و طرب عام و بارندگی و تنگی حال کشتیها و سور و مهمانی + در اسد بر اعتدال هوا و برآمدن نکاحها و طرب در
ملوک و خواتین و رونق پیرایه و ساختن حیلها + در سنبله تنگی حال مسافران و پیکان و جاسوسان و نکاحهای بزرگ
و طرب در وزراء و ارباب قلم و بیع و شری برده و عطرها و جامها + در میزان بر رونق اهل طرب و برآمدن نکاحها
و فرح در زنان و مجلسهای عشرت و وزیدن بادهای خوش و دلخوشی مسافران + در عقرب بر بارندگی و در ماندن
مسافران و مکروه زنان و اهل طرب و خدم + در قوس طرب علما بود و میل عوام بزهد و بیع برده و دواب و روائی
دراهم و فلوس + در جدی بر آمدن مسافران و رستن از خوف و بودن سرما + در دلو بادها بود و دم و عشرت در
مشایخ و حکما و برآمدن نکاحها و بودن طربها + در حوت بر بارندگی بود و میل به وقت و محبت خواتین و اهل زنان
و طرب در بزرگان و اشراف و ائمه و قضاة و فرح عوام قران ششم در مقارنه قمر با عطارد + در حمل دلیل بود بر
بیع دواب و صلاح و بدی حال هوا و تجارت و مهمها و باران و رسیدن اخبار + در ثور بر سرما و بیع عوام و کسوت و عمارت
و زرع و آمدن مسافران + در جوزا بر رونق دبیران و دولت نقاشان و نوشتن خطوط و آمدن نامها و رفتن بادها

بریع برده   در سرطان بر فرستادن رسولان و حرکت کشتیها و مسافران دریا و بیع جواهر آبی و بارندگی و تاریکی در
وقت و دوام بلای عوام   در اسد بر حرکت ملوک و سلاطین و رسیدن تحف مردان پادشاه و جبابره و رفتن به شکار و بیع
جواهر کانی و طلب مال   در سنبله بر حرکت پیکان و جاسوسان و رونق اهل دیوان و بازارها و بیع غله و حیوانات و برده
و کتاب   در میزان بر وزیدن بادها و بیع برده و وم و باران در وقت و آمدن اخبار خوش و رونق حکما و شعرا و اهل طرب
و منها   در عقرب بر ابرها و کدورتها هوا و افتادن اراجیف و فساد مسافران و دور ماندن جاسوسان   در قوس بر بیع
برده و حیوانات و حرارت هوا در وقت و بخارها و غلامی مجوسان و مناظره   در جدی بر دور ماندن مسافران و پیکان و
بیع ستور و برده و اختلاف هوا و سرما در وقت و بحث و حکمت   در دلو بادهای مخالف و خوف مردم عام از اخبار
و بحث علوم دقیق و طلب طلسمات و نوشتن هیکلها و مانند   در حوت بر حرکت کشتیها و مسافران دریا و تیرگی هوا و درون
صیادان دریا و بودن کارهای شرعی و خلاص از حبس قاضی   **نظر هفتم**   در بودن قمر در رأس و ذنب   قمر در رأس
دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بزرگی عوام و یافتن ترتیب از ملوک و اکابر و اشراف و روائی کارها و بازرگانیها و جبابره
خوش و رفتن بزیارتها و میل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها بود   قمر با ذنب دلیل بر ضد آنچه گفته شد و الله اعلم.

در کودکان

در کودکان و زنان حامله و گفتگو میان عوام و افتادن اراجیف و فساد هوا در وقت و عزل و تهمت و فساد مسافران
و پیکان و به شدن احوال زنها و جانوران و درد چشم در این مردم   **شعبه دوازدهم در اتصالات قمر با**
کواکب شش اثر   **نظر اول** تثلیث و تسدیس قمر با زحل دلیل لوطی بود میان زنان و مردان و پیران و فرزندان
و تغیر هوا و نیکی حال اهل صحرا و مشایخ و زارعان و سعادت حال صیادان   **تربیع زحل** دلیل افتادن خصومتها بود میان
عوام و دیدن سختی و رنج مسافران و مکروه میان پدران و تغیر هوا و سرما و چارپایها خاصه در کودکان و تفاوت زنها
نظر دویم تثلیث و تسدیس قمر با مشتری دلیل کند بر رغبت نمودن عوام بخیرات و طاعات و نیکی حال مسافران
و عدل و امانت و ایمنی و فراخی و برآمدن کارها و حاجتها بر آسانی   **تربیع زحل** دلیل مکروه خاطر ائمه و قضاة بود از ظلم
الناس و ظهور دعوتهای باشرعی و افتادن خصومتها و مناظره و مجادله و اندوه توانگران و اشراف و وزرا   **نظر سیوم**
تثلیث و تسدیس قمر با مریخ دلیل حرارت بود در هوا و حرکت لشکرها و مریخ در مردم اوباش و آشکار کردن سواری
و بکار داشتن انواع سلاح و خونریزی مجوسان   **تربیع زحل** دلیل مکروه عوام بود و ظلم لشکریان و خصومتهای زندان
و عوام و فتنه و مکر و بسیاری کودکان و بدی راهها و عروج مزاغ و شق   **نظر چهارم**   در تثلیث و تسدیس قمر با آفتاب.

دلیل صعالیک بود با رعیت و عوام خلق و عتاب بزرگان با مزدوران و گرمی هوا و دلخوشی میان پدران و فرزندان
و زنان و شوهران و روائی کارها و برآمدن حاجتها و شکستن سرها و روئی خلفا **تربیع مقابله** دلیل غضب بود و قهر پادشاهان
فرمودن و فاش گشتن معیوبی مردم فرومایه و عوام الناس و تغییر هوا و شکستن سرها و روئی خلفا **ثمره پنجم**
در تثلیث و تسدیس قران با زهره دلیل بسیاری فرح و طرب بود و سورها و مهمانیها در مردم و برآمدن نکاحها و نیکی حال طرب
و زنان خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا **تربیع مقابله** تیزی بازار عطر بود و مکروه خاطر زنان و فاش گشتن
خیانت زنان و اعتدال هوا و **ثمره ششم** تثلیث و تسدیس قران با عطارد دلیل تیزی بازار میوه بود و کاغذ
و غلامان و برده و نوشتن نامها و فرستادن رسولان و آمدن خبر خوش و راست رفتن عهدها و احکام نجوم و ترویج شرعی
و رونق متصرفان و تجار و دبیران و اهل بازارها **تربیع مقابله** دلیل کند بر کساد بازارها و شیوع اخبار دروغ و خیانت
رسولان و بسیاری مجادله میان عوام و اهل بازار و محاسبه وکیلان و متصرفان و ظاهر شدن خیانتهای
ایشان و تغیر هوا و نوشتن خطهای دروغ **اما اصل دیگر است** که چون استخراج کواکب در وقت تدبیر و قران تمام
و احوال انقلابات معلوم گشت وقتی باشد که دو کوکب یا سه یا بیشتر با همدیگر جمع شوند یا در یک نظر باشند آنرا امتزاج

باید داد

باید داد چنانکه یاد کردیم در شجره اول و ثمره سیوم از شعبه و هر طبیعت آن کواکب باید گفت که قوی تر باشد
و آنچه در شرایط منجم گفته شده است آنرا بجای آورند و مانع و معطی را بشناسند و نظرهای قبول و رد و آنچه یاد کردیم
در حفظ نگاه دارند و از آن میان حکمی بیرون آرند و بهمینه کر جمیع اتصالات و مواضع کواکب و حالات هر یک در وقت
تحویل سال با فصل اثر قوی تر کند خاصه که در اوتاد افتد و وقت اقتران با فصل بدارند و حکم طالع اجتماع و استقبال
همان باشد که در سال فصل گفته شد **اما** اصل دیگر است که قران چون از اجتماعات بیرون آید هر کواکب بپیوندد
طبیعت او گیرد تا به استقبال پس همه احوال بر مزاج آن کواکب گیرند از تیزی [illegible] هوا و احوال مردم و نرخها و به [illegible]
نظر آن کواکب بود از سعد و نحس و حکم بیرون آمدن از استقبال همین بود و در همه استقبال و اجتماع این احکام باید راند
شجره سیوم در احکام طالع تحویل سال عالم و حصول و احوال کلی و جزئی سال و حصول و عوارضاتی که حادث
شود در ربع و در جهت اصناف خلایق شش شعبه **شعبه اول** در احکام طالع سال عالم پانزده ثمره **ثمره اول** در مقدمه
این شعبه طریق استخراج درجه طالع سال عالم در همه زیجها آورده اند و استادان گفته اند که هرگاه طالع سال برجی ثابت
افتد حکم همه سال همان طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلایل او و اگر برج ذوجسدین بود حکم در فصل بهار و تابستان

از آن کنند و از تحویل نیّر به میزان طالع استخراج کنند و حکم دو فصل خریف و زمستان از آن طالع کنند
و دلایل او و اگر طالع برج منقلب افتد طالع هر فصل دیگر استخراج باید کرد تا هر فصل را علیحده طالعی باشد و حکم هر فصلی از
طالع او کنند و اگر فصول طالع سال برج ثابت افتد یا ذوجسدین هم حکم به چهار کنند یکنوز باشد و اگر هم حکم پانزده
روزی کنند از طالع اجتماع و استقبالات و انصراف قمر از اجتماع و استقبال و کوکبی نظرهای مودت و عداوت
چنانکه پیشتر گفته شد و سایر اتصالات علوی را بر آن ضم کنند و امتزاج دهند و بدینها را حکم کلی طرف بود اما بباید
دانست که طالع را دو نسبت باشد یکی به شهری که طالع در افق او بیرون آورده باشند در احکام آن شهر را از آن طالع کنند
دوم آنکه برج منقلب عادات استخراج کنند و تقویمات کواکب بر طول بود بر آن احکام نهند و این حکم عام باشد

فرزه دوم در احکام کلیات عالم احکام شناختن احوال موجودات به تحریک اجرام علوی و متاثر شدن اجرام
سفلی بدان تحریک جهت کون و فساد و بنا شناختن این احوال بر دلایل باشد پس واجب آن کند که بهر چیزی آن دل
دلیل طلب نمایند و در قوت و ضعف او نیکو تامل کنند و اگر دلایل بیشتر بود امتزاج دهند چنانکه گفته ایم و احوال
هر یک از اصناف خلایق در صورت طالع از آن برج بگیرند که بدان صنف منسوب باشد و صاحب مستولی او و این کوکب

که دلیل

که دلیل آن صنف باشد و از امتزاج نیرین و صاحب آن برج چنانکه احوال پادشاه را از برج عاشر و صاحب
و مستولی او گیرند ◆ اگر طالع روزی بود آفتاب را شریک آن صاحب گفته ◆ اگر شبی بود قمر را و صاحب سعادت
هر یک احکام نهند ◆ و احوال وزرا و نزدیکان پادشاه و حال لشکر او را از برج یازدهم گیرند و صاحب و مستولی
او و مشتری و عطارد و مریخ را شریک کنند ◆ و احوال رای و تدبیر و عقد و وصل و ظلم او را از سهم الغیب و صاحب
مستولی او گیرند ◆ و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب و مستولی او و از ماه گیرند ◆ احوال اموال که عاید را از برج
دوم و صاحب و مستولی او و از سهم السعادت و صاحب مستولی بر وی و از مشتری و صاحب سهم المال گیرند ◆ و احوال
نکاح و شرکت و خصومتها و نفت و دعویها از خانه هفتم و صاحب و مستولی بر وی زهره و شمس و سهم التزویج و صاحب او گیرند
و احوال فرزندان و فرح و طرب و معاشرت و اخبار و رسولها را از خانه پنجم و صاحب و مستولی گیرند و از سهم الاولاد و
صاحب او و زهره و عطارد را شریک آن کنند ◆ احوال سفر و مسافران و دین و مذهب را از خانه نهم و صاحب و مستولی
وی و سهم السفر و صاحب او و قمر و عطارد گیرند ◆ احوال ارتفاعات املاک و عمارت و زراعت و عواقب کارها و میراث
از خانه چهارم و صاحب و مستولی بر وی و از سهم هر چیز که خواهد و صاحب او و زحل و مشتری گیرند ◆ احوال ارباب

دوستی و عداوتها از خانه دوازدهم و صاحب مستولی و سهم هر یک از سهم الدواب و صاحب وی از زحل گیرند • احوال
بیماریها و بندگان و حیوانات خورد از خانه ششم و صاحب مستولی و زحل و عطارد و قمر و سهم هر یکی گیرند
و احوال وبا و موت و نکبت و امثال آن از خانه هشتم و دلایل او و مشتری و زحل گیرند و از سهم الموت و صاحب وی
همچنین هر خانه را در دلایل او و ضعف و قوت او می‌نگرند و نظرهای سعد و نحس و قبول و رد کواکب اعتبار کنند پس هر کدام
خانه را که دلایل او قوی بوند بقوتهای ذاتی و عرضی و بعضی بر نظر باشند خاصه از اوتاد حکم بر صلاح آن قوم کنند
که بدان دلایل منسوب بوند و آنچه مدلول او باشد از اجناس • و اگر بر خلاف این بود بطرف ضد افتد و اگر آفتاب در
تحویل قوی حال بود و مشتری ناظر بمودت دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیکی احوال خزاین • و اگر
نظر بعداوت بود عدل و انصاف او بغایت نا موجود نباشد • اگر زحل ناظر بود بمودت ظلم کند در صورت عدل و اگر
بنظر عداوت بود ظلم و جور صریح باشد • و چون طالع بیت بود و والی قوی باشد حکم همین بود اما کمتر از شمس باشد • و اگر
بسهم الغیب سعد مستولی باشد راههای پادشاه بصواب باشد و نظر بعدل و رحمت دارد و خیرات و اگر نحس مستولی باشد
حکم بر ضد افتد • اگر زحل بکمال باشد کشت و زرع بسیار باشد • و اگر مشتری قوی حال بود خورده بها نیکو باشد • اگر

بر حال

بر حال بود بر عکس این و قیاس کواکب بکلی چنین است با منسوبات هر یک اما از این کواکب هر کدام روی بخانه
شرف خود دارد یا در شرف خود بود آن قوم را کار بالا گیرد و اگر چنین محظوظ دیگر اتفاق افتد سعادت مناسب آن بسیار
اما اگر روی از خانه شرف بخانه هبوط دارد یا در وبال یا هبوط یا در خانهای بد بود دلیل افتادن طبقات آن کوکب بود و از
سعادت مناسب جایگاه از بیوت اما هر نحس میان دو نیز زیان کم کند مگر که متصل بود که بیشتر باشد چه آن دلیل کند بر
قصد کردن پنهانی و نیز میان دو نحس دلیل امور پنهان بود مناسب برج اما انصراف و اتصال هر کوکبی از سعد و نحس حکم
همین باشد که دیگر گفته شد و بدین معاملات در وقت تحویل سال و فصل اعتبار کنند که اثر آن عظیم‌تر باشد و قدرت
او مدیدتر **فرع سیوم** در احکام جزئیات هر گاه کوکبی راجع باشد دلیل حیرت و پشیمانی بود و فرو ماندن
کارها و رسیدنها و دلیل خطا و عدم ثبات در منسوبات او اما اگر محترق بود دلیل کند بر بیماری و موت و نکبت و امثال آن از
منسوبات او **فرع چهارم** اگر آفتاب در عاشر طالع سال بود یا متصل باشد قوت حال پادشاه بود و اگر در خانه نهم بود پادشاه
سفری کند و اگر در خانه چهارم بود در مملکت خود ساکن باشد و اگر در خانه سیم یا نهم بود از طالع از رعیت دور افتد و اگر
در نهم بود از مقامی بمقامی نقل کند یا تزویج کند و هر خانه را قیاس چنین است و اگر طالع ثابت باشد حکم هم چنین بود

ثمرهٔ پنجم اگر صاحب طالع در طالع بود وقت حال مردم باشد اگر در رابع بود و مقبول مردم در آن شهر مرغوبی باشند و اگر نامقبول بود بی رضا باشند و اگر در خامس بود مردم بگریزند از ضمان و اگر در عاشر بود در طلب محبت پادشاه و اکابر باشند و حقیقت جاه و حرمت و اگر در ثامن بود خائف باشند و گنجها بینند و اگر در سادس بود بیماریها حادث شود و قیاس خانهای دیگر همین باشد **ثمرهٔ ششم** اگر صاحب دوم در خانهاء بود یا حادث شیر مال و معاش مردم به سلطان باز گردد و اگر در خانهای سعدان بود یا کوکب مسعود باشد عطف از رحمت خواهد و اگر در خانهای نحسان بود یا کوکب نحسی باشد عنف و رنج از مردم ستانند و مال و معاش رحمت بزیان بود **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب نهم صاحب طالع پیوندد بنظر مودت مردم سفر کنند به رضا و دلخوشی و اگر نظر به عداوت بود سفرهای ضروری افتد • اما اگر صاحب طالع به صاحب نهم پیوندد بنظر مودت مردم مایل باشند به سفر و اگر نظر عداوت بود بگریزند • اما آن کوکب اگر زحل بود از شدت و قحط و تنگی بگریزند • اگر مریخ بود از لشکر و خونریزی و دزدی و ناایمنی بگریزند • و اگر کوکب سعدان باشند سفرها بار رحمت و با خیر و نفع بود و طبقهای مشترک بود خاصه که نظر سعد بود و همچنین اگر صاحب طالع به صاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند و طرب دارند • و اگر نظر مودت بود فرزندان نیک زایند و زیند • و اگر صاحب پنجم به صاحب طالع پیوندد حکم همان باشد • و اگر از راه تاد پیوندد دلیل

توالد

توالد و تناسل باشد خاصه اگر کوکب نیکو حال بود و در بروج بسیار فرزند و اگر ضعیف بود حکم بر ضد نشیند حکم طرب و لباس و اخبار همین بود **ثمرهٔ هشتم** سلامتی صاحب هشتم دلیل سلامتی مردم بود اگر در آن خانه نحس بود یا منحوس شده باشد بیماریها پدید آید از امتزاج کواکب نحس با نحس کنند پس اگر مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال بوند خاصه عطارد و در اوتاد باشند خاصه در عاشر بیماریها عموم به ز باشد **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب ثامن محترق بود یا در نظر نحسان افتاده باشد دلیل موتها بود خاصه که صاحب سادس نظر به عداوت دارد یا صاحب طالع و قمر هر دو بد حال بوند و هر کوکب که صاحب ثامن بود یا منحوس یا محترق شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود • اگر آن کوکب زحل بود موت از تنگی و از ظلم و قحط باشد و از بیماریها متعفن و دراز کش و آنچه بزحل منسوب است در طبقات زحل • اگر مریخ بود خونریزی و بیماریهای خونی و طاعون و حرب و آنچه بمریخ منسوب است • اما اگر برج ثامن خانه زهره بود بیشتر مرگ زنان و حیوانات بود و اگر خانه عطارد بود مرگ کودکان بود بعلاوه القیاس بروج دیگر هم چنین • اما اگر برج حمل باشد بیماریها در سر و اطراف دماغ باشد و درد گوش و دندان • اگر ثور باشد بیماریها در درد گلو بود و اطراف او و در گاو و گاومیش و نباتات نقصان رسد اگر جوزا بود بیماریها در بغل و دستها باشد و باقی بروج را همین قیاس **ثمرهٔ دهم** در صورت طالع هر کوکب که بقوت تاثی

زراعت و عرض آراسته بود حکم همه سال بأفضل از طبیعت او کنند و اگر مشتری کواکب نیکو حال بوند احوال عالم در آن سال
افضل و از سعادت بود در ایمنی و تندرستی و فراخی کسب مالها و معاش نیکی از نفاعات و میوه‌ها و بودن داد و عدل و سازگاری
خلایق و توالد و تناسل و بودن فرزندان بعقل و افتادن سفرهای با خیر اگر کواکب نحس باشند این بود حکم بعکس این باشد
ثمره یازدهم اثر انقلابات نیکو در اوقات سنی از ایام عالم عظیم‌تر بود از آنکه که مقتضی آن دلیل شود پس افزون کند
راحت و فراغت و خوشی پادشاه و خلایق و اثر انقلابات بد در وقت خوف و تشویش اثر قوی‌تر و ظاهرتر بود
که فتنه را عام گرداند چنانکه در پیش ذکر رفته است **شعبه دوازدهم در احوال گرانی و ارزانی چیزها**
یازده ثمره **ثمره اول** پیوسته گرانی و تنگی از زحل بود و فراخی و ارزانی از مشتری و اثر هر دو در وقت قران ظاهرتر بود
ثمره دوم بنگرند بر طالعهای اجتماع و استقبال مقدم بر تحویل سال و بافضل صاحب طالع تحویل و ز اگر از این سه دلیل سعود و نحس
و هر سه کواکب بجایگاه نیکو حال افتاده باشند و زایل بوند در سیر و صاعد باشند در افلاک خود نرخها گرانی کنند و اگر این
دلایل نیکو حال باشند در وسط السماء بود کار و نیز باشد و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد نرخها ارزان گردد
ثمره سوم در صورت طالع هر کواکب که قوتهای ذاتی او نیزتر بود منسوبات او قیمت گیرد و منسوبات آن برج که آن کوکب

دروی بود

در وی بود گرانی کند **ثمره چهارم** اگر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع سال یا فضل نحسات بود یا راجع
و مقبول باشد آنچه منسوب بدو بود ارزان گردد **ثمره پنجم** اگر مشتری را بر طالع مقدم بر تحویل نحسی بود و صاحب طالع بر
مشتری نگرد یا زهره و صاحب ثانی نظر دارد بطالع یا بصاحب طالع در آن سال فراخی باشد خاصه که صاحب ارباع سعد باشد یا
سعد شده باشد اما بارها تجربه شده که مشتری چون راجع شد طعام نایاب گشت و چون مستقیم شد فراخی شد خاصه در بروج آبی
ثمره ششم اگر قمر از اجتماع یا از استقبال بیرون آید و بزحل پیوندد و زحل صاعد بود در فلک تدویر خود و بعید از منطقه باشد
دلیل گرانی کند و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر مولکه تر باشد و چیزهای منسوب بزحل و عطارد و موضع آنها گران شوند **ثمره
هفتم** صاحب ثانی و عطارد اگر در سیر زیادت بود و صاعد در افلاک خود و در یکی از اوتاد خاصه در طالع یا عاشر آنچه عطارد را شاید
گران شود **ثمره هشتم** زحل چون در سنبله بود و او در نهم یا دهم از طالع سال یا فضل بود گرانی غله و حبوب بود اگر در میزان باشد
و تیز بود **ثمره نهم** اگر صاحب طالع در وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و صاعد و صاحب دلیل گرانی نرخها بود اما وقت
پدید آمدن گرانی بر هند در سال چنانکه اگر کوکب دلیل گرانی کند در طالع بود اول سال گرانی شود یعنی در بهار • و اگر در وتد سابع
بود تابستان گرانی شود • اگر در سابع بود در فصل خزان • و اگر در رابع بود در زمستان • و اگر در مایل اوتاد بود آنگاه تفاوت کند

نظرهٔ دهم قوت هر دلیل که ازو معلوم بود و زیادت در سیر و بودن او در اوتاد دلیل عزیزی باشد و بودن او در حظوظ
خود دلیل طلب باشد ولهذا چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کند از خوف قحط و گران شود که اینجا زحل جامه ات
در فلک خارج کند و چرا که نیز وقتی گرانی بکمال رسد که زایل بود در سیر اما ضعف دلیل کند که از ناظر ساقط شدن باشد و نقصان
در سیر و بودن او در زایل الوتد یا ساقط باشد دلیل ارزانی و فراوانی طعام بود و بودن او در وبال یا هبوط دلیل کم التفاتی
مردم باشد بدان و حمل درین باب آنست که قوت زحل گرانی کند و ضعف او دلیل ارزانی **نظرهٔ یازدهم** اگر کوکب دلیل گرانی در
طالع بود اول سال گرانی کند یعنی در بهار و اگر در وسط السماء بود در تابستان گرانی کند و اگر در سابع بود در خزان و اگر
در رابع بود در زمستان و اگر زایل الوتد بود اندک تفاوت کند **شعبهٔ سیم در احوال آثار علوی** چهارده اثر است **نظرهٔ**
اول در مقدم او دلیل بادها بروج بادی اند و شمس و مشتری و عطارد و دلیل باران و آبها بروج آبی اند و زهره و عطارد
و قمر پس اگر بوقت تحویل سال بفضل این کواکب در آن بروجها باشند در آن سال بفضل بادها بسیار وزد خاصه از جهة
عرض کوکب و بارانهای بی حساب بارد خاصه که قمر زایل الوتد بود • اگر مریخ با دلایل بادها باشد باد سخت تر باشد با سرخیها
و حرارت بود • اگر زحل بود بادهای خراب کننده جهد و برد • اگر زهره باشد بادهای خوش وزد و معتدل و خنک وزد • [illegible]

اگر زحل

اگر زحل بود سبیهای آبی بود باران آهسته آید و شور شود و بحر باران یا برف شود • اگر مشتری باشد بادهای نافع بود
و هوا معتدل باشد و بادهای خوش جهد • اگر مریخ بود بخار را بخیزد و رعد و برق باشد • و مریخ در بروج بادی زیادتی بادها
و نقصان آبها بود و در تابستان سموم ها وزد • و اگر عطارد و اکنجا باشد باد و باران بیشتر و رعد و برق بود در وقت
نظرهٔ دوم در فتح الابواب فتح الابواب آنست که دو کوکب بهم نظر کنند که خانه شان در مقابل یکدیگر باشد پس اگر فتح الابواب
عطارد و مشتری بود بادهای خوش وزد و نرم و اگر یکی از ایشان در بروج آبی بود باد و ابر و باران باشد • اگر در بروج
خاکی بود باد و سرما بود • اگر در بروج آتشی باشد ابرهای پریشان بیاید و بخار ابر آید و باد گرم وزد و تاریکی اگر فلک ها
خانه وقت • اگر قمر را نیز وقت از یکی منصرف شود و بدیگری پیوندد نمها بیشتر باشد خاصه که قمر در بروج آبی بود
اما اگر قمر از زهره منصرف شود و بمریخ پیوندد تیرگی هوا بود از نم و باد و سرما خانه وقت صبح اما اگر قمر از آفتاب
منصرف شود و بزحل پیوندد سرما بود و تیرگی هوا • و اگر یکی در بروج آبی بود بارندگی باشد و در بروج بادی باد رود و
اگر زحل در بروج بادی بود باد سخت تر جهد • و اگر در بروج خاکی بود سرما سخت تر شود • و در بروج آتشی تاریکی
و شکستن سرما بود • و در بروج آبی بارندگی بود و سرما و بادها در زمستان برف دهد • اگر آفتاب در بروج آتشی بود

سرما کمتر باشد و اگر در برج بادی بود باد گرم رود و اگر در برج آبی بود ابرها و بخارها برآید و زود دشواری شود
و اگر در برج خاکی بود در زمستان سرما و در تابستان گرما به اعتدال بود اما اگر قمر در آن وقت در برج آبی بود سیلها آید و در
برج خاکی سرما و در برج بادی باد و در برج آتشی تاریکی باشد و در جمیع احوال مناسب وقت زمان بود و آن هر چیزی را باد
و باران و سرما و گرما اما پوشیدن قمر در حال در برج آتشی دلیل کند بر تاریکی و بخارها و در برج خاکی دلیل کند بر سرما و در بادی باد
و در برج آبی باران بود و سردی لیکن هر چیز در وقت خود بود اگر دلایل دیگر در میان افتد در دلیل زیادت کند مناسب
طبیعت شود مزاج طالع و چراغ استقبال در گرما و سرما و تری و خشکی موثر باشد باد دیگر دلایل و مزاج صاحب طالع و
دلایل موضع او را نیز اعتبار کنند و اگر فتح الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک دو تربیع قمر باشد که آنرا
مرکز اعوانند دلیل تغیر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه که از آن دو کوکب یکی صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود و طالع
برج آبی یا بادی باشد و اگر برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر آن کوکب راجع بود تغیر هوا و بارندگی بغایت بود
اما چون عطارد در برجی بسیار ماند هر جا که بود ابرها برانگیزد و علامتها هوا در مزاج از برج باشد و قمر در زیادتی
آب دلیل است چون زاید بود در روز و مسیر و نزدیک بود به اجتماع یا استقبال و خاصه بود در فلک اوج خود و آن از پس

تربیع

تربیع اول بود تا مقابله آفتاب و از پس تربیع ثانی تا اجتماع چون این احوال قمر نزدیک تحویل سال یا فصل اتفاق افتد
و قمر میان طالع و وسط السما بود و یا در برجی که مقابله اوست دلیل بسیاری آبها بود در آن فصل • و اگر کواکب مجتمع شوند
در بروج آبی باران بسیار بارد و آبها فراوان بود خاصه در رجعت در برج بادی باد مخالف بود چون زهره مغربی
بود در وقت باران بیاید و در برج آبی بود باران بسیار آید • و اگر مشرقی بود سرما باشد و در برج آتشی اثر
گرمیها افزاید • و در بروج خاکی وقت [illegible] سردیها و نمها و برفها بود **غره سیوم** صاحب طالع سال یا فصل یا اجتماع
یا استقبال چون از کواکب باران بود و کواکب دیگر از بروج آبی به و ناظر بود دلیل بارانهای بسیار بود در
دلیل خاصه که طالع برج آبی بود پس اگر آن کوکب قوی باشد سیلها و بارانها آید و اگر زهره بود ابرهای سیاه برآید
و تاریکی هوا و بارندگی به اندازه بود و اگر عطارد باشد رعد و برق بود و بارندگی اندک • و اگر زحل بود باران ریزه باشد
و آهسته بارد و اگر مشتری بود تغیر هوا و بخارها و گرمی هوا و بارندگی نرم بود **غره چهارم** چون عطارد از برجی
به برجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از سرما و گرما و باد و دم و هر کوکبی را اثری بود در وقت تحویل
به برجی لیکن اثر عطارد ظاهرتر چون وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در رجعت باشند آبها و بارانها بسیار گردد

در آن بهار و سردی هوا زیاده باشد **رمز پنجم** پیوستن قمر بزهره از خانهای عطارد ابر او باران‌ها باشد اگر
عطارد با زهره باشد یا ناظر باو تحت شعاع باشد **رمز ششم** اتصال عطارد بزحل دلیل سرما بود و بارندگی دو دمه در مدة
برق و رعد وقت دلیل شکستن گرما باشد از تغیر هوا و بارندگی خالی نباشد **رمز هفتم** اگر زهره در تابستان شرقی
باشد گرما بشکند و ابرها برآید و بارندگی بود و اگر نزدیک تحویل آفتاب بجدی زهره مشرقی بود خاصه در غایت تشریق زمستان
سرد و بارندگی بود و یخ بندد + اگر در فصل خزان زهره مشرقی بود هوا زود سرد گردد و مهنا باشد مگر روزنه بود به احتراق
اثر کمتر کند + و اگر نزدیک تحویل آفتاب بسرطان مریخ در غایة تشریق بود گرما قوی باشد و علامت شهب افتد + و اگر
بوقت تحویل آفتاب بجدی در حوالی آفتاب مریخ یعنی تحت الشعاع بود مشرقی یا مغربی سرما بشکند **رمز هشتم**
زحل در بروج آبی دلیل خشکی سال و نقصان چشمها و رودها بود و گذشتن تابستان بر اعتدال و در بروج
آبی دلیل خشکی سال و در بروج آتشی در تابستان دلیل سمومها و گرما و سوختن جاها و در زمستان دلیل شکستن سرما
باشد و در بروج بادی شکستن باد و خاکی دلیل شکستن سرما بود در وقت سرما و خشکی و در تابستان دلیل شکستن گرما بود
رمز نهم نظر آفتاب بمشتری یا مریخ دلیل گرما بود خاصه از بروج آتشی یا بادی و شکستن سرما و نظر مریخ

بامشتری یا قمر با

با مشتری یا قمر با این دو کوکب حکم همین دارد **رمز دهم** اگر بوقت تحویل سال بفصل مشتری و زحل بجرم
باهم بوند در برج هوائی باد آید و در برج خاکی سرما و خشکی و در برج آبی سرما و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما و گرما
هوا و خشکی و در تابستان گرما باعتدال بود **رمز یازدهم** زحل در برج طالع سال بفصل یا اجتماع یا استقبال دلیل
خسف و زلزله باشد خاصه که برج خاکی بود و اگر عطارد با قمر با او بود یا ناظر باشند هر دو نیز خاصه نظر نحس تحت شعاع بود
و احتراق زحل در برج خاکی و قران نحسین و نظر هر دو همین حکم دارد **رمز دوازدهم** مریخ در ربع طالعها و در سایر بروج
دلیل بودن آتشها بود در هوا خاصه که آن برج هوائی باشد یا آتشی و اگر عطارد با قمر آنجا یا ناظر بنظر عداوت باشند
تحت شعاع بود و ذو ذوابه و ذو ذنب پدید آید چون یکی از علامات پدید آید و جرم شمس سیاه گون یا برقی نماید از فتنه روز
بود اگر ذو ذوابه از مشرق پدید گردد فتنه و تشویش از آن طرف ظاهر گردد و زودتر در آن جهت اثر عظیم کند و حکم جهة
دیگر همین باشد اما گفته اند ذو ذنب در مغرب ظاهر شود اثر او دیرتر پدید آید از جهة کردم او بود آن جهت خراب گردد
و لشکرهای بیگانه از آن طرف درآیند و پادشاه و سروران و اکابر و ولایت را گنجها رسد و به قتل آیند و اولاد در
آن جهة نقصان کند و قحط شود و هوا به گردد و بیماری عجب پدید آید و وبا و مرگ فجاءة افتد و در زمستانها و خیانتها آشکارا

شود و فتنه و حرب زیاده باشد چنانکه در پیش ذکر رفته است اما اثر آن در اقلیم و ناحیت و جهه ظاهرتر بود که او
بر سمت او بگذرد و تا او را ببیند و در شهرها که منسوب بود به برجی که در وی طالع باشد و مثلثات او و باید که اثر آن
شهرها و اثر او را عظیم باید دانست در فساد عالم اما آن بزرگ که در ثمره بطلمیوس را شرح کرده است عزو قوام حکایت می‌کند
در آن کوکب که در وقتی ذوذوابه نمود در مصر و مغرب کیفیات عمه بقتل رفت و در رود نیل بسیار نقصان کرد و لشکرهای بیگانه
در آمدند و مبالغت فساد کردند از وبا و قحط و حرب و ... اما آنچه ما خود دیده‌ایم آنست که در سنه ... ختم شهر
رمضان سنه ٦٦٢ هجریه ذوذوابه پدید آمد در مشرق از مطلع بهره ... وقتی که آفتاب در وسط السماء بود و در این شب کوکب
بود تحت الارض قریب یازده درجه و بزرگی ذوذوابه بمقدار سرگزی بود و از وی دوری سر به بالا کرده چنانکه می‌بود
کرسی فرو زد و دود او بالا میرود و دیگر معدنی می‌نمود و حرکت او اجناس ... در شبانه روز آنکه آفتاب از وی
دوری یابد و او بر زمین نبت ... مشرق و اقلیم ترکستان بعضی کاشغر و فرغانه و ماوراء النهر و خراسان بگذشت
و در شب ... و از طرف جنوب قطب غارب گشت در سنه ... ماه ذوالحجه چنانکه مدت مکث او هشتاد و پنج شبانروز
بود و چون در راه پدید شده بود اثر او آنکه در مشرق ... و پادشاه ... رسید و بعضی هلاک شدند

و قحط شد

و قحط شد و بیماری و وبا شد و آن زمین چنان گشت که گیاه در وی نرست از خشکی و از پادشاهان آنچه زنده مانده
بودند از مشرق روی بترکستان نهادند گریزان و ماه بماه فروتری آمدند تا بماوراء النهر همه عاجز و رسته از وبا و قحط
و حرب و ولایتها خراب میکردند و از مردم آنچه قوت داشت همچنین گریخته آمدند تا در شهر بخارا جمع گشتند و دزدی و غارت
بسیار شد و ظلم و تعدی زیاده گشت و بعضی از آنها بخراسان آمدند و عراق و در هر جا که رسیدند جور و تعدی نمودند و چون لشکر بخارا
آمده بود در ماوراء النهر و خرابی میکردند ملوک و اکابر او بقتل آمدند و بعضی از وبا هلاک گشتند و توانگران درویش شدند و
همچنین هر سال وبا و قحط و فتنه می‌بود و اثر او در خراسان این بود که براق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل و
خونریزی عظیم نمود و اکثر (در خراسان اورا) اثر بود و حرب قوی رفت تا آنکه او ناامید بازگشت و بماوراء النهر رسید تعب اکثر ... بهلاک شد
و در مشرق بود و از آن ضعف چنان افتاد که گشت از ... جدا شد و آب سیاه از زمین او بر آمد و این شهر که اکنون است
نزدیک مشرق بود عوض آنکه از آن دورتر بنا کردند و بعد از ده سال که این حالات میرفت و در ماوراء النهر مردم و ولایتها و آنچه در
بخارا بودند لشکر گرد آوردند در روز آدینه پنجم شهر رجب سنه ٦٧٦ و قتل عظیم کردند و همه عالمان و بزرگان و جوانان را بکشتند
و باقی خلق را یکبار گریزان نمودند و بطرف جیحون روان کردند و کشتن ربع بود از تمام ساعات که رفت و در جوف ...

غرّه سیزدهم در تغیّر حال هوا بسبب قربهٔ کواکب از آفتاب چون قمر از اجتماع بیرون آید تا بتربیع آفتاب
رسد تری کند و از تربیع تا استقبال گرمی کند و از آنجا تا تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند
امّا قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور و قولی دیگر آنست که قمر از تربیع
اول زاید النور است تا تربیع ثانی و از آنجا ناقص النور است تا تربیع اول جهة آنکه نور و ظلمت بوقت هر دو تربیع
در جرم او مساویست و چون از تربیع اول بگذرد نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و در آنجا ظلمت غالب شود تا تربیع
اول • امّا سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون آیند تا بمقام اول رسند تری کنند و از آنجا تا بمقابلهٔ شمس خشکی کنند و از
آنجا تا بمقام ثانی خنکی کنند و از آنجا تا باحتراق سردی کنند مثل قمر • امّا زهره و عطارد از احتراق تا بمقام اول تری کنند
و چون راجع شوند باز تا احتراق در رجعت گرمی کنند و از احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی کنند و از اینجا تا باحتراق
باز سردی کنند • امّا اگر کوکبی دلیل گرمی و دیگر دلیل تری و دیگر دلیل خشکی در هوا حالها پدید آید بحسب قوّة و ضعف
هر کوکبی و امتزاج ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کردن در احکام بملاحظات امتزاجات کواکب و تفریق قوت
هر یکی از دیگری و نگاه داشتن هوا و جهت فصول سال تا احکام از صواب دور غرّه چهاردهم در تغیّر حال هوا بر وجه طبیعی

اگر

اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب آفتاب دایرهٔ هاله گرد او • اگر رنگ آن بسرخی آتش ماند یا شعاع او کشیده
بود دلیل باد باشد و اگر لون وی سیاه بود یا بسبزی زند یا در پیش او سفیدی هاله یا گرد او دایره باشد
دلیل بارندگی بود و سردی هوا • امّا پیش از اجتماع یا استقبال بسه روز بنگرند که در شمس گفته ام و همین صفتها اگر در قمر بود
بود حکم همین است و اگر گرد قمر دایرهٔ هاله که پنهان شده شود که گویی جنبند و حرکت میکند اثر او قویتر باشد • و اگر کواکب ثابته ازرب
از آنچه اکثر دیده میشوند بزرگتر نمایند دلیل باد باشد و بارندگی اگر آتشهای دراز بینند که گویا از شهب جهانند دلیل باد
بود از آنجانب که او برود و اگر از هر جهتی جنبند بادهای مضطرب جهد بی ترتیب • امّا نمودن قوس قزح در مغرب
بوقتی که هوا صافی بود دلیل سرما باشد و اگر صافی نبود دلیل صفای هوا باشد و در مشرق دلیل سرما بود اگر هوا صافی بود
والله دلیل ابر شعبهٔ چهارم در احوال فتنه و حرب دوازده غرّه غرّهٔ اول در دلایل حروب و فتنه
کلیّات دلیل حروب و فتنه مریخ است و زحل و عطارد و انقلابات و عداوت میان این دو دلیل و موضع مریخ و زحل وده
سهم حرب امّا آفتاب و زحل دلیل ملکه که خانهٔ اختصاص قوم باشد • و مشتری دلیل مدّعی غالبی که دعوی حق کند • و مریخ دلیل
حرب و فتنه و عطارد دلیل مکاتبات و مکر و حیله و مقوّی نزاعها زهره دلیل مصالحه و ایمن و قمر دلیل رسول پس اگر در وقت

قران میان این دلایل با نظرهای بد فتنه در مدت آن قران حربها و فتنها افتد • پس اگر مشتری مستعلی باشد
در قران مرعی و خارجی را وجود نشد • و اگر مریخ وقت تحویل سال یا قران یا زمان قران در خانهای مشتری باشد
مرعی و خارجی ننگ جمع آید اما وقت پدید آمدن این احوال آنگاه بود که انتهاء طالع قران یا انتهای طالع برج قران
بیکی از دو خانه مشتری رسد تفصیل طویل درین نسخه علاوه بود نوشته نشد ثمره دویم در دلایل جزئیات تربیع و مقابله
زحل و مریخ در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب و فتنه باشد در آن سال یا فصل و اثر تربیع کمتر باشد و این احوال وقتی
پدید آید که تسییر مریخ بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا مقابله یا به وتدی از اوتاد طالع و هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت
ثانیه میل حرکت وسط آفتاب بر توالی و بهتر آن بود که بعد میان مریخ و زحل بقدر آن بود که میان وتدی نحسی یا شعاع
بر توالی پس اگر چنان باشد بدان مدت که تسییر مریخ بزحل رسد و تسییر کی نیز بدان نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس
پس فساد و شر درآنوقت ظاهرتر باشد و اثر قران نحسین زود ظاهرتر شود و دیرتر بماند خاصه در اول سال یا فصل
تنها فتنها و حرب انگیزد و شبیخون زنند و قتلها بسیار رود در شهر و ناگاه فرو گیرند اگر در وتدی بود و این
وتد برج منقلب باشد کار سخت تر باشد خاصه که در مدت بود و مریخ بشعاع و بهتر آنگاه بود که این اتفاق در انتهای طالع

قران

قران یا برج قران افتد یا مریخ سالخدا بود از برج انتها ثمره چهارم اگر مریخ در تربیع آفتاب بود در وقت
تحویل سال یا فصل قوی بر پادشاه خوف کند و عداوت انگیزند و اگر در مقابله آفتاب بود دشمنی مخالف آشکارا
شود زود حربها و فتنها و قتل افتد خاصه که مریخ در برج منقلب باشد و هر آینه مریخ درانوقت راجع بود پس اگر مقابله
آفتاب از حمل باشد و مریخ در میزان بود مخالفان مدعی کنند و خرابی جایها باشد و در خوف بود و پشیمان شوند و بگریزند
یا مراجعت کنند در وقت استقامت مریخ • اما اگر مریخ سالخدا بود بر انتهای طالع قران یا خداوند طالع سال ایشان
را تیز کنند بر پادشاه خاصه که موضع به بود در برگردانند و حربها انگیزد • اگر مریخ به تربیع آفتاب از برج آتشی نگرد دشمنان
پادشاه از جانب مشرق بیرون آیند و سه جهت دیگر را حکم همین است • و اگر مریخ بتربیع خداوند خانه آفتاب بود
قیاس چنین دانند و مریخ را از خانهای غریبه هیچ خانه بتر از جوزا نبود چون از وبال بیرون می آید و در وی
که زرد و در وی به هبوط میرود و هیچ خانه غریبه بهتر از قوس نیست که از خانه بیرون می آید و در وی بشرف میرود فی الجمله
آنکه مخوف مریخ در ابتدای سال یا فصل دلیل فتنها و تشویش و قتل بود و وقت او دلیل سکون ثمره پنجم چون
مریخ بوقت تحویل سال یا فصل بسهم السعادت یا بسهم الغیب نگرد به عداوت دلیل دزدیها و خیانتها و راهزنیها و فتنه

وحرب بود • واگر زحل باشد بجای مریخ وبا وطاعون افتد وتنگی وخواست وظلم وامراض **غرّهٔ ششم** درجهٔ اول
بنگرند در برج انتهای طالع ولادت پادشاه تا انتهای طالع او وتا انتهای طالع جلوس او وکدام از اینها که موجود بود وبرج
درونه یا باشد از آن طالع خاصه در طالع دلیل فتنه واضطراب احوال پادشاه بود وبهتر آنکه آن سه موافق اوتاد طالع سال
افتاده باشد **غرّهٔ هفتم** اگر مریخ در وقت حرب در برج مشرقی بود از طالع پادشاه ظفر او را بود واگر در برج مغربی بود ظفر دشمن را
باشد واگر در برج مشرق باشد ظفر لشکر مشرق را بود واگر در برج مغربی بود ظفر لشکر مغربی را باشد ومریخ اگر مغربی است ظفر
طرف مغرب بود و سر جهت دیگر را حکم همین است اگر مریخ ضعیف بود اندر این شب داده واین قول ابومعشر است اما بطلمیوس میگوید
که مریخ از ده درجه تا ده درجه بر سه مشرق بود واز آنجا تا ده درجه مغرب جنوبی بود واز آنجا تا ده درجه دلو مغربی واز آنجا تا ده
درجه ثور شمالی پس مریخ در هر برج که بود از آن ربع ظفر لشکر آن طرف را باشد **غرّهٔ هشتم** اگر در وقت آنکه مریخ دلیل فتنه
وحرب خواهد گشت در اول سال بنظر سعدی بود یا نگرد خاصه بنظر مودت فتنه بالقوه بود اما بفعل نیاید واگر بفعل آید
بالا نگیرد واگر آن سعد مقبول باشد وقوه دارد منع از طبیعت آن سعد بود واگر مریخ در خانهای سعدی باشد چون آن
سعد راجع گردد معنیان از فتنه دور مانند اما ظاهر شود جنایت و مانند آن واگر مستقیم ماند ظاهر شود واگر شود بلای بزرگ

نهم

غرّهٔ نهم در استخراج دو سهم که دلیل حرب اند یکی را از برج روز وشب بدو رسد از آفتاب گیرند تا درجه هفتم واز طالع بیفکنند
ودوم را هر روز وشب از درجه مریخ گیرند تا قمر واز موضع شمس بیفکنند پس اگر مریخ با یکی از این دو سهم بود یا بنگرد بنظر عداوت فتنه
وحرب ظاهر شود خاصه که در خانه‌ای بود وآن دو برج آتشی باشد **غرّهٔ دهم** اتصال شمس با مریخ بمودت از خطوط سعد آن دلیل
نصرت پادشاه بود ولشکر او ونظر عطارد با مشتری بمودت دلیل بسیار رسیدن خزانه پادشاه بود ودر رتبی سعد آن
غرّهٔ یازدهم قوت ذات مستولی بر سهم السعادات وسهم الغیب دلیل تندرستی ملوک وسلاطین وصدق باشد وقوت بارز السماء زیادتی
دولت اهل ملک پادشاه بود خاصه که قمر مقبول بود وفرزندان در این سال مقبل زاینده با دولت واگر آفتاب در وسط السماء دلیل ظفر ملوک
بود بر اعدا خاصه که در نظر مشتری باشد **غرّهٔ دوازدهم** قمر چون از اجتماع یا استقبال مقدم باز گردد اگر به سعدی پیوندد دلیل خیر
سعادت وتندرستی خلق باشد وهمچنین وفق خاصه که بنظر مودت ومقبول باشد • واگر به نحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد
در آن سال یا فصل • اما گفته اند که این عمل در هر اجتماع واستقبال نگاه دارند وحکم هر پانزده روز از طبیعت آن کوکب کنند
وسعادت ونحوست نظر وی با او چنانکه مذکور شد وپیوستن قمر با عطارد وقتی که از آفتاب منصرف شود هر نظر که باشد دلیل ارجاف
است واخبار بد وکساد بازارها • واگر نحس منصرف شود وبعطارد پیوندد دلیل تخفی بود وظلم در حقایق اتفاقات [illegible] خاصه

کرنظر نحس و اگر از سعدی منصرف شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها و رنج عوام و ارزانی نرخها و
و ایمنی خلق **شعبه پنجم در احکام انتهای طالع قران** در برج قران پنج انحا **فرع اول** در دلایل کلیات
در دلیل قران اصلی است و دلیل سال قرع او و دلیل تحویل برج او و دلایل اجتماع و استقبالات و برج تحویل معظم ترین دلایلی بر احکام
سال عالم انتهاء برج قران است و صاحب او سالخدا است و صاحب دور از آنجهت که طالع قران از برج قران و دلایل دیگر هر چه
وعده کرده باشند در وقت قران آنچیز در او بالقوه باشد چون زنت جان ... آنچیز از قوه بفعل آید و احکام
موجود شدن آن موعود آنست که انتهاء برج قران با طالع قران بموضع آن چیز رسد و دلایل دیگر همچنین * پس واجب کند
که هر سال نگاه کنند در انتهاءات و سالخدا و به از صاحب دور از کواکب هفتگانه و احکام کلیات سال از این دلایل کنند و به نگر
از این قران هم نمی‌خواهیم که حکم هر سال از وی باشد * و اگر دست به قرنهای دیگر زنند این جزوی باشد و فرع آنها شود
چون این قدر معلوم گشت باید که در اول سال برج انتها معلوم کنند از برج قران که بروی اعتماد بیش است و سالخدا و صاحب
دور اما اگر سالخدا کوکب مستعلی اتفاق افتد یا مستولی بر جزوی قران یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و دلالت بر بقای
آن دولت و مضاعف شود سعادت پادشاه و عالیان خاصه که سعد آن ناظر باشند بسالخدا و برج انتها و با صاحب دور و خاصه

المستولی

که مستعلی مشتری بوده باشد یا مستولی صاحب دور یا انتها برج قران رسیده باشد اما اگر زحل مستعلی بوده باشد
در این وقت مریخ بود و بکرد فساد ها ظاهر شود از طبایع برج و همچنین از شغل فرماندهان خاصه که بنظر عداوت بنگرد چه به آید از او
عداوتی و شدت پادشاه اما اگر زحل بود آنچه منسوب بود کرده اما اگر در را کوکب قران ضعیف بوده باشد در این وقت قوی
گردد احوال پادشاه و ضد او بدان جا باز گیرد و فراخی بود خاصه که انتها به زحل باز رسیده بود و علی هذا القیاس احکام دیگر کواکب
بهمین طریق اما اگر این دلایل در قران وسطی نگاه دارند حکم بهمین طریق بود اما قوت تیز و قیاس در قران دیگر همین است
فرع دوم در دلایل جزئیات چون انتها و طالع قران بموضع رسد صاحب دور آن کوکب بود که فلک او فلک صاحب
طالع قران یا برج قران بود و سال سیم آنکوکب که فلک او تحت این دیگر باشد و قیاس همین است تا سال هشتم
صاحب دور باز کوکب اول شود پس اگر این برج انتهاء دوم برج قران باشد و او مسعود بود و سالخدا قوی حال و صاحب
دور سعد دلیل فراخی در آن سال و بسیاری کشت و تیزی بازارها و روانی صحبها و سعادت مردم و عدل و رعایت پادشاه
نحو ذلک باشد و اگر این سه دلیل بحال بدتر حکم بر ضد بود و اما چون انتها بخانه سیوم رسد و سالخدا قوی حال بود و صاحب
دور سعد دلیل سازگاری مردم باشد با خویش و اقربا و پیوند و بسیاری حرکتها و طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد و ابواب کامیابی و نفع

و دلیل بد حال باشند حکم بر عکس افتد و اتفاقات افتد بی اختیار اما چون انتها بخانهٔ چهارم رسد و سالخدا و صاحب
دور سعد یا مسعود بوند دلیل للّه نهبا بود و یکی ضیاع و بسیاری کشت و زرع و قوت کار و نفعت و بسیاری ارتفاعات و موقف بود
مسعود بود و اگر نحس بود تخریب در او افتد • و اگر دو دلیل بد حال بوند مردم جا بجا خرابی کنند به تعمیر آبادانی و خرابیها پدید آید
حال ارتفاعات و کشت و زرع به بود و قیاس خانهٔ پنجم و ششم و غیره هر دوازده برج همین است و سالخدا و صاحب ادوار چون
منسوبات بروج و ادوار و طالعها معلوم شده است احکام مناسب آن برج نهند که انتها بدو رسیده بود باز سال
سیزدهم انتها ببرج اول رسد اما در نوبت انتها در هر جا و کواکب این اهل نگاه دارند که این برج انتها در وقت
قران چون بوده است قوی یا ضعیف و صاحب او چگونه بوده و در این سال چگونه اند همچنان است یا ضعف آن برج چهار
قسم شود اگر در وقت قران برجی مسعود و کوکب نیز مسعود بود چون وقت به در رسد این سعادت ظاهر شود و اگر منحوس
بوده باشد در این وقت نحس افتد فساد بود در منسوبات از مردم و اجناس او و اگر نحس بوده باشد در این وقت مسعود کار بهتر
بود و اگر در دو وقت سعد باشد عزت منسوبات و دولت او بکمال رسد و اگر در دو وقت منحوس احوال منسوبات او
بهتر بود و اگر در این وقت منحوس بود در منسوبات او فساد افتد و حکم کواکب همین است اما هر سال که برج انتها مسعود

بود و سالخدا سعد و دلیل سعادت احوال خلایق و ایمنی و فراخی و تیزی بازارها و روایی بازرگانیها اما منسوبات او بود از
طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس و احوال هوا و قوت نحسی از منسوبات او همچنین سعد و اگر کوکب بود و عزت مراولات
آن برج و کوکب یکی خلایق و هوا و نظرها و شعاعات کواکب سعد و نحس کواکب با برج انتها بوقت آن افتاده بود بکار اعتبار
کنند در این وقت **نکتهٔ سیوم** اگر برج انتهای طالع قران با برج قران موافقت کند با طالع پادشاه یا انتهای طالع عالم
او یا انتهای طالع صاحب اوج یا با طالع تحویل او دلیل قوت حال پادشاه باشد و افزونی مملکت و دفزاین • و اگر دو دلیل
سعد بوند بوجه احسن باشد و نظر بر عمل و ایمنی و فراخی و انصاف کند و اگر نحس بوند جور و ظلم کند و مکروهات او
بمردم **نکتهٔ چهارم** اگر در جزو قران یا طالع قران یا برجی که در وی سعدی بوده باشد در وقت قران نحوسی یا کوکبی نحس
اتفاق افتد یا در آن جا بجا قران نحسین شود یا از دو نحس یکی بذنب سعد بی احوال پادشاه بود و ضد او و نزان دولت
و مکروهات خلایق و اگر این احوال در آخر قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد و فساد اکابر بود و تغیر احوال صاحب
دولتان و توانگران بود و **نکتهٔ پنجم** در هر برجی که سعدی بوده باشد در وقت قران یا ناظر به سعدی چون نوبت انتها
بدان برج رسد سعادت پدید آید و اگر نحس بوده باشد شقاوت پدید آید و حکم احوال پادشاه از آن برج همین است

اما در برجی که یکی از این دو نیره بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها بدان برج رسد زیادتی قوت حال
پادشاه بود و بزرگان و نزدیکان و خواجگان خاصه که آن برج موافق اوتاد طالع پادشاه بود و او حکم سهم السعادة همین است
و اگر سهم الغیب بود تدبیر کند در کار ممالک سعادت دلیل را بجای نیک باشد و قوت ادو دلیل ابتدای به وطن بود **شعبه ششم**
در خسوف و کسوف هفت اشارت **نوزده اول** در دلایل کلی بر آفتاب و کسوف اثر اعظم است در احوال عالم خاصه آنکه
وسط السماء بود و کسوف به ذات ملوک مضرت رساند به ملوک و سلاطین و حکام و اکابر و مقربان ملوک و نقود و جواهر که منسوبات
برج و طالع او باشد و خسوف در ماهتاب بذات ملوک مضرت رساند به خلفا و نواب و خاتونان و خادمان و رسولان و ... زنان
و نباتات و زنان خاصه حامله و بچگان و کتب مضرت کسوفات و خسوفات بقدر کمیت آن بود شدة اگر کسوف یا خسوف کلی
باشد اثر او عظیم‌تر بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در آفاق چندان مؤثر نبود و قابل مضرت و در کونات برج او بود
چنانکه عنقریب در نوزده سیوم بیاید اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف یا خسوف یا برج هر دو و او مدبر
باشد به احوال کسوفات پس واقعی باشد که مدبر دو کوکب بود یا بیشتر حکم بر مدبر قوی‌تر باید کرد و دیگران را در مزاج
شرکت باید کرد اما از کواکب ثابته وقت باشد که کوکبی مدبر را شایسته بود و فعل آن را ظاهرتر بود با زحل دو کوکب علوی

ازسلخ

از سلخ قوی‌تر بود و کیفیت مضرت بر وجه مدبر باشد اما کواکب ثابته که مدبر بود اگر کسوف یا خسوف در درجه طلوع
اتفاق افتد یا درجه قمر اما اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم باشد و تنگی و ترس و فساد و اشیا از مردم زحلی و زحلیان
مستولی شوند و از اشیا آن مشقت و رنج رسد • اما اگر مدبر مشتری بود مضرت از امور معروف بود و ... و در آمدن حسد
و طلب حقوق زحلی از ذوات چیزها خاصه اگر کوکب دیگر علوی مستولی باشد علی‌الجمله چه آید در صورت عدل ... در صورت آن
و تجلی بر مزاج زحل و قیاس کواکب دیگر همین است • اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود مضرت از مزاج آن نیر بود از ذوات
کسوف یا خسوف و امکان دارد که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر او منکسف گردد در برج آتشی از ذوات الاذناب
چیزی ظاهر شود مضرت آن کسوف به افراط گردد و فساد در جهان و مخافت افتد و پادشاهان را نکبت رسد و تبدیل احوال
دولتها خاصه اگر نحس رجال بود یا منحوس به نحس خاصه در افق قرانی یا اگر در ولی یا وقتی که جهان مستعد فتنه شده باشد
نوزده دوم اگر خسوفی یا کسوفی بود به درجه طالع شخصی اتفاق افتاده باشد زیانی رسد به تن و جان آن شخص و هم نقصان بود
بصر را و رفتن چشم خاصه که عقده ذنب باشد و اگر بر مرکز عاشر افتد بر احوال اهل عمل و دولت و الم از پادشاه
و اکابر • اگر در بیت المال افتد فساد حال مال و معاش مردم بود و خوردن چیزهای بعض و حکم بیوت دیگر همین است

واگر کسوف یا خسوف در موضع نیّرین باشد هم بسال اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علتهای مهلک و فساد از خارج [?]
واگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی باشد چون عقل و رای و تدبیر و شنوایی و ذهن و ذکا و مانند این
ثمره سیم قاعده مضرت در کسوفات برج او بود و طالع او و موضع تدبیر هر دو برج پس اگر این تدبیر در برجهای بادی بود مضرت
اندر مردم و در حیوانات و انواع طیور و آمدن بادهای زیانکار و وبا . اگر در برجهای خاکی بود مضرت در حیوانات
سم شکافته و نباتات و عمارتها و خوردنیها و بیم زلزله و خسف و سرما و ببری راهها باشد . واگر در برجهای آبی بود
مضرت در اسبها و مسافران دریا و حیوانات و جوهر آبی و باران کی بسیار بود چنانکه خرابی کند . واگر در برجهای
آتشی بود مضرت در معادن پدید آید و جواهر و فساد زر و سیم و بودن گرما و شکستن سرما در وقت خویش و فساد
گوسفندان و اسب و ده و چهارپایان . پس اگر تدبیر در دهم بود فساد شکوفه باشد و آنچه در بهار رسد از میوهها و اگر
در دو برج اتفاق افتد خرابی جایها باشد و تغیر حالهای مردم و مضرت از سرما و گرما **ثمره چهارم** اگر تدبیر زحل بود فساد
از انواع بیماریها باشد که به زحل منسوب است و پدید آمدن تخم و سرما در هوا و ابرها و میغها و بارانها و مضرت در حیوانات بزرگ
و بارکش و فساد حال شیخ و دهقان و خاندانهای کهن و فقرا و گوشه نشینان . اگر تدبیر مشتری بود مردم را بچیز [?]

با طلب

با طلب مال و معاش و حرمت و جاه و فزایی پدید آید و نتایج حیوانات بسیار بود و هوا به اعتدال گراید و مها و بارانها باشد
و بادهای خوش جهد . اگر مریخ بود فساد پدید آید از خشکی هوا و افتادن حربها و قتل و بیماریها که به مریخ منسوب بود چون
تبهای دایم و برآوردن خون و اسقاط حمل و بودن دزدیها و خیانتها و خوف سموم در وقت و نقصان بارانها و گرفتن
آتشها در هوا و فساد حال اشجار و تغیر حال لشکرها و بیماریها در گوسفندان و اسب و چهارپایان و شکستن برها به هنگام زاد
و بودن رجف . اگر زهره بود صلاح مناسب فعل مشتری باشد و ظاهر شود در مردم طلب تزویج و مباشرت و تندرستی
وی مضرت نباشد مگر سلیطه شدن زنان و ناسازگاری با شوهران و درزانی بردن و ملبوسات و عطرها . اگر عطارد
باشد مزاج آن کوکب گیرد که بدو پیوسته باشد یا مزاج موضع خود و ظاهر شود از روی فعل آن کوکب و آن برج و تغیر
حال هوا باشد و بادهای مضطرب گرداند و مردم تیز خاطر شوند و حیلها سازند و در رجف بسیار افتد و خللها در نامها
و چیزها نویسند و خیانتها کنند . اما حکم کلی آنست که چون تدبیر کسوف و خسوف سعد بود و موضع خود را سعد گرداند
تاثیر او بخیر مایل بود و اگر نحس باشد موضع خود را نحس گرداند و تاثیرش بشر مایل باشد و اگر تدبیر آن نظر سعدان مسعود
بود فساد و مضرت کمتر باشد . و اگر نظر نحسان منحوس باشند تاثیر ایشان در شر زیادت گرداند از طبیعت خود

فرع پنجم در تاثیر مکان کسوف از کسوف و خسوف در آن شهرها بیشتر بود که منسوب باشند ببرج کسوف و خسوف و طالع
هر یک را بنگرند تا از شهرها که است و آن شهر دلیل کدام است باثار طالع عالم و بدانند که تاثیرات در آن برج بیشتر باشد
دور جهد او زیارت کنند تا از آن شهرها که برج کسوف و خسوف و طالع هر یک منسوب بود فرع ششم در مدت تاثیر کسوف و خسوف
و مدت تاثیر کسوفات از ساعات تمام هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتهای او . پس هر ساعتی را در کسوف یک سال
حساب کنند و هر دقیقه را شش روز . و در خسوف هر ساعت را ماهی و هر دو دقیقه را روزی مثلا اگر ساعت تمام کسوف
یک ساعت و دو دقیقه بود مدت تاثیر او یک سال و دوازده روز و در خسوف یک ماه باشد و یک روز فرع هفتم در معظم تاثیرات
این تاثیرات را وقتی است که اثر او در آن وقت بیشتر و قوی تر است و آن را بدین عمل دانسته شود که ساعتی از زمانی
که میان موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند بدین طریق که بگیرند درجات مطلعی میان جزو کسوف و طالع کسوف بلد
و آن را ساعات معوجه کنند و بنگرند که از دوازده چه نسبت دارد هر نسبت که این ساعات معوجه را بود به دوازده همان نسبت
بود وقت معظم تاثیر را با ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعت زمانی سه حاصل شده باشد نسبت او از دوازده ربع بود پس
معظم تاثیر بعد از گذشتن ربع بود از تمام ساعات کسوف یا خسوف شعبه چهارم در احکام طالعهای موالید

بدان

بدانی بکلیات و جزئیات و مفردات و مرکبات و عام و خاص در شقاوت و سعادت خارجی و در خلی دوازده خانه
هفده شعبات است شعبه اول در کیفیت احوال موالید شعبه دوم در اخلاق مولود شعبه سیوم در صورت مزاج
مولود شعبه چهارم در احوال حواس و قوتهای نفسانی شعبه پنجم در احوال طول عمر مولود و باقی دوازده شعبات در احکام دوازده خانه
شعبه ششم در احکام طالع شانزده فرع شعبه هفتم در احکام خانه دوم شش فرع شعبه هشتم در احکام خانه سیوم
چهار فرع شعبه نهم در احکام خانه چهارم پنج فرع شعبه دهم در احکام خانه پنجم هشت فرع شعبه یازدهم در احکام خانه
ششم پنج فرع شعبه دوازدهم در احکام خانه هفتم هشت فرع شعبه سیزدهم در احکام خانه هشتم سیزده فرع
شعبه چهاردهم در احکام خانه نهم پانزده فرع شعبه پانزدهم در احکام خانه دهم هشت فرع شعبه شانزدهم در احکام خانه یازدهم
پنج فرع شعبه هفدهم در احکام خانه دوازدهم یازده فرع شعبه اول در کیفیت احوال مولود پنج فرع
فرع اول در معرفت این شعبه طالع مولود عبارت از آن برجی که بر افق مشرق بود در زمان ولادت مولود که چه
از ما درجه باشد و دانستن درجه آن برج را به آن حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از اصطرلاب نیست تا اگر ولادت بروز
بود ارتفاع شمس بگیرند و اگر بشب بود ارتفاع کوکبی از آنچه بر اصطرلاب رسم کرده باشند اما بعد از اصطرلاب آلتی دیگر است که

بدان ارتفاع که بزمند و ساعات معلوم کنند از روز یا شب و از آنچه طالع استخراج کنند و این عملها در زیجها شرح داده‌اند
امّا اگر منجّم حاضر نبود و آگاه نبوده باشد و آن زمان فوت شود دریافتن آن ممکن نبود پس استادان این صناعت طریقها
آورده‌اند و آن را نموذار خوانند تا بدان عملها درجهٔ طالع محقق شود بر وقتی که منجّم را خبر دهند از زمان ولادت پس منجّم
آن زمان را تخمین کند و گوید که از روز یا شب چند ساعت گذشته باشد از آن ساعت درجهٔ طالع و اوتاد ثبت کند و نموذار
عمل دارد اگر موافق افتد با طالع تخمین بر آن طالع اعتماد باید کرد و الّا به نموذاری از نموذارات که خواهد طالع درست کند و باید
که تفاوت او بیش از نیم ساعت نبود و جز این اصلاح دشوار پذیرد و در طالع تخمین عمل نموذارات چون بزرانی و میهاری است
و نموذارات بسیار است امّا آنچه بروی اعتماد است نموذار مسقط نطفه بود که منسوب به هرمس حکیم که بعضی او را ادریس پیغمبر گویند و قول
آن بزرگوار آنست که موضع قمر در وقت مسقط نطفه طالع مولود گردد و طالع مسقط نطفه موضع قمر وقت ولادت باشد و دیگر از نموذار
بطلمیوس است میگوید که هرگاه که درجهٔ طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود مستولی بود بر جزو اجتماع یا استقبال که پیش از انسان که در وجود
آید و چه از وی نموذار زردشت حکیم است و دیگر از بزرگان از اوالیس اسکندرانی و ماشاءالله مصری و اهل هند و غیر ایشان
هر کسی نموذاری یاد کرده‌اند و ما این اعمال را جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب ما از این مسئله احکام است فامّا در کتب زیج

هریکرا

هر یک را روش گفته‌ایم و مثالها نموده و طولهای ارتفاعی و نهاری و لیلی و آنچه بکار شود آورده فصل دوّیم در کیفیت
احوال مولود بوقت ایدون قول بطلمیوس آنست که آفرینش آدمی بر هفت قوّت است و هر قوّتی منسوب بکوکبی • اوّل
قوّت طبیعی است و او بقمر منسوب است • دوّم قوّت حیوانیست و او بشمس منسوب است • سیوم قوّت شهوانیست و او بزهره
منسوب است • چهارم قوّت تفکّر و تذکّر است و او بعطارد منسوب است • پنجم قوّت غضبی است و او بمرّیخ منسوب است
ششم قوّت نفسانی است و او بمشتری منسوب است • هفتم قوّت متحرکات است و او بزحل منسوب است پس این
کواکب را آسمان مثال هفت چشمه‌اند بر روی زمین چنانکه از هفت چشمها در جوف زمین است و بروسایط به اشجار میرسد
و هر شجری بقدر نصیب استعداد خود میگیرد و از آن نشو و نما حاصل می‌آید همچنان از قوّت هفتگانه بر هفت کوکب می‌پیوندد
و بر وسایط قوّت و آثار و انوار کواکب بار ارکان اربعه میرسد و از آن اثر مولود بلکه در موالید ثلثه موجود میشود و او را این هم
قوّتها و استعداد قبول آنها در زمان تولد لاحق میگردد و بقدر هیئت فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمان اثرات
آن بر وی دایم بترتیب این اجرام از قوّت بفعل آید هر یک در وقت خویش بقدر قوّت مؤثّر و استعداد قبول مباشر
که مولود است پس چون این محقق شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضرر و امثال آن که از صفات انسانیست

آدمی را بدین قوتهاست و این قوتها اثر انوار کواکب است و چون کسی که در ابتداء طالع و احوال کواکب در وقت و ضعف
و مخالفت و موافقت معلوم کند تا از آنجا حالات مولود را استدلال کیرد که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب باشد
و شقاوت از ضعف و مخالفت پس هر کدام کوکب که قوی تر بود در ابتداء آن حال اثر او در مولود ظاهرتر باشد ❖ اما حالات
وقت زادن ❖ اگر مریخ در وتد طالع مادر باشد و آن برج مذکر بود وضع حمل او آسان باشد ❖ و اگر مولود مذکر باشد و
نیرین در برج مذکر خاصه شمس آن فرزند بسلامت بود ❖ و اگر مولود مؤنث بود و نیرین در برج مؤنث خاصه قمر همان است
و اگر زحل در وتد طالع مادر باشد دشواری وضع حمل بود و تباه شدن مولود ❖ و اگر زحل در نجم بود و حکم همین باشد ❖ و اگر در
ششم بود مادر بعد از وضع حمل بیمار شود و بیکن که معلول ماند ❖ و اگر در هشتم باشد خوف مرگ بود و مریخ و ذنب در این خانه
نیز بد باشد **ثمره سیوم** در صحت طالع ولادت حکم بر مولود از طالع آغاز وجود او کنند و آغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه باید
که باشد و در یافتن آن زمان در وسع منجم نیاید اگر چه بعضی از سقوط نطفه معلوم میشود اما اعتماد بر طالع ولادت بیش باشد
و طالع سقوط نطفه را اثری بود بی شبهه اما تا وقتی که مولود در رحم بود و چون مولود گشت از آن حال عظیم بحال دیگر رفت
که از آن عظیم تر است پس از آن بر جواهر و بدن نشسته پس شناختن کیفیت و کمیت حالات مولود و قابلیت صفتهای جسمیه و نفسیه

او در بدو وقت ضروری شد چون این اصل معلوم شد و چنین که مرتبه حاصل که مرتبه عقل و فضل آراسته بود در ساعت نشستن احوال کواکب
و بروج در زمان ولادت تا از آنجا دلیل کند بر سعادت و شقاوت مولود از روی علمی و خارجی و حیات و ممات او همچنین که کواکب
را بود **ثمره چهارم** در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد از آنکه از مادر جدا شود بمنزله غوره است از آن جهت که آدمی بمثال نبات است
در قوتهای طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم نتوان کرد تا آنگاه که در روی صفتهای انگوری تمام شود بر مولود نیز هیچ حکم نشاید کرد
تا وقتیکه در روی بیشتر خلق انسانی تمام نشود چون حرکات و سکنات و بر آمدن دندان و قوت نطق و امثال اینها و این
مدت چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند اما دلیلهای تربیت مولود در این مدت دو نوع است
خاص و عام خاص در برج طالع است و صاحب او و مستولی و ارباب مثلثات طالع و عام شمس است و قمر از آن جهت که بجای شمس
قوت نیرین بود و قمر خود مخصوص است بحال طفلان از آن روی که بچه چون مزاج قمر دارد که سریع التغیرات خاصه که شبی صاحب
نوبت قمر باشد ❖ و اگر روزی بود صاحب نوبت شمس باشد از روی فردارات پس اگر طالع و صاحب او و هر دو نیر و ارباب مثلثات
طالع و خاصه رب اول مسعود باشند و بعضی ناظر خاصه که در اوتاد بوند هر دلیل مسعود و مقبول بود و مولود پیوسته تندرست باشد
و با نشو و نما و دراز عمر بود و عزیز در میان عشایر و مردم و پاینده تربیت تام ❖ و اگر بعضی دلایل بکمال بوند با هم در میانه حال باشند

تربیت مولود و احوال او بر وسط کذرد مناسب آن دلیل و مواضع مرکب + و اگر وقت ولادت کسوف یا خسوف باشد خاصه که او نیز
ذو نوبت بود یا خداوند بیت ثامن یا رابع کوکب نحس بود یا منحوس کرده خاصه در وتد طالع آن مولود زود بمیرد + همچنین اگر
صاحب طالع یا رب مثلثه اول محترق بود یا منحوس کرده خداوند ثامن یا رابع خاصه که آن کوکب نحس بود مولود زود بمیرد خاصه که
صاحب ثامن یا رابع مریخ بود + اما اگر نحس در وتد طالع باشد مولود غذا او نخواهد برد و اگر قمر پس از اجتماع و استقبال مقدم در
طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد عمر قوی بود و اگر مسعود باشد نفع او قوی بود + اما اگر این دلایل یا بیشتر در وبال باشند یا در
هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بی تربیت ماند + و اگر قوی تر دلیل یا قمر مقهور بود میان دو نحس یا یک برج یا دو برج خاصه در وتد
باشد مولود زود بمیرد یا بهست ترتیبان بی رماند و محجوب و خوار گردد و عجب است در آن علم هم امید که چون این برج منسوب
باشد خاصه که برج قمر و برج الطالع بود و بهتر آن باشد که خانه ششم و سیوم بود + اما اگر قمر یا دلیل دیگر در میان سعدان افتد
بسیار کسان تربیت او کنند بر رفق و تربیت تمام یابد + و اگر زهره و مشتری و قمر از طالع ساقط باشند مولود از مادر تربیت
نیابد و بهتر آنکه خانه عاشر یا رابع و صاحب هر دو مرتجع بوند و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند + اما اگر بعد از
سه روز از ولادت قمر به سعدی پیوندد در اوتاد خاصه که آن سعد زهره بود مادر یا دایه او شیر زیاده دهد و دیگر و مولود غذا انگیزد [illegible]

و اگر

و اگر به نحس پیوندد یا به ذنب رسد شیر نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کرد **فصل پنجم** در اقسام تربیت مولود تا مدت
چهار سال رب مثلثه اول از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه + و رب ثانی دلیل است از آن
مدت تا یکسال و چهار ماه است تا مدت در چهار ماه رب مثلثه ثالث تا تمام چهار سال است پس هر کدام از این ارباب مثلثات که قوی حال تر
بود از مناحس مولود در مدت تربیت او شده است باشد و تربیت نیکو یابد و اگر ضعیف بود حکم برعکس شود خاصه که این کوکب صاحب
ساعت یا ثامن بود + و اگر رابع بود و مادر یا دایه ترک او کنند و اما اگر این کوکب عاشر بود و نحس منحوس بود یا ساقط بود در راه کوک مولود
محنتی بکیرد بود مولود از جایی بلند در افتد خاصه که آن کوکب زحل باشد + و اگر برج آبی بود در آب افتد خاصه در چاه + و اگر برج
دوپای بود از روزن خانه یا از دریچه در افتد + اگر برج آتشی بود در تنور آتشدان افتد + اگر برج خاکی بود از دیوار یا بام خوف بود
+ و اگر آن کوکب صاحب ثامن باشد مولود بمیرد + اگر صاحب رابع بود [illegible] و اگر آن کوکب [illegible]
[illegible] + اما اگر آن کوکب مسعود بود یا نظر مسعود بود و صاحب طالع پیوندد
و یا ناظر بود نظر مودت مولود را آفت نرسد و اگر سعد صحت یابد + و اگر سعدی ساقط بود یا ششم یا هشتم مولود را صحت ماند و رحمت
نیابد **شعبه دوم در اخلاق مولود** مشتمل بر [illegible] **فصل اول** در دلایلی که بر اخلاق مولود [illegible]

بسیارست و هر یک صنوف کثیره که بر حسب آنکه مرتبهای مردم لیکن اصل بر سه نوع است • یکی عقلی که منسوبست بعطارد • دوم غضبی که منسوبست
بمریخ • سوم شهوانی که منسوبست بزهره و فروعات این سه اصل بسیارست حد ندارد بسبب ممازجات این سه کوکب با همدیگر و با کواکب
دیگر و بودن ایشان در بروج و رکبه (?) اما امتزاج عطارد با مشتری دلیل قوت عقل و رایهای صواب و طلب علوم نافع و موزون
دیانت و امانت گزاری و صلاح انصاف و نظر بحقایق اشیا و امور آخرت (?) و مانند این • اما امتزاج عطارد با زحل دلیل
رایهای بد باشد و حفظ و جستن علوم مظنون و رسنده بغور معانی و باریک اندیش باشد در کارها و چیزها • اما اگر امتزاج با مریخ کند
رایهای او مکر و حیلت و طلب حرب و بد نیت و تیزیهات (?) و سخت دل بود و موذی و بسیار غضب باشد • اما اگر امتزاج با شمس کند
رای او بسروری بود و به پادشاهی و امیری و دانستن علم سیاست و متکبر باشد و نظر او بکارهای حکومت بود • اما اگر امتزاج
با زهره کند رای او بمباشرت بود و مناکحت و طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و مزامیر و اوتار و خوش سخنی و نیک خواهی و حذاقت (?)
و نظر با مور این عالم دارد • اما اگر امتزاج با قمر کند رای او بسفر بود و سیاحت و حرکت و علم مساحت و معدنی (?) و نظر با مور اسفار
دارد • اما اگر در ممازجت دو یا سه کوکب اتفاق افتد با عطارد مزاج همه را ترتیب باید دادن چنانکه در اول کتاب نموده ایم و
غالب را از مغلوب جدا کردن و محلی را از مانع و بنای احکام بر آن نهادن و دیگر از آن شرکاء و سخن بر حسب آن اتفاق نمودن (?)

اما اگر

اما اگر عطارد بر ذات قوی حال باشد در صورت طالع مولود او پیشوای قومی گردد و مردم برای او تدبیر او قسمت (?) سازند و قول
او حجت باشد • اما اگر ضعیف باشد مولود کم تدبیر بود و از شاگردان مطرب کمی (?) باشد • اما اگر قوت حرفی (?) دارد مولود قوی حال بود و در
علمی که باشد و در آن مشهور گردد و محترم و با جاه بود • اما اگر بعدی (?) سعود بود مولود از هر علمی و از هر فنی منتفعها گیرد • و اگر نحوس بود
برعکس مضرت بینند از آنچه بدانند **فصل دوم** در دلایل خاص و عام درین قضیه دو نوع است اما عام دلیل کواکب است و بروج
و کواکب عطاردست و زهره و مریخ و فرق ترکیب ایشان • اما بروج جوزا و سنبله و میزان دلیل فطنت اند • و اسد و عقرب و جدی
دلیل علم اند و سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب و حوت دلیل احمق اند و دلایل خاص طالع است و صاحب
و مستولی او و کواکب متمیز و قابل تدبیر و قوی تر از همه کواکب متمیز است خاصه که در وتد طالع یا عاشر بود و آن موضع خانه
یا شرف او باشد بعد از وی کوکب مستولی خاصه که صاحب طالع بود و بعد از آن قابل تدبیر قمر • پس هر گاه که کوکبی در صورت
طالع متمیز بود مدار خلق مولود بر مزاج آن متمیز باشد • و اگر متمیز نبود مدار بر مزاج مستولی باشد بر طالع و موضع او و اگر
مستولی نبود مدار خلق بر قابل تدبیر قمر باشد و موضع او • و اگر قابل تدبیر قمر هم نبود مدار خلق بر طالع بود و صاحب
اگر هم ساقط باشد پس بنگرند اگر دلایل خلق مولود که عاشر (?) در برجی باشند که موافق مزاج ایشان بود از وجه عام

حکم اخلاق آن مولود از جهت خاص و عام کنند مثلا چنانکه عطارد و مشتری ناظر است از دیگر کواکب بعقل داود در برجی بود که
بعقل منسوبست مولود را عقل بکمال باشد خاصه که عطارد در [illegible] افتاده باشد پس هر کجا دلیل خاص و عام جمع آید
دلالت بکمال رسد چنانکه در فرقه امتزاج شرح دادیم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات خود قوی تر باشد اثر آن
در خلق مولود ظاهرتر بود و آنکه ضعیف تر باشد اثر او پنهان تر بود **فرقه سیوم** در دلایل جزئی بر اخلاق دلایل [illegible]
اما آنچه فرعیست آنست که اگر دلیل خلق یا بیشتر دلایل در برج ثابت باشد مولود ساکن بود در کارها و با وقار و آهسته و برای
خود ایستاده و متواضع اما اگر برج ذوجسدین بود مولود رنگ آمیز بود و مضطرب و حرص کننده در کارها و فتان • اگر در
برج منقلبه افتد بیع و شرا دوست دارد و بزرگ منش بود و بی التفات و خواهد که از هر علم و صنعتی چیزی بداند و آمیزنده بود(؟)
باشد • اما اگر دلیل خلق در برج یا بیشتر بهمی باشند مولود صورت چهره و متفکر بود [illegible] • اگر دلیل برج هوایی کرده(؟)
باشد و بر یک چیز قرار نگیرد و در کارها متحیر ماند • و اگر بروج دلایل خلق بخاکی مستولی باشد مولود چیزهای بی طعم
و بویهای ناخوش و بیمزه و فعلهای ناپسندیده دوست دارد و بویهای ناخوش را خوش کند و فعلها و شیوه های ناپسندیده را قبول کند
• اگر زهره و مریخ از طالع ساقط باشند خاصه در برج بهمی باشند مولود احمق باشد و [illegible] در خلق و تقیت نشنیده و دروغ ساز

اگر زهره

اگر مریخ قوی بود و زهره شریک او مولود مایل بود بطرب و عشق و رقص و لهو و زینت ساختن بطریق عنف و زور بود • و اگر قوة
زهره را بود و دلیل همان کند اما بطریق لطف و شیرین سخنی و مزاح و بازی • و اگر قوت مریخ را بود و شریک عطارد مولود [illegible]
گوی بود و بحث و خصومت و [illegible] کننده سخن جوز باشد و در آن مجتهد آید و در سخن تند و تیز بود • اما اگر عطارد قوی بود و
مریخ شریک او مولود عزم کننده و مزور و منافق پیشه و در اوصاف بهتان و تقریب • اما اگر قوت زهره بود و شریک او
عطارد [illegible] جوینده خلوت و عزلت بود و طالب حکمت و حق گویی و سخنان خوش و شعر و غزل داننده و موسیقی و
زدن ساز • اگر قوة عطارد را بود و زهره شریک او مولودش [illegible] سخن و شاعر و صاحب طرفه و سازنده مایل بود
و سخنان سنگین و خوش گوید و طرب انگیز و با موسیقی آشنا و رقاص بود • اگر عطارد در برج با آواز بود مولود خوش خوان
باشد اگر زهره در برج با آواز باشد مولود قوال باشد خاصه در میزان اما قوتها را از روی ذاتی و عرضی تفاوت
کند بسیار احتیاط باید کرد و میانه بوقت احکام مستحضر باید **فرقه چهارم** در حکم معزوات باید دانست که جهت
طبع در کارها از قوت دلایل خلق است و خلاف طبع از ضعف دلایل خلق و ضعف در چیزها دلیلست از سعادت
و حرمت از نحوست او و شهرت یافتن از زوجه و رفعت از صعود دلایل در افلاک و خمول و گمنامی از سقوط دلایل و

وعزت از شرف وذلت از هبوط وراحت ومحنت در خانه وتربیع وزحمت از وبال وشادی از فرح وامثله از تربیع
اما اگر در صورت طالع ودلیل موصوف باشد بصفات پسندیده در مواضع نیکو وقوتهای ذاتی وعرضی دارند مولود نادره
جهان بود وآراسته بصفات وحقوق شرف وکمال وفضیلت از نسل بدان باشد از خارجی وداخلی • اما اگر دلائل منحوس
ومنحوس وساقط وتحت الارض باشد خاصه که هیچ کوکب طالع ناظر نبود مولود در مرتبه بهایم بود وبی قدر وخسیس
وبهتر آنکه دلایل در بروج بهیمی بود یا در برج لنگ که گفتن وشنیدن نداند فرع پنجم اگر عطارد در خانهای حمل بود خاصه
سد او مولود فکرتهای صواب کند وطلب علم فلسفه نماید وطلسمات وهندسه ومانند آن دوست دارد • اما اگر در خانهای مریخ بود
دشنام دهنده باشد وبدانه بیش خاصه در حمل عذار بود وکید کننده ومکر وفریب دوست دارد • اما اگر در خانهای زهره بود
خاصه در ثور مولود هزل گوی ودروغ زن وتهمت کننده وبگوید مزور وعجب آینده بود • ودر میزان لطیف طبع بود وزیرک
وبسیار مزاح • اگر در خانهای مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر ومدرس بود • ودر حوت حکیم وداننده علوم دقیق
اگر در خانه قمر باشد مصاحب ساز باشد میان عام وکافی • اگر در خانه آفتاب بود تیز خشم باشد وتند وبزرگ بین
اگر در سنبله بود صاحب رای پیش بزرگان مستوفی وفاضل ودبیر باشد • اگر در جوزا بود صاحب حکمت وزیرک وفاضل و

ونیزه

نویسنده یا نقاش باشد اما کم ثبات فرع ششم هرگاه که طالع شخصی سنبله اتفاق افتد آن شخص مصالح خود را خود
سازد وخود را بعقل وکفایت بمرتبهای عالی رساند چون وزارت ونیابت ومانند آن • واگر طالع حوت بود حکم
همین باشد ولیکن مولود خود را بمنصب قضات وحکام رساند واگر جوزا بود در کارها تعطیل کند وزیان بیند وخود را از مرتبهای
عالی بیندازد • واگر قوس بود حکم همین باشد • واگر طالع حمل بود مولود خود را بمرتبه هلاکت دهد بسبب جنایت وکارهای ناشکر
• واگر میزان بود حکم همین باشد ولیکن بسبب زنان ورامدن شهوت • اگر طالع ثور بود مولود خود را در زحمت اندازد بسبب
بیماری وعلت وستیزه کاری بود ومکروه از زنان وشهوات • وطالع عقرب مثل او باشد ولیکن بسبب مبارزت وجنایت و
فساد وشر • اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز باشد ومکار ودواب دار ورنج کشد • واگر جدی بود مولود کاسب باشد
وسخن گوش در جمع مال ونگاه دارنده • اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد وسیاحت والفت با عوام • واگر
اسد باشد ریاست دوست دارد وسروری وصحبت ملوک واکابر اما این حکم متفاوت طبیعی در ترکیبات تفاوت کند
شعبه سیوم در صورت ومزاج مولود سه شمار فرع اول در معلوم دلایل از روی کلیات چنانکه اعتماد افتد بر طبیعت
ممتزج بود یا بر طبیعت مستولی ومستولی بر طالع یا بر موضع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی ممتزج بود او قوی تر آید

دلیل مولود بود بر این احوال اگر غیر بود مستولی بر طالع مدبر این احوال باشد و اگر این نیز نباشد حکم بر مستولی بر طالع قرار
و اگر این نیز نباشد مدبر صاحب طالع بود و اگر این چهار دلیل حاصل آمد آنکه قوی‌تر بود مقدم دارند و دیگران شریک او باشند
چون این مقدمه معلوم شد دلایل هر عضو نیز یاد کنیم **غره دویم** در صورت و مزاج به دلایل هر عضو • اگر مدبر آفتاب اول حمل باشد
و او مشرقی بود مولود سیاه چرده بود یا اگنی رنگ و آبادان تن و سیاه موی و سینهٔ او پر موی باشد و برد بار بود و معتدل
باد و دیگران طبع و سردی بر مزاج او غالب و خشکی و اگر مغربی باشد مولود گندم گون بود و سیاه چشم و لاغر تن و خوش اندام
و اندک موی و غالب بر مزاج او سردی و خشکی باشد • اگر مشتری مدبر باشد و مشرقی بود مولود سفید اندام باشد و پاکیزه و بسیار
موی و بزرگ چشم و دراز باشد و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و تری اگر مغربی بود رنگ او سفید و نیکو لون باشد
و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خوش اندام و غالب بر مزاج او تری • اگر مریخ مدبر بود و مشرقی باشد رنگ مولود سرخ و سفید بود و ازرق
چشم و نیکو قامت و آبادان تن و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی • اگر مغربی بود خوش اندام و خوش چشم و سرخ
موی و سرخ رنگ و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج او خشکی باشد • اگر زهره مدبر باشد و مشرقی بود مولود پاکیزه روی
شیرین اندام و خوب صورت معتدل قامت و نازک تن و سیاه و دراز موی و نیکو شکل و خوش حرکات و سیاه چشم با شهلا و تیز شهوت

بود مزاج

و مزاج او معتدل میان سردی و تری • اگر مغربی بود رنگ او سفید بود و به زردی زند و معاشرت دوست دارد و بی‌عزت
باشد و لطیف طبع بود و نیکو قد و بسیار موی و سیاه چشم و مو تاب با اندک شهوت و پاک و غالب بر مزاج او تری بود • اگر عطارد
مدبر بود و مشرقی رنگ مولود گندم گون باشد مایل به سیاهی و معتدل اندام و باریک تن و نیکو لحیه و خوش چشم و میانه موی و غالب
بر مزاج او خشکی بود • اگر مغربی بود رنگ او به سبزی زند گندم گون و لاغر تن و خوب اندام و باریک آواز و چشم او در چشک بود
و صدق او مانند صدق بزه و تیز فهم و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی • اگر زحل مدبر بود مولود لاغر تن و رنگ او به زردی زند
و بزرگ سر بود و قوی و معتدل قامت و با شکوه و هیبت و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد • اگر قمر مدبر بود و در مشرق
مولود سفید رنگ بود که به سبزی زند و نیکو منظر و پاکیزه اندام و متحرک و غالب بر مزاج او سردی بود • و اگر در مغرب باشد فربه
دست اندام و نیکو معیشت و چهار رنگ و رنگ او مایل بود به زردی روشن و دراز موی بود و در اعضای او در حرکت و تیز نگاه
غالب بر مزاج او تری بود اما یاری دهنده ترین کواکب با چنانکه آفتاب یاری دهد در هیئات اجمال و فربهی و بزرگی قامت
و در اری و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد در اعتدال و صغی و تری مزاجها و حرکت **غره سیوم** در احکام بر حالات
پنج کواکب متحیره • چون اوّل تشریق بود مولود نادر و توانا بود و قوی جثه و چون مقیم مزاج بود مولود قوی تن

و معتدل قامت بود و چون رابع بود مولود موزون بود و نحیف و چون مقیم الغایت بود معتدل تن باشد
و چون در بیوت شمس بود مولود خسیس باشد و دون همت و نزار و آفتها به وی رسد اما اگر صاحب طالع بر ذروه فلک
مدبر بود مولود کشیده قامت باشد و ستبر و طرف بالای او قوی تر بود اگر در حضیض بود مولود کوتاه قامت بود و فربه اندام
و طرف زیر او قوی تر بود و اگر در میان ذروه و حضیض بود یعنی در یکی از دو مقام مولود معتدل اندام و قوی میان و اگر اتفاق
افتد که صاحب طالع در رابع یا نزدیک به رابع بود و هم در آن وقت بر ذروه مدبر باشد بالای مولود از حد اعتدال بگذرد به درازی
و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالا در غایت کوتاهی بود اما اگر درجه طالع از اوایل برج باشد مولود دراز بالا بود و اگر
از اواخر برج باشد کوتاه بالا بود و اگر در وسط افتد به اعتدال باشد و اگر بیشتر دلیل درازی یا کوتاهی و فربهی یا لاغری
و قوت یا ضعف و رنگ و مزاج چون با هم دیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگردانند در آن صفت و هیئات و مزاج
و رنگ **شعبه چهارم در احوال حواس نفس بیرونی** و قوای نفسانی و عوارض نفسانی یازده شعبه **است** اول در حواس
ظاهر پنج حس است آدمی را اول حاسه سمعست یعنی شنودن و الی معنا به توسط هوای کلام و حدوث آن از گوش است
و تربیت کننده او زحل است به شرکت مریخ دوم حاسه بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث آن از چشم است و تربیت
کننده

کننده او شمس است به شرکت قمر • سیوم حاسه شم است یعنی بوییدن چیزهای خوش و ناخوش به سبب هوا و حدوث آن
از بینی است و تربیت کننده او زهره است به شرکت مریخ • چهارم حاسه ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ از
شیرین و بامزه و بی مزه و حدوث آن از زبان است و اطراف دهان و تربیت کننده او عطارد است به شرکت قمر • پنجم
حاسه لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این قوت در همه اعضا پراکنده است و بیشتر او در سر انگشتان
و تربیت کننده او قمر است به شرکت زحل و اما هر کدام از این کواکب که قوی بود و دور از خانه ششم و هشتم و دور از نحوس
باشد و آن حس که بدو منسوب بود به کمال باشد و اگر ضعیف بود یا در آن دو خانه باشد یا به نحس مقرون بود و آن حس
ناقص باشد و باطل و اگر همه دلایل پاک بوند از نحوس و قوی حال یا بیشتر ایشان همه حسها را ظاهر بوند و در اوتاد یا مایل
الاوتاد باشند دلیل سلامت بودن پنج حواس بود و بر ترقی بودن آن قوتها اما اگر دلیل قوت حسی از نحسی منصرف
شود و به سعدی متصل گردد یا از موضع بد بیرون آید و به موضع نیک رود یا از حضیض روی به اوج دارد یا راجع بود و
مستقیم شود یا از شعاع آفتاب بیرون آید آن حس که بدو منسوب بود قوت او زیادت شونده باشد و به هیچ نقصان نپذیرد
اما اگر دلیل از سعدی منصرف شود و به نحسی متصل گردد یا از موضع نیک روی به موضع بد رود یا رونده بود به حضیض یا راجع خواهد شد

یا در شعاع خود او برفت آن حس که بدو تعلق دارد خلل می پذیرد و در نقصان افتد و اثر آن در وی ظاهر شود تا قوت گیرد که از بیت
ترتیب نجومی از انواع نحوست برسد و آن اثر قوت ضعف آن دلیل باشد و در وقت ترتیب او **غرّه دوم** در حواس
باطن همچنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج است و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است اما آنچه مشهورست
آنست که اول قوت وهمست و او را خاطر نیز خوانند • دوم قوت مصوّره است و او را مخیله نیز خوانند • سیوم قوة متفکره
است و او را مدبره نیز گویند • چهارم قوت حافظه است و او را ثابته نیز خوانند • پنجم قوت ذاکره است و او را ناطقه
نیز خوانند و این حواس باطن اگرچه هریکی بمعنی و محلی مخصوص است چنانکه حواس ظاهره اما اول این حواس مسلسلست
با یکدیگر فعل هریکی بی دیگری معلوم نشود اینجا غرض بیان آن نیست بلکه غرض آن است که هریکی ازاین پنج حس بکوکبی منسوب
است از خمسه متحیره چنانکه قوت واهمه منسوب است بمشتری • و قوت مصوره منسوب است بمریخ • و قوت متفکره منسوب است
بزهره • و قوت حافظه منسوب است بزحل • و قوت ناطقه منسوب است بعطارد • پس هر کدام کوکب که قوی حال بود ازاین پنج کوکب
به قوتهای ذاتی آن حس که بدو منسوب است بکمال باشد • و اگر ضعیف بود آن ضعیف باشد و چون کواکب به قوتهای ذاتی و عرضی از کم
باشند حواس ظاهره و باطن سلیم و بی نقصان باشد • اما قوت و ضعف این حواس را بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهره گفته شد

در اتصال

در اتصال و انصراف و میل و حالات دیگر بزیادت و نقصان **غرّه سیوم** در دلیل عقل و دو قوت دیگرست در آدمی
یکی را عقل عملی خوانند و معاشی دوم عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی بعقل عملی تواند شناخت یکی از دیگری علم
از عمل و بدین عقل معلوم شود که مصلحت او در کدام بهتر است از امور دنیایی یعنی امور این عالم شهود تا تحصیل آن قیام نماید
و او را بنامهای دیگر نیز گفته اند و او منسوبست بقمر دوم عقل نظریست که بدو شناسد ذات و صفات خدای تعالی و حقایق اشیا
و معقولات برسد و تفریق کند میان حادث و قدیم و خالق و مخلوق و ارواح و اجسام و بدان قیاس و او را نامهای دیگر
هم گویند و او منسوبست بآفتاب پس هر کدام ازاین دو کوکب قوی حال بود در مولود آن عقل بکمال باشد • اما اگر قوتهای
عرضی موصوف بود اثر او عظیم نیز باشد • و اگر آفتاب بقوتهای ذاتی موصوف بود و اثر او قوی تر بود و اگر هر دو بهم دیگر
ناظر بوند بنظر مودت و بطالع نگرند یا بصاحب او و یا بهر دو رفتند از او و اتاد این هر دو قوت در مولود بغایت
باشد و در امور دینی و دنیاوی زیرک بود و هر مصلحت را در وقت او بجا آرد چنانکه باید و ناموس نگهدارد • و اگر نظر عداوت
بود کارهای ضعیف سازد و در علم سیاست نیکو باشد • و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب او ساقط بوند مولود در
کارهای دینی و دنیاوی و اخروی بی تدبیر بود و جاهل و مجهول ماند **غرّه چهارم** در نسبت قوتهای نفس بکواکب قوتهای نفسانی

بر سه قسم اند که تربیت دهنده بوند اشخاص را اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجهٔ او سه قوت است
اول قوت غذا دادن دوم قوت بالیدن * سیوم قوت زاد و تناسل اما فعل این روح در کثرت چیزها طبیعت
و رشته و تعطیل در کارها و کاهلی و آرزو و حبس و در نماز و وقت بردن و دراز نگاه داشتن و کاهلی و تنهایی و مجبوری داد
از تاثیرات قرانست به شرکت مشتری * دوم روح حیوانی است و موضع او در دل است و نتیجهٔ دو قوت است
اول حمل کردن دوم در یافتن چیزها اما در آدمی خشم کردن و شهوت و بغض و حسد و کینه و طمع و شجاعت و تفوق جستن
و تحمل و قاعده بدین روح تعلق دارد و او از تاثیر آفتاب است به شرکت مریخ * سیوم روح نفسانی است و او را ناطقه نیز نامند
و قول بعضی آنست که موضع او در دماغست اما او را در حقیقت مکانی یاد نکرده اند و قوای او در وی قوی است و محققان گفته اند
که او از عالم غیب و ارواح است و تعلق او در آدمی به نحوی و قوتهای دیگر است و این قوت است که آدمی را از حیوانات جدا کند
و او را در حدیث تاج بخود اضافت کرده است که فرموده نفخت فیه من روحی و دیگر فرموده که قل الروح من امر ربی و در طلب
علم و ادب و حکمت است و کمالات آخرت و جستن نجات از ضلالت و پرسیدن عالم آخرت و حقیقت و معرفت اوست به یاری عقل
نظری و بعضی گفته اند که او تنها عقل نظری است تربیت کننده او عطارد است به شرکت زهره پس هر کدام که از این کواکب قوی باشند

بقوتهای

بقوتهای ذاتی و سعود به ایشان ناظر و نحوس ساقط در مولود آن روح بکمال بود و اثر او ظاهرتر باشد و نتیجهٔ آن
بغایت رسد و هر کدام که ضعیف تر بود اثر او پوشیده تر باشد * اما اگر کواکب بیکدیگر ناظر بوند و در اوتاد باشند این
همه قوتها عظیم بود و در تزاید و ظاهر اما این اصل را نیز اینجا نگاه دارند که در تدبیر حواس گفته آمد در زیادت و نقصان به سبب
اتصالات و انحراف و دیگر حالات و دلایل اما قوتی دیگر هست که آن را خارج طبیعت خوانند و آن قوت سبب فساد مزاج است
و باطل شدن شخص و او خاص به زحل تعلق دارد و بعضی گفته اند که شرکت او قوت است و در هزوبات شرکت او کوکبی است که در این صورت
باشد در صورت طالع چنانکه نموده شد فرع پنجم در عارضها و آفتهای نفسانی این حالت از ساقط بودن قمر و عطارد است
از همدیگر و سقوط هر دو از طالع و صاحب او و اگر در برج بهیمی بود بدتر باشد و مولود احمق بود و جاهل و اگر نحسان
به ایشان ناظر باشند یا ایشان منحوس بوند در مولود جنون پیدا آید از انواع صرع اما اگر طالع روزی بود و زحل بر او قوی و اگر
افتد خاصه در وتد طالع مولود جنون پیدا آید خاصه که در برج نر بود اما دیوانه ساکن و کم آزار و خاموش باشد * اگر طالع شبی بود
مریخ بر او از وتد یکی باشد خاصه طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود و حرکت بیشتر آن بود که قمر و عطارد چنان بود که گفتیم
فرع ششم اگر مریخ به روز به برج [illegible] وتد بود و زحل به شب خاصه که یکی از این دو نحس در سرطان باشد یا عقرب یا حوت یا بعضی از این

دلایل در طالع بوند در سر و در طالع مولود رجولیت غلبه کند اگر نحس مستولی بود بر موضع قمر و در سقوط از اجتماع یا استقبال
خاصه که در عقده راس یا ذنب بود مولود را دوازده و بیزده خوانند و صفتهای خنثی او را بدان گفتن و ترس و بد دلی [illegible]
خاصه که مریخ در طالع بود و به جای دیگر [illegible] هرگاه که ... باشند یا او با ذنب بود پس ممکن باشد مولود خود را
از ترس و خیال بر انگیختن و عمل کند و مصالح خود را بسیار بر زبان برد **نکتهٔ هفتم** بودن مشتری یا بر بروج مذکر دهند که مردان را فرح بخشد
و در طالع زنان ایشان را بر صفتهای مردان مایل گردانند و اگر مشتری در بروج مؤنث باشند مایل گردانند مردان را به افعال
زنان و زنان را به افعال مردان **نکتهٔ هشتم** بودن زهره و مریخ در بروج مذکر در افزاید آنچه گفته شد در افعال مردان
و زنان خاصه در قران هم باشند و اگر در بروج مؤنث بوند در تانیث زنان زیاده کنند و مردان را به فعل زنان برند
نکتهٔ نهم اگر طالع در عقرب بود و زهره در طالع و نحس هم و ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد + و اگر مریخ در روز باشد
و طالع روز بود حکم حالت و زینت کننده باشد و اگر زن را طالع به این صفت افتد در عقرب یا ثور آن زن غزی کند
و عقرب قوی تر بود و لباس و روش به اشکال مردان دارد **نکتهٔ دهم** اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج مؤنث باشند
خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل بر ایشان ناظر باشد عداوت خاصه بر زهره و بر عطارد مولود اگر مرد بود عنین باشد

و اگر این

و اگر این دلایل در بروج مذکر زن باشد عقیم بود و مردان بی رغبت باشد خاصه در سنبله یا میزان که هر دو بروج عقیم
هستند + و اگر این دلایل در بروج مذکر بود و مؤنث باشند و به هیچ وجه محبوس بوند و بعضی در هفتم بوند و بعضی در طالع
باشد مولود فاعل و مفعول بود **نکتهٔ یازدهم** بودن زهره و مریخ و عطارد در بروج مؤنث و عطارد و زهره ناظر و یکی از ایشان در خانه ششم
مولود بود یا در خانه مکاران مایل بود و بسیار با عزت باشد در کار خود خاصه که دلایل ضعیف بوند + اگر زهره ساقط بود از طالع
مولود کم شهوت باشد و اگر این دلایل به بعضی اصحاب نجوم یا یازدهم گرفته بطالع مولود عاشق شود بر امردان + و اگر این دلایل
در بروج مذکر باشد و ناظر طالع مولود عالی بود و درین فعل تیز شهوت باشد اما اگر طالع خانهای مریخ بود مولود دلیر بود
درین فعل + و اگر خانهای زهره بود کمتر کند و پوشیده تر + و اگر خانهای عطارد بود فعل او به وقت بود و عادت و او را دوست دارند
اگر مریخ در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای مریخ یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود تیز شهوت بود و حیله کار و
حکم طالع زن همین باشد + و اگر صاحب طالع در هفتم بود یا زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید و مجامعت
انزال کند و لذت از خود سازد خاصه که عطارد با زهره بود یا ناظر باشد **شعبهٔ پنجم در احوال عمر مولود**
و نه نکته **نکتهٔ اول** در معرفت این احوال اصول هیچ ثابت نیست زیرا که شناختن عمرها عند الله است تعالی و تقدس

اما بزرگان این صنعت شریف به تجربه و قیاس اصولی یاد کرده‌اند و آن دو دلیل است یکی هیلاج دوم کدخدا و هیلاج دلیل
روح است و کیفیت عمر و کدخدا دلیل جسم است و کمیت عمر اما اول کسی که در کیفیت و کمیت عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از وی بطلمیوس که
شاگرد اوست و جماعتی از آن بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روح است و کدخدا دلیل بدن و بعضی گفته‌اند که هیلاج دلیل بدن است
و کدخدا دلیل روح و دلیل اول اصح است که بنظر موافقت هر دو حقیقت مشخص شود + اما حکمای طبیعی گفته‌اند که عمرهای مولود چون
نسبت کرده‌اند مراد هر چند قدر عمر که هر وجه و قسمه او را بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر بود یا بیشتر یا بیش و کم
و ابو معشر در کلیات عمر گیر به که اگر سعیدی را اتفاق افتد به وقت تحویل قران و علی و طالع یکی از دو خانه زحل یا مشتری بود و در مولود
نهاری آفتاب هیلاج بود یا در مولود لیلی قمر هیلاج بود و کواکب دیگر و قوی حال باشند و در اوتاد و ناظر هیلاج و کدخدا بمودت باشند
ممکن بود که مولود سالهای قران و علی عمر یابد و آن دولت همین نسبت بتقریب + اما اگر این اتفاق به وقت تحویل قران
کبری افتد و دلیل بقا تمام گردد چنانکه گفتیم ممکن باشد که مولود سالهای قران کبری عمر یابد و آن نهصد و شصت سال است بتقریب
و عمر نوح نبی علیه السلام بر این استشهاد آورده است + و قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب هیلاج بود و در خانه یا شرف خود باشد
و هم او کدخدا بود عطیهٔ کبری خود دهد و آن هزار و هشتصد سال باشد پس اگر قمر بود و ناظر بود بنظر مودت از وی نهصد و پنجاه از او

و همچنین

و همچنین زهره هشتصد سال و عطارد چهارصد سال و مشتری دوازده صد سال که دو بار ششصد و پنجاه باشد و اگر هر دو بحسب ساقط
بوند از کدخدائی و چه گفته که مولود بدین عطیه برسد و ابو معشر هم بدین قول است + اما جمهور بر آنند که عمر مولود از هفتصد سال که
عطیهٔ کبری آفتاب است در نگذرد و این وقتی باشد که آفتاب هیلاج بود و در خانهٔ خود باشد و هم او کدخدا بود و سالم باشد از نحوس
و طالع و کواکب دیگر و قوی حال باشند + اما اگر قمر این حال بود و این شرایط ممکن باشد که به مولود صد و هشتاد سال عمر یابد که عطیت
کبرای قمر است **مقاله دوم** در طلب هیلاج پنج اصل یاد کرده‌اند که هر یکی را از آن هیلاج خوانند + اول نیر اعظم است که چشمهٔ
قوت حیوانی و مایهٔ زندگانی است دوم نیر اصغر است که چشمهٔ قوت طبیعی و مایهٔ کون و فساد است + و ثالث درجهٔ طالع نتایج از بهر
و آن جزو مقدم است و هم اعلان است و خامس سهم طالع که چون روح است میان بدن + پس چون این مقدمه طالع محقق شود دانسته
شود موضع کواکب اگر در طالع روزی بود و نظر با آفتاب کنند اگر او را در طالع یابند یا در دهم یا هفتم یا در یازدهم یا در دوم
یا هشتم یا در نهم یا در چهارم یا در پنجم بر این ترتیب باشد هیلاج است + اگر در این خانه‌ها نبود نظر کنند به قمر اگر او نیز
در طالع بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا چهارم یا پنجم یا دوم یا هشتم یا سیوم هم هیلاج بحسب ترتیب بود
و اگر به نوبت او نیز کنند در نتایج هر دو بنگرند پس اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی + و اگر جزو اجتماع بنگرند اگر در طالع یا اوتاد

و با مالک الاوتاد بود شایسته بود به هیلاجیت والّا او را نیز ترک کنند ونظر به سهم السعادت نمایند اگر او نیز در اوتاد و با مالک الاوتاد
بود شایسته بود به هیلاجیت والّا او را نیز ترک کنند پس هیلاجیت بر درجهٔ طالع ثابت شود که او طالع بهیلاجیت اما
در طالع لیلی مقدّم قمر بود بر شمس واگر او در اوتاد یا مالک الاوتاد و بنظر ایّام بود بگذرند بر شمس اگر او نیز در اوتاد و با مالک الاوتاد
بود بر نتایج هر دو بگذرند هم بدان جهت و ترتیب که در پیش گفتیم + اجتماع یا استقبال مقدّم در روز و شب اعتبار کنند اگر این
هر چهار شایسته در طلب هیلاج باشند واگر درجهٔ طالع هم شایسته مولود را عمر نباشد امّا قول متقدّمان آنست که در طالع روزی
و شبی اگر آفتاب در ربع مذکر و برج مذکر بود شایسته بود به هیلاجیت الّا در خانهٔ دوازدهم و ششم اما قمر بروز و شب
بالای زمین و زیر زمین اگر در ربع مؤنث و برج مؤنث باشد شایسته است به هیلاجیت + و آفتاب در هم شایسته اگر ربع
مذکر باشد و قمر در سیوم شایسته بروز و شب که فرح اوست اگر برج مؤنث بود + اما قول دوریتوس آنست که آفتاب
در خانهٔ هفتم شایسته که هیلاج بود + اگر برج مؤنث باشد و در خانهٔ هشتم شایسته اگر برج مذکر باشد + و در تجربه اوّل یاد کرده ایم
که ربع مذکر از درجهٔ طالع است تا درجهٔ عاشر و این ربع دیگر در مقابل اوست + اما شایستگی و ناشایستگی هیلاج را وجه
است یکی بموضع چنانکه گفته شد + دوم بکدخدا چنانکه هیلاج اگر بموضع شایسته بود چون او را کدخدا نباشد او همچون روی

بودی بی بدن

بودی بی بدن از روی تحقیق هیلاج و کدخدا دو سرایند در صورت جهة تعاون مولود از سر این اعتبارین نیز چنانکه نموده شد
پس این اقاویل را در زایچهٔ طالع نمودیم و ترتیب هیلاجیات بنهادیم در موضع شایسته روزی و شبی در پیش گفته ایم تا مثال باشد
و شطر اول زایچه طالع مشرقی نوشته است طالع روزی است و شطر دوم که به سیاهی نوشته است طالع شبی است و در این
امثله زایچها بسیار گنجیده بود از این مختصر نموده است صورت طالع در طلب هیلاج



نوع سیوم در طلب کدخدا چون هیلاجیت بر یکی از این پنج اصل ثابت شد بروی کدخدا طلب دارند و کدخدا آن کوکب
بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج از ارباب حظوظ و او را نظر بود اگر بر وی باشد والّا بر جیب جایز باشد اما بعضی گویند

اتصال محل را نیز روا داشته اند اما اگر شمس یا قمر هیلاج حیث شایسته بود و در خانه یا شرف خود بود او نیز باشد
بکدخدائی اما وقت باشد که در صورت طالع هر پنج اصل هیلاج بود و کدخدا پس حکم بران نهند که از همه قوی تر باشد به
محل کدخدا و کثرت هیلاج و این قوت حیات است و هر دو یعنی مزاج و بسیاری کدخدا و این طول عمر است و خوشی عیش و نشاط غرّه

چهارم در کیفیت عمر و کوکبی را چهار عطیت است اول عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع صغری اما عطیت عظمی را
در روضتا و صفتها بکار دارند و باقی را در مراتب او و کدخدا عطیت عمر حسب موضع خود دهد چنانکه اگر کوکب که بر حقیقت وتدی بود از
اوتاد سالهای کبری خود عطا کند • و اگر بر حقیقت مایل الوتد بود سالهای وسطی عطا کند • و اگر بر حقیقت زایل الوتد بود سالهای
صغری عطا کند • اما اگر سعدی به کدخدا ناظر بود از درجه وتدی سالهای صغری عطیه خود در عطیه کدخدا زیادت کند و اگر از درجه
مایل الوتد نگرد ثلثان عطیه صغری خود زیادت کند و اگر از درجه زایل الوتد نگرد ثلث عطیه صغری خود زیادت کند • اما بعضی
گفته اند که اگر سعدان در وتد بوند سالهای صغری خود زیادت کند • و اگر در مایل الوتد بوند بعدد سالها ماهها زیادت کند و
اگر در زایل الوتد بود بعدد سالها روزها زیادت کند • اما اگر نحسی ناظر بوند به کدخدا بنظر مودت زیادت کند در عطیه او چنانکه
گفتیم و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کند از عطیه کدخدا • و اگر نحسی بکدخدا نگرد بنظر عداوت از وتدی پس سالهای صغری خود از عطیه

او کم کند

او کم کند بهمان نسبت که در سعدان گفته شد که زیادت کنند در هر خانه اما نظر مودت نحسان نه چیزی کم کنند و نه زیادت اما
را از آید در خوشی و عیش صاحب نظر قبول دهد و سعدان بنظر نحس خود چیزی کم نکنند پس اگر کدخدا قوی حال بود مولود خوش
عیش باشد و با راحت و فراخ روزی و در تربیتهای نیک و پیوسته تندرست باشد و عطیه خود را تمام کند • و اگر ضعیف باشد مولود زار
بود و اندوهناک و بیمارناک و کم تربیت و عطیه خود تمام نتواند کرد • اما اگر کدخدا محترق بود یا کدخدای نش تحت الشعاع
یا شرف خود بود و سعود بدو ناظر اما اگر آن سهم که کدخدا ناظر باشد قوی حال بود و نظر قبول بود از زایل الوتد چهار دانگ سالهای
صغری خود زیادت کند و در زایل الوتد دو دانگ چنانکه گفتیم • و اگر ضعیف با مقبول بود ماه و روز زیادت کند اما حکم نحس
کم کند همین نسبت • و اگر ضعیف بود از خانهای بد نگرد سالها کم کند و اگر قوی حال بود از خانهای نیک نگرد ماه و روز کم کنند
اما ابو معشر آورده که اگر موضع هیلاج یا کدخدا پیش از مرکز وتدی بود تا غایت پنج درجه هم از جمله آن وتد دارند • اگر کوکبی
برج بود نه از برج پیش از وی • اما بسیار طالع مولود در نظر آمد عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخدا و دیگر
دلایل که تسویه البیوت را اعتبار نکرده بودند و بر حسب برجها نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکم او را بر حسب او کرده بودند
اگر چه طالع از آخر برج افتاده بود التفات نکرده بدان پنج درجه که پیش از مرکز خانه است که آن را در حساب تبت درو رها کنند

و در بعضی طالع او دیده شده که چون درجهٔ طالع سه از پانزده درجه برجی افتاده حکم آن طالع هم از قبیل طالع کرده و هم از قبیل دوم
همچنین هر دوازده خانهٔ طالع و در کتاب ابوالمجامر(?) غزنوی گوا آورده است که معتبر چنین است و اگر بیش از پانزده درجه بود حکم او
از قبیل مستولی او کنند و متقدمان بر آنند که پنج درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود و میگویند که چون کوکبی در این پنج درجه
بود خانهٔ گذشته از وی بی بهره باشد و چون هنوز به هر خانهٔ دیگر نرسیده بود آن خانه از وی نصیب نیافته باشد پس این
درجه‌ها از این خانه نسبت دارد نه از آن خانه که پیش و پس آورد ضعیف داشته و قیمت هر دو روا نهند و بعضی آن درجات را حشو
گفته‌اند و میگویند چون کوکبی در این حد بود ضعیف باشد و اکثر اصحاب احکام گفته‌اند که طالع هر درجه که خواهی که ابتدای قوت طالع
از اول برج بوده و بعضی گفته‌اند که آغاز قوت طالع پیش از درجهٔ او بود به پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه
خانهٔ دیگر باشد بعد از وی و بعضی گفته‌اند قوت طالع از درجهٔ طالع بود تا اول درجهٔ خانهٔ دیگر باشد اما صحیح آن است که آغاز قوت
طالع از اول برج است و غایت قوت او بر درجهٔ طالع و نهایت قوت آخر برج اگر چه درجهٔ طالع آخر برج افتاده باشد جهت
آنکه قوت طبیعی هر برجی به هیچ نسبت ندارد پس چون کوکب طالع در آید آغاز کند از برج حوز(?) قوت دادن طالع را از برج
طبیعت طالع و چون به درجهٔ طالع رسد قوت او بنه برج به کمال رسیده بود و چون از آن درجه بگذرد قوت او روی به نقصان نهد

تا در آخر

تا در آخر برج منتفی شود و چون به برج دوم انتقال کند آغاز کند اثر حوز(?) نمودن همان نسبت که گفته شد از برج حوز و طبع آن کجا
همچنین تا دوازده خانهٔ طالع پس بر حکم این مقدمه کوکب در هر خانه که بود حکم او از همان خانه کنند اما بعضی گفته‌اند برج بتا اعتبار
کنیم بهمین طریق که گفته شد و وقتی که حکم بر حالهای خانه مولود کنیم و طالع سعادتهای خارجی و تسویة البیوت را اعتبار کنیم + و وقتی که حکم
بر حالهای باطن مولود کنیم سعادتهای انفسی + اما در استخراج هیلاج و کدخدا واجب بود اعتبار تسویة البیوت جهت آنکه این عمل از معانی است
و بروج به خارج بدین تعلق دارد + اما استخراج کدخدا بعضی گویند که برج بتا اعتبار کنیم که او دلیل بدن است و احوال خارجی اما
صحیح آن است که در طلب او تسویة البیوت را اعتبار کنیم که او دلیل عمر است و عمر از جملهٔ قوتهای باطنی است اینست تحقیق این علم
با تاویل بزرگان **فصل پنجم** در نمودن صورتهای طالع و موضع کواکب طالع که واقع شود از سر برج بیرون نباشد
یا قائم بود یا مایل یا زایل و علت این تفاوت از عروض بلدان باشد اما قائم آن بود که طالع برجی افتد و مرکز برج دوم
از آن برج که بعد از وی بود و سیوم همچنان تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع برجی بود و مرکز برج دوم
از برج سیوم بود و مرکز برج سیوم از برج چهارم پس مرکز عاشر او از برج یازدهم بود + اما زایل آن بود که طالع برجی افتد
و مرکز دوم او هم از این برج افتد و مرکز سیوم او از دوم باشد و مرکز چهارم از سیوم پس مرکز عاشر او از برج نهم بود **مثال**

طالع قایم طالع میزان است به سیزده درجه و عاشر او سرطان به پانزده درجه و مشتری در نهم به ده درجه و پنجاه و پنج دقیقه
و زحل نهم درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در آخر قسمت برج چهارم است به تسویه چون حکم مشتری از زمان برج کنند
و حکم زحل از چهارم **مثال** طالع مایل طالع جدی است به درجه آخر و مرکز دوم او از حوت در پنج درجه پس عاشر او میزان بود از
عقرب و مرکز ثانی عاشر قوس بود از جدی بیست و شش درجه و مریخ در جدی به اول درجه و زحل در جدی به ده درجه پس مریخ در زاویه
طالع در بیست درجه بود و حکم او از آنجا کنند **مثال** طالع زایل طالع سرطان رفته به اول برج و مرکز دوم از سرطان به
در بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود از حوت به اوایل برج و مشتری در بیست و پنجم درجه سرطان بود و آفتاب در اواسط حوت
پس حکم مشتری از دوم طالع کنند به تسویه و حکم آفتاب از دوم طالع پس از اینجا معلوم گشت که کوکب وقتی باشد که از یکدیگر
در سیوم برج مقیم بود چنانکه مریخ در مثال طالع مایل به جدی است که طالع است + اما به تسویه در یازدهم است + پس اگر مریخ
در این صورت به اول حوت بودی در طالع بودی به تسویه چون مرکز ثانی از پنج درجه حوت فرض کرده ایم + اما چون
طالع قایم بود مولود با وقار باشد و با دوام و در حد اعتدال و معتدل مزاج بود + اگر طالع مایل افتد مولود نشاط بود و کوتاه
قد و مختلف مزاج و رای گردان و کم ثبات + و اگر زایل بود مولود کاهل باشد و دراز بالا و گران کار و متغیر حال **فصل ششم**

در کیفیت

در کیفیت عطیه کواکب گفته اند + عطیه کبری آفتاب مقدار درجات یک ثلث است از دور فلک و آن صد و بیست درجه است و هر
درجه را سالی گرفته اند + اما حکم او در مثال آفتاب است که عطیه او هم یک ثلث است و چون قدر دوازده درجه در محاق افتد و مقدار
را از صد و بیست کم کرده شد باقی صد و هشت ماند + اما عطیه صغری آفتاب مقدار درجه شرف او است نوزده درجه + و عطیه وسطی او
از مجموع ربع عطیه کبری و نصف عطیه صغری است و آن سی و نه سال و نیم باشد + اما به قول دیگر عطیه وسطی او مجموع نصف کبری و نصف صغری است
و آن شصت و نه سال و نیم باشد + اما قمر را عطیه صغری او بیست و پنج سال است به قول ... آنچه او در هر جزوی که با اجتماع بپیوندد
باز بیست و پنج سال دیگر باشد تا در یک جزو مجتمع شود + اما عطیه وسطی او مجموع ربع عطیه کبری و نصف عطیه صغری او است چنانکه در
آفتاب گفته شد پس این سی و نه سال و نیم باشد مثل آفتاب و به قول دیگر نصف عطیه کبری و صغری است و آن شصت و شش
سال و نیم باشد + اما پنج کوکب دیگر را عطیه کبری مثل درجات حدود ایشان است از حدود مصریان هر درجه سالی + اما زهره
در هر جزوی که محترق شود بعد از هشت سال باز در همان جزو به احتراق رسد پس عطیه صغری او هشت سال گرفته اند + و مریخ
در پانزده سال این حال افتد + و مشتری در دوازده سال + و زحل در سی سال + و عطارد در بیست سال پس این مقدار عطیه صغری
هر یکیست + اما عطیه وسطی هر یک از پنج کوکب نصف صغری و نصف کبری او باشد بی هیچ نقصان و بیشترین اندر عطیه وسطی آن

عظمی	صغری	وسطی	کبری	عطایا
٢٦٥	ل	مج ل	نط	زحل
٤٢٧	یب	مه ل	عط	مشتری
٢٨٤	یه	م ل	سو	مریخ
١٤٦١	یط	لط ل	قف	شمس
١١١١	ح	مه	قب	زهره
٤٦١	ک	مح	عو	عطارد
١٢٠	که	لط ل	قح	قمر

که خدای کرده‌اند بر این قیاس کرده‌اند و ما هر درجه دل عزو دم و هر دل است

ثمرهٔ هفتم در تحویل عطیت که خدا بزیادت و نقصان از آنجا بر خوانند و در پیش

گفته شد که اگر کدخدا بر صاحب خانه بود عطیت کبری باو دهد و اگر صاحب مایل الوتد بود عطیت

وسطی دهد و بر صاحب زایل عطیت صغری + امّا اگر کدخدا از درجه وتد در گذشته باشد و از آن

جدا افتاده باشد از آن وتد فقط آن بعد از تمام عطیه او کم کنند و حکم مایل و زایل و کواکب زیادت کنند و کم کنند همچنین با

و این عمل را تحویل العطیه خوانند و خلاف عمل بسیار است + امّا آنچه پسندیده تر است آنست + امّا اگر کدخدا میان وتد و مایل افتاده

باشد بعد بگیرند از درجه وتد تا درجه کدخدا به درجات سوا و آن را سافت نام نهند باز نقصان کنند عطیت وسطی او از

عطیت کبری و آن را باقی تفاوت نام نهند باز درجه وتد از مایل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام کنند پس سافت را در تفاوت

ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند فقط بعد کدخدا از وتد حاصل آید سال ماه و روز و ساعت آن فقط را از تمام عطیت کبری که خدا کم کنند

آنچه ماند عطیه معدل بود بحسب بعد او از درجات وتد و فقط **مثال** طالع قوس بچنین [illegible] مرکز مایل الوتد از جدی

بچنین [illegible] و مشتری که خدا در قوس بچنین [illegible] و درجه طالع را از وی کم کردیم باقی ماند فقط بچنین [illegible] مجلس

او به قایی

او به قایی این ۲۴۶ سالهای وسطی او از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت این لو و این سی و سه سال باشد و شش ماه

این جمع شده‌ها بها بچنین ۴۰۲ پس درجه طالع از درجه مایل کم کردیم باقی ماند اساس این ۲۱ — بجای درجه و دقیقه

مجلس او به قایی این ۲۰۱۲ پس سافت در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب چنین ۹۸۴۹۵ بر مجلس

اساس قسمت کردیم شد خارج این بها ۴۸ و کسر ماند این ۱۹۱۴ پس بها را به دوازده قسمت کردیم شد

خارج این بها حاصل آمد چهار سال آن کسور را در این ۳۶۶ ایام ضرب کردیم شد مضروب این ۶۹۸۶۱۰

هم بر آن اساس قسمت کردیم شد خارج این ۲۴۷ و این همه ایام بود و کسر ماند این ۴۴۶ ایام را

بر سی قسمت کردیم شد خارج این حاصل آمد ماه و روز چنین پس کسور را در ۲۴ ساعت ضرب کردیم مضروب شد

این ۱۰۷۵۴ هم بر آن اساس قسمت کردیم خارج شد این ۵ و این ساعات بود و کسر ماند ۴۳۳ در

شصت ضرب کردیم و هم بر اساس قسمت کردیم حاصل شد این ط دقایق پس جمع شد چنین [illegible] ط

و این چهار سال و یازده ماه و هفده روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه است این تحویل را از تمام عطیت کبری مشتری که راست

چنین عط کم کردیم باقی ماند این [illegible] و این هفتاد و چهار سال شمسی باشد و دوازده روز و هیزده ساعت و چهل و یک دقیقه

وب اهای قمر باشد هفتاد و شش سال و سه ماه و بیست روز و هژده ساعت و چهل و یک دقیقه پس این مقدار از عمر طبیعی مولود باشد
اما بعضی کسان مسافت را از کدخدا گیرند تا بایل الوتد و همین عمل کنند آنکه حاصل آید از تعدیل آن را بر عطیت و سلی افزایند
اما اگر کدخدا میان مایل الوتد و زایل الوتد افتد عمل همین است لیکن عطیت صغری در کبری کم کنند و اگر کدخدا میان زایل
بود و آن وتد دیگر عمل همین باشد و لیکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام کنند و قسط حاصل او را بر وی زیادت کنند اما در
زیادت و نقصان سعود و نحوس آنست که گفته هر یکی همچنین • پس اگر آن سعد یا نحس در وتد بود عمل همان است • اما اگر در مایل
و زایل بود طریق اینست مثال درجه زایل این ح ک ل تقویم زهره ک د ه از درجه زایل کم کردیم باقی ماند
چنین ه ك و این مسافت باشد مجنس او به دقایق این ۹۲۳ زهره چون به تقویم در مایل الوتد است عطیت
صغری او که هشت ماهست بود در این وقت بقول بعضی و در زایل هشت روز است از هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این
ز ح ی هفت ماه و بیست و دو روز این ۲۳۳ پس درجه مایل الوتد که است مرکز از زایل که است
کم کردیم باقی ماند اساس این ا مح مجنس او به دقایق این ۲۰۹۸ پس تفاوت را در تفاوت
ضرب کردیم گشت مضروب این ۲۱۶۰۶۹ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این ۱۵۲ ادیم و کسر ماند

این

این ۱۵۶۳ از این کسر ساعات و دقایق بیرون آوردیم چنانکه نمودیم حاصل آمد این ک ح آن ایام را با
بردیم و با جمله یکدیگر جمع کردیم شد چنین ر ـ ح و این سه ماه و دوازده ساعت و بیست دقیقه است چون زهره
میان مایل و زایل به تقویم این تعدیل بر عطیت خانه که هشت روز است زیادت کردیم شد چنین و ح ـ ح و این
سه ماه و بیست روز است و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این قسط زهره است که زیاده کند بر عطیت مشتری پس این عمل
بر عکس عمل اول است که مسافت از زهره گرفته ایم به درجه زایل و او در مایل است اما مثال دیگر آورده ایم در نقصان نحس
اگر در زایل است تا در وتد و مایل الوتد و زایل الوتد مثال حاصل شد مثال درجه زایل د ر ا ه درجه عاشره که تقویم زحل است
ل ه درجه زایل از او کم کردیم شد باقی ماند مسافت این ک بود مجنس این ۹۶۴ پس عطیت صغری زحل که
سی سال است در وتد نصف خانه زایل سی روز بود از سی سال کم کردیم باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه سالها را در دوازده
ضرب کردیم تا ماه شد و یازده ماه با آن جمع کردیم مبلغ ماه گشت چنین ۳۶۹ پس درجه خانه زایل از وتد عاشر کم کردیم
باقی ماند اساس چنین ا ک ه مجنس دقایق این ۲۳۵۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت این
۲۳۴۶۵۷۶ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۱۴۹ ماه و کسر ماند این ۶۹۴ پس ماهها را به سال بردیم

بعضی بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد یب دوازده سال و چهار ماه و از آن کسورها و روز و ساعات و دقایق حاصل کردیم
[illegible] با آن سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین [illegible] این سال و ماه و روز و دقایق است این مبلغ
را از عطیت صغری او کم کردیم زحل میان زایل و وتد است باقی ماند این [illegible] و سال و ماه و روز و دقایق پس
این اثر زحل است که نقصان کند از عطیت که هفدا در این عمل اندک باشد وقت بکنند بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز و ساعتها
اول از شروع بوده شد **شعبه ششم** در احکام بیت طالع پانزده فرقه **فرقه اول** در معرفت احکام طالع چون طالع
مولود حکم خواهد کردن اول دلیل طلب دارد و حکم بر دلیل مستولی باشد از ارباب حظوظ چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ
مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع بود اگر چه ساقط باشد از درجه طالع ◆ و اگر مستولی از یک زیادت تر بود قوی تر را مقدم
دارد و دیگران شریک او باشند ◆ اما اگر صورت طالع کوکب متغیر باشد حکم کلیات مولود از متغیر کند ◆ و اگر متغیر از یکی بیشتر
بود قوی تر را مقدم دارد و دیگران شریک او و در بعضی مسائل عام را حکم اعتبار کنند و این اصول را رعایت در هر دوازده خانه
واجب باشد ◆ اما ارباب مثلثات طالع و هر برج دیگر را بنگرند و بدانند که رب اول دلیل است بر شرف اول عمر مولود ◆ و رب دوم
دلیل است بر شرف وسط عمر مولود ◆ و رب سیم دلیلست بر شرف آخر عمر پس هر کدام کوکب از این سه دلیل که قوی تر باشد احوال مولود

در آن ایام

در آن ایام ترتیب اوسط و هر تر باشد اما رب سیوم شریک رب اول و دوم بود در خیر و شر چون نوبت باو رسد این از شریک
او نباشد مگر ناظر بود که معاونت نماید و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است ◆ اما مردم که در اول عمر کم سعادت
باشند و میانه عمر به آخر نزدیکتر شوند یا در اول عمر تا آخر بود محترم و در میانه تا آخر درویش و بی حرمت گردند و چنین نوع
دیگر که در این صورت اتفاق افتد تمکین بسبب اسباب ارباب مثلثات بود و حکم عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بدوازده خانه منسوب بود
همین است **فرقه دوم** در احکام مستولی بابت بر طالع اگر مستولی بر طالع زحل باشد و قوی حال بود مولود دوراندیش
و قوی رای و زیرک و صاحب سر باشد و متحمل و رازدار و محب بزرگان و دبیران و آبا و اجداد و خویش و قبیله بود و املاک آباد نماید و مایل
به عمارت و زراعت بود ◆ اگر ضعیف بود ممسک و حسود و کینه دار و ستیزه کار و دون همت و کم طالع و خوار و رنج کش و بیچاره
باشد و تنگدل و اندرون زار و تنها باشد و کنده کارهای سخت و دشوار و بر آبا و اجداد و قبیله و استاد نامشفق بود ◆ اگر مشتری با
او بود یا ناظر به او مولود مطیع مشایخ و علما و اهل ورع بود و عزیز و محترم و نیکو رای و خوش خلق باشد و راست
قول و درشت گو و غلیظ خو بود و با ادب ◆ اما اگر مشتری ضعیف بود مولود صالح و عزلت خواه و ناآمیزنده و پارسائی [illegible] ورع
و مزور و با طمع باشد ◆ اگر مریخ با زحل بود یا ناظر به او مولود بی تمیز و محنت کش و بد دل و بد معامله و بد محضر و بی حرمت بود و [illegible]

خیرات و مقصر در کارها و عیب کننده و بر دشمنان خشمناک بود و محنت کوش اما برآرنده حاجات مردم باشد ✦ اگر
مریخ ضعیف حال بود مولود زیان کننده باشد و راه زن و خاین و ظالم و موذی و بدخو و ناترس اگر بشکاف و جنگ کش و
مرده کش باشد خاصه که زحل نیز بد حال بود او را از سعادات آخرت و دنیوی بی بهره ماند ✦ اگر زهره با او بود یا ناظر باشد
مولود را با زنان چندان الفت و دوستی بود و کارهای نیکو دوست دارد و محبت با شراب دارد و ضعیف زندگانی باشد و از مردم
رسنده بود و حسود و عزت برنده باشد بر ازواج و دوستان ✦ اگر زهره بد حال بود مولود حریص باشد بر زنان بخش و ظالم نیز
و با ما پرهیز با زنان و دشمنان محبت دارد و سیه‌کاره و نکوهیده مردم بود ✦ اگر عطارد با زحل باشد یا ناظر بود مولود نیکی
کند و تجارت و صنعت کارهای پوشیده و عجب کند و ختان و صاحب سخن باشد و علم فلسفه و هندسه و نجوم نیکو داند ✦ اگر عطارد
بد حال باشد مولود را حقیر گرداند و دشمن دار اقربا باشد و ساحر و کاهن و تعویذ نویس و فریبنده مردم بود و بهت
ارزوی روا نشود و محیل و عزیمت خوان باشد اگر مشتری مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود صاحب منصب گرداند
و ولایت دارد و نیکوکار و عابد و معتدل خوب و عالم و مدرس و مفتی و امام و با ورع و داننده قواعد ادیان باشد
و متورع و آبادانی دوست بود و عبادتگاه‌ها سازد و کریم الطبع و دوستدار مردم باشد و با حیا و عفت و عادل و حکیم دل بود

و اسباب تحصیل علم مهیا کند و محب استادان و مربیان باشد و آزار مردم نجوید و با برادر و قبیله مشفق باشد ✦ اگر مشتری ضعیف
حال بود ریاست و بزرگی جوید و حکومت بر مردم کند و بسیار و متعصب و شاد دوست و نام جو و کم اعتقاد و معجب و متکبر و کاهل
در کارهای دین طاعت و کم خیر و نامشفق در حق استادان و مربیان و خویشان دارد و آنچه کند بروی مردم کند و بی اتفاق
و بد دل و ترسنده و کم عار و عزیز نفس و زهد به ریا کند و پوشیده بسیار باشد ✦ اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود حاکم با
قامی گردد و درشت گو و خصومت جو و حق گو و غیظ جو و غلیظ مزاج باشد و خصومت کننده با امیر و لشکر و حرب دوست
باشد و عزت طلب و خداوند امر و نهی باشد و تفوق بر مردم طلبد و خشم گیرنده و انتقام جوینده باشد و قصاص ستاننده
اگر مریخ بد حال بود مولود ستیزه کار باشد و همیشه آشفته و نادم و بی وقار و زود ستیزه و پشیمان شونده باشد
و مختلف جو و مضطرب احوال و کم تمیز و سخت ستیزنده باشد و کم اواز خوف باشد و دریا بر روی چنین کند و رغبت کند به تسخیر
کواکب و جن و طهارت و طالب علم سیمیا و شعبده و مانند این باشد ✦ اگر زهره با مشتری باشد یا ناظر بود مولود بسیار خیر بود
پرهیزکار و دولت دار و اهل بیت و سلیم دل و راست کار و دیانت دار و پاکیزه سیرت و در دین محکم اعتقاد و تواضع کند و زر دوست بود
و همیشه با تبسم باشد ✦ اگر زهره بد حال بود مولود نازک مزاج و خوش عیش و داننده شهوت و وقف کننده مال بود و حریص

بود بر زنان و مغنیهای ایشان کند و لهو و هزل دوست دارد و با طاعت و دوست گیرنده مردم باشد + اگر عطارد با
مشتری بود یا ناظر بود مولود عالم باشد بعلم ادیان و امیران معقولات و منقولات و امام و مفتی و واعظ باشد
و معنی شناس و دیگر رای خوب و تدبیر درست و خوب ظن و پسندیده صورت و با امانت و دیانت و با ادب باشد و دیگر اخلاق
و روا کننده حاجات بزودی و در هر علم مصنف شود و رغبت کند بعلم الهی و توحید و تیز خاطر باشد + اگر عطارد بد حال
بود مولود بد زبان باشد و ادیان گوی و در نظر خلایق حقیر باشد و در خود گمان بزرگی برد و اهیبت و حکمت و معرفت
حال و تیغ سخن باشد و رعنا و محول و نامقبول و حیله ساز و درون دار بود و نویسنده حیلها و طومارها و نقدها و نفاق
کننده بود اگر مریخ مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود لشکرکش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت و دلیر
و مردانه و مسموع دوست و متعقب و سیاست و جبار بود و مایل باشد با قرهای درشت و رفتن در خطرهای عظیم و سالاری و
مهتری جوید و تند و خشم آلود و بر لشکریان عجب باشد و بخشاینده بر ضعفا و زیردستان + اگر مریخ ضعیف حال بود مولود
بی آزرم و دشنام دهنده و بخت گوی و سرد سخن و کینه کش و حسود و بی رحم و خونریز و بد فعل باشد و مستنفع و ترسنده
و عذاب دهنده و حرام خواره و دزد و فتنه دوست بود و دیوانه شکل و هولناک باشد + اگر زهره با او بود یا ناظر بود

مولود

مولود شادمان و خوش عیش نبود و میل او در رغبت بود به شهوة زنان و حرام اما عاقل و با تمیز باشد و بر آرنده حاجات و کرم طبع
و نیکو کار و شاه و باز و آنچه کند در ستر کند + اگر زهره بد حال بود مولود با زنان و کودکان بسیار آمیزد و ستیزه کار بود
و تیز شهوت و دزد و مکر و خاین و مفسد و محول و کم عقل و ناپارسا و میل بر حرام و فسق و فجور کند و لهو و هزل دوست دارد
+ اگر عطارد با مریخ بود یا ناظر بود مولود مبارز و لشکردار و حیله ساز و صاحب طبع و ضابط در کارها و چیزها و علم سلاح نیکو
داند و زود فهم و بدکننده با دشمنان و نیکی نماینده با دوستان و جوینده قصاص و انتقام کند و صاحب رای و حاجات برو فارسنده
و صاحب رای باشد و خدمت ملوک کننده بود + اگر عطارد بد حال بود ستیزه کار و پشیمان شونده و مجیل و فریب خلایق زننده و شتابنده
کار و حیله شمار بود و با مردان نزدیکی کند و معروف شود به شر و فتنه و راه زدن و طراری و دزدی و قمار و سخن طامات
و حیلها و مایل به شعبده بازی و کارهای نیرنگ به سیاری باشد + اگر زهره مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد
مولود متنعم بود و پاکیزه و با زینت و لهو دوست و عطر طلب و نیکوکار و لطیف و ظریف باشد و مایل باشد به شغل زنان
و لباسهای ایشان و خوش حرکات و شیرین لهجه باشد و داننده کارهای عجیب و غریب و خوش غذا و خوش خواره و با نظافت
باشد و دشمن دارد به بدی و دوست دار نیکیها و بسیار حیز و درست کار و درست قول و بخشنده و نیکو سیرت و فرمانبردار بود و

و دهنده الحان و اشعار و معانی و یاد کننده حق تعالی و طالب اسرار دین و مذهب و مشفق بر پدر و مادر و اقربا و بندگان و تواضع بود
اگر زهره ضعیف حال بود مولود معاشر بود و مایل باشد بر فسق و فجور و عشقبازی و تیز شهوت باشد و در اخوان بد گمان بود
و دروغ زن و مکاره و مفسد و ملول و فاسد عقل و ناپارسا باشد و دلیر بود بر حرام و فسق و موسیقی و قیادت دوست دارد
و راغب بود به شکل زنان و تمایل مخنثان و فاسقان و مسخرگی کند و صحبت مطربان نماید و ترازو داری کند و با مادر و خویش
و اقربا نامهربان بود و بر مردم بدگمان بود و غذاهای بد خورد + اگر عطارد با زهره بود یا ناظر بود مولود صاحب ذوق
و نیکو خلق و زیرک و تیز خاطر و شاعر و سخن ساز و بدیهه گوی و حاضر جواب و تیز فهم و خوش صحبت باشد و نیکو مجلس و متمیز و ندیم
پیشه و شیرین سخن و حیله ساز بوجه احسن و نیکو خلق و خوش الفت و متقی باشد و با مردم الفت و مهربانی آمیزد و مغرور باشد در علم
و حکیم و عاقل و کامل بود و ندیم بزرگان و نیکان و اهل فضل و شرفا و عزیز با بود + اگر عطارد بد حال باشد مولود حیله باطن باشد
و دوراندیش و خبیث و بد سیرت بود و غذا او به تشنیع و بجا گفتن و بکار و فاحش سخن و کم حیا و دو زبان و دو روی باشد
و فریبنده به دروغ و بد رای و دوراندیش باشد و سالوس و بی عاقبت و در نبرد آوردن و آشتی مکین بود اگر عطارد
مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و فاضل و ممیز و دبیر و نقاش بود و دهنده فلسفه و کلام الهی و احکام

و طب و مناظره

و طب و مناظره بود و شعر دان و سخن ساز و مصنف در علوم و صناعات و مستوفی باشد یا وزیر و صاحب تجربت در کارها و کامل
و معاملت دان باشد و فایده دهنده و نیکو طلق و حرز دهنده و حوزه دان و با ادب و پوشنده اسرار و وعظ باشد
و سخن فروش و متعلم و مدرس و دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا و مشفق بهنده و صدیق + اگر عطارد بد حال
بود مولود زرق کننده باشد و مزور و کاهل و دروغ فروش و هجا کننده و منافق و بد بین کرای و هجا و اهل الحمق بود و
در راه جای او خطا رفته و گناه بد برد و بخود و عقل خود کار کند و در دزد و انزاه برود و در کارها چندان او را تمیز نبود و بعقل
عزه و طرار بود و در دیوان یار و در معاملت نارسا و مردم را در غلط اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر خلف کننده
و با برادران و خواهران و اقربا دشمن دار بود و کم شفقت و بیگانه دوست باشد و بی ثبات و هیچکس را یک کوتاه خانه کرد در خانه
زهره بود اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و فر و جاه
دریابد و دارد و شرف نفس و بزرگی جوید و عالی همت بود و کم التفات و عادل و مایل باشد بکارهای آن جهان و منصف بود
و دستگیر و بخشنده زیر دستان و تربیت کننده فرومایگان و کریم طبع و سخی و نیک کار و حق گذارنده و یاد دارنده نیکیهای
مردم و طلبنده انصاف و مقوی محبان و مربی عاجزان و مشفق بر خویشان و استادان و دوستان و یاد دارنده نیکیهای

مردم و طلبنده انصاف + اگر بدحال بود مولود خویشتن بین بود و خود رای و سخن بزرگان گوش ندارد و تفوق
و بزرگی جوید و ذخیره کار باشد و مال دوست و بی رحم و نامراد و نا مشفق بر آبا و اجداد و استادان ظالم بود و دنیا
دوست و کاهل در کار دین و امور آخرت باشد + اگر زحل با شمس باشد یا ناظر به و مولود بخت جبار بود و کبر و کیاست علم دارد
و بحث گوش ستاننده انصاف به جبر و زور و کارهای درشت برغبت آورد و عمارتهای عالی و بستانها زند + اگر زحل
بدحال بود ظالم باشد و رنج کش بخشهای مردم و از مفلسان و یتیمان در زحمت و قتل خرابه و در املاک خرابیها کند و عجب و تکبر
و لجوج و مغرور باشد + اگر مشتری با شمس بود یا ناظر به و مولود عادل باشد و هرچه کند بر وقت و بجا باشد و ملک دار یا حاکم یا
قاضی بود و عالم و پاک دین و درست کار و نیکو خواه و جوانمرد باشد خوش طبع و حلیم و بخشنده و دوا کننده و ذخایر
باشد و یا وزیر یا پادشاه باشد + اگر مشتری بدحال بود مولود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود رای و کارها
و مشفق نما و منافق و وعده دهنده بود و کارها همه بروی و ریا کند + اگر مریخ با شمس بود یا ناظر به و مولود قاهر باشد و
سخن حکایت و با سیاست بود و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع آرنده لشکرها و خداوند طبل و علم و علم و دولت گیر بود و امر
و نهی او بموقع و کرم و بخل او بجای خود باشد + اگر مریخ بدحال بود مولود خونها بسیار کند و لشکریان و دیوان با او خلاف کنند

و ترسنده

و ترسنده و منهزم باشند و دزد و خاین و بدکار و جاهل و خدا ناترس باشد + اگر زهره با شمس بود یا ناظر به و مولود
پاک دین و متعبد باشد و عادل و داد دهنده و نیکو زیسته و دوست دار مردم و توانگر و خوش معاش و کریم طبع و عاقل و مقبول الها
خوش پوشش و خوش خوار بود و عطر دوست دارد و رغبت بزنان و زینتها باشد و تیز شهوت و خوش زندگانی بود و خوش آوازه
و نیکو پرستنده باشد و عاقل و مقبول اله و طبعها باشد و سازنده صورتها از چیزها و خاینده عجایبها و شناسنده در صنعت پیرایه
و حلیها و آرایش جامها بزر و نقوش بدیع + اگر زهره بدحال بود دشمن دار زنان باشد و کم شهوت بود و تنهایی جو به
و صحبت با اوباش رود کند و تیز خاطر و مروت در کارها و در خوردن و پوشیدن چندان عادل نباشد و باشد که صورت
او چندین خوب نبود + اگر زهره محترق بود جور کننده و ظالم بر زنان باشد که زن او بیمار ناک بود و یا بدبخت او بهلاک کرده
خاصه که راجع بود و موضع بد + اگر عطارد با او بود مولود زیرک و عاقل و درسنده به معانی و معقولات و علوم الهی و سپاهیا
و دبیری و نقش و انشا بود و بیشتر علوم و صناعات خاصه نقاشی و صورتگری و تذهیب و جوهرشناسی بداند و دانسته
رسوم و نهنده قواعد ممالک و آثار این با بصارت باشد و نازک طبع بود و تیز خاطر و قوت در حرکات و سکنات و فعل
او به اعتدال باشد و مقبول بود در دلها و اسباب معیشت او پیوسته مهیا باشد + اگر عطارد بدحال بود مولود غدار و مکار و ظالم بود

و به سخن مردم رود و احمق باشد + اگر عطارد محترق بود مولود بیمار رنگ بود و مستوفی و عامل و رای گردان و در
کارها بی تدبیر و عاجز ماند + اگر قمر با شمس بود یا ناظر بود مولود متحرک باشد و کاهل در کارها ثابت انگیزد و آنچه او را خود
با همه کرده بیکبار حواله دارد و سفر دوست دارد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و زود سیر باشد و عقل و معاش و مخزنهای او
پسندیده ماند و ندیم پادشاه و بزرگان بود و در کارهای خوبی یکگونه پیر باشد + اگر قمر با زحل بود خسیس همت باشد و محبت
با عوام جوید و مجالست بزرگان کوتاه و سفرهای بی رضا و کارهای ناستوده کند در صنعت اکابر اما اگر قمر مستولی بود
بر طالع و او قوی حال بود مولود بحکومت و دبیری داری رسد و صنعت و حاجب و نایب و رسول باشد و داننده علم [illegible]
و علم سواری و طب و صنعتهای لطیف و خواص اشیا و صاحب تجربه و زیرک و شتاب کار و تیز رفتار و کاهل و دانا باشد و
مقبول عوام و مشفق بر اقربا و محبوب و صدیق و خوش مجالست باشد + اگر منحوس بود مولود کم خرد و کاهل و بی کار و بی ثبات
و مجهول و بی فرهنگ و به سخن و کذاب و فال گوی و معتاد و پیک و جاسوس و ادب کار و بحاه و کاهل باشد و در حق اقربا و
مادر و خواهران و برادران بی رحمت بود و دون همت و بیمار رنگ و کم معیشت باشد + اگر زحل با او بود یا ناظر بود
مولود زارع و باغبان و حمام دار و دهقان و حکیم و طبیب و دارو فروش بود + اگر زحل بد حال بود کم منظر باشد و نابکار

و کم خرد

و کم خرد و کارهای خسیس کند + اگر مشتری با قمر بود یا ناظر بود مولود نایب قاضی بود یا وزیر یا حاکم و کارکیها
باشد و رسول بزرگان و کارساز خلایق و با امانت و دیانت باشد و متهم شود و طبیب و صالح و زیرک باشد و مشفق
بر اقربا و دوستی کننده باشد با بزرگان و اهل خیر و توانگران + اگر مشتری بد حال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن
علما و صلحا و تزویر کننده باشد و سالوس و رسول لشکر و سلاح ساز و سازنده تیر و نیزه بود و انواع جوشنها
و سلاحها و در سواری چابک بود و بدرقه کاروان شود یا راه بان و زیرک بود و حیلت سازد و علم حرب نیکو داند + اگر مریخ
بد حال بود مولود چهارپایان دارد و با دزدان صدا آمیزد و خیانت کند و شاگرد مسافران و مکار بود و کرایه بان باشد
یا طباخ یا آهنگر یا قصاب و مانند این + اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود امیر مطربان شود یا سازنده سازهای
طرب و داننده علم موسیقی و رقاص بود یا بنایی و عطاری کند یا مشاطه بود و در کار باغ و بستان و کاهل بود + اگر
زهره بد حال بود شاگرد مطربان و کارکن ایشان شود یا جولاه یا حلاج یا حصیر باف یا ریسمان فروش باشد و آلات
زینت زنان سازد + اگر عطارد با او بود یا ناظر بود مولود دبیر باشد و قبالها و خطها نویسد یا نایب دیوان یا مهتر
صناعات شود و بزرگتر عوام گردد و از اهل بازار و کاغذگری کند یا نقاشی و مجلد کتب یا دیوار شود و علم خط و نقطه و دایره و حساب

بگرداند و باشد که زوال و منافع بود + اگر عطارد در حال بود مولود درسن تا ب وجوه و کارها و دوام سازد یازده تا ب با چیزها ب

کرده و از نی چیزها سازد با حزاط یا درودگر باشد + امّا از مستولیات هرکدام که در عقده راس بود و قوت و سعادت

او زیادت شود و در مدلول بیفزاید + و اگر در عقده ذنب بود سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را ناقص گرداند

امّا این مستولیات در اوتاد و مایل الاوتاد تفاوت بسیار کند و مواضع هر یک از نظر قبول و رد و مودت و عداوت

به نحوی که احکام هر یک نموده شده است در قوة و ضعف او و در قوت امتزاج یک احتیاط کنند و غافل نباشند

و شرایط که یاد کرده ایم بجا آرند اغلب احکام راست رود یعنی دلایل جهت طالع و همین خانه است و صاحب او و مستولی

بر او و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعادت و صاحب وی و مستولی بر او + اگر همه قوی حال بوند سعادت مولود

و قوت احکام است **ثمرهٔ سیوم** در احکام کلیات طالع باید دانست که اگر درجه طالع و مستولی بر وی و صاحب طالع و

ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعادت و صاحب وی قوی حال بوند و کوکبی از ایشان ساقط مولود مبشر اوقات

شده است بود و سعادت و قوی حال و متنعم و آسوده و محترم و نیکو و مقبول خلق باشد + امّا اگر دلایل ضعیفه آن باشد

احکام بر ضد افتد و اگر بعضی از این دلایل قوی و بعضی ضعیف باشد حکم بر حسب آن کنند + و اگر صاحب طالع با قرینه یکی از دو سعدین (؟)

باز گردد

باز گردد و به سعدی پیوندد مولود از اول عمر تا آخر خوش گذراند از آن سبب که انصراف دلیل اول عمر است و اتصال دلیل

دلیل او آخر عمر و در مزاج که میان انصراف و اتصال افتد دلیل او اوسط عمر مولود بود + و اگر صاحب طالع با قرآن نحس

منصرف شود و به نحس متصل گردد احوال مولود از اول تا آخر ناخوش گذرد + و اگر از سعدی منصرف شود و به نحسی متصل گردد آخر

عمر خوش نباشد + و اگر از نحس منصرف شود و متصل گردد به سعدی آخر عمرش خوشتر باشد و این حکم در هر دوازده خانه طالع

نگاه باید داشت و اعتبار کردن نظرها را در مودت و عداوت و قبول و رد **ثمرهٔ چهارم** بطلمیوس میگوید که سعادات بزرگ

مولود آنست که کوکبی از ثابته که در عظم اول یا دوم بود و بر درجه طالع اتفاق افتد یا در خانه عاشر یا درجه حادی عشر

یا درجه نیرین یا درجه سهم السعادت و لیکن عاقبت آن به بود خاصه که کوکب نحس باشد امّا از بودن کواکب ثابته برین درجات

درجه طلوع او میخواهیم + اگر عرض دارد و از بودن او بر درجه عاشر و درجه ممر و تحت الارض وی آنجا بود که اگر چنین هم کنند

که در تقویم آن خانه نامینه و باید که باشد کن خطا بود + و اگر کوکبی در طالع جمع آمده باشند و عطارد مقبول و مسعود بود مردمان

و دبیر و حکما و فصحا و آنچه به عطارد منسوبند پیش او تردد کنند و جمع آینه بسبب عشق و هنر و کیاست و فراست علوم و امثال

این + امّا اگر [در بیت الال] اجتماع افتد و عطارد قوی حال باشد و مردمان و بازرگانان و صناع و جانبازان و کیمیاگران

وبزرگان وپادشاهان پیش او بسیار آیند وروند چه دار دستهٔ ومعاونت وی مریخ ومشتری و مانند آن وقیاس همین است
بروج دیگر را وبر بروج آتشی وبادی وخاکی را همچنین اعتبار کنند • اما اگر در برج طالع قران مشتری در حمل اتفاق کند وآفتاب
ومریخ وعطارد وزهره باشد ومقبول بود مولود دعویهای بزرگ بلکه دعوی نبوت کند خاصه که صاحب نهم عطارد بود یا یکی از آن
کواکب که در طالع اند با طالع یکی از خانهای علوی باشد آنگاه دعوی او جای خود یا دعوی ولایت کند • پس اگر برج [illegible]
بود یا صاحب طالع بود حربها قایم کرده وسخن حمایت • واگر مشتری با زهره ومریخ یکجا باشند حصول دولت او به آسان ترین وجوه
باشد وبیشتر از اقلیم عالم منقاد او شوند • واگر مریخ نامقبول بود دزدیها کند وخیانت نماید وجایهای بسیار خراب کرده
وحرب بسیار اتفاق افتد **فرع پنجم** اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد وی موافق جزء قران یا مثلثات
او مولود به سعادتهای بزرگ برسد از مزاج آن قران و آن دولت و آن وقت مولود از خاصگان آن مملکت گردد خاصه که از آن
قوم وقبیله بود واگر درجه طالع مولودی بر درجهٔ شمس افتد بروز از طالع ملکی یا دولتی یا موافق درجهٔ قران افتد بشب از آن دولت
وقت یا موافق درجهٔ سهم السعادات آن مولود سعادتهای قوی یابد مناسب آن دولت وقت **فرع ششم** اگر درجهٔ طالع
مولودی در سال قران اتفاق افتد در دلیل او را اندک قوت بود مولود سعادتهای بزرگ یابد وعطاهای قوی از مزاج آن قران

ومعاونت

ومعاونت وی • اما اگر قوتهای دلیل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود وحاکم گردد ودر آن قران و آن دولت پس
از دوازده خانهٔ آن برج دلیل که قوت داشته باشد سعادت ودولت مولود از آن خانه ظاهر شود بر طبیعت آن کوکب
وعطایها به سبب حال قران باشد وحکم مولود زمان همین باشد • اما اگر این اتفاق در سال قران نخستین افتد در زمان حکم هر چند افتد
خاصه که قمر در سرطان بود هرچند دلیل طالع مولود قوی بود وعطیت نیکو نیابد که مزاج قران نخستین ضایع شود وشکسته قوتهای
دلیل او را پس یکی از اسباب این است که مولودی طالع ضعیف افتاده بود واو نیکو حال وبا دولت باشد چون در سال
قران زاده بود وبعضی از منجمان ندانند که آن از کجاست وچه دلیل دو تقسیمه شده است **فرع هفتم** اگر طالع مولودی موافق
درجه سعدی افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی باشد یا درجهٔ عاشر آن موافق آن سعد افتد
مولود از طبیعت آن سعد عطیتهای نیکو یابد اگر جای سعد نحس باشد حکم برعکس افتد **فرع هشتم** اگر درجه طالع مولودی اجتماع
کواکب بود مولود به دولتهای عظیم رسد و قوتهای خارجی یا داخلی او بکمال باشد وهرچند کوکب بیشتر بود حال قوی تر باشد
وصفات حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول در طالع وصفات ذمیم او بر مزاج کواکب نحس باشد یا کواکب نامقبول
اما هر خانهٔ که کواکب در وی جمع آمده از دوازده خانهٔ طالع مردم مولود رغبت جهت طبیعت آن خانه نماینده وکواکب کم

قوي‌تر بود و مقبول‌تر رغبت کننده کان از منسوبات او باشند **ثمرهٔ نهم** اگر آفتاب به روز در درجهٔ طالع بود مولود
حاکم گردد خاصه مقبول بود و هیلاج در فلک خود و صورت مولود با هیبت باشد • اما اگر قمر به شب در طالع مولود بود اگر چه بود در
عروض شمالی و زاید النور صورت مولود پاکیزه و خوب بود یا سرا و محرف بوده باشد که حاکم و ملک از رعایا و نایب شهر شود و حکم در آن
شهر کند • اما اگر آفتاب به روز در عاشر سهم السعادت باشد و طالع یا صاحب او ناظر بود و مقبول باشد مولود حاکم گردد و اگر
طالع شبی بود و قمر در عاشر سهم السعادت بود حکم همین دارد و اگر چنین اتفاق با سهم الغیب افتد مولود حاکم معروف گردد و اما به سبب
کرامات و نوادرات **ثمرهٔ دهم** اگر در طالع مولودی مریخ در درجهٔ طالع افتد یا نزدیک بدو بر سر و روی مولود زخم و نشانها
بود و مشهور به جنون و مردانگی و غلبه طلبی بود و صورت او به بزرگان ماند و مردانه و هیبت‌دار باشد و علم سیوح نیکو داند و اگر
نامقبول بود ترسنده باشد و کم وقار و فتنه انگیز و اگر زحل بود بر روی مولود خالها باشد و علامتها و پیوسته ترش بود و اندوهگین
ثمرهٔ یازدهم اگر عروض کوکبی که در طالع باشد شمالی بود مولود فربه اندام باشد و اگر جنوبی بود لاغر اندام **ثمرهٔ دوازدهم** اگر در طالع
مولود سعدان بر حال و ساقط باشند و نحسان نامقبول مولود احمق باشد اگر کوکب در برج بهیمی باشد قوی‌تر بود و مولود خسیس باشد
و جاهل **ثمرهٔ سیزدهم** چون در طالع دلایل نبوت قایم کردند اگر سعدان قوی حال باشند و قمر نیک نبوت بود مولود دعوی

نبوت در

نبوت در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب قوی حال بود و علویان مقوی او دعوی در سنین وقوف کند و یا در کهولت و پیری
و قبولیت او از قبول دلایل باشد و پاکی لباس و خوی او از زهره و نظافت و خزانه و عدل او از مشتری و لشکر و نصرت
او از مریخ و هیبت و حرکت و همت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست او از آفتاب و نکبت و شدت و ظلم او
از زحل و فواید و تدبیر او از عطارد و مدت دولت او از علویین و حکم در رأس و ذنب همین است که گفته شد اما اگر قران
به وقتی اتفاق افتد که نقل دوری بود به دوری یا فصلی به فصلی از ادوار دولت آن مولود به کمال رسد و بیشتر از آبادانی عالم
جهت او گیرد و حکم او روان باشد به سبب دلایل قران و هم بر آن دور یا فصل **ثمرهٔ چهاردهم** اگر مولود را مشتری در طالع
بود مولود دیندار و عابد و با اعتقاد و امانت گذار باشد و خوب صورت و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد حال قوی‌تر بود
و قوی را پیشوا گردد • اگر مشتری مقبول بود صدیق به ورع و غبت نماید اگر مشتری نامقبول باشد کم اعتقاد بود و بی طاعت
خاصه که عطارد ساقط بود مولود مردم دوست نبود **ثمرهٔ پانزدهم** اگر زهره در طالع بود مولود خوش باشد و پاکیزه و خوش‌نفس و خوب صورت
و تمام اندام خاصه که بر درجهٔ طالع بود و در رغبت باشد به زنان • و اگر مقبول باشد زنان بدو رغبت نمایند و در دین سست
با اعتقاد و داننده علم موسیقی خاصه که در خانهٔ خود باشد یا در خانهٔ مشتری • اگر خانهٔ زحل بود زننده و سازنده باشد و در او اثری بود

خاصه که او خانه ششم با نحس افتد و کریه المنظر بود و طالب فسق و فجور + و در خانهای مریخ غالب تر بود به هزل و مزاح و بازی و طرب
و خوش صفات باشد + و در خانهای عطارد طلب کودکان دارد و این معانی را در شرح اخلاق شرح گفته ایم + و اگر عطارد را
صاحب طالع بود و ناظر باشد کار وی بزرگ گردد و مشهور شود در روش خود **فصل شانزدهم** اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح
باشد و زیرک خاصه که مقبول بود + اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا به وی ناظر باشد
اگر عطارد به حال بود مولود فال گوی بود و زراق و راه نشین + اگر عطارد در خانهای مشتری بود مولود عالم گردد
اما کسان به درجت نخواهند رسید و عاجز باشد و ناخوش لهجه + اگر در خانهای مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین
و اگر منحوس بود شاعر شود و کاهن یا دزد و راه زن + اگر مریخ با او بود یا ناظر به وی دلیر و لشکری شود + اگر در خانهای زهره
بود منزلت و دولت دارد و دروغ گوید و در شعر قوی تر باشد اگر زهره با او بود یا ناظر به وی و مقبول باشد و ظریف
و خوش سخن بود + اگر عطارد راجع باشد رای گردان بود و ستیزه کار + اگر در خانهای خود بود خاصه که مسعود باشد
مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و دبیر و عالم و عاقل و مصنف در هر علمی که افتد و صاحب رای بود و رسنده در
غوامض چیزها و دوهنده علوم دقیق و معقولات و نامه نویس باشد + و اگر در جوزا بود در خط و ادب و فصاحت او کمال آید

دقایقی

دقایقی و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و هندسه مصنف شود + اگر در سرطان باشد دلیل قوت عقل معاش او باشد
و صاحب رای بود در امور دنیوی + و اگر قمر با او بود یا ناظر باشد متحرک و حاضر جواب و زیرک + اگر در اسد باشد
تند و تیز و با عزت بود و متکبر + اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت گردد و ملک و صاحب رای بود و سیاست کننده
اگر راجع بود معنت باشد و بدمهتر و مردم آزار و ظالم اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس باشد مولود گنگ گردد
خاصه که در خانهای مشتری یا زحل یا مریخ بود عیبی صریح در اعضای او پدید آید پس اگر به زحل منحوس بود یا در خانه او
بود سبب گنگی او دواب بود و یا افتادن از خانها و بیماریها + اگر مشتری بود سبب گنگی و عیب آماسها بود از رطوبت و
حرارت + اگر مریخ بود سبب گنگی و عیب او ریشها بود یا آهن یا آتش + اگر عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهیمی یا برج
گنگ بود مولود نیکو سخن نتواند گفتن و در زبانش خلل باشد + اگر در عقرب باشد بدتر باشد و در سخن گفتن آب از دهانش
بیرون شود اما اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون آید و به عطارد پیوندد و عطارد به زحل منحوس بود مولود سخن نیکو گوید
اگر برجهای گنگ بود بدتر باشد + اگر قمر در طالع بود و هیچ کواکب به وی ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع مزاج طالع باشد
اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همین است ولیکن ضعیف تر باشد و هر کوکب که طالع بود اگر راجع باشد مولود رای گردان بود و تدبیر

او صواب نبود ✚ و اگر مستولی بر طالع ناظر نباشد طالع راجع بود یا صاحب طالع راجع شود حکم همین بود خاصه که نحس باشد
و تا بودن رأس در طالع دلیل اجابت دعا بود و طلب زهد و تقوی و طاعات و عبادات و شناختن ذات و صفات باری تعالی و کرامات
فزونی و گفتن سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب بود دلیل محبت و دوستی مولود بود اما حکم ذنب در طالع خلاف این بود و مولود
بیمارناک باشد و زرد چهره و با عیب و بد زبان و بد بیان گوی و دروغ زن و بر جفا و خشم او غالب باشد **شعبهٔ هفتم**

در احکام خانهٔ دوم از طالع شش نمره **نمرهٔ اول** در احکام کلیات و دلیل او همچنین باشد و صاحب او و مستولی او بود
و سهم المال و سهم السعادت و صاحب هر دو و مشتری و اگر کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل با مشتری او قوی حال بوند
و از نحس دور و به یکدیگر ناظر و بر طالع و صاحب او ناظر بود مولود توانگر بود و فراخ معیشت و با رفاهیت و راحت خاصه که دلایل در
اوتاد یا مایل الاوتاد بوند از مال و معاش برخوردار یابد و یاریگران مطیع او باشند و در سعادت او روز به روز بیفزاید
اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد حکم برعکس بود ✚ اما سعادت این خانه و صاحب و مستولی او و سهم المال و صاحب وی دلیل
بودن مال باشد و سهم السعادت دلیل بسیاری مال است و برخورداری ✚ و مشتری دلیل توانگری بود به آسانی و مال حلال و
ارباب مثلثات دلیل اوقات توانگری و درویشی ✚ اگر کوکبی در اینجا بود حکم بر حسب حال او باشد و بودن دلایل در اوتاد دلیل بسیاری

مال بود

مال بود و باقی تا من ادوار مایل الاوتاد کمتر از وی و در زایل الاوتاد دلیل فقر بود و در دوازدهم و ششم دلیل قرض باشد
نمرهٔ دویم در حکم جزئیات اگر صاحب دوم در طالع باشد مولود را مال و معاش بی رنج و مشقت حاصل آید ✚ و اگر مقبول بود مال او را
و اگر نا مقبول بود زود از دست رود خاصه که راجع باشد و اگر در وبال یا هبوط باشد مال از جنایت بدست آید و از خوار مندی
کارهای بد و دزدی و دروغ ✚ و اگر برج ثابت بود ممسک باشد ✚ و اگر ذو جسدین باشد معاملت کند و بود و اگر او [illegible] باشد که [illegible] در رنج
باندازه کند اگر برج منقلب بود در خرج اسراف کند و تلف کند ✚ اگر صاحب طالع در دوم باشد مولود پیوسته در طلب مال بود و اگر [illegible]
باشد و مال و معاش به دست به رنج حاصل کند ✚ و اگر میان صاحب طالع و صاحب دوم نظر مودت بود مال و معاش او آسان بدست آید
و اگر نظر عداوت بود برنج و محنت و جنایت ✚ اگر کوکبی که در طالع بود با صاحب طالع وزیر همراه باشد مولود به آن قوم [illegible] کند
که بر آن کوکب منسوب باشد از مردم عام و از مردم خاص و اگر به کوکبی نگرد که در عاشر بود مولود وجوه افزد و معروف به توانگری باشد
و در رابع خفتا [illegible] بود **نمرهٔ سیوم** بودن زحل درین خانه مولود ممسک باشد و بد جواره و کسب او از کارهای سخت باشد
و طامع بود و از آنچه طمع دارد تا [illegible] نکرده حاصل نیاید به وقتی که حاصل آید بود ✚ اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این
بیت و دیگر کواکب به زحل در کسب مال او [illegible] افزاید و در یاریگران همچنین حکم آن صاحب کواکب باشد و اگر نظر عداوت

گرسنه حکم بر فقر و تنگی بود و رسیدن رزق روز بروز **ثمره چهارم** بودن مشتری درین خانه مولود کریم بود و توانگر و غذای
پاک خورد و مال حلال حاصل آید + اگر مشتری با سهم السعادت بود حال قوی تر باشد + و اگر مشتری بر و ناظر بود موکد تر باشد
و مال از پادشاه و بزرگان حاصل آید خورنده و خوراننده باشد + اگر میان مشتری و صاحب طالع یا صاحب خانه نظر مودت باشد مولود
توانا شود بی رنج و دشواری و اگر نظر عداوت بود و توانگر شود اما با رنج و سختی و خواری شود و عاقبت مال او تلف شود و
اگر بیشتر کواکب بر مشتری ناظر باشند مال او از هر نوع بدست آید + و اگر عطارد بر مشتری ناظر بود کسب او از بازرگانی باشد یا
دبیری یا نیابت یا وکالت + و اگر مریخ بر و ناظر بود از امارت و غزا و حساب باشد + و اگر نظر عداوت باشد در مریخ و مشتری
به حال بود و نا معقول مال او از دزدی بود و خیانت در صورت امانت **ثمره پنجم** بودن مریخ درین خانه مولود کریم بود
بر روی مردم و نادانسته کند آنچه کند و اگر میان او و صاحب اینخانه نظر مودت باشد مال او را آسان بدست آید و اگر
نظر عداوت بود کسب او به زحمت باشد + اگر مریخ به حال بود مال حرام بدست آرد و تلف کند + و اگر بحال بود مال او از امارت
یا از امرا و بزرگان و لشکریان بود + و اگر عطارد بر و ناظر باشد قوی تر بود + که مال او از دیوان بدست آید یا بیع و فروشی
و ساختن آلات حرب یا مخالفت او چیزها + و اگر زهره ناظر بود مال آسان تر بدست آید و کم شبهت باشد + و اگر آفتاب

ناظر بود

ناظر بود از گنج پادشاه حاصل آید و باشد که دزد از او ببرد خاصه که نظر نحس بود + و اگر علویان بر و نگرند مال از بزرگان
بدست آرد اگر سفلیان نگرند از فرودستان بدست آورد **ثمره ششم** اگر آفتاب درین خانه بود یا ناظر گردد بر صاحب طالع
مولود توانگر شود و کریم و عالی همت بود و مال او از حکومت باشد و در کسب مال فراخ روزی باشد و نفقه بسیار رجوع آورد
و کار را بجای گر نگاهدارد و محاورت تعلق دارد + اگر مقبول بود کار قوی تر باشد و پادشاه یا بزرگان او را توانگر کنند
و اگر در میان او و صاحب این خانه نظر مودت باشد مال بی زحمت حاصل آید + و اگر نظر عداوت باشد به زحمت و سختی حاصل آید
و اگر زحل بر و ناظر بود مال او از ضمان داری بود و از سروری قومی + اگر مریخ بر و ناظر بود مال او از دهقانی بود + و اگر
مشتری بر و ناظر بود مال او از امانت حاصل گردد و خزانه داری + اگر عطارد با او بود مال از مدرسی حاصل بود و محتفی و دبیری
و بیاعی و نیابت و تجارت + اگر زهره با او بود مال او از پیرایه سازی بدست آید یا نسیج بافی یا عطر فروشی و
خاتونان یا خادمان و طرب + و اگر قمر بر و ناظر بود مال او از نیابت و رسالت بود و در سواری و از فرستادن کسان تجارت
و از کاروان سالاری و مهتری ملازم + اما بودن رأس درین خانه دلیل توانگری و حلال خوردن بود و حکم ذنب خلاف این باشد
اما وقت ربع مشته اول این خانه دلیل توانگری مولود بود در اوایل عمر و وقت ربع مشته دوم دلیل توانگری بود در اواسط عمر

و وقت رجعت سوم دلیل توانگری بود و در آخر عمر میان ارباب این مثلثات نظر باشد بمودت یا وقت از اول عمر تا
آخر عمر توانگر باشد و اگر بخلاف این حکم برعکس باشد **شعبهٔ هشتم در احکام خانهٔ سوم** از طالع چهار ثمره **ثمرهٔ
اول** در احکام کلیات او و دلایل او همین خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاخوة و صاحب او و زحل و قمر و
زهره و آن کوکب که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل مسعود باشند یا بیشتر ایشان دلیل باشد بر صلاح
احوال خواهران و برادران و اقربا و اگر بهمدیگر ناظر باشند نظر مودت دلیل سازگاری بود میان ایشان و افزونی محبت
و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم + و اگر دلایل بیراه و تاره بود دلیل سعادت و کثرت خواهران و برادران باشد
اما اگر دلایل منحوس باشند و میان ایشان نظر عداوت باشد دلیل رنج و مشقت ایشان بود و بودن خصومتها در میان و
اگر میان صاحب طالع و این دلایل نظر مودت بود مولود با این جماعت دوستدار بود و قدم مولود بر ایشان مبارک باشد
و اگر نظر عداوت بود دشمنی افتد در میان و ناسازگاری + و اگر در خانهای ساقط باشند با همدیگر جفا میزنند و دور افتند اما صاحب
طالع در این خانه مولود مطیع ایشان بود + و اگر در این خانه نامقبول بود مطیع ایشان بمزدوری و رنج و اگر صاحب این خانه
در طالع بود خویشان منقاد باشند او را و اگر نامقبول باشد بر حیز و اگر او باشند و اگر در میان صاحب طالع و زحل نظر مودت

بود مولود

بود مولود با خویشان بزرگتر دوست بود و از همدیگر مطیع گردند + و اگر نظر عداوت بود حکم برخلاف این باشد اما نظر صاحب طالع
با قمر یا زهره بمودت بود محبت باشد با برادران و خواهران خوردتر و از همدیگر منافع گیرند و اگر نظر عداوت بود حکم برخلاف بود
و اگر این دلایل بیراه و تاره افتاده باشند و آن برجها مذکر بود مولود را برادران دیگر نبوند و اگر مؤنث بود خواهران نبوند
ثمرهٔ دوم در احکام جزویات بودن یکی از دو نحس بر مرکز خانه با مرکز زایل دلیل موت و مشقت خویشان باشد
خاصه که بحال بوند و اگر در این خانه زحل با هبوط او بود زحمت و مشقت زیاده رسد خاصه آن نحس که حکم ذنب همین است **ثمرهٔ سوم**
بودن مشتری در این خانه دلیل سعادت خویشان او و مبارک بودن قدم مولود بر این قوم و تندرستی و صلاح و عفت و نیکی
استقامت مولود با اطراف و همه بودن او و اگر صاحب طالع بمشتری ناظر بود باقوی تر بود و اگر زحل و زهره بمشتری نگرند احوال خویشان
و خوردتر نیکوتر باشد و مولود حرکت و انتقالات بسیار کند و در علم مساحت و موسیقی کامل شود و اگر آفتاب بمشتری ناظر بود
بر زحل احوال خویشان بزرگ نیکو بود **ثمرهٔ چهارم** بودن عطارد در این خانه دلیل رای ثابت بر خویشان کند و مولود علم و حکمت
بیاموزد و تجارت کند و معلم شود اما بودن رأس در این خانه دلیل کثرت برادران و خواهران بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب بخلاف
این باشد اما ارباب مثلثات هر کدام که قوی تر بود احوال خویشان در آن وقت بهتر بود **شعبهٔ نهم** در احکام خانهٔ چهارم

و پنج آثار **نُزهه اوّل** در احکام کلیات و در دلیل او چهن خانه است و صاحب و مستولی او و سهم الغیب و صاحب وی و آفتاب
و زحل و زهره و قمر و [illegible] بود و ارباب مثلثات پس اگر این دلایل مسعود باشند یا بیشتر از ایشان ◆ و بعد [illegible] ناظر [illegible]
[illegible] یک دلیل سعادت احوال پدر [illegible] ◆ و سعودی هر یک [illegible] عزت و جاه و ترتیب و نفقتی مولود از ایشان و بسیار [illegible]
با یکدیگر و شفقت بدان ◆ و اگر این دلایل [illegible] زیادتی دولت و شهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بود و دلیل [illegible]
و ملکها و عالی و آبادانی و سعادتهای حال مولود در حق پدر بود ◆ و اگر این دلایل بر طالع یا صاحب طالع ناظر بود ترتیب تمام یابد از مادر
و پدر و بسیار [illegible] از ایشان و از منافع [illegible] ◆ و اگر صاحب طالع [illegible] دلایل یا بدین خانه ناظر بود بنظر مودت دلیل سعادت
والدین باشد از قبل مولود و مولود نیکخواه ایشان باشد ◆ و اگر بنظر عداوت بود به اکراه خدمت ایشان کند یا التفات ننماید و
بی رحمی کند و از ایشان ترتیب نیابد ◆ و اگر دو دلیل از یکدیگر ساقط باشند جدایی افتد میان مولود و والدین ◆ امّا اگر مریخ بر
مرکز این خانه افتد و بد حال باشد دلیل موت پدر مولود باشد ◆ اگر برج مذکر باشد ◆ و دلیل موت مادر او باشد اگر برج مؤنث بود
و حکم ذنب همین است ◆ و اگر زحل بود دلیل شقت ایشان بود و رنج و بیماریها ◆ اگر مقبول بود دلیل کثرت [illegible]
نُزهه دویم در احکام جزئیات بودن مشتری در این خانه دلیل [illegible] خوش بود و ساختن مسجد [illegible] و دلیل [illegible] باشد

و مبارک

و مبارک بودن قدوم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود از روی ایشان و [illegible] ترتیب و خیرات و نیکی عواقب
امور ◆ و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود آبادانی [illegible] کند و موافقت میان مولود و پدر او ◆ و اگر نظر عداوت بود [illegible]
باشد ◆ و اگر مشتری مقبول باشد ◆ و آفتاب بدو ناظر و زحل هم چنین دلیل [illegible] باشد و طول عمر پدران [illegible]
نُزهه سیوم بودن آفتاب در این خانه دلیل [illegible] و رفعت پدران بود و نیکی حال مولود و ساختن عمارتهای عالی و منافع از املاک
و سعادت عواقب ◆ و اگر آفتاب معزول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام پدر [illegible]
این خانه سعد بود مولود و چیزی بزرگتر شود و کار او قوی تر گردد **نُزهه چهارم** بودن زهره در این خانه دلیل فرح و [illegible] پدر باشد
خاصه با آفتاب یا با زحل و اگر [illegible] بود که موافقت میان والدین زیادت شود خاصه که قمر در این میان بود و دلیل سعادت [illegible]
مولود از مادر و پدر و از ارتفاعات ◆ و اگر زهره و زحل در این خانه محترق شود موت پدر و مادر باشد خاصه که قمر نحس یا با زحل
بدحال بود ◆ و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود بیمار گردد ◆ و اگر مریخ در این خانه محترق شود پدر مولود را [illegible] از
آتش [illegible] بود ◆ و اگر صاحب طالع در این خانه منحوس بود مولود [illegible] ناکام ◆ و اگر خانه [illegible] باشد
مجروح شود **نُزهه پنجم** بودن عطارد در این خانه مقبول و زهره با او یا ناظر بود مولود [illegible] سازد ◆ و اگر قمر با او بود

جوی و حوض بیرون آرد خاصه که برج آبی بود و بیشتر اندیشه‌های مولود در املاک و ضیاع باغها و بستانها و هر چیزی که بدین ماند
باشد + و اگر زحل با او بود یا ناظر بود زاویه و خانقاه سازد و جایهای خراب آباد کند + اگر زحل در خانه هشتم بود یا به حال باشد
گورخانه سازد و در بزرگی عمارت اهتمام کند و جایهای حصین سازد + اگر مشتری با او بود و ناظر بود و به حال باشد در مدرسه و مسجد ساکن باشد
و یا جایی که آبی و آتشی باشد + و اگر آفتاب با او بود در سرای وزرا یا جایهای بزرگان ساکن شود و اگر قمر ناظر بود در جایها
و جایهایی که آب بدان بود ساکن شود + پس از این کواکب هر کدام که قوی‌تر باشد او را جایهای نیکو بود و هر کدام که ضعیف باشد
او را جایهای نامستوده باشد و مناسبت کواکب و دلیل دیگر و نظرهای قوت و سعادت همچنین است + شتم اگر ناظر مشتری بر
صورت بود آنچه مدرسه گفتیم سرای وزرا بود و جایهای خوش و عالی سازد و باقی را قیاس همین است چون معنی خانه‌ها هر یک در حال
وقت وصف نموده‌ایم + اما اگر برج خاکی بود مولود در عمارت ورزش رغبت باشد + و اگر برج آبی بود حوض و کاریز و یخدان سازد
و اگر هوایی بود منظرها و بادگیرها سازد + و اگر آتشی بود حمام و دکان طباخی سازد + و اگر صاحب رابع در برج زایل بود مولود از
وطن دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان برج منسوب باشد خاصه که مقبول بود + اگر خانه سیوم بود یا نهم مولود سفر کند و کارش
قوی‌تر باشد و در آن شهر ساکن شود که بدان کواکب تعلق دارد و موضع او + و اگر صاحب طالع در این خانه بود مولود در وطن خود
ساکن باشد

ساکن باشد و اگر حرکت کند مناسب حال بهتر او کند + اگر مقبول بود و در این خانه به خوشی باشد اما بودن قمر و عطارد
در این خانه مولود را از مسکن بیرون برد و به آنجا رساند که منسوب خانه چهارم بود و از جهت عالم یا آنجا برد که صاحب طالع بود یا
آنجا باشد که صاحب نهم بود و به آنجا که قابلیت بیشتر باشد عطارد بود و بعضی گویند که منسوب بود بدین کواکب از اقلیم و ناحیت و شهر و بقاع
عالم و از این دلیل هر کدام با قوت‌تر بود اثر آن غالب‌تر باشد خاصه وقت تربیت آن کوکب + و اگر کوکبی به جهتی نسبت
دارد مولود سفر بسیار کند از دور و نزدیک اما در اوایل کتاب گفته شده است که از درجه طالع تا درجه عاشر دلیل ایام طفولیت است
و از درجه عاشر تا سابع دلیل ایام جوانی و از درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولت و از درجه رابع تا طالع دلیل ایام پیری
پس هر کدام ربع از این چهار ارباع که نیرین در وی بود یا مسعود احوال مولود در آن سن قوی‌تر بود از طبیعت آن کوکب و موضع
او و اگر در بیت شرایط سفر قائم کرده مولود در آن سن سفر بیش کند بدان اقلیم و ناحیه و شهر که بدان کوکب منسوب بود و این
اصول معتبر گذشته که در وی تجربه بسیار کرده‌اند + اما بودن رأس در این خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح حال پدر و مادر
و ذنب معکوس این باشد + اما نظر صاحب طالع بدین خانه بر سه شعبه اول به مودت دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر و مادر و این سعادتی
که به خانه تعلق دارد نظر به عداوت حکم بر ضد دارد و اگر نظر به شعبه ثانی دارد این احوال را باطل بود و اگر به شعبه ثالثه

ثالث بود در او و حزین بود باعتبار قبول و نظر و توبت **شعبهٔ دهم** در احکام خانهٔ پنجم از طالع و شرح آثار **ثمرهٔ اول**
در احکام کلیات و دلیل او همین خانه است و صاحب او و مستولی بر وی و سهم الاولاد و مشتری و آفتاب و زهره و قمر او را ب
شادت دهی و اگر کی گردد وی بود پس اگر این دلایل با بیشتر ایشان قوی حال بوند و نیکو ناظر منظور دلیل بودن
فرزندان بود و اگر ساقط بوند دلیل بسیاری دولت بود و اقبال و جاه ایشان و اگر احوال متضاد باشد حکم بر اکثر افتد
و اگر این دلایل در برج مذکر و برج مذکر بوند فرزندان پسر بوند و اگر بر ضد این باشد دختران بوند • اما اگر سهم الاولاد در
حد و وجه آفتاب بر سهم ناظر بود فرزندان پسر باشند و مقبل خانه که در او افتاده بوند • و اگر این حال بر عکس باشد دختران باشد با دولت
و قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و مؤنث و سعد و نحس • اما اگر خانهٔ پنجم برج بسیار فرزند بود و آن سرطان و عقرب و حوت است فرزند بسیار
شود و برج عقیم کم فرزند باشد و آن اسد و سنبله است و دو برج فرزند شمس است و مریخ و زحل و عطارد و ذنب پس بودن این دلایل در برج عقیم
دلیل نقصان فرزند بود • و اگر این دلایل به صاحب پنجم نگرند به نظر عداوت یا در این خانه باشند فرزندان کم زیند اما
زحل دلیل موت و دریغ فرزندان بود • و اگر بد حال بود مریخ دلیل قتل و اسقاط بود • و اگر بد حال بود حکم او چنان باشد
و عطارد اگر نحس بود یکی از دو نحس مثل او بر طبع نحس باشد و ذنب دلیل بر زیان رفتن فرزندان باشد و اگر نحسان به نظر عداوت

به سهم اولاد

به سهم اولاد نگرند حکم همین باشد • اما اگر صاحب طالع در این خانه باشد مهر طالع فرزندان بود • و اگر نامقبول باشد به
اکراه باشد و به عجز • اگر صاحب پنجم در طالع باشد حکم همین بود و از طرف فرزندان • و اگر میان دلایل هر دو فرزندان نظر مودت
باشد با همدیگر سازگار باشند و مطیع • و اگر نظر عداوت بود بر خلاف این باشد • اگر از همدیگر ساقط بوند در میان ایشان فراق
افتد و از آن طرف فراق افتد که دلیل او در وی مضای ساقط بود یا دلیل نحس باشد • اما پیوستن صاحب پنجم به صاحب طالع با
به نیکی گرد روی بود دلیل بودن فرزند بود و از جهت • و اگر صاحب ششم نگرد دلیل بودن فرزند بود از کنیزک یا خدمتکار
ثمرهٔ دوم در احکام جزئیات اگر یکی از زهره و مریخ بر صاحب پنجم نگرد یا در پنجم خانه باشد یا با صاحب طالع نظر کند فرزندان
از معشوق شود خاصه که از این دلایل یکی صاحب یازدهم بود یا صاحب دهم و بر این دلایل ناظر باشند یا در این خانه • و اگر
دلیل فرزندان میان طالع و دهم بوند مولود را فرزندان در خردی باشد • و اگر میان دهم و هفتم بوند در سن وقوف شود
و اگر میان هفتم و رابع بوند فرزند در کهولت بود • و اگر میان رابع و طالع بوند در پیری شود و دولت که به پدر خود نیز
رسد از این ارباع استدلال گیرند و از بروج و دلایل و کواکب **ثمرهٔ سوم** در طرب و عشق و بازی • اگر زهره در این خانه باشد
یا ناظر بود یا صاحب او مولود بسیار طرب باشد و به فرح و بازی و هزل و بازینت و مزاح کننده و عاشق شونده خاصه که عطارد

با زهره ناظر بود میان ایشان و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی فاش کند و دیوانه کند **غرهٔ چهارم** اگر علویان
در این خانه بوند یا ناظر بوند یا صاحب این خانه مولود طرب با بزرگان در سن پیری کند و اگر سفلیان بوند طرب با فرو
مایگان در سن جوانی و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی بوند از جوانی تا به پیری در طرب بود خاصه که زهره در این بیوت باشد یا ناظر
غرهٔ پنجم اگر مشتری در این خانه بود یا ناظر بود یا صاحب او مولود با علما و اهل ادیان دوستی کند و اگر این خانه از
خانهای زحل باشد با مشایخ و درویشان عشرت کند و سماع و رقص دوست دارد و نظر باز باشد و سوکند خورنده بود **غرهٔ
ششم** اگر صاحب پنجم و یازدهم با صاحب طالع نظر دارد دلیل عشقبازی بود خاصه که نظر قبول باشد تمتع نیکو یابد و اگر زهره
در این بیوت بود قوی تر و خوشتر باشد و اگر صاحب این خانه نور صاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع رسانند
مولود از زنان و بها روزی شده بود اگر صاحب طالع نور به وی دهد مولود عاشق شونده بود و تمتع رساننده **غرهٔ هفتم** بودن قمر در
این خانه دلیل سعادت کند • و اگر قمر به مشتری پیوندد دلیل توسط کارها کند میان مردم به راستی • و اگر عطارد در این بیوت باشد
دلالت کند بر خط نویسی و مناظرها • و اگر قمر و زهره در این خانه به جمال باشند یا به این خانه ناظر بوند و نقل النور از صاحب طالع
به کوکبی کنند یا جمع نور کنند مولود تجارت کند و حکم عطارد همین باشد و قوی تر خاصه که مخمس بود **غرهٔ هشتم** حکم ارباب مثلثات

اینخانه

این خانه مثل آن خانهای دیگرست که ذکر کردیم و اوقات ترتیب نموده اگر ارباب مثلثات این خانه از این کوکب افتاده
باشد که دلیل مکر است در مذکر زیاده کند و اشراف و در وقت ترتیب او ظاهر تر باشد اما بودن زحل در این خانه دلیل
کثرت اولاد باشد بخلاف ذنب و بی جمال عشق و اولاد بود و در رسالت خیانت رود **شعبهٔ یازدهم** در احکام خانهٔ ششم
در طالع پنج اثار **غرهٔ اول** در احکام کلیات و دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بروی و قمر و کوکبی که در این
خانه بود و ارباب مثلثات او و سهم عبید و سهم المرض پس اگر این دلایل با مشتری ایشان مسعود باشند و نیکو حال هم ناظر و نحسان ساقط
دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و پاکی از عیبها و اگر نحس و بد حال بوند حکم بر ضد این باشد پس بیماریها بسبب علت گرمی و خشکی
و سردی و غیره آنکه و مواد صفرا و بلغم و غیرها • اما اگر این دلیل بر زحل نحس باشد بیماریها از طبیعت زحل بود و آنچه منسوب است
و اگر مریخ نحس باشد بیماریها از منسوبات مریخ بود • و اگر دلایل موضع بد حال بوند بیماریها بسبب آن عضو ظاهر شود که بدان
برج نسبت دارد مثلا اگر دلایل در حمل بوند یا در طالع اثر در سر و روی بود و در اطراف آن و قیاس بروج دیگر همچنین است
و اگر دلایل در برج آتشی بوند سبب علت گرمی و خشکی بود و ماده صفرا کند و اگر در برج خاکی بوند از سردی و خشکی و ماده
سودا بود و در برج بادی از گرمی و تری و ماده خون بود و در برج آبی از سردی و تری و ماده بلغم اعتبار کنند و اگر

صاحب طالع در ششم خانه باشد مولود بسبب بیماری و رنج خود بشود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود ✦ و اگر صاحب ششم خانه در طالع
بود مولود بیشتر وقت تندرست باشد و در پرهیز و نگاه داری خود بود ✦ و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل
سلامتی مولود باشد و اگر عداوت بود مولود بیمارناک باشد یا از سبب بسیار خوردن خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد
و اگر قمر در موضع نحسی بود بیمارناک باشد خاصه که در طالع یا در ششم خانه بود و اگر آفتاب با نظر سعدی بود مولود پیوسته تندرست
باشد **ثمره دوم** در حکم جزئیات بودن نحسان درین خانه مولود بیمارناک و معیوب باشد از طبیعت آن نحس ✦ و اگر سعدان
بوند تندرست و پیوسته سلامت باشد و بی عیب ✦ و اگر سعدی در نظر مودت نحسی افتد مولود بیمار بود اما متضرر نباشد و اگر نحس
بود ✦ اگر نظر عداوت بود بیماری با نفرت بود و عیب دار باشد **ثمره سیوم** اگر آفتاب درین خانه بود یا کوکب شبانی در درجه
طلوع او بود مولود نابینا شود و اگر احتراق یکی از دو نحس باشد حکم همین بود اما اینجا سبب درد چشم بود دوازده
پس اگر زحل محترق باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود و خیره گشتن و فرود آمدن آب سیاه و کوفت یا تقی از چیزی
اگر مریخ محترق شود فساد چشم از آهن یا آتش شود و سبب زخم ناگاه و داروهای تیز ✦ اما اگر آفتاب درین خانه منکسف
شود هم دلیل نابینایی باشد خاصه در عقده ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف نباشد رگهای آبگون در چشم پدید آید و

اگر شمس

اگر شمس با رأس بود رگها باشد لکن زیان و حکم قمر در موضع عقده همان بود اما کمتر از آفتاب ✦ اما اگر قمر قران زحل بود مولود
را آب چشم فرو گیرد ✦ و اگر قمر در ناکوفت ناقص النور باشد نقصان بصر پدید آید یا سفیدی در چشم ✦ و اگر قمر قران مریخ بود
رگهای سرخ پدید آید چون سبل و ناخنه و جرب و عقرب یا مانند این و محتاج شود بدست کاری و آهن بچشم بردن و اگر در عقده
ذنب بود و مریخ با او ناظر بود زخم رسد و چشم زود باطل گردد ✦ و نظر آفتاب با کوکب بر صورت نابینا در چشم پدید آید بحکم اولی
خاصه که در برج موضع الطلوع بود و آن از اول حمل است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب بعداوت باشد دلیل نقصان بصر بود
چنانکه چشم را تنگ کند و اگر این بالتثلیث بر حال بود فساد و زیادت بود در چشم راست ✦ و اگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم
چپ بیشتر باشد **ثمره چهارم** اگر صاحب طالع در خانه ششم بود مولود خود را در خدمت اندازد به بندگی یا اسیر شود اگر
مقبول بود به سعادت رسد و الا رنج کشد پس اگر مریخ نحس شود اسیر گردد و اگر جدی یا ثور یا سرطان به زحل نحس شود در
بندگی و رنجها افتد ✦ اما اگر این خانه بهیمی بود مولود گله بانی کند ✦ و اگر این خانه از خانهای عطارد بود یا عطارد درو بود
یا عطارد درین میانها افتاده باشد ✦ و نحس بود و مریخ مولود عطاری کند و طبیب شود ✦ و اگر برج آتشی بود و صاحب
طالع مقبول در وی و عطارد و مشتری ناظر بدین خانه و درین خانه یکی از خانهای مریخ بود مولود طبیب شود خاصه که یکی ازین دلیل

صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین دلایل ناظر بوده باشد کردت کار با نجام شود • اگر در این وقت نیرین هم ناظر بوند
از خانهای زهره یا عطارد • یا آنکه زهره با عطارد بود و قمر ناظر خانه زهره صاحب پنجم یا دهم یا یازدهم بود با عطارد
با قمر چنین بود مولود با کمال باشد و سرها سازد و باشد که عطرها آمیزد یا مشاطه بود **ثمره پنجم** در احوال بندگان
قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب ششم بدو بود و سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد مولود را
و اگر اقوت از خانهای نحسان بود بندگان او کارکن و رنج کش باشند • و اگر از سعدان بوند بندگان او با اعتقاد باشند
و مشفق از ایشان چیزها حاصل آید • اما دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سفید زهره و عطارد
اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان باشند و خوب صورت و سفید پوست خاصه که شرقی
باشد • و اگر مشتری و مریخ و زحل بوند بندگان او بزرگ سال باشند خاصه که غربی بوند • و اگر دلایل بندگان
با مشتری در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد بندگانش بسیار باشند و معروف گردند و در زایل و ساقط اندک این باشد
اگر دلیل بندگان در برج مذکر بوند غلامان دارد • و اگر در برج موءنث بود کنیزان دارد • و اگر بعضی در برج مذکر و بعضی
در موءنث و بعضی در هر دو بوند از هر دو نوع بندگان دارد • خاصه که برج ششم ذو جسدین باشد یا دلایل در برج ذو جسدین بوند

اما اگر

اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان باشند بندگان مولود دروغگوی و خیانت کننده بوند • و اگر مهبوط گردند زشتکار
و بی‌وفا باشند • اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او خورد سال بوند و خوش طبع و دلیل کثرت
اوتاد است و نظرها و دلایل با هم خاصه به مودت • پس اگر این دلایل در خانهای مریخ بوند و ناظر به زحل خاصه
بمقابله دلیل بودن خادمان بود • و اگر دلایل در خانهای زحل بوند در نظر مریخ حکم همین باشد • و اگر دلایل بر
مریخ نگرند و مریخ بد حال باشد حکم همین بود • و اگر در خانهای زهره و قمر بوند و مریخ یا زحل ناظر حکم همین است
دلیل خادمان دست آموز بود خاصه که از دلایل یکی صاحب هشتم بود و حکم خدمتکار همین است • اما اگر افتاب با
دلیل بوند به بندگان گردنکش افتد و با کبر و نخوت بوند که اصل ایشان بزرگ بود و باشد که بر ملک خود حاکم شوند و
رأس در این خانه دلیل زیادتی است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماریست و بودن ریشها و اعراض و عیبها
و ریختن خون و چیزی از انواع مرج و گریختن و به افتادن بنده و خدمتکار و حکم ستور نیز همین باشد **شعبه**
دوازدهم در احکام خانه هفتم شانزده ثمره **ثمره اول** در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب او و مستولی او
و سهم تزویج و صاحب او یا زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی که در این خانه باشد • اما اگر در طالع زنان افتاب

و زحل دلیل باشند بجای زهره و قمر + و در مرد سهم التزویج و صاحب سهم پس اگر میان این دلایل و دلایل طالع نظر باشد
به مودت دلیل سعادت و اتفاق بود از مناکحت و برخورداری و بودن موافقت و خوش عیشی + و اگر دلایل در اوتاد
باشند قوی‌تر بود و مدت صحبت دیرتر و دلیل کثرت نکاح بود خاصه با کسان معروف و از قبیله اکابر خاصه
که دلایل در حظ خود باشند و حکم شرکت همین بود + و اگر احوال دلایل خلاف این باشد حکم برخلاف کنند + و اما اگر
صاحب هفتم یا مستولی بر وی به دلایل طالع روینده یا ناظر باشند زنان رغبت به مولود کنند و اگر دلایل
طالع روینده بوند به دلایل هفتم یا به دلایل پیوسته باشند مولود بر زنان مایل بود و نظر مودت موافقت در
میان باشد و نظر مخالفت بود + و اگر دلایل زن در طالع مولود افتد زنان مطیع و زیر دست او باشند و اگر دلایل
در هفتم افتد مرد مطیع و منقاد زنان باشد و در خصومتها حکم همین بود غره دویم در احکام جزئیات اگر زحل
در این خانه هفتم بود مولود زن پیر کند خاصه که در آخر برج افتد اگر مغربی بود زن زشت صورت کند + اگر مشتری
بود مولود زن میانه سال خواهد و عفیفه باشد و شیرین سخن + و اگر مریخ بود زن بی شرم و بی خیر یا زرگ معیوب
صورت بود اگر در آخر برج بود و مغربی آن زن پیر باشد + و اگر زهره بود زن جوان خواهد خاصه که در اول برج بود لطیف

دوش

و خوش حرکات و خوب صورت و اگر عطارد بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو و زیرک اگر آفتاب باشد زن گردنکش خواهد
متکبر و سلیطه یا متعلق بزرگان یا از اصل معروف و معیب صورت باشد + و اگر قمر بود زن از عوام الناس خواهد و اگر
دلایل زن در برجهای خوب صورت باشد زنان خوب صورت خواهد خاصه که دلیل زهره باشد + اما بر کواکب که دلیل زن باشد
چون مشتری به و ناظر بود و عفیفه باشد + و اگر مریخ ناظر باشد بی شرم باشد و قیاس کواکب دیگر چنین باید ساخت
اما اگر دلیل زن در حظ خود بود زن از اصل بزرگان باشد و در اوتاد از معروفان و در مایل الاوتاد از مردم متوسط
الاحوال و در زایل از مردم کم نام و مجهول غره سیوم اگر دلیلها در اوتاد باشند زن بسیار کند خاصه که برج هفتم
منقلب بود و در مایل الوتد کمتر خواهد خاصه برج هفتم ذو جسدین باشد و در زایل اندک خاصه که برج ثابت باشد اگر
دلایل در اول این برج بوند زن اندک خواهد + و در اوسط و در آخر بسیار + و اگر در خانه هفتم کواکب جمع باشند
زن بسیار خواهد و همچنین اگر کواکب بسیار ناظر باشند به کوکبی که در این خانه افتاده باشد یا به مستولی و صاحب او
زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد غره چهارم اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود بمیرد یا بیمارناک بود و اگر
راجع بود جدایی کند یا بیوفا شود و اگر در مقام اول بود شوی را به دل نخواسته باشد + و اگر در مقام ثانی بود فرار کند

اگر صاحب طالع ناظر بود اگر نظر عداوت بود شوهر را دشمن گیرد و اگر منصرف باشد جدائی کند حکم در همین باشد نوع پنجم
اگر سعدی در این خانه بود به اوایل برج و مشرقی باشد و از نحسان پاک زن مولود جوان و جمال بود و روی عیب و صورت
خاصه که آن زهره بود اگر بجای سعد نحس باشد حکم برعکس افتد خاصه که مریخ با عقده بود و اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از
کوکبی مقبول منصرف شده باشد و به صاحب طالع متصل شود زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر سعد بوده باشد زن
از هر دو شوهر نیکی یابد و اگر هر دو نحس بود حکم برعکس افتد و اگر یکی سعد و یکی نحس باشد حکم بر حسب آن کند نوع ششم
اگر میان زهره و صاحب طالع نظر باشد در هفتم یا بجهم و مریخ در میان افتاده باشد خاصه که در طالع بود مولود تیز شهوت
بود و مولع بزنان و عشق بازی و باشد که زن مطرب خواهد • و اگر این احوال زن را بود حکم همان باشد + اگر برج هفتم
بهیمی بود و صاحب طالع در روی مولود با دواب جمع آید • و اگر بجای زهره عطارد بود مولود زن در زمین بی برکه
و باشد که زن او از آن طرف بزنان رغبت باشد • و اگر زهره در این خانه بود با زحل یا ناظر بر زحل باشد و اگر مریخ بود
هر دو باشد زن در حرام دیر بود نوع هفتم اگر صاحب هفتم در ششم بود یا در دوازدهم جهت او عیب دار باشد
یا بنده یا بنده زاده یا غریب یا سفله بود خاصه که از خانهای زحل بود یا مریخ یا عطارد و به حال باشد نوع هشتم

اگر صاحب

اگر صاحب هفتم در نهم بود یا صاحب طالع در نهم باشد و صاحب هفتم و کوکبی که در هفتم بود به وی پیوندد یا صاحب نهم در
نهم بوده صاحب هفتم ناظر بود یا کوکبی که در وی است جهت مولود غریب باشد و اگر هفتم برج منقلب بود زن او متحرک باشد
و کم ثبات نوع نهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم بود به صاحب سیوم یا صاحب طالع ناظر بود مولود زن از خویشان
کند یا خویشان او زن دهند نوع دهم اگر صاحب عاشر به صاحب هفتم پیوندد یا کوکبی که در وی بود یا در صاحب هفتم به
صاحب طالع دهد یا صاحب هفتم بصاحب طالع دهد تا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کار نکاح او سازند و این حکم بر
مردان و زنان یکی باشد اما اگر احکام بر طالع زن بود نشانه سهم پیوند آن زهره تا شمس و از طالع بیفکنند و دلیلهای صاحب او
از آفتاب تا زحل بود باقی احکام همین باشد نوع یازدهم اگر صاحب هفتم سعدی بود یا کوکبی که در وی باشد و صاحب طالع
از وی منصرف شود و به سعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگر خواهد و هر دو نیکو باشند • و اگر به نحسی متصل
زن دوم بدخواری با او زید و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع از وی منصرف شده به سعدی پیوندد و از نحسی
یابد و به یک پیوندد و این اتصالات و انصرافات نیز نموده سعادت اثر کند • اما دلایل حالات پیری یا جوانی
را نیز اعتبار کنند • اما جمع الوزر در طالع یا در هفتم دلیل بسیاری زن خواستن بود و در طالع زنان حکم همین دارد خاصه که دلیل

در بروج بسیار نکاح افتد **غرّهٔ دوازدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده بود مولود در جوانی
زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع بود در پیری زن کند امّا در طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین بود در جوانی
شوهر کند و اگر زیر زمین بود در پیری شوهر کند **غرّهٔ سیزدهم** اگر دلیل جوانی زنان به دلیل مردان پیوندد و دلیلهای
مردان فوق الارض باشد از طالع مولود در جوانی زن جوان کند و اگر تحت الارض باشد در پیری زن جوان کند خاصه
که دلیل قوی‌تر شود زحل افتاده بود و او در اول برج و دلیل زن زهره باشد و او نیز در اول برج باهمدیگر نظر
و قیاس طالع زن همین باشد **غرّهٔ چهاردهم** در حکم ارباب مثلثات اگر رب مثلثهٔ اوّل اینخانه نیکو افتاده باشد احوال مولود
از زنان در اوایل عمر نیکو باشد + و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میان عمر نیکوتر باشد + و اگر رب ثالث نیکو بود در
آخر عمر نیکوتر باشد و حکم کوشت را قیاس همین است **غرّهٔ پانزدهم** در مخاصمات اگر صاحب و مستولی خانهٔ هفتم
صاحب و مستولی طالع ناظر باشند به قوت مولود را خصومت کمتر بود خاصه که سعدان باشند و اگر به عداوت نگرند خصومت
بسیار افتد خاصه که دلیل نحسان باشند پس هرکدام ازین دلایل که در حظوظ خود بوند ظفر از آن جانب بود + و اگر دلیل
هفتم در طالع بوند یا دوم طالع خصمان را مال و یاران خصمان جهت مولود افتند و عجز آرند + امّا به هر طرف که نحسان

باشند

باشند یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و به هر طرف سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن جانب بود
و حکم زن با شوهر هم چنین باشد امّا بودن رأس در این خانه دلیل کثرت زنان بود و عفت ایشان و قهر خصمان
و ذنب دلیل قلت زنان بود و ناستوری و عیب ایشان و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها
همین باشد امّا نظر مریخ و سعدان و کواکب مستقیم بود خاصه در جنوب **غرّهٔ شانزدهم** در احکام مثلثات + اگر رب مثلثهٔ اوّل
این خانه نیکو افتاده باشد احوال مولود از زنان در اول عمر نیکو بود + و اگر رب ثانی نیکو افتاده باشد در میانهٔ عمر
نیکوتر باشد + و اگر رب ثالث نیکو بود در آخر عمر نیکوتر باشد و حکم کوشت را قیاس همین است **شعبهٔ سیزدهم**
در احکام خانهٔ هشتم سیزده اثمار **غرّهٔ اول** در احکام کلیات او دلایل همین خانه است و صاحب و مستولی بر دلیلها
و سهم موت و صاحب وی و قابل نیّر به نیّر هر یک و مرکز غارب و کوکبی که در این خانه بود پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان
نیکو حال بوند و سعد دیگر ناظر باشند و از کوس خالی پس ازین دلیل مرگ مولود طبیعی باشد یعنی به تمام عطیه که خدای تعالی داده
و مولود پیوسته در امن و راحت و فراغت بود و بی‌کلفت زندگانی کند + اگر این دلایل به نحس مخصوص باشند مرگ از طبیعت
آن نحس حاصل شود پس اگر آن نحس زحل باشد موت از بیماریهای دراز بود و از آنچه به زحل تعلق دارد و اگر از آفتاب

منحوس شوند موت از بیماریها باشد که به آفتاب تعلق دارد و از پادشاه اما علتها در آن عضو باشد که بدین برج و کوکب
منسوب بود چنانکه شرح داده ایم اما اگر سبب مرگ کوکب نحس باشد خاصه در مواضع نحس مرگ مولود در صورت نا ستوده بود
و اگر سعدان بوند در صورت ستوده باشند **نوع دوم** در احکام جزویات احتراق صاحب هشتم بر درجه هشتم یا بر مرکز
غارب یا بر درجه طلوع دلیل موت باشد از حرارت یا از آتش یا از گرما یا از سموم و مانند آن یا از عفن ملک و غیر آن
خاصه که برج آتشی بود **نوع سیوم** صاحب طالع بر قران مریخ یا صاحب ثامن و سعدان ساقط از ایشان و از این خانه
دلیل باشد به آهن یا به آتش خاصه که برج آتشی بود **نوع چهارم** اگر صاحب طالع در هشتم یا صاحب هشتم نحس شود مولود به دست
خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج **نوع پنجم** مریخ چون برأس الغول بود و تسییر درجه طالع به جهه برج
یا کجدا ابقا طالع رسیده بود خاصه برأس الغول و این خانه طالع یا دوم طالع بود و سعدان ساقط مولود را بکشند + و اگر
در آن وقت زحل بر مرکز عاشر باشد و آفتاب منحوس خاصه به احتراق موت او از دار باشد + و اگر زحل در رابع بود مقابله
آفتاب و بهت رابع خاکی بود موت از زیر آمدن دیوار و خفه بود + و اگر برج آبی بود موت از آب در افتادن رسد
و اگر برج بادی بود خفه کردن و گرفتن دم او باشد + و اگر برج آتشی بود موت از آتش رسد + و اگر زحل در وبال

بود یا

بود یا ناظر بر مریخ به نظر عداوت باشد از حرب و قتل موت رسد + اما اگر این اسباب حاضر شوند و سعدی در طالع بود
یا در ثامن یا تسییر دلایل عمر در حدود سعدان رسیده باشد و طالع تحویل سال در برج انتها سعد بود به سعادت بیرون آید
از این فساد **نوع ششم** اگر صاحب طالع و قمر منحوس باشند به مریخ و مریخ با ثامن بد حال بود مولود در بیابان هلاک شود
خاصه که برج ثامن یابس بود یا بجه **نوع هفتم** اگر قمر در رابع باشد و زحل در چهارم و عطارد در هشتم منحوس به مریخ و صاحب
طالع نحس باشد مولود به دست غوغا هلاک شود در فتنه و خصومت خاصه که زحل در وبال یا هبوط بود یا در غرفه غریب
نوع هشتم اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود خود را به دست خود هلاک کند و اگر
مریخ در عقرب بود یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب در میزان مولود در حرب و مبارزت کشته شود اگر مریخ
در میزان بود به دست خصمان گرفتار شود و اگر مریخ در میزان تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته شود و
نوع نهم اگر طالع میزان بود و زهره بر مرکز غارب محترق شود و زحل در هشتم باشد و مریخ به درجه طالع
مولود خود را هلاک کند به سبب زنان و شهوت خصمان + اگر زهره در عقرب بود با طالع حمل و مریخ در ثور باشد و
سعدان ساقط بوند و طالع میزان و مریخ در طالع و طالع حمل و زحل در طالع مولود به سبب زنی هلاک شود **نوع دهم**

اگر نحسی در دوم بود و به حال باشد و نحسی دیگر منحوس کرده و عطارد هم به نحسی منحوس بود خاصه که برج دوم منقلب یا آبی
باشد و خانهٔ هشتم و صاحب او به حال بود موت مولود از زلزله باشد خاصه که طالع حمل بود یا میزان و اگر سعدی به هشتم
یا دوم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که آن مشتری بود و یا آفتاب منظور بود **ثمرهٔ یازدهم** اگر خانهٔ چهارم و بیوت صاحب
هشتم بود و او در آن خانه به زحل منحوس و صاحب طالع محترق یا نحس بود مولود در زندان و حبس بمیرد • اگر خانهٔ چهارم
وبال صاحب هشتم بود و او منحوس به مریخ باشد و صاحب طالع به زحل منحوس و قمر به صاحب طالع یا به صاحب ثامن ناظر به عداوت
موت مولود از شکنجه باشد و ضرب و الم • اما دلیل موت از وجه کلیات رسیدن تسییرات هیلاج و کدخدا و دو نیّر به
بروج منحوس باشد در صورت طالع اصلی و قرانی کواکب ثابته که قاطعه و آن در عمل تسییرات نموده شود **ثمرهٔ دوازدهم** در مکروهات
در مقدمه ذکر رفته است که اگر سعدی بر طالع و خانهٔ مستولی بود مکروه از کسی رسد که توقع آن نباشد • و اگر نحسی مستولی
شود از کسی مکروه رسد که توقع باشد چون این خانه بیت غم و نکبت است هر کوکب که در این خانه باشد از طبیعت خود
غم و اندوه رساند از کثرت منسوبات خود مثلاً اگر صاحب طالع یا هشتم در این خانه بود نکبت و مکروه از جهت دشمنان رسد • و اگر
صاحب یازدهم در این خانه بود مکروه از دوستان رسد و آنچه مناسب طبع آن کوکب رسد و آن اثر باشد به حسب نظر سعادت

و آن

و نکبت و قبول و رد اعتبار کنند **ثمرهٔ سیزدهم** در حکم میراث و مال بی رنج این خانه بیت المال از انواع است خصمان
و شریکان و بیت المال آن موضع است که مسافر روی بدان جا دارد پس اگر صاحب یا مستولی او در دوم طالع بود یا به
صاحب دوم پیوندد مولود از مال زنان و خصمان و شریکان با روزی بود و اگر صاحب ثامن مستولی بود و به صاحب
ثانی پیوندد مولود میراث یابد از طرف پدران و مادران و اگر در پنجم نور به صاحب ثانی دهد از فرزند میراث گیرد
و از هفتم به صاحب رابع نگرد میراث از جهت گیرد یا شریک یا خصم قیاس بروج دیگر همین است • پس اگر نظرها سعد بود
به آسانی رسد و اگر نحس بود به دشواری رسد • اما اجناس میراث از جواهر بروج طلبند و اگر دلایل در برج آتشی
باشند میراث از انواع معادن بود • و اگر در برج خاکی بوند از انواع نباتی و ضیاع و عقار بود • و اگر در برج بادی باشند
از نوع برده و حیوان باشد • و اگر در برج آبی باشند از نوع کاریز و حوض و جوی و آبگیرها بود • اما اگر در بروج بهیمی باشد
از نوع بهایم بود و آنچه در منسوبات بروج و کواکب یاد کردیم و کواکب را با بروج امتزاج دهند حکم اجناس از آن
میان بیرون آرند اما راس دلیل بقا بود و کثرت میراث و آمدنی مال منحل و ذنب خلاف آن **شعبهٔ چهاردهم** در احکام
خانهٔ نهم پانزده اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات او و دلیل او همین خانه است و صاحب و مستولی او و ارباب مثلثات

او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری و سهم العلم و سهم السفر و صاحب او و دلیلی که در این خانه بود پس اگر این دلایل قوی باشند
و بهم نگرند ناظر دلیل کند بر سفرهای نیکو و با نفع و بسیاری چیز و رغبت بودن مولود به آموختن علم و پاکی مذهب و با اعتقاد در دین
و دیدن خوابهای نیکو و راستی تدبیر و بودن علم و عمل ستوده • و اگر احوال بر خلاف این باشد حکم او بر عکس بود • و اگر
صاحب این خانه در این خانه بود مولود سفر بسیار کند به رغبت و مراد دل • و اگر به سعدی مسعود بود و مقبول نفع بسیار از سفر کند
و اگر در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علم بر وی آسان بود و راغب باشد به تحصیل علم و باشد که اغلب علوم او از سفر آید
و حاصل شود و به علم و مذهب شهره یابد • اما اگر صاحب طالع در این خانه بود مولود سفرها کند بی رضا و رنج و زحمت بیند
و در تحصیل علوم کاهل بود و رنج بیند • و اگر نامقبول بود به زیان باشد • و اگر مقبول بود سفر دوست دارد و با حاصل بود
و اگر سعدی بر وی ناظر بود به جهت کسان دیگر سفرها کند و نفع بیند و باشد که او در تحصیل فرماید • اما اگر نحسی بر وی ناظر باشد
حکم بر خلاف کند و باز ماندن از نفع و بردن مشقت و بی حاصل ماند • اما اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه اتصال
بود سفرهای بسیار کند و دور برود و یکی از بهر خاصه که نظر مودت بود • و اگر این هر دو دلیل در جهات مشرقی باشد
سفر او بجانب مشرق بود خاصه که بروج مشرقی بوند و حکم در جهت دیگر همین است • و اگر هر یکی در جهتی باشند از بروج

و رابع سفر او

و رابع سفر او در میانه آن دو جهت بود و از این هر دو دلیل هر کدام که مقبول بود سفر به آن طرف شود و اگر هر دو به قوت برابر باشند
به هر دو طرف رفته شود و حکم ارباع طالع همین باشد و چون سخن قرار این دو دلیل موجب بسیاری سفر دور باشد **ثمره دوم** در
احکام جزئیات اگر زحل صاحب این خانه باشد یا در این خانه بود سفر مولود جهت چهارپایان باشد خاصه که برج بهیمی بود و اگر
برج آتشی باشد طلب علوم دینی کند و خرید و فروخت برده نماید و در دین مطعون و کم عبادت بود و خوابهای درشت بیند
و در دین یهودی بود **ثمره سیوم** اگر مشتری در این خانه بود یا صاحب این خانه مولود جهت بازرگانی سفر کند و برای
تفحص خرد و فروشد و سود بسیار کند • اگر نامقبول بود رنج و شری او در شهرها بود و طمعها • و اگر در برج بهیمی بود جهت دواب
سفر کند • و اگر برج انسی بود رنج و زری برده کند و لیکن بهانه تحصیل علم جهد نماید و فقه و تفسیر و اکثر علوم بداند و با ورع و علم
باشد و سفر که در زمانهای متبرکه بود و خوابهای راست بیند و مذهب ستوده بود و با وفا و عالم و پاکیزه باشد
ثمره چهارم اگر مریخ صاحب این خانه بود یا در این خانه باشد مولود سفر کننده بود به راههای مخوف و در اضطراب باشد
در میان لشکریان و ترکان • و اگر مقبول باشد امیر لشکر بود و سرور سپاه • و اگر در برج بهیمی باشد چهارپایان دارد • اگر در
برج انسی بود و نامقبول بوند و راه دار باشد و علم سلاح و کاری داند • اگر در برج آتشی باشد نفط و دود و آتش کار

و بیشتر سفرهای او به سبب بازرگانی بود و در دین با مذهب سست باشد و خوابهای آشفته بیند **خانهٔ پنجم** اگر آفتاب در این
خانه بود یا صاحب این خانه باشد مولود سفرها کند جهت ملوک یا در صحبت ملوک و اکابر باشد و بازرگانیهای با خیر کند و طلب صحبت پادشاه
و اکابر دارد و دولت فرزند و نیکی دیده و علم کلام و معقولات بخواند و صنعت کیمیا و خواص جواهر داند خاصه که برج آتشی بود
اگر نامقبول بود سفر در صید شکاری کند با مردم فرومایه و رنجه باشد و اجل یابد و در کار دین و مذهب ضعیف باشد
و خوابهای نیک نبیند و با دین نصاری درآمیزد و بازرگانی به انواع لباسها باشد یا عطرها یا کنیزکان و علم نجوم ورزد
خانهٔ ششم اگر زهره در این خانه بود یا صاحب این خانه باشد مولود سفرهای خوش کند و در عشرت باشد و سفر او بیشتر
با خادمان و زنان بود و بازرگانی با انواع لباس باشد یا عطر یا کنیزکان و علم جامه ورزد و با دین و طاعت و علم و نیکو نهاد
باشد اگر نامقبول بود این صفتها در وی کمتر باشد + و اگر برج آبی بود موسیقی یاد گیرد یا نی یا عطاری کند و خوابها
نیکو بیند **خانهٔ هفتم** اگر عطارد در این خانه یا صاحب این خانه باشد مولود سفرهای بسیار کند با خیر و نفع و در بازرگانی
فایدهها بیند و در بیع و شری زیرک و کاردان باشد و اگر برج آتشی باشد بیع عنوان کند + و اگر در خانهٔ زحل بود
کار وی با تر باشد و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد و رسیده بود به رموز معانی و کشف شود در علم کردانه و اعتقاد او [illegible] بود

اگر در

اگر در خانهٔ مشتری بود و دبیر گردد و منشی و عادل و نویسنده خطها و کتاب و فقیه و تفسیر بود و مانند این + و اگر در خانهٔ
مریخ باشد سفرهای او با خوف بود و همراه دزدان و لشکریان و راهزنان گردد و طرار و خیانت کننده و قمارباز
باشد + اگر نه حال بود به عشق و کم رای و متهور باشد و جراحی و بیطاری کند + اگر در خانهٔ زهره بود سفرهای او خوش بود
و طرب کند و علم بیاموزد و طالب شعر و ابیات شود اگر در میزان بود کار قوی تر باشد + اگر در سنبله بود سفرهای نیکو کند
و با وزرا و اکابر صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که طالب شود بکمال رساند و امانت قوی کند و در حروف اسباب معقولات
به نهایت رسد و ناموس دار باشد و قوتهای باطنی او بکمال باشد + اگر در جوزا باشد از همه علوم آگاه بود و نویسنده و نقاش
گردد و فصیح و متکلم و حاضرجواب بود و سفرهای نیکو کند + اگر در خانهٔ قمر باشد سفرهای بسیار کند و زود حرکت باشد
و کم ثبات و علم غواصی بیاموزد و مروارید سفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن سرابها و زیرک بودن در عمل [illegible]
و اگر برجل منسوب بود جابجا شود و با مهرها و نگین سازد یا آسیابان بود یا کار زرگری یا کوزه گری کند + اگر در برج محوی بود
آبگینه سازد و یا زنجیر بافد و حمال و رشته بند و اکند + اگر در خانهٔ آفتاب بود جوهرشناس شود یا عراف یا مردم [illegible] سازد
و مانند این و همه احکام به سبب نظرهای سعد و نحس باشد **خانهٔ هشتم** اگر قمر در این بیت بود یا صاحب این خانه باشد سفر بسیار کند

خاصه از وجه رسالت و پیکی و علم مساحت بیاموزد و در کار دین و مذهب کم ثبات بود و علم او در پیوست مانند کواکب عطارد
بود امّا بپایه رسیدن که صاحب طالع بهر کوکب که متصل شود در این خانه مولود رغبت کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود و اگر
صاحب اینخانه متصل بود بکوکبی که در این خانه باشد مولود آن علم که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و در هر دو صورت به
نظر مودت بآسانی بیاموزد و بنظر عداوت برنج و ناخوشی **نزه نهم** اگر صاحب اینخانه در اینخانه باشد و در رب مثلثه
اول نظر کند مولود در اوایل عمر بتحصیل علم مشغول شود و سفر اکند و در رب مثلثه ثانی در اواسط عمر و در رب مثلثه ثالث در اواخر عمر و بسیار
اندک علم را از قبول ورد و در برج آبی و نظر مودت و عداوت دانند **نزه دهم** اگر صاحب اینخانه در صاحب ثانی
نظر دارد سفر مولود جهة مال و معاش باشد و در صاحب ثالث جهة خویشان و طلب علم و صاحب رابع جهة اهلک پدر و مادر
و صاحب پنجم جهة فرزند و عشق و رسالت • و صاحب ششم جهة بنده و چهارپای • و صاحب هفتم جهة حرب و ترک و خصمان و طلب
زن و میه • و صاحب هشتم جهة حقوق و میراث یا مال زن و اخبار و صاحب نهم جهة اقوام از نغمه • و صاحب دهم عمل یا کار
سلطان یا صناعتی یا پیش بزرگان بود و صاحب یازدهم جهة دوستان یا طمع مال و طلب سعادتی • و صاحب
دوازدهم جهة دشمنان یا قرض یا دواب بود **نزه یازدهم** اگر صاحب این خانه از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب

سابع متصل گردد • و اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب رابع نحس مولود آنجا که رود بهتر از اینجا باشد • و اگر صاحب رابع
سعد بود و صاحب سابع نحس سکونت بهتر بود از حرکت • و اگر هر دو نحس بوند سفر و حضر هر دو بد باشد • و اگر هر دو سعد بوند
در سفر و حضر هر دو نیکی بیند • امّا اگر کوکبی در نهم بود و با او چنین حالات افتد حکم همین باشد • و اگر کوکب سعد باشد متعلقه
بهتر بود امّا صاحب این بیت بصاحب هر یکی ناظر بود سفر بطبیعت و مزاج آن کوکب باشد و آن برج چنانکه گفته شد
نزه دوازدهم اگر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند حکم صاحب طالع همین باشد • و اگر صاحب نهم با قمر بود در ثریج
برج باشد تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود گریخته رود از کارهای سلطان از راه خیانت • و اگر ثریج زحل بود
بسختی در برج رود و کار و تنگی گریزد و اگر صاحب هشتم بود یا در خانه هفتم باشد یا صاحب هشتم را نحس کرده بود مولود
در غربت سختی کشد و بمیرد **نزه سیزدهم** اگر کواکب در این بیت جمع آمده باشند مولود را اسباب سفر بسیار بود و بجاهای
دور برود و از هر علمی بهر جهتی چیزی بیاموزد و زیرک باشد پس اگر کوکبی که مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بدان کوکب
مایل بود و اگر کواکب بصاحب نهم ناظر بوند یا او در این خانه باشد مولود از هر مذهبی چیزی معلوم کند امّا در مذهب
خود ثابت باشد **نزه چهاردهم** اگر صاحب نهم در نهم بود یا ناظر بصاحب او یا کوکبی که در وی بود و هیچ شهری قرار نگیرد

خانه که برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم بر وی ناظر حکم همین باشد اما سفر او جهت زنان و انبازان
بود یا پادشاهان سفر کند و صاحب هر برجی که ناظر بود از آن قوم کسان با او بوند در سفر و باشد که در غربت ساکن شود
و اگر نظرهای مودت بود سفر او بر خیر و خیر بود و نظرهای عداوت خلاف این باشد **ثمره پانزدهم** سفر مولود در آن جهت بیشتر
بود که بطالع و شعاعات او منسوب باشد یا در آن جهت که صاحب نهم بود یا قابل تدبیر قمر اما از این دلیل آنکه قوی تر باشد
مولود را در آن جهت سفر باشد و ارباع طالع را بر حکم همین بود چنانکه اگر دلایل و آخر ارباع طالع را بر حکم همین بود چنانکه
اگر دلایل سفر در دو ربع زایل باشد سفرها بسیار شود و اگر در دو ربع مایل بوند سفر نشود و اگر شود اندک شود و اگر در
دو ربع مایل بوند و ربع زایل از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیگر مایلند اما حکم رأس در این خانه
مثل مشتری باشد مولود با طاعت بود و دعاها بسیار کند و خوابهای راست بیند و در سفر علم الهی بیاموزد و دعای
او زود به اجابت رسد و حکم ذنب خلاف این باشد و اگر رأس با کوکبی در اینجا نزد بود دلایل زیاده کند و ذنب کم
شعبه پانزدهم در احکام خانه دهم است اما **ثمره اول** در احکام کلیات و دلایل او چون خانه است و صاحب
مستولی بر وی و زحل و سهم الملک و سهم السلطان و صاحب هر دو بروز شمس و بشب قمر و عطارد و مریخ شریک در ارباب مثلثات

و کوکبی

و کوکبی که در این خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال بوند و به یکدیگر ناظر مولود با دولت و حرمت و جاه و رفعت و حکومت
بود و پادشاه یا حاکم گردد بر سر قومی و کامران و مشهور و معروف شود • و بعضی گفته اند که اینخانه و صاحب وی زهره
و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلایل نیکو حال و مسعود بوند مادر مولود را حال نیکو بود و دولت
مناسب حال او روز بروز زیاده گردد و اگر این دلایل با دلایل پدر ناظر باشند به مودت میان ایشان
موافقت زیاده تر بود و سازگاری کنند با همدیگر و مولود تربیت از هر دو نیکو یابد • و اگر نظر عداوت بود
در خصومت و تشویش باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان ایشان طلاق و فراق افتد و ذکر این حال در خانه چهارم
گفته شد • و اگر این دلایل این خانه بخلاف آنچه مذکور شد باشند حکم این خانه بعکس افتد • اما اگر صاحب طالع بر این
دلایل ناظر بود به مودت این اسباب حاصل آید به آسان ترین وجهی و برخورداری باشد • و اگر نظر عداوت بود خلاف آن
باشد و چیزی که حاصل آید به رنج و مشقت و بی برخورداری بود و اگر بعضی دلایل نیکو حال و بعضی بد حال بوند امتزاج
دهند و امتزاج دهند دلیلی که قوی تر بود بعد رؤیت از سعادت از نیکو حال و زحمت از بد حال رسد **ثمره دوم** در حرفتها
در صناعت و حرفه مولود اگر دلایل صناعت در حمل افتاده بود مولود صنعتی کند که به سر و روی و اطراف تعلق دارد مثل تاج

ومقنع ونشانه سازد و اگر در روز افتاده بود صناعتی کند که بگردن وحوالی او تعلق دارد مثل حلقه وگلوبند وسنگ آب سازد
وقیاس دیگر خانها همین است • پس صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود وموضع او پس اگر دلیل در آن برج که بود مقبول باشد
مسرور بنظرهای سعد مولود صنعتهای شریف کند واز دست او نیکویی بیرون آید وقبول یابد • واگر نامقبول بود ومنحوس به
نظرهای نحس صناعتهای خسیس کند واز دست او بی قیمته بیرون آید وپیش خلایق مردود بود • مثلا اگر آفتاب
دلیل صناعت افتد واو در حمل بود مولود تاج سازد وکلاههای قیمتی • واگر دلیل زهره باشد ودر حمل بود کلاه وزری
یا گلابی کند یا قرین شود وآئینه دار بود واگر عطارد بود مولود عمامها سازد وطاقیها دوزد • واگر قمر بود نشانه سازد
یا سرخاب سفیداب کند وخضاب سازد • اگر زحل بود کلاه از نمد وپوست وپر حیوانات دوزد • اگر مشتری بود کلاهها
سازد وزیر دستارها وفوطها قیمتی • واگر مریخ بود خود سازد از آهن ودوم دروی نهد ومثال این • اما اگر
زهره ومریخ ناظر بود مولود آئینه داری کند ومشاطه شود • واگر بزحل نگرد مولود مقنعه سازد وآنچه ازدی بدروی پاک
کند • اگر زهره بمشتری نگرد دستارها سازد از ابریشم ومقنعها وقرنیه • اما اگر عطارد بزحل نگرد مولود دستارها
صوف سازد وپشمینه • اگر بمشتری نگرد صوفهای قیمتی ودستارها وفوطهای ملون سازد • اگر قمر بمشتری نگرد

بزازی

یا زهره چیزهای لطیف سازد جهت بزرگان ومقبول افتد • واگر بزحل ومریخ نگرد چیزهای بد سازد که لایق عوام ومردم
دون بود • اما اگر آفتاب با مشتری یا زهره بود مولود تاج وپیرایه وحلقه وسرپنه سازد وعنبرینه ودر صحاف کند و
اگر آفتاب با مریخ وزحل بود آنچه سازد از مریخ سازد وقصبکار بود وعنبر مهیا در وغن سازد • اما وجه دیگر آنست
که اگر دلیل صناعت در برج انسی بود مولود صناعتی کند که بآدمیان تعلق دارد چون ساختن ودوختن جامها وترکیب سلاحها
واگر دلیل در برج بهیمی بود مولود آنچه سازد بدواب تعلق دارد چون زین ولگام وقلاده وجلال وپالان ونعل ونعل سوز
وآنچه بدین ماند وباشد که مولود خربنده وشتربان باشد • واگر بعضی دلایل در برج انسی وبعضی بهیمی بود وامتزاج داده
مولود صناعتی کند که بمردم تعلق دارد وآلات آن از حیوان بود چون ساختن جامه دان وموزه وزه وموزه دوزد
وشطرنج ومانند این • اما هر کوکبی که بدلیلهای صنعت نگرد چیزی از طبیعت خود در عمل زیاده کند اگر سعد بود شکل وهیات
آن عمل را زیاده کند خوبتر ومقبولتر وباقیمت تر سازد • اگر نحس بود خلاف این باشد • مثال آنست که چون
زحل دلیل است بر ساختن آلات از پشم وپوست وچوب آن • اگر مشتری بدو نگرد در آن چیزها زر ونقره کار بود وظریف
سازد • اگر مریخ بدو نگرد آنچه زنجیر ورقابی بی بافد وغیره وآنچه جامه رنگان بالوس دوزد وآنچه شطرنج سازد از عاج

وشاخ گاو بکار برد و قیاس دیگر همین است • اما اگر در این صنعت مریخ و زحل شریک شوند و در خانهای عطارد بود مولود درودگر
بود و گل کن و پیاله گر و کوزه گر و مانند این • اگر عطارد در خانهای یکی از این دو کوکب بود حکم از مانند این • و اگر
مریخ و زحل در خانهای زهره بوند مولود سازنده سازهای موسیقی بود یا جراحت یا بزاز و گر بود و مثال این • اگر زهره
در یکی از خانهای ایشان بود حکم او همین نزدیک بود از این چیزهای مناسب که گفته شد بکار آوردن و استنباط کردن
و اگر در خانهای مشتری یا بوند مولود کتب را صحبه کند و گمان سازد و کشتی ترازد • و اگر مشتری در یکی از خانهای ایشان بود
قیاس همین باشد • اما اگر این هر دو نحس در اسد باشند مولود آبگینه سازد و هوس کیمیا دارد و در بخته گرمی کی شود
در برج آتشی دیگر نسبت همین باشد مگر در قوس که در میل غربی و عراقی بود • اگر مریخ در خانه قمر بود مولود آهنگش بود یا سنگ‌راه
یا آب‌دان ده و در مثال این • اما اگر عطارد صاحب سهم باسوم افتد و به صاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف عاشر در عاشر
بود مولود واعظ گردد یا خطیب معروف شود • خاصه که طالع برج باآواز بود • و اگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود و بر آن برایط
در برج شرف عاشر در آمد
نایب واعظ شود و چندان شهرت بیابد خاصه که طالع برج بی آواز باشد • اگر عطارد در طالع و صاحب او بجانب بود
حکم همین باشد و او در اعظ ملوک شود و صنعت و هجت او بجانب شود • اما اگر مشتری بر عطارد نگرد و او در خانهای
مشتری بود

مشتری بود سخن او از تفسیر و حدیث • و اگر بجای مشتری زحل باشد سخن او از جنس حکمت و طریق مشایخ بود • و اگر
قمر بر مرکز عاشر بود و در نقطه اوج کوکبی بر زهره و عطارد مولود بر دار بازی کند یا بر رسن خاصه که برج بادی باشد فرع
سیوم در احکام جزئیات اگر زحل در این بیت بود و صاحب طالع بدو نگرنده بود مولود حرفت و دهقانی کند خاصه کی این برج
خاکی یا آبی بود یا کاری کند که به زحل منسوب است • و اگر مشتری بود و صاحب طالع بدو نگرنده قاضی شود یا حاکم یا نایب
بزرگان خاصه که برج انسی بود امام شود یا مدرس و کاری کند که مشتری منسوب بود • و اگر مریخ بود امیر لشکر شود و
و سازنده انواع سلاحها خاصه که برج آتشی بود و علم سلاح نیکو داند • اگر آفتاب بود والی حاکم یا نایب شود یا از نزدیکان
پادشاه یا سرور قومی بود یا جزایی یا جواهر شناسی کند • و اگر زهره بود بزازی یا عطاری کند یا درزی یا خیاط شود یا
زننده سازهای موسیقی بود یا خادم خاتونان شود خاصه که برج خاکی یا بادی بود • و اگر عطارد بود مستوفی شود
یا محرر یا نایب دیوان یا مشرف یا وکیل خاصه که برج بادی یا خاکی بود تجارت کند یا دبیری و دلالی • و اگر قمر باشد
ولی عهد شود یا خلیفه و حاکم گردد یا نیابت خاتونان و کودکان کند خاصه که برج آبی یا خاکی بود • اما در این تقادیر
حاکم مناسب نظر قبول و رد و مودت و عداوت و سعادت و نحوست کواکب است • و اگر کواکب متعدد باشند امتزاج داده حکم

صنعة و حرفة بیرون آرند از اعمال شریفه • اگر بجای صاحب طالع صاحب این خانه ناظر بود بگویی که درین باب باشد
خاصه که نظر قبول بود کار صنعت و حرفت مولود قوی‌تر بود • و اگر نظر نحس باشد یا کوکب مقبول بود مولود متنفر باشد
از آن اعمال و صناعت خسیس مثال آن است که زحل در این خانه مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این خانه بدو ناظر بود
بر صورت مولود نایب خانه‌های قدیم گردد یا پرور و قوی شود و شاگردی و بازرگانی یا جامگی کند و عمل زراعت و عمارت
نیکو داند • و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بدو منحوس مولود مزدور کل کاران شود یا حمال و اگر در هبوط بود چاه کنی شود
یا کاریز سازد یا گورکن بود و علی هذا القیاس و هر یکی از اعمال به طبیعت برج تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی بود کار آتشی سازد
یعنی آنچه به آتش تعلق دارد مثل بهره سازی و آهنگری • و اگر زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب هشتم بدو منحوس مولود مرده
شوی کرده و اگر صاحب ششم بدو منحوس بود مولود خادم گرمابه شود • و اگر برج بهیمی باشد چرم سازد و دباغی یا دوزنده
موزه بود و مانند این • اما اگر بجای زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم ازوی منحوس و برج بهیمی باشد
مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلاد شود یا جراح و در برج انسی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیر یا کشتی بان
کند و در برج خاکی صیاد و قیاس کواکب دیگر همین است • و اصل این را نیکو نگاه دارند که اگر کوکب قوی حال بود در نظر

سعدان

سعدان حکم بر نیکی مولود کنند و شریف بودن آن چیز • و اگر ضعیف بود و در نظر نحوس حکم بر بدی مولود کنند و خست
آن چیز مثلا اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود اگر ضعیف باشد مولود خادم عالمان بود یا وزیران
یا خدمت مدرسه یا خانقاه کند چنانچه مفصل بیان کرده شد **غرهٔ چهارم** اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت
بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر به عداوت بود عزیزش ندارند و کم نام بود و از جهت دیگر قطع باشند
مولود پیش بزرگان راه نیابد به سبب دیگر قوی افتاده باشند **غرهٔ پنجم** چنانکه احکام صاحب طالع با کواکب گفته شد
در غره سیوم از این شعبه حکم قمر در صورت طالع با کواکب و برج چون ناظر بود همان طریق باشد اما وجود حرمی یا خصمی
را شخصی دیگر سبب شود چنانکه کسی دیگر مولود را فرمایه یا جهت کسی دیگر او را آن افتد **غرهٔ ششم** اگر مستولی بر سهم السعادت آفتاب
بود مولود از پادشاه دولتها یابد و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد • و اگر طالع شبی بود و قمر قوی حال باشد
اما اگر مستولی زحل باشد مولود فراش یا دربان پادشاه شود و امثال آن • و اگر مستولی مشتری باشد مولود رهین
و متعهد باشد و مانند آن • اگر مستولی مریخ بود امیر لشکر یا سرهنگ شود یا سلحی و اگر نحس غالب مریخ بود • اگر زهره باشد
امیر مجلس شود یا جامه دار و اگر نحس غالب زهره باشد • اگر عطارد بود دبیر یا وزیر یا مستوفی یا منجم یا ندیم پادشاه و بزرگان شود

پس احوال هر کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد • و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند امتزاج دهند • و قوی تر را مقدم دارند
و اگر سهم در وتد بود توقع او تمام باشد و در مایل الوتد بعد او وسط بود و در زایل الوتد ناقص و حکم مستولیات نیز همین باشد
ثمرهٔ هفتم در احکام مستنبط اگر کوکب مستنبط در هیچ خانه بود همه احوال مولود که بدان خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب
بود و عمل و صنعت مولود از مزاج کوکب مستنبط خیزد مثلاً اگر مستنبط آفتاب بود معروف گردد یا مالک یا حاکم یا امیر و قوی
شود و علم سیاست و ولایت داری نیکو داند و این صفات خصوصاً در شهری که منسوب بدین برج بود ظاهر شود و قیاس
باقی کواکب همین است • اما اگر در طالع کوکب مستنبط نباشد و مستولی نبود و بیشتر کواکب از طالع ساقط و ضعیف بوند مولود مجهول
ماند و بی کار و کاهل روزگار گذارد و به هیچ جای نرسد و بر طبع درجهٔ طالع رود ثمرهٔ هشتم اگر صاحب طالع ناظر بود بر ششم
اول این خانه منظر موت و هر دو معقول و مسعود باشند جاه و رفعت مولود در اوایل عمر پدید آید خاصه که این کوکب سفلی باشد
مولود در حرف و صنعت و عمل نیکو افتد مناسب کوکب قوی تر و موضع او و در مرتبهٔ ثانی در میانهٔ عمر پدید آید اگر با
رتبت ثالث بود در آخر عمر پدید آید خاصه کواکب علوی باشند • و اگر ارباب قوی افتاده بوند احوال مولود در همه عمر
بپیوندد از اول عمر تا آخر عمر بر یک نسق گردد و از طبیعت هر کوکبی متاثر باشد • اما اگر هر سه ضعیف افتاده بوند حکم بر خلاف

این باشد

این باشد اما اگر راس در این خانه بود در پرستش خدای تعالی بکمال بود و مولود شناسندهٔ ذات و صفات ایزد بود
و متعبد و مستجاب الدعوه باشد و از این سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او بر ترقی باشد و شریف نفس و حاکم
بود بر ملوک و سلاطین و اگر مشتری به در نهم افتاده بود حضرت باری تعالی را بجواب جید در است قول باشد • اما اگر ذنب در
در این خانه بود مولود خوار و بی قدر شود و صنعت و عملی نیکو نداند و هر چه کند از عیبی خالی نباشد و معروف بعیب و بدی شود
شعبهٔ یازدهم در احکام خانهٔ یازدهم پنج اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات و دلایل او همین خانه است و صاحب او یا
و مستولی بر وی و سهم الاصدقا و صاحب او و مشتری و زهره و ارباب مثلثات او و کوکبی که در این خانه باشد پس
اگر این دلایل قوی حال باشند و بعضی بعضی ناظر به مودت و دلیل یا در این خانه باشند یا فلک سعادت بود و کثرت دوستان
صادق و یا فلک متمتع از ایشان و رسیدن مطالب و امیدها که دارد • و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر عکس افتد
اگر صاحب طالع ناظر بود بدین دلایل بمودت این همه اسباب بر آسانتر وجه حاصل شود و بنظر عداوت چیزی حاصل آید
بر وجه زحمت • و اگر این دلایل از نحسان دور بوند دلیل پیوستن بمطلوب و برخورداری و بقا و حصول مراد بود
و اگر نحسان ناظر بوند حکم بر خلاف افتد • اما اگر صاحب طالع در این خانه بود مولود پیوسته در طلب امیدهای خود باشد

و طامع بود و مطیع دوستان باشد و در دوستی ورزیدن بود • و اگر صاحب اینخانه در طالع باشد دوستان فرمان
بردار باشند و از بیت المال پادشاه و اکابر با روزی بود و اگر میان صاحب طالع و صاحب اینخانه نظر بود بمودت
مولود از دوستان و دوستان از مولود شکر گویند و بهمدیگر منتفع شوند • اگر نظر عداوت بود حکم برعکس باشد و اگر از همدیگر
ساقط بوند مولود را دوستان کم باشد • و اگر صاحب طالع و صاحب او ساقط بوند مولود با دوستان بیوفائی کند • و اگر
~~صاحب طالع و صاحب او ساقط بوند~~ صاحب این خانه در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند • اگر در هشتم بود قصد
او دارند • و اگر در ششم بود او را رنجه دارند و اگر در دوم بود قصد مال او کنند **فرع دویم** در احکام جزئیات اگر
سعدان در این خانه باشد مولود را دوستان با وفا بوند و معتقد و از ایشان نیکیها بیند • پس اگر آن سعد مشتری
بود سعادتها او را از جهة امانت رسد و راستی و شادیها بیند و دوستان او از منسوبات مشتری باشند • اگر زهره
بود سعادت از روی معاشرت رسد و لهو و طرب و زینت و عشق از آن یکی که بزهره منسوب بوند • اما اگر زحل در این خانه
بود مکروه از امساک دوستان رسد و گاهی توقف و تقصیر ایشان بود و دوستان از منسوبات زحل باشند • و اگر
مریخ بود اندوه از بی اعتقادی دوستان رسد و قصد و خیانت و دروغ و حیله ایشان و از منسوبات مریخ باشند

و باشد که مولود

و باشد که مولود در مال سلطان خیانت کند خاصه که بجال نامقبول بود • و اگر عطارد بود مسعود باشد و مولود دوستیها
بیند از دوستان و خوش سخنی و معاملت نیک و مکتوبات افتد در میان • و اگر مولود مریخ با زحل نسبت دارد یا مریخ
عطارد ناظر بود یا این بیت حظ مریخ باشد مولود با تو بیند و نشستن دوستان انگیزد و ساختن حیله • و اگر عطارد منحوس بود
مولود در حیلت غلو کند و مکروه و نفاق بیند از ایشان و از دوستان تهمت بیند و از منسوبات عطارد بوند و در مال بزرگان
خیانت اندیشه • و اگر قمر در این خانه بود مولود عمر از بی ثباتی دوستان بیند و تحرک و سفر ایشان • و اگر آفتاب
در این بیت بود مولود را دوستان از بزرگان باشند و معروفان و توانگران و از سبب دوستان شهرت یابد و پیش پادشاه
معروف شود و در صورت قبول کواکب را در این خانه عظیم اعتبار باید کرد و نظرهای هر یک را از سعد و نحس • اما اگر راس
بود کار مشتری کند و در دوستان بیفزاید و او را بامید رساند و ذنب فعل زحل کند در دوستان نقصان رسد و دشواری با ایشان
و هم با دوستان وفا کند بر طبق آن بیوفائی بیند **فرع سیوم** چنانکه جنس دوستان مولود و صفات ایشان و منسوبات
کوکبی باشد که در این خانه بود و از صاحب این خانه و قابل تدبیر وی نیز باشد اما توانائی و پیری ایشان از تشریق و تغریب
کواکب دانند و بودن ایشان در اول و آخر برج و خوشی لطافت و معاشرة و زشتی و بدخوئی و مکابره و امثال این را از زهره

وعطارد و مریخ نگرند پس اگر هیچ کوکب درین بیت نبود صاحب بیت و مقابله هر دوی نگرند و اگر مقابل تیر نبود
حکم از صاحب بیت کنند پس اگر صاحب بیت در اوتاد بود دوستانش بسیار باشند و در زایل الاوتاد در توسط و در
زایل چیزی نباشد • اما وجهی دیگر آنست که صاحب هر خانه که بدین خانه منسوب کنند یا صاحب او ناظر باشد بصورت دوستان
مولود از منسوبات آن کوکب باشند • شیخ اگر دلایل خانه سیم ناظر باشد بدین خانه یا بصاحب وی بصورت ایشان اورا دوست باشند
و قیاس دیگر خانها بنظر مودت و عداوت همچنین باشد و قوی که مثلثات و اینخانه منسوب باشند مولود را دوست دارند و آن
خانه هفتم باشد و سیوم و حکم مثلثات طالع همچنین است و آن نهم است و پنجم فرع چهارم اگر مستولی بر سهم الاصدقا سعد آن
باشند از دوستان سعادت بیند و اگر نحسان بیند شقاوت بیند و سعادت و دولت و نفع و عز و خیر و شر از طبیعه
آن سعد و نحس بود سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان بود و قوت سهم و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود
دوستان مولود از منسوبات کواکب مستولی بود و بر موضع سعادت و دولت ایشان از قوت و ضعف سهم و صاحب او
بود فرع پنجم اگر صاحب این خانه بر بیت ششم اول این خانه ناظر بود بنظر مودت مولود را اوایل عمر دوستان بسیار شوند
و اگر بر بیت ثانی نظر دارد در میانه عمر شوند و اگر بر بیت ثالث دارد در آخر عمر شوند اما زود منقطع گردند • و اگر در برجهای

ثابت باشند

ثابت باشند در دوستی وفادار بوند و در برجهای ذوجسدین کار بر توسط بود و حکم اعتقاد و دو دل باشند و اگر
و نیکی از دلیل دوستان بود بسیار شوند لیکن از عوام الناس و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود و از دلیل
دوستان یکی و اگر زحل باشد دوستان او رنج کشند و در دوستی ناپایدار بوند خاصه که در برج ثابت باشند و قیاس
دیگر کواکب همچنین است شیوه یازدهم در احکام خانه دوازدهم یازده اشعار فرع اول در احکام کلیات دلایل او همین
خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم الاعدا و صاحب وی و زحل از ارباب مثلثات این خانه و کوکبی که در وی بود
پس اگر این دلایل مسعود باشند دو تعجال دلیل سعادت حال دشمنان و فراغ مولود از ایشان و ایمنی و سلامتی او
بود و اگر حال بر خلاف باشد حکم بر عکس باشد و اگر در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد دلیل کثرت دشمنان باشد و احترام
شهرت ایشان و اگر در زایل ساقط افتند حکم بر ضد افتد و اگر این دلایل بصاحب طالع یا بطالع نگرند به عداوت
مولود را دشمنان بسیار باشند • و اگر صاحب طالع بدین دلایل نظر دارد یا در این خانه بود بدست دشمنان گرفتار
شود و مولود دشمن انگیز بود و اگر این خانه وبال یا هبوط او بود بدتر باشد • و اگر صاحب طالع بر صاحب
این خانه منحوس بود از دشمنان بدی رسد • و اگر مسعود شود نیکی رسد • و اگر صاحب اینخانه بر صاحب طالع نحس شود

مولود دشمنان مضرت رسانند • و اگر نحسان در این خانه بوند مولود بسیار دشمن بود و دشمنان بد اندیشند و خود از
خود بی خود در رنج افتند • و اگر سعدان بوند دشمنان کسانی باشند که از ایشان توقع دشمنی نباشد و شاید که از ایشان
مضرت نرسد بلکه توقع نفع باشد بی اختیار ایشان **غرهٔ دویم** در احکام جزئیات بودن صاحب یازدهم در این بیت
دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این خانه در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان با مولود بود پس اگر این کوکب
مسعود و مقبول بود برغبت بود و اگر نامقبول و نحس باشد بضرورت **غرهٔ سیوم** نظر دوستی میان صاحب یازدهم و صاحب
دوازدهم دلیل محبت میان دوستان و دشمنان مولود بود پس اگر صاحب یازدهم در او پیوندد محبت از طرف دوستان
مولود خیزد • اگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم پیوندد دوستی از جانب دشمنان باشد • و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس
افتد و این حکم با صاحب هر خانه همین وجه کنند چنانچه اگر این اتفاق با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان
مولود کند بحسب نظر سعد و نحس **غرهٔ چهارم** هر کوکب که در این خانه باشد بنگرند تا او کدام خانه را صاحب است از طالع آن
قوم دشمن مولود شوند مثلاً اگر صاحب خانه سیوم در این خانه بوند خویشان دشمن شوند • و اگر کوکب زحل باشد
پیران باشند و آنانکه بزحل نسبت دارند و قیاس بر وجه دیگر کواکب همین است **غرهٔ پنجم** اگر بموضع سهم الاعدا نحسان

مستولی

مستولی بوند از دشمنان مضرت رسد و اگر سعد بوند مضرت نرسد و اگر این دلایل در اوتاد باشند یا مایل الاوتاد
دشمنان بسیار بوند و قوی حال و در زوایل ضعیف تر باشند و از مولود دور افتند **غرهٔ ششم** صاحب این خانه در هر خانه که بود
دشمنان از نوع آن خانه انگیزد چنانکه اگر در خانه دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن باشند بسبب عمل یا دولت
و مناعت و قیاس بر وجه دیگر همین است **غرهٔ هفتم** اگر صاحب و مستولی این خانه تحت الشعاع بوند دشمنان
مولود را نکبت از پادشاه بود و اگر نحسی منحوس بوند شقی و رنجیده باشند و رنج و مشقت ایشان از طلبیدن آن کوکب
نحس باشد و اگر در وبال یا هبوط بوند قوی حال و با دولت باشند **غرهٔ هشتم** بدلایل مختلف دوستی و دشمنی را تمیز از
طالع تحویل کنند و همچنان باشد که اگر طالع دو مولود یک برج بود آن هر دو با همدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم
دیگری افتد دشمن آن باشد و اگر دو طالع دو مولود را صاحب یکی افتد با همدیگر دوست باشند و اگر خداوند ان دو طالع
دو مولود با همدیگر نظر عداوت کنند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوایل شجره چهارم روشن گفته است **غرهٔ
نهم** در حبس و قرض اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع در دوازدهم بود مولود در دست دشمنان افتد و محبوس ماند و اگر
صاحب طالع با صاحب ثانی منحوس شود و در برج دوازدهم بسبب حبس او مال باشد و قرض و اگر صاحب بام منحوس شود بسبب کار پادشاه بود

و صفت دعلها و قیاس بر بروج دیگر همین است ❖ امّا اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس بود مال و معاش مولود به سبب قرض دادن
باشد و دشمنان مستهلک باشند ❖ و اگر مسعود بود مال زیاده گردد و اگر اینحال با مشتری افتد از جهت تربیت
زیاده گردد ❖ و اگر این کواکب نحس شده باشد یا نحس بود و سعد به وی ناظر باشد مال حرام را در صورت حلال گیرد ❖ و اگر
آن نحس زحل باشد و او را در خانهٔ دوم حظّی نباشد یا صاحب خانهٔ دوم نگرد مولود از جهت دواب مال حاصل کند از بروج وحشی
خاصه که نظر عداوت بود مشقت پیش آید و رنجت کشد ❖ و اگر زحل مقبول بود در خانه فایده بیش دهد در بروج که گفته شد
و اگر سعدی به وی ناظر بود کار قوی تر گردد خاصه که در این خانه مریخ دارد **فرع دهم** در حکم چهارپایان بودن زحل در این خانه
دلیل بودن دواب بارکش باشد و در وحوش آنچه در قید آرند و مشتری دلیل بودن حیوانات شریف بود چون گوسفند
و آنچه منسوبات اوست و بودن مریخ دلیل بره باشد و آفتاب دلیل اسپان و زهره دلیل گاو و در بروج خاکی عطارد
دلیل طیور و قمر نیز آنگاه باشد ❖ که این بروج بهیمی بود چنانکه گفته ایم و از این کواکب هر کدام که در این خانه بود یا
صاحب او باشد و با صاحب ثانی متصل بود در به مال و معاش مولود از آن حیوانات حاصل آید که بدو نسبت دارد و اگر نظر
مودت باشد خیر و نفع بیشتر بود و حصول او آسان تر بود پی رنج و به بر خورداری ❖ و اگر نظر عداوت باشد حکم بر خلاف

این باشد

این باشد ❖ و اگر صاحب ثانی در وتد باشد خیر بسیار تر بود خاصه که مسعود و مقبول باشد ❖ و اگر این اوتاد صاحب طالع ناظر
باشند کار بهتر بود امّا باقی ماندن مال را بنگرند بدین وسیلها اگر در بروج ثابت بوند مال خود را نگاه دارد ❖ و اگر در
بروج منقلب بوند خرج کند و به تلف دهد ❖ و اگر در بروج ذو جسدین باشد کار بر توسط بود و مولود که خدا باشد خرج
دارد نکند و هیچ دیگر آنست که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود و مایل الاوتاد دلیل توسط حال و زایل الاوتاد
دلیل نابودن مال و ساقط دلیل فقر و تنگی و امّا ماندن و نماندن مال کواکب سعد و نحس تعلّق دارد و راجع و مستقیم **فرع یازدهم**
حکم ارباب مثلثات در هر خانه ذکر رفته است پس هر کدام از این سه ارباب که قوی حال تر بود اثر او به ایام زندگانی
او ظاهر باشد امّا اگر رب اول و دوم مستولی اند بر این خانه و مسعود باشند احوال مولود بر طبیعت آن خانه
بر یک نسق گردد از اول تا آخر در سعادت خاصه که هر دو با هم یا هر سه با هم ناظر باشند به مودت و اگر منحوس بوند
بر یک نسق بود در شقاوت والله اعلم **شجرهٔ پنجم در تسییرات و مدبرات** و قواسم و احکام صنف زنان مولود و چگونگی
عمل وزارات و حجاب او و از معزول شدن از طالع خود و ذکر حالهای گذشته و ختم کتاب بر دو بیخ شعبه است
شعبهٔ اول در اعمال تسییرات شش انار **فرع اوّل** در اقسام تسییرات بدانکه عمل تسییرات دشوارترین عملهاست

در نجوم و حرکت او تصور نیست از حقیقی و محسوس و تسییرات بر پنج نوع است **اول** تسییر اعظم که هر یک سال شمسی درجه مطالعی می رود و هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه به تقریب پس اوتاد طالع و هیلاج و کدخدا و دلایل اصلی را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال عمر مولود معلوم شود و از رسیدن او به سعدی یا قاطع و غیر آن کردد **دوم** تسییر اکبر است که هر یک سال شمسی یک برج رود و هر ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه به تقریب پس برج انتها عبارت از این تسییر است و او را تسییر سنوی نیز خوانند و حکم یک سال از وی کنند **سیوم** تسییر اوسط است که هر یک سال شمسی سیزده برج رود یک برج انتها و دوازده برج طالع و هر ماهی یک برج و دو درجه و نیم و هر روز یک درجه و پنج دقیقه او را تسییر شهوری گویند و حکم هر ماه از وی کنند و این سه تسییر را حکما و اهل صناعت ساخته اند **چهارم** تسییر اصغر است که از درجه برج انتها رانند هر ماه سیزده برج و دیگری هر روز سیزده درجه و دیگری پس در اول ساعت تحویل سال درجه برج انتها طالع کنند و حصه ماه و روز از تسییر سنوی بر افزایند بر آن درجه و همچنین حصه ماه و روز از تسییر شهوری ها هر دوازده ماه را تمام تا تمام سال را این همه تسییر بدان درجه و دقیقه طالع رسیده باشند در برجی که بعد از این برج انتها بوده بر تواتر مثال طالع میزان است بسیزده درجه و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها به طالع رسیده بود

پس بدین درجه و دقیقه طالع حصه یک ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیاده کردیم و هر روز پنج دقیقه از تسییر سنوی با هم برابر زیادت کردیم حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر یک ماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه و هر روزی یک درجه و چهار دقیقه از زمان تحویل سال چون سعد شصت و نه روز و شش ساعت بگذشت این هر دو تسییر به تقریب رسیده باشند بهمان سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسییر سنوی یک برج رفته است و تسییر شهوری یک برج انتها و دوازده خانه طالع بریده و هر یکی از دلایل اصلی و فرعی که ذکر رفته و حکم تسییر بر این جمله باشد اما به سبب سرعت دیگر اهل روزگار او را اکثر در عمل آرند و بر وی چندان اعتبار نکنند **پنجم** است که او را هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه رانند مثل حرکت وسط آفتاب و طالع تحویل را بدین تسییر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود و بر همه دلایل اصلی و فرعی که گذشته و بوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو باز رسیده و طریق عمل همان است که گفتیم و در این دو تسییر حصه ماه و روز او از جدول شهوری و ایام آفتاب گرفته اند و می گیرند **ثمره**

دوم در درجات نحس و قاطع و کواکب قاطع اجزاء قطع کننده عمر و کواکب بر دو قسمند اصلی و فرعی اصلی آنست که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع تربیعات و مقابلات و هر دو موضع آفتاب و شعاع دو تربیع و مقابله او و ماه و عقده ذنب و موضع عطارد اگر نحس بود و شعاع دو تربیع و مقابله او و مرکز [illegible]

نحس افتاده بود واول حدود نحسان وموضع سهم الموت ودرجه هشتم وششم موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد
ومرکز سابع وموضع ذوات الاذناب ودرجات طلوع ودرجات غروب ودرجات ممر کواکب ثابته آنچه قاطع بود
سحابیان وفرعی آنست که بعد از ولادت واقع شود چون جزء قران نحسین وجزوهای اجتماعات واستقبالات
وطالعهای هر یک وجزء مقارنات کواکب با نحسان وجزء مجاسده کواکب با ذنب وجزء احتراقات کواکب وجزء خسوف
وکسوف بعد طالع هر دو وموضع مدبر کرفات وجزء مجاسده نیرین با ذنب ودو تربیع آفتاب وماه ومقابله هر دو در
وقت تحویل سال مولود وهمچنین مواضع شعاعات هر دو نحس تا مجسم است قاطع ترین دلائل قطع استخراج او آنست
که بروز بگیرند بعد از مریخ در حمل واز طالع بیفکنند وشب بر عکس این باشد نوع سیوم در معرفت اوقات موت وآن
سیزده است نوع اول رسیدن تسییر هیلاج است بدان دلیلها قاطع نوع دوم رسیدن تسییر کدخداست بدان دلیل
نوع سیوم رسیدن تسییر درجه طالع است نوع چهارم رسیدن تسییر درجه سابع نوع پنجم رسیدن زمان درجه عاشر نوع ششم رسیدن درجه
رابع است هفتم رسیدن تسییر برج انتهاات هشتم تسییر درجه طالع تحویل نهم تسییر صاحب او دهم
تسییر درجه هشتم یازدهم تسییر صاحب او دوازدهم تسییر مستولیست بر طالع اصل پس اگر تسییر یکی از این دلائل

خاصه هیلاج

خاصه هیلاج یا کدخدا بموضع قاطع رسد از آنچه نموده ایم خوف قطع عمر مولود باشد خاصه که در اصل هیلاج یا کدخدا ضعیف افتاده
بود یا عطیه کدخدا بوقت رسیده باشد وبضعف یا بشاشان اما اگر سعدی ناظر باشد از دو از دو برج طالع خاصه که در دو یکی
بود یا بموضع یکی از دو تسییر رسیده باشد در اصل وسط السماء وقوی حال باشد یا طالع تحویل مسعود افتاده بود صاحب او یا سعدی
در یکی از این سه طالع باشد یا ناظر بمرتبت خاصه از اوتاد ونحوس ساقط بوند از این سه طالع یا طالع اصل ودور از موضع
مخوف باشد یا سعدی مستولی شده باشد بر هیلاج یا کدخدا یا بر موضع هر دو نوعی از انواع یا تسییر دلائل اصل یا شش
تسییرات در حدود سعود باشند یا صاحب قرار درنگ او سعد پس از آن فساد کنند وامثال آن شوند واثر این سعادت
بگذرد خاصه که در اصل دلائل قوی افتاده باشند اما چون دلیل واقع دلائل قائم باشند در آن وقت عارضه پدید آید
گذرنده صاحب دلیل ضعیفه وتسییر او از طبیعت او اما اگر تسییر دلائل اصل بموضع سعود رسیده در برج انتها سعد بوند
وطالع تحویل وصاحب او همچنین وپاک باشد از نحوس ودلیل خوشی وعیش باشد وموجب سعادتی نفس ترقی ابدان
وتهاوی نفسانی وسعادت احوال از خارجی وداخلی نوع چهارم در معرفت قاسم ومدبر قول بطلمیوس آنست که تسییر درجه کواکب
که برسد آن درجه را درقسمت خوانند وصاحب حد را قاسم وحکم تسییر بخیر وشر از طبیعه قاسم بود تا تسییر در حد او باشد

و گفته شده است که اثر تسییر اعظم قوی بود در حکم اعمال و تقلبات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از وی بود و حکم بر سالها او
کنند و اثر تسییر اوسط در احوال عمرها و جزویات طالع و حکم بر ماه از او کنند و تسییر اصغر روز به روز باشد اما شرط
آنست که بر هر قسمت بنگرند و قاسم اگر قاسم سعد بود حکم بر سعادت کنند و کیفیت سعادت را طبیعت او بنگرند و به نسبتهای
او را از قوتهای ذاتی و عرضی در اصل و در وقت و بنگرند به هر برج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج انتهاء
و طالع تحویل و مناسب آن نسبتها احکام کنند و اگر قاسم نحس باشد یا ذاتی یا عرضی و آن نسبتها نیک باشند پس حکم به
نسبت آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس افتاده باشند احکام بطریق ترجیح کنند • اما اگر در تسییر بسوی حکم برسالهای
برج تسییر باشد و چون تسییر بشعاع یا جرم کوکبی رسد و در آن برج اگر کوکب معتبر باشد بر اول آن برج حکم از وی کنند
تا وقتی که تسییر از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم برسالها افتد پس چنانکه نصف جرمین را در مقابلات نگاه دارند تسییرات
تسییر را در این وقت نگاه دارند به نصف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که گفته شد نگاه داشته و بکار برند **فرع پنجم**
• در استخراج اجزاء ساعات جهة مطالع شعاعات اجزاء ساعات کواکب بر حسب موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجه عاشر بود یا بر
درجه رابع اجزاء ساعات او پانزده باشد راست و اگر بر درجه طالع بود یا غارب اجزاء ساعات او بر حسب موضع بود • و اما اگر

کواکب میان عاشر و رابع افتاده باشد فضل بگیرند میان پانزده درجه اجزاء ساعات و درجه آن کواکب و آن را ضرب کنند
در ساعات بعد کوکب از وتد دهم یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل پانزده را بود بر اجزاء
ساعات کوکب افزایند و اگر کوکب میان عاشر و طالع بود یا رابع و مقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فضل اجزاء
ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند و آنچه حاصل آید اجزاء ساعات کوکب را بود بحسب موضع **فرع ششم**
در معرفت مطالع شعاعات کواکب مطالع شعاعات بر دو قسمت یکی به درجه سواء و حد آن در تسییر پس از تربیع و تثلیث
و مقابله معلوم است • اما قسم دوم به درجات مطلق باشد و آن را حد و درجه نبود بسبب عرض کواکب و درجه عمل آنست که ضرب
کنند اجزاء ساعات درجه آن کوکب که خواهند در چهار آنچه برآید آن را از مطالع درجه آن کوکب بخط استوا از اول حمل کم کنند
آنچه بماند قوس او بگیرند بمطالع خط استوا آنچه حاصل آید موضع تسدیس ایسر کوکب باشد و نظر آن موضع به تثلیث ایمن بود
باز ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی بگیرند بمطالع خط استوا موضع او
در تربیع ایسر حاصل آید و نظر او در تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاء ساعات را از وی آنچه ماند نظیر اجزاء ساعات کواکب بود
پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطالع خط استوا زیادت کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوا تسدیس ایمن حاصل آید

ونظیر او تثلیث اثیر بود و دوّم مقابله نظیر درجه کواکب باشد و آفتاب را این عمل واجب نبود چرا که او عوض مزاید **شعبه**

دویم در اعمال تسییرات چهار اشارة **نکته اول** در معرفت این اعمال و اصطلاحات او هر کوکب دلیل او را که تسییر خواهند کرد و اگر

بر درجه طالع رفته او را عوض باشد عمل بر درجه طلوع او باید کرد و اگر درجه ممرّ او عوض درجه عاشر یا رابع بود بر درجه ممر او

عمل باید کرد و اگر عوض غارب و مثل سهمی از سهمات عمل بر درجه او باید کرد اما اگر دلیل میان اوتاد باشد عمل بر درجه

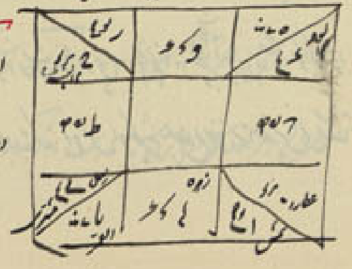
باید کرد که میان درجه ممر تا درجه طلوع یا غروب او بود و در اعتبار کنند درجه تقویم را چنانکه قبل گفته اما معتبر در تسییر

موضع مقدم را بود نه موضع ثانی و مقدم آن را خواهیم که از افق اول طالع شود و ثانی آن را که بعد از وی طالع شود

و بطلمیوس گفته اگر چه در ظاهر در صورت طالع آفتاب را تسییر کرده بر درجه غارب اما در حقیقت درجه غارب را تسییر کرده شود

بموضع آفتاب جهة آنکه درجه غارب مقدم است در طلوع بر درجه آفتاب که محل پیش از او طالع میشود تا این سخن را کیفیت

که بر صورت طالع مولود روز پنجشنبه بیست سیم ربیع الاول سنه ۱۲۴۰ هجریه در شهر بخارا [illegible]



اما چون دلیلی را کم تسییر کنند اگر بگذرد آن دلیل مرکز و هی بود دلیل را

در اول تا بیان مرکز نه باشد بر قاعده او بعد از این چنانکه قاعده

درازدو

مرکز بود به باشد دیگر در اعمال بعضی منوعات دقیقه نرسیده بود **نکته دویم** در تسییر بر دلیلی که ما بین وتد سابع

و عاشر باشد بدرجه سابع چون خواهند تا دلیلی را که میان سابع و عاشر باشد بدرجه سابع تسییر کنند بقول بطلمیوس عمل

آن است که شش برج بر مرکز غارب زیاده کنند و مطالع او بگیرند ببلد و در تحقیق آن مطالع طالع باشد آن را مقدم کنند

باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطالع او بگیرند ببلد و آن را ثانی خوانند و آن مطالع نظیر او بود پس مقدم را از

ثانی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز تقریب و به سبب شش برج افزودن آنست که مطالع

هر دو درجه از برجی با مغارب او برابر است چنانکه مطالع میزان به سیزده درجه مطالع و با مطالع سیزده درجه حمل برابر است

جهة آنکه هر درجه که از فلک البروج برآید نظیر او فرو رود از معدل النهار همچنین مثال طالع میزان بچندین [illegible]

غارب حمل بچندین [illegible] آفتاب را نور بچندین [illegible] شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد [illegible] مطالع او ببلد

این [illegible] و این مطالع بود که او را مقدم خوانند باز شش برج بر موضع آفتاب زیاده کردیم شد چنین

[illegible] مطالع او ببلد [illegible] پس درجات و این ثانی خوانند پس مقدم از ثانی کم کردیم باقی ماند چنین

[illegible] پس درجات او را سی [illegible] سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه و در شش ضرب کردیم و هر یک قسمت نمودیم خارج قسمت

این ـ کد ده ماه بود و بیست و چهار روز بتقریب یعنی این مدت تسییر از مرکز غارب بموضع آفتاب بود و رسیده اگرچه
قول بطلمیوس چنان است اما صواب است و در تحقیق چنین است جهة آنکه این عمل بعکس اعمال دیگر است فزه سیوم در زیادت
و نقصان عطیت کواکب اگر نحسی بکوکب هیلاج بعداوت ناظر باشد چیزی از عطیه او نقصان کند و آن بقدر اجزاء ساعات
آن نحس باشد فوق الارض یا تحت الارض و بقدر بعد او از طالع یا از غارب و در عمل آنست که مطالع بعد از مطالع کوکب
نحس بعینه کم کنند اگر فوق الارض باشد و ما بین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجه طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بعد کوکب بود از طالع نصف سدس از تمام نقصان اصلی نحس کم کنند آنچه بماند حصه نقصان آن نحس بود از عطیه عمر آن را وضع
کنند باقی عطیه معدل باشد مثال در این صورت طالع موضع زحل هست ـه ه لط اجزای ساعات این ـبا لط
اگر زحل بر درجه طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی چون دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد او
از طالع چیزی کم شود از حصه نقصان او چنانکه قسم مطالع چندین قصو لط مطالع موضع زحل این سکو م
تفاضل این فکر ـ بر اجزای ساعات طالع که هست این ـه م قسمت کردیم شد خارج این و لد و این ساعات
بعد زحل است از طالع پس قدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل که هست این ـ لط کم کردیم طریق عمل

آن است

آن است که ساعات بعد را در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند نصف سدس بعد است آنچه خارج
شود حصه نقصان باشد از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل آن را از تمام عطیت معدل باید چنانکه
۳۹۳۱۴۸
ما را ساعات بعد هست این و لد در نقصان اصلی زحل که هست این ـ لط ضرب کردیم شد مضروب ۳۹۳۱۴۸
این را بر دوازده که نصف سدس بعد است قسمت کردیم شد خارج این ط م نقصان اصلی زحل که هست ـ لط
کم کردیم باقی ماند این و کد و این حصه نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع این را از عطیت کم کردیم باقی عطیت
معدل ماند این لدرح و این مدت سی سال باشد و هشت ماه و پنجاه روز بتقریب و زیادت کردن سعدان طریق
عمل همین است اگرچه ذکری رفته است از این عمل در شجره هیلاج و کدخدا اینجا صلاح دیدیم یاد کردن بدین جهة که
مناسب است و اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزاء ساعات کوکب عمل کنند فزه چهارم
در عمل تسییر اوسط چون خواهند که بزمان معلوم بدانند که سیر اوسط بکجا رسیده است طالع بنهند و بعدد سالهای تا مرجع بر
طالع افزایند و اگر از دور زیادت شود دور از وی طرح کنند آنچه ماند موضع تسییر بود در مبدا سال ناقصه و اگر با سالها
ماه و روز بود حصه هر یکی از بعد اول برگیرند و با آن موضع تسییر جمع کنند آنچه شود موضع تسییر بود مثال طالع این و کو م

بر طالع چهارده سال فرض کردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهارده سال تمام را چهارده برج بر طالع
زیادت کردیم و دو درجه و بیست و پنج دقیقه ماند این [illegible] و این موضع تسییر بود و در جهت سال ناقصه دو ماه این [illegible] چهارده
روز این [illegible] جمع این [illegible] این بار موضع تسییر زیادت کردیم شد این [illegible] و این موضع تسییر باشد
در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و تسییر معلوم پس جمع عکس اول بود و چون خواهند تا بدانند که چند مدت
این تسییر بدان موضع رسد طالع وضع کنند از موضع تسییر و اگر نتوانند دور بیارند آنچه ماند هر برجی سالی بود و هر درجه دو
ماهی و هر پنج دقیقه یک روز چنانکه نموده ایم آنچه جمع شود مدت زمان رسیدن تسییر بود از درجه طالع تا موضع مثال طالع این
[illegible] و موضع تسییر ایان [illegible] وضع کردیم طالع از وی [illegible] از وی حاصل سال ماه به ایام چهل و یک سال
و شش برج و از مدت ... درجه و هشت دقیقه زیادت ماه معلوم شد این مدت را تسییر درجه طالع تا موضع آفتاب چنانچه پیش
شعبهٔ سیوم در تسییر اعظم نه اثار **قرعهٔ اول** در تسییر مراکز عاشر و رابع چون خواهند که تسییر کنند در این دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی
که او را عرض نباشد و در همین برج بود بگیرند مطالع درجه عاشر بخط استوا و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع آن دلیل آنچه
ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و از این مدت رسیدن تسییر مقدم بود به ثانی اما اگر تسییر یکی از این مراکز کنند

بکوکبی

بکوکبی که او را عرض باشد اول عرض او را بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و مطالع درجه ممر بگیرند بخط استوا و
این ثانی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدم است از ثانی کم کنند باقی درجات تسییر بود هر درجه سالی و هر دقیقه
شش روز **مثال** فرض کردیم که مرکز عاشر این [illegible] مطالع او بخط استوا این [illegible] که مقدم است موضع ...
[illegible] مطالع او بخط استوا این [illegible] که ثانی است پس مقدم از ثانی کم کردیم باقی ماند این [illegible] و این مدت
رسیدن تسییر عاشر است بسهم السعادت و طریق عمل مرکز رابع همین است **قرعهٔ دوم** در تسییر درجه طالع و غارب چون
خواهند تسییر وتدی کنند از این دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد مطالع طالع بگیرند ببلد و آن مقدم باشد بگیرند
مطالع آن دلیل ببلد و آن ثانی باشد و اگر بکوکبی خواهند که او را عرض باشد عرض او بدانند و درجه طلوع او
استخراج کنند و مطالع درجه طلوع او بگیرند و آن ثانی باشد پس مقدم از ثانی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود
چنانکه گفته ایم • اما اگر تسییر درجه غارب بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع آن مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل
دیگر که تسییر بدوی رسد ببلد این ثانی بود و اگر تسییر الیه را عرض باشد درجه غروب او را استخراج کنند و مطالع
نظیر از درجه غروب ببلد بگیرند ثانی باشد پس مقدم از ثانی کم کنند باقی درجات تسییر باشد **قرعهٔ سیوم** در استخراج

ساعات بعد دلیل از اوتاد و پیش از آنکه تقریر مطلوب کنیم مقدمه گفته میشود و آن چنان است که معلوم است به تحقیق که هر
ربعی از ارباع معدل النهار بشش ساعت مستوی طالع شود و طلوعات ارباع فلک البروج بیش و کم از این باشد بجهت
عروض بلدان پس چون اجزاء دلیلی را که مقدم گفته ایم تسییر خواهند کرد اگر شش اجزاء وتدی بود یعنی برقاب آن وتد باشد
تسییر او چنان کنند که تسییر اوتاد اما اگر مقدم از وتدی دور افتاده بود اینجا واجب کند معرفت ساعات بعد او از آن وتد
چنانکه گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود اجزاء ساعات او پانزده درجه باشد راست و همچنین کردیم اگر در
گذشته است لازم آید که اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات مستوی از وتد تا دلیل معلوم باشد و از دلیل تا
وتد بعد از وی معلوم نبود پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وتد و نسبت او نیز و معرفت اجزاء ساعات
او بر حسب موضع تا بدین دو نسبت مطالع دلیل که او را مقدم خوانند معتدل شود در موضع که باشد و مطالع ثانی که بر او رسیده است
هم معدل گردد میان ساعات بعد مقدم از وتد اما شبهتی که آید برین عمل و آن چنان است که اگر مطالع مقدم را ساعات
بعد از وتد معدل کنند بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزاء ساعات او و اجزاء واجب کند مطالع ثانی را میان ساعات
بعد مقدم معدل کردن چون بعد ثانی را از آن وتد زیادت از بعد مقدم باشد و نسبت او بیشتر و تفاوت او بسیار باشد

میان

میان اجزاء ساعات ثانی و اجزاء ساعات مقدم • اما از روی قیاس چنان بایستی که نسبت ساعات بعد ثانی معلوم کنند
و نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع ثانی را بدان نسبتها معدل کردندی اما دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار
دلیل را بر دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات او حاصل آید چون او را از سی کم کنند باقی اجزاء ساعات نظیر او ماند چون این
مقدمات معلوم شد خواهند که ساعات بعد دلیل بدانند که میان دو وتد افتاده باشد بعد بگیرند از وتد تا دلیل و اجزاء
ساعات او استخراج کنند و آن بعد را بر این اجزاء ساعات قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد چنانکه اگر دلیل
از وتد عاشر در گذشته بود مطالع او بگیرند بخط استوا من اول الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا و از وی کم کنند آنچه ماند
بعد او بود از وتد عاشر و چون آن بعد را از نود کم کنند باقی بعد مانده از دلیل تا وتد طالع پس آن بعد از وتد عاشر را بر
اجزاء ساعات موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات دلیل بود مستوی از وتد عاشر تا آن دلیل و چون آن ساعات بعد را
از شش کم کنند ساعات بعد مانده از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین رابع و طالع افتاده بود مطالع بعد از مطالع دلیل
کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وتد طالع و آن را بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود از دلیل تا وتد
طالع • اما اگر دلیل ما بین سابع و رابع افتاده باشد مطالع نظیر وتد سابع یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی

بدلیل بود از وتد از وتد سابع در برابر اجزاء ساعات دلیل قسمت کنند ساعات به دلیل حاصل آید از وتد سابع **فرع چهارم**
در تسییر دلیلی که مابین عاشر و طالع افتاده بود بدلیلی که در این ربع بود گفته شده است که ما دلیل را تسییر میکنیم مقدم میخوانیم
و مسیرالیه را ثانی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده بود و ثانی هم در این ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و بعد
و تفاضل بعد بعد میان هر دو مطالع و آن را در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل
باشد ✦ اگر فضل مطالع خط استوا را بود بر مطالع بعد تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا هر دو مطالع خط استوا
معدل گردد و همچنین طالع ثانی بگیرند بخط استوا و بعد و تفاضل بعد بعد و هم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل ازوی کم کنند و اگر فضل مطالع بعد را بود
تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا بعد از هر دو عمل مطالع خط استوا معدل گردد پس مطالع معدل مقدم خط استوا
از مطالع معدل ثانی بخط استوا کم کنند آنچه باقی ماند هر درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش روز یعنی این مدت را
تسییر مقدم بثانی رسد و این عمل تسییر جزو معلوم است بمعلوم **فرع پنجم** در تسییر دلیلی که مابین رابع و سابع افتاده بود
بدلیلی که هم در این ربع بود و اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده بود بدلیلی و ثانی نیز در این ربع بود بگیرند مطالع نظیر

مقدم

مقدم بخط استوا و بعد و تفاضل مابین دو مطالع را در ساعات بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید
پس اگر فضل مطالع نظیر بخط استوا بود تعدیل ازوی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بعد را بود تعدیل بر مطالع نظیر بخط استوا افزایند
تا مطالع خط استوا معدل گردد و باز مطالع نظیر ثانی بخط استوا و بعد بگیرند و تفاضل مابین دو مطالع را در ساعات بعد مقدم
ضرب کنند و بر شش قسمت نمایند و تعدیل بیرون آرند چنانکه گفتیم از مطالع نظیر ثانی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود
بروی زیادت کنند و اگر فضل مطالع بعد را بود و مطالع نظیر مقدم بخط استوا از مطالع نظیر ثانی بخط استوا وضع کنند باقی
درجات تسییر باشد **فرع ششم** در تسییر دلیلی که مابین وتد طالع و رابع و دلیل دیگر هم در این ربع بود اگر مقدم میان
وتد طالع و رابع باشد و ثانی هم در این ربع بود و رابع و مطالع بعد و خط استوا و تفاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم
از وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت نمایند تا تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بعد را بود بر مطالع خط استوا تعدیل ازوی کم کنند
و اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل بر مطالع بعد افزایند تا مطالع بعد معدل گردد و بمطالع ثانی همین عمل کنند پس مطالع
معدل مقدم از مطالع ثانی بعد کم کنند باقی درجات تسییر باشد **فرع هفتم** در تسییر دلیلی که مابین سابع و عاشر افتاده بود
بدلیلی که هم در این ربع بود و اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده باشد مطالع نظیر او بگیرند و خط استوا و تفاضل هر دو را

در ساعات بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند و شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر بعد از بود فضل از وی کم
کنند والّا بر وی افزایند تا مطالع نظیر معدل شود و با مطالع نظیر ثانی بعینه همین عمل کنند پس مطالع نظیر مقدم بعد از مطالع
معدل نظیر ثانی بعینه کم کنند تا درجات تسییر بماند **غرهٔ هشتم** در تسییر اوتاد اربع عملیست که پیش از این یاد کردیم تسییر جزو معلوم
بجزو معلوم و دلیل تسییر جزو معلوم آن بجزو مجهول و عمل آن است که اگر تسییر وتد طالع کنند یا دلیلی باشد که بحقیقت وتد باشد
بعد در هر یک سال یک درجه بر مطالع طالع زیادت کنند یا بر مطالع دلیلی که بر درجه بود و او را مطالع معدل خوانند و قوس او بگیرند مطالع
بلد موضع تسییر درجه طالع یا موضع تسییر آن دلیل حاصل آید پس صاحب حد آن درجه را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم دانند
چنانکه ذکر رفته است و نظیر این تسییر موضع تسییر درجه غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد • امّا اگر بر مولود سالها گذشته باشد
و خواهند که وقتی معین بدانند تسییر درجه طالع بدانند • سالهای تمام گذشته بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز
بود حصه هر یک را بجا افزایند تا مطالع معدل شود قوس او بگیرند مطالع بلد موضع تسییر معلوم شود و نظیر او موضع تسییر وتد
غارب باشد امّا همین مطالع معدل را قوس کنند درجه و مطالع خط استوا من اول الحمل موضع تسییر وتد عاشر حاصل آید و نظیر او
موضع تسییر وتد رابع بود و پس احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر او افتاده باشد همین است **غرهٔ نهم** در تسییر دلیل من الوتدین

افتاده بود

افتاده بود بجزو مجهول در این عمل تشبیهی آمده است و آن چنان است که ما هر دو دلیل اگر میان دو وتد است بجزو
معلوم تسییر میکنیم و واجب است مطالع او را معدل کردن ساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل
مناسب هست باینست چون تسییر او بجزو معلوم رانده نمیشود امّا از روی قیاس آن است که معدل کردن مطالع دلیل
جهت بعد او بود از وتد جهت مسیر الیه که تعدیل مسیر الیه تابع اوست و ذکر رفته است که تعدیل مطالع مقدم مناسب ساعات
بعد او بود از وتد و مناسب اجزاء ساعات او بحسب وضع و این هر دو علت اینجا موجود است پس واجب کند مطالع او را معدل
کردن ساعات بعد او از وتد اگر مسیر الیه مجهول است گو باش چون مطالع دلیل معدل کنند تسییر او بحسب برج او در نتیجه چنانکه
هر یک را معلوم کردیم **شعبهٔ چهارم** در احکام مدبرات و قواسم شش انظار **غرهٔ اول** در احکام مدبرات در پیش گفته ایم که مدبر
آن کوکب باشد که تسییر بشعاع یا بجرم او رسیده و حکم آن برج از مدبر کنند تا تسییر در شعاع او بود یا بجرم او پس اگر کوکب مدبر
سعد بود و در اصل مسعود باشد و او در طالع حظی باشد یا در موضع شعاع حاضر بود دلیل کند بر سعادت حال و توانایی در تن مولود و صحت
بدن و دوری بودن از مکروهات عوارض ظاهر و باطن و اگر مدبر در بیت المال حظی دارد دلیل حصول مال باشد و فزونی معاش
و معاونت هر کس و یاری در کارها و اگر در بیت سلطان حظی دارد دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان و یافتن شغل و عمل

نیک و پیش رفتن صناعات و رواج کارها و قوت جاه و رفعت باشد و شهرت و ناجیت و سعادت حال مادر بود و اگر
بدین تعلق دارد ٭ و اگر در بیت سابع تحلّی دارد دلیل مناکحت بود و سعادت از روی زنان و فرزندان و جهان و شرکا و موضعی که
مولود قصد آنجا دارد ٭ و اگر در بیت رابع تحلّی دارد دلیل اولیا و املاک باشد و ارتفاعات و آبادانی جایها و خوشی عیش در
مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارها و قیاس هر دوازده برج همین است ٭ اما اگر مه بر شمس باشد
یا در بیت وقت شمس بود حکم برعکس افتد هر چه گفته شد را وضع دیگر از طبیعت شمس باشد و هر چند از مضرت و اگر شمس منحوس
بوده باشد در اصل یا محترق یا منحوس یا مکسوف و مخسوف و مانند این ٭ اما اگر مه بر شمس یا منحوس باشد به صاحب دوازدهم بود یا در
دوازدهم بود دلیل پریشانی باشد و غلبه دشمنان و در ماندن و حبس و قید و ضعف و درد و اب و اندوه از فرق و اگر مه بر شمس
یا منحوس به صاحب ششم بود یا در ششم بود دلیل بیماری باشد و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتها خاصه که در اول
کهولت یا در پیری و مکروه بود از بنده و خدمتکاران و مردم فرومایه مثال آنست که اگر مه بر زهره بود و منحوس شده در اصل
یا در وقت پس مضرت از بسیار خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب و مانند این بود و اگر زهره و مریخ منحوس
بود مضرت از فسق و فجور و لواطه و طلب حرام بود و شهوت راندن بهیمه و جنایت با زنان و خواهران و مادران و ضرب و قید و حبسها

از نادو مغرا

ارنادو مغرا و بیم و جنون و سهو و مکروه از بزرگان و لشکریان و مردم مفسد و دروغ گوی و مجوزه و مانند این ٭ و اگر زهره بر زحل
منحوس بود مضرت از شهوت زنان پیر و زشتان بود و تنگی معاش و سختی و تهمت و فضیحت شدن بکارهای بیهوده و برگها
از زناده برودت و مکروه از مشایخ و بندگان و خدمتکاران و زنان پیر و مانند آن ٭ اما اگر مه بر مشتری بود منحوس بمریخ در
اصل یا در وقت پس مضرت از غذاهای چرب یا شیرین باشد و کوشش بکار طلب مال حرام بر جهت شرع و مسالوس و
مراعات دروغ و نفاق و سوگند خوردن در سپین مکروه از حاکمان و قاضیان و رنجوری از سبب حرارت و در سپین چیزها
بر اعضا بود ٭ و اگر زحل منحوس شد مضرت از دو هوای کهن باشد و از ضیاع و اهل مجرا و خادمان و مکروه رسیدن
از مشایخ و درویشان و زاهدان و مردم منافق و بی علم و بیماریها از سبب فکر و اندیشه و معاملات اما از شخیره و تدبیر
تا وقتی بود که تسییر در شعاع او باشد یا با جرم او چنانکه گفتیم ٭ اما اگر مه بر عطارد بود یا هر کوکبی که باشد فعل او کند از
سعد و نحس یا در خانه هر کدام کوکب بود ٭ اما اگر عطارد مسعود باشد دلیل قوت رای و تدبیر باشد و ساختن معاملات و بیع و شری و کتابت
و علم و صحبت ارباب قلم و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و نامه و کتاب و اگر منحوس بود دلیل بدی طبع باشد و ضعف
رای و تدبیر و کینه و دروغ گوئی و بهتان و لجاج و مکروه رسیدن از مردم فرومایه و تهمت دادن او و نفاق ٭ اما وجه دیگر

آنست که مدبّر در هر خانه که نحوس چون نحس شود در وقت مدبّر فساد و مضرّت بموضع او رسد از طبیعت آن نحس و منسوبات
او بصاحب طالع و از نسبت نحس بطالع مشتری طالع ثور باشد و زهره در یازدهم بحوت و مدبّر بود در وبال زحل رسد بجلد
و زهره در عقاید مولود را از دوستان که اول بسته بود بحال ایشان خاصه که زنان شریف باشند و اهل نسبت مکروه رسد یا چنین
کسان را مضرّت رسد از بزرگان مولود یا از سفر مولود یا از دین مولود و آن قوم مردم حکیم بوند یا از خاندان قدیم و مشایخ و دانایان
باشند یا در فرزندان مولود رسد یا فرزند مولود بسبب فساد شود یا عشق یا طرب یا اختیار مولود را بکارهای بیهوده آید
از مادهٔ بلغم یا از طرب یا از عشق و سودای فاسد اما اگر مدبّر به سعدی رسد و شود حکم بسعادت باشد از طبیعت آن سعد و موضع
و خانه او و این سعادت مناسب آن سعد باشد با طالع چنانکه اگر سعد مشتری باشد و او در حد حمل اول بود سعادت باقی باشد
و اگر خانه پنجم بود مالی از وجه بی رنج یابد از کار فرزند یا از طرب و این طریق بر نیخ و قیاس است و در عبارت چندان مفهوم
نه افتد مثل بگو و جب باید داشت و موضع مدبّر و نظرهای قبول و ردّ و مودّت و عداوت را اعتبار باید کرد
در احکام تسییر اعظم اول مقدمه گفته میشود که در ثمرهٔ اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم جهت دانستن هیلاج و کدخداست و اوتاد
اربع و آنچه دلیل اصلی است بعوارض سعود و نحوس و دلایل قاطع تا از آنجا استدلال کنند بقا و فنا و حوالیه و سعادت و شقاوت

اورا

اورا پس چون دلیل تسییر عمر بموضع خوف رسد از آنچه نموده ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت آن قاطع و موضع او و
نسبت مسیر و مسیر الیه با طالع اصل و تحویل برج انتها و حکم اعتماد بر این اصول باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست
و تنهای ظاهری یا باطنی است اما اگر تسییر اوتاد یا تسییر نیّرین یا تسییر نتایج در هر دو یا تسییر دلایل دیگر که یاد کردیم و تنهای
افتاده بود یا با پیمان الوتدی اتصالی کرده باشد بموضع نحسی رسد دلیل فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و باطن و قوتهای
نفسانی بر حسب دلیل و موضع تسییر و موضع مسیرالیه اما اگر تسییر دلایلی که نموده ایم بموضع سعدی رسد استدلال کنند
بسلامت حال و قوتها که گفتیم و صحت نفس و قوت سعادتهای داخلی و خارجی اما اگر تسییر بعضی از آن دلایل بسعود و بعضی به
نحوس رسد حکم بر غلبه و قوت دلیل کنند و قبول و ردّ هر یک در اصل و در وقت اعتبار نظر کنند چنانکه گفته ایم و تسییر کدخدا
مانع و عطیه بکثرت تمام و ذهن صافی پس با چیزی از احکام هر یک یاد کردیم بحسب قاسم معلوم تا از آن قیاس کنند
اما اگر قاسم در جهات تسییر آن از دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل مسعود بود دلیل طول عمر باشد و خوشی عیش و سعادتهای تام
مولود از خارجی و داخلی و اگر قاسم نحس باشد خاصه منحوس بود حکم او بر ضد این افتد اما اگر موضع تسییر درجه طالع قاسم مشتری باشد
دلیل بزرگی و ریاست مولود و ریاست گذاری و مشغول بودن بطاعات و خیرات و رغبت کردن بامور آخرتی و طلب مال و توانگری

وتحصیل علوم دینی و رسیدن و یافتن بزرگی و حکومت و نفاذ و رزق بر وجه احسن و مجالست و با وزرا و ائمه و قضاة
و مردم ستوده و معروف و شهرت یافتن بنام نیک و نواختن کرم و پوشیدن لباسهای کبود و غلامان و شدت اعتدال
مزاج و مایل بحرارت و سلامتی تن و قوت و صحت بدن و همه احوال مناسب سال عمر باشد * و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر طلب
لذات و مناکحت و غذاهای چرب و شیرین و راندن شهوت و محبت خوبان و اهل طرب و هزل و لهو و الحان و مزامیر و بویهای
خوش و پوشیدن لباسهای سفید و زنانه و لطیف و باریک و ساختن زینت و اعتدال مزاج مایل برطوبت و محبت و تندرستی
و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر گرانی اندام و کسلمندی و تعویق در کارها و دشواری حرکات بسبب سال عمر و دلیل کند بر تنگی و فقر
و تنگدستی و عجز و صبر و حلم و کم همتی و طمع داشتن و نومیدیها و رستن و کشیدن جور و ظلم و جفا از مردم فرومایه و دون همت
و پریشانی خاطر و افتادن ترس و بیم و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسهای کهنه و بی قیمت و خوردن غذاهای بد
و کهنه و ناگوار و شور و دوستی جستن با مردم جاهل و عمر ضایع کرده و مایل شدن مزاج به برودت و پیدا آمدن
امراض مزمنه و بند و سهو * و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی و تیزی و شتاب زدگی و عیاری و سرکشی و دلیری
و شجاعت و گزاف کاری و ظفر جستن و کار بستن انواع سلاحها و راندن امر و نهی و کوشیدن در آزار خلق و ناحق خوردن

برزیر

برزیردستان و ضعیفان و تلف کردن مال و منال و اختلاط با ارباب سلاح و ترکان و عیاران پیشه گان بی باکان و حرب
و خصومت کردن و کار بستن انواع سلاحها و مفسد شدن در امور آهنگری و پیشه فن فسق و دزدی و ریختن خون
حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامهای حرب و میل مزاج بصفرا و دیگر بیماریها و خوی مناسب سال عمر و اگر
قاسم عطارد باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و تیزی خاطر و فصاحت و معرفت و عقل و تمیز و خواندن اخبار و اشعار و طلب
صحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و اهل علم و حکم و میل بعلوم دقیق و تجارت و بیع و شری عقد معاملات و مصنوعات و دلیل خوشیها
بود از مستوفیان و منشیان و وکیلان و متصرفان و دلیل شیرین زبانی باشد و لطیفه گفتن و در غایت تیزهوش
و دبیری و معلمی و ساختن نقش نقاشی و لعب و لباسها ملون پوشیدن و عمامه داشتن و مزاج او مایل شود بمزاج
برج عطارد و در قسمت فرع سوم در احکام تسییر وتد رابع اگر وتد رابع را قاسم مشتری باشد دلیل کند
بر زیادتی اسباب و املاک و سرا و عمارت کردن جاهای فاضل مثل مساجد و معابد و نیکوئی عواقب امور و سکونت
در مقامهای عالی و یافتن مال خادمه مونث و وزنی دینی و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و اختلاط با علما و قضاة
و بزرگان و مشاهیر * اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر کرم و احسان و نیکنامی و میل بصحبت اهل طرب و تنعم و زنان و خادمان

و رغبت نمودن بر طعامها و شرابها و غذاهای خوش و لطیف و شهرت یابد بر حسن سیرت و اخلاق پسندیده و عمارت
رباع و بساتین و سرایها و حوضها و آبهای روان و دلیل سعادت حال پدران و مادران باشد و یکی حال ارتفاعات
و انواع میوها و گلستانها و سبزها و آنچه برین نسق شاید + اگر زحل قاسم باشد دلیل کند بر عزم و انتقال از مسکن مألوف
و از شهر بشهر و از وطن بوطن و مسکن شدن او از پدران و مادران و دلیل انقلاب احوال و عجایب و بیماری و موت ایشان
باشد و میل کند بزراعت و درخت جایها و عمارت گورخانه و زاویه و رباط و کاروان سرا و یکی یابد از ارتفاعات
خاصه از حیوانات و شدت و سختی بیند از کار نهفته و در دوستی ترش رویی و بیچارگی کند و در مقامها ساکن شود که رنجها
بود و عاقبت اندیش باشد بجدی که کار خود را از آن بزبان آرد + اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر خرابی خانمان و پریشانی
و دهات و املاک و ضیاع و عقار و ساختن مسکن در میان لشکریان و ترکان و گریختن و خوف از بند و زندان و حرب و قتل
و میل بشراب و شهوت و عوانی و راه زنی و دزدی و خیانت و خوف و مکر و حیله و دروغ و آزار به پدران و مادران و مستولی
شدن بیماریهای خونی برین جماعت و قصد ایشان کند و دلیل ساختن جایها باشد و بیدادی کردن و بی نصیب شدن از کارها
خاصه در کارهای آن جانبی + اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر نقاشی تا بجایها و بازارها و جایگاه با شکوه و کوشکها

و رباط

و رباط و کاروانسراها و دکانها و درهم پیوسته و کوشکها و مستغلات و خان رباط و کاروانسراها و دکانها و بیع و
شری و املاک عمارت کردن و بزرگ شدن بر سر اصحاب حرف و صناعات و اهل بازار و انتقال از وطن بتجارت بجایها
و وکیلی و نیابت و آمیختن با اهل دیوان و مستوفیان و عمال و اهل فضل و دبیران و رغبت او بعلم سیاقت و سیاق و دلیل
وفات بهر یکی از پدران و مادران **فصل چهارم** در احکام تسییر و قسمت طالع اگر بر حد طالع مشتری قاسم بود دلیل کند بر راحت و فراغت
از قبل ضمان و ضمانات و مصالح جستن این قوم و دلیل تندرستی مولود بود و صحت و خوشی نفس و خوشی عیش و یکی یابد از پدر
و صلاح حال اهل خانه و منفعت نمودن از ترکها و اهل و عیال و رسیدن بمال بی رنج و بسیار مساعدت دادن و ستد و رنج و غایب
و بودن فرزندان خاصه پسران و مبارکی عقد و نکاح و شرکت و خوشی عیش و صحبت بودن در وعده و بجای آن وفا کردن
طایفه از اهل و عیال بود و بالا دستی جستن و سلطه نمودن ایشان و افتادن کارهای شرعی و دعویها + اگر قاسم زهره
باشد دلیل کند بر قبولیت و عز و شرف از قبل زنان و شریکان و خصمان و ضدان و شهرت و یکی یابد و افزونی محبت
از اهل خانه و دوستی کردن با اصحاب طرب و زنان و راندن شهوت و یافتن نشاط و لذات و رغبت نکاح و تزویج
و شرکت و حصول جفت خوب صورت و لطیف طبع و بسیاری فرح از روی زنان و مراد ایشان رفتن و تسلط ایشان و غریب

وشادمانی کردن و افتادن سفر با خیر و نفع و یافتن مال از نادیدی دوستان و فرزندان خاصه دختران و رای
صایب و راستی سخنان و محبت و مودت ❖ اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر سختی و کدورت میان مولود و فرزندان و خصمان و
سرکشان و طمع کردن در زر یا به زور مال و قصد خصمان و رسیدن زیان از ایشان و خوف از دزدان و جایهای کهن و ناسازگاری و بدخویی اهل خانه
و انباز و نمودن خیانت ایشان و افتادن به غربت و رنج و مشقت و تنگدستی ایشان و بیماری یا موت اهل و عیال و
فرزندان و افتادن طلاق و فراق و بیم بیماری و مرض سوداوی به ضعف و قوت شهوانی و نشاط باشد و بیم هلاکت
و شرکت و خوف از موت اهل بیت بود و خصمان قصد کنند و حیلت و کید اندیشند و بیم جنبه از فعل خود و بیم سفر و احکام
اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر خیانت زن و انباز و افتادن خصومت و خصمی از سر تو نه بیرون آید و نشاید در آن وقت
امانت نهادن و راز گفتن و سفر کردن و زن خواستن و انبازی کردن و دوستی لشکریان و ترکان داشتن و دلیل
کند بر ساختن اهل خانه با غیری و افتادن خصومت و خشم رفتن او و چیزی یا دزدیدن و بمردم دادن و قصد کردن و خیانت
اندیشیدن و باشد که بر عهدت مولود خطا رود یا چوبی رود و اندیشهای خطا کند و تدبیرهای ناصواب و غضب با زنان
زنان بروی و او بدی و راندن شهوت و پیدا لواطت مشهور شود و محمود را در فضیحتها اندازد و از بدراهی بی

اعتقادی

اعتقادی خاصه در دین و مذهب   اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و معامله و افتادن به غربت
به تجارت و آموختن علم از طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای و تدبیر بود در معیشت و وقت و فراست و شناختن مزاج
مردم و میل نمودن به علما و امردان و افتادن خصومتها به سبب زنان رفتن مال او به طراری و زرق و اگر نکاح
کند زن زیرک و فاضل به دست آرد و عاقل و هوشیار و که با تو و زبان آور و مولود بسیار متهم شود و در حق او بد گویند لازم
و با او در زبانی کنند خاصه زن و انبازی و بر وی نفاق عذر کنند و او به سبب نفاق خصومتها افتد و مال او طراری
برند و او را از راه مکر و حیله در فتنه آرند **ثمره پنجم** در احکام تسییر و قسمت اگر موضع تسییر قاسم مشتری بود دلیل کند
بر شغل و عمل و خیر و پیش آمدن کارهای نیک و نافع و دلیل توانگر بود و دولت کارها و قبولیت بزرگان و خداوندان
دولت و معارف ملک و میل نمودن با مور آخرت و کارهای دینی و طلب صحبت ملوک و وزرا و حجاب و نواب و اثر قضا
و راندن حکم و افزونی جاه و رفعت و منزلت و پیش رفتن بازرگانیها با سود و نمودن کرم و شفقت و توانگری و
دوستی با اهل طاعت و زهد و علما و رغبت به علوم دینی و توبه و ندامت و پنهان اسرار و حفظ ناموس و دلیل سلامت
احوال او در وجود و صحت و سلامتی و حرص مولود بر طلب مال و جاه و منزلت ❖ و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر عمل داری و بزرگی

وجامه فروشی وعطاری و امیر مطربان و زینت سازی و بیع و شری برده و انواع پیرایه و حلیها و علامت
خاتونان و خادمان و جوانان و مماشات با این طبقه از مردم و افزونی جاه و رتبت و حرّی و اصحاب طرب و زدن مزامیر
و اوتار و مشهور شدن به عاشقی و یافتن منفعت از طبقات زهره از بزرگان و مردم خوب صورت و نیکو سیرت و لطف طبع
و تازه رویی و سعادت و خوش عیشی و زندگانی منطف با مادران و خواهران و دوستان و توانگری و عزت و رسیدن
به مراد و بهره از لذات این جهان باشد ✦ و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان و بر کارهای
کهنه و گذشته و دعویهای دیرینه و توقع افتادن از خشم بزرگان و از شغل و عمل و منفعت و نزلت و خوف در
اندیشهای محال و معزول شدن از شغلهای دیرینه و پیش آمدن کارهای درشت و محنت و خوف از رسانیدن
سختی به مردم و نمودن ظلم و جور و خوض کردن به کارهای دشوار و بیم افتادن از بلندیها و خوف از جاهای تاریک و
صحراهای هولناک و مشغول شدن به کار زراعت و عمارت و آبادانی زمینهای خراب و توانگر شدن و شهرت یافتن
بر نسبت و خوف مادر بود یا بیماری مجب ✦ و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر رغبت سلاح و خدمت سلطان و امرا
و لشکریان و طلب جاه و حکومت و آرزومندی جستن حرب و مکر و حیله و خدمت و کارهای با خوف و میل بر بدفعل

وبیم زخم

وبیم زخم و جراحت باشد و رنجانیدن خلق و خیانت و تبه کاری و ظلم و دزدی و یاری با دزدان و رندان و از
در افتادن به آتش بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاحها و کار بستن و خلاف هر جایی که کند زود و بد و باز گردد
و سبب هلاک و قتل او شود و مادر او را خوف باشد از قتل یا بیماری   اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر طلب صحبت سلطان
و اکابر از کتب دبیری و فضل و شعر و وعظ و فصاحت و بلاغت و تکلم و یافتن شغل و عمل چون نیابت یا وکالت
یا محی یا طبیبی یا کارهای دیوانی یا منجمی یا خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و ناحیه و توانگری و تصرف
جاها و چیزها باشد که بازرگانی کند و بیع و شری قماشهای نفیس و نفیس و برده و رغبت به اختلاط ارباب
عقل و هنر و تمیز و فضل   حکم نیرین آن است که اگر آفتاب در اصل یا در وقت تدبیر یا قاسم کدخدا باشد
ناظر بمودت بود زیادت کند طلب صحبت ملوک و توانگری و جاه و رفعت و شهرت و قوت عقل و عزیزی و پیش رفتن
کارهای آخرت و نیکویی رای و بر سایه حکومت و سروری شود و اثر او مانند اثر مشتری باشد   اما اگر قمر بر
یا قاسم کدخدا باشد یا ناظر بود از تقویت او کم کند و مانع سعادت او شود   اما اگر این احوال قمر را باشد
بمودت همچنان اثر ما کند اما کمتر از آفتاب و زیادت کند قوت عقل و کارهای اینجهانی را پیش برد

و بزرگی یابد بر عوام الناس و اقربا ● امّا اگر مدبّر با قاسم نحس بود بکاهد از نکوئی او بقدر قوت و قبول
امّا اگر ناظر نیّرین بعداوت بود مضرّت رسد و فساد مزاج باشد چنانکه یاد کرده ایم در نمرهٔ دوم ● از شعبهٔ اول
و اگر محترق باشند خوف موت بود امّا حکم استیلاء کواکب با بودن ایشان در اوتاد خاصه در عین وتد
همین باشد و بارها گفته ایم که احکام مناسب شخص باشد و شرف او و حشمت او و مناسب سال عمر او و قبول ورد
و مدبّر و قاسم و احوال هر یک **نمرهٔ ششم** در ترجیح قاسم با دلایل اصل بوقت احکام شرط درین صنعت آنست
که بوقت احکام کنند به قاسم تا در اصل قوی بوده است به قوتهای ذاتی و عرضی یا ضعیف اگر قوی بوده است
بقدر قوت در رسانیدن سعادت زیادت کند از آنچه گفتیم و در شقاوت بکاهد و اگر ضعیف بوده است
از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید ● امّا در سعادت و شقاوت قاسم با دلایل طالع در اصل نسبت نهد
بدان طریق که بنگرند تا قاسم را و برج تسییر را با طالع چه نسبت است از طالع و برج تسییر هم چنین با قاسم
و قاسم در موضع تسییر حظّی دارد غیر حصه هیچ حظّی ندارد یا این برج او را جایگاه بوده است و به اندازهٔ شهادت
و قوت و قبول ورد او احکام نهند و در آمیزند قاسم را با دلایل اصلی و اتصالات و انصرافات و بنگرند

قبول ورد

قبول ورد هر یک را در موضع خود در اصل و در وقت و همچنانکه تسییرات را اعتبار است سیر کواکب و حلولات هر یک را
اعتبار است که هر یک بوقتی دوری تمام کنند در دوازده خانهٔ طالع پس واجبست تسییر کواکب بعضها نه و نظرهای
هر یک را با قاسم اشتراک دادن و هیچ طرف را ضایع نگذاشتن و تسییر همه رسیدن بقدر قدرت و احکام بر دلیلهای
قوی تر نهادن که اثر آن ظاهرتر بود امّا نمره برین شعبه آن است که چون دلایل اصلی را از کواکب و مراکز و بیوت و
سهامات تسییر اعظم رانند هر سال که طالع تحویل کنند و برج انتها برانند تا معلوم شود که تسییر کدام دلیل بموضع سعد
یا نحس رسیده است و حکم سعادت و نحوست مدلول از آنجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج را با طالع چنانکه نموده ایم
امّا از رسیدن تسییر طالع سنوی و شهوری و تسییر طالع تحویل بسعود و نحوس و شعاعات هر یک از اصلی و فرعی حکم آن
سال و شهور و ایام او کنند و نیک تأمل کنند که این تسییرات با دلایل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت و ضعف
و سعادت و نحوست و احکام بر مقتضای آن نهند ● پس اگر تسییر اعظم از حد سعد بحد نحس نقل کند قطع عمر کند و مضرّت
او سالها بر دارد ● امّا اگر تسییر سنوی از حد سعد بحد نحس نقل کند مضرّت در ماهها بود ● و اگر تسییر شهوری یا تسییر طالع
تحویل از حد سعد بحد نحس نقل کند زحمت او روزها بود و اگر این تسییرات از حد دو نحسان بحد دو سعد نقل کند منفعت

مضرت هر یک بر منفعت نقل شود چنانچه از مریخ به زهرت پیوندد و از بیماری به صحت و از غم به شادی و همچنین
و کیفیت مضرت و منفعت مناسب طبیعت تیر و موضع او در قایم بود و مناسب موضع قایم دقایقهای او با طالع اهل

شعبه پنجم در احکام زمانها و صاحب دور و فرداران سرانجام **جزو اول** در حکم زمانها و صاحب دور بدانکه حکمای یونان احکام
نجوم را بر جزو اشارت کرده‌اند و اهل بابل از آن رموز چیزی داده‌اند و اهل فارس و هند شرح آن اخبار کرده‌اند و از آنجمله
یکی زمانهای مولود است و این عمل را با اهل بابل نسبت کنند و فردار مفرد خوانند و اهل انجیل بر عطیه کبری آفتاب است
که صد و بیست سال است و آن را بر هفت کوکب قسمت کرده‌اند مختلف چنانکه قسم اول از وقت ولادت تا مدت
چهار سال قمر راست بعد از آن قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت سال و قسم آفتاب
نوزده سال و قسم مریخ پانزده سال و قسم مشتری دوازده سال و باقی تا آخر عمر قسم زحل است و هر کدام
کوکب که در صورت طالع قوی‌تر بود مولود در آن زمان مستعدی تربیت او نیکو حال و با دولت و سعادت بود مناسب
کوکب با طالع اما در چهار سال تربیت قمر مولود ترقی کند زود زود و با دولت و سعادت مناسب کوکب و در لحظه از حالی به حالی
همی گردد چنانکه قمر و غذاهای او همه تر باشد و میل او به چیزهای آبی بود چون انواع میوه‌ها و لبنیات و امثال این

و بعد از چهار سال

و بعد از چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده سال و قوت فهم وی روی به ترقی نهد و آغاز کند مولود
دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلیم در وی مؤثر باشد و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتها و دانستن اعمال
و آداب علم و فرهنگ نیک و بد بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد تا تمام بیست و دو سال آغاز کند در وی حرکت منی
و جنبیدن شهوت و آرزو بردن صحبت و طلب لذات و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن
و آنچه تصرفات حیوانیست و بلی عاشقی کردن بعد از بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام چهل و یک سال
مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید و قدرت بر چیزها خواهد و از هزل و لعب وی به جهانت و وقار آرد و
میل به خیرات و امور آن جهانی کند و ترحم و کرم پیشه گیرد و بخشایش کند و سروری طلبد + بعد از چهل و یک سال
تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند به پدید آمدن قوت حرص و بخل و سخت کوشیدن و دوستی گرد آوردن
و آزار صدیق و کسب مال و معاش و اندیشه کردن بسیار در امور و آگاه شدن بر ضعف قوتهای بدنی و حواس و پوشیده
داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کمی شهوت و لذات + بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری
مستولی گردد طلب نام نیک دارد و جهد در کارهای دینی کند و فروتنی پیشه گیرد و رنج و مشقت در کارهای دنیوی نکند

کند و جوهر را مسعود امور پسندیده گرداند و خیرات و طاعات بیش کرد بعد از شصت و هشت سال تا آخر عمر زحل مستولی
گردد و پدید آید کسالت و دشواری حرکات و در روی شهوات و لذات فانیه و مزاج سرد گردد و ماندگی و سستی که خواب بود
و از مردم ملول شود و تنهائی جوید و از این جهان روی بدان جهان آرد و چون سالک بجائی رسد که سخت کشش حاصل شود
و چاره طلبد **فرقه دوم** در قسمت فردارات قمری است و او منسوب است به اهل فارس و آغاز این فردار در طالع روزی
از آفتاب و در طالع شبی از ماه است و این عمل بر هفتاد سال شمسی نهاده اند به این طریق که قسمت کرده اند هفتاد را بر هفت
کوکب مخالف چنانکه آفتاب را ده سال است و ماه را نه سال و زحل را یازده سال و مشتری را دوازده سال
و مریخ را هفت سال و زهره را هشت سال و عطارد را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت
تا تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب هر کوکب یکسال و پنج ماه
و چهار روز و هفت ساعت رسد پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت کند بعد از آن شریک آفتاب
زهره شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب زهره تمام بگذرد بعد از آن شریک آفتاب عطارد شود و زهره و هر دو
تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز تمام شود بعد از عطارد شریک آفتاب قمر شود بعد از قمر زحل و بعد از مشتری و بعد از مریخ

تا ده سال

تا ده سال فردارات آفتاب تمام شود + بعد از ده سال نوبت فردارات به زهره رسد در اول سال یازده
یا که نصیب خود تنها تربیت کند بعد از آن شریک زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد از آن شریک زهره قمر
شود بعد از قمر زحل و بعد از مشتری و بعد از مریخ و بعد از شمس و فردارات زهره بر شرکت آنان تمام شود + بعد از هژده
نوبت فردارات به عطارد رسد چون نوبت او با شریکان تمام شود نوبت به قمر رسد بر همین قیاس تا تمام هفتاد سال
اما اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا مدت نه سال صاحب فردار قمر باشد و چون نه سال را بر هفت کوکب قسمت
کنند هر یکی را یک سال رسد و سه ماه و دوازده روز و چند ساعت پس این مدت قمر تنها تربیت کند بعد
از آن زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری شریک شود و بعد از مریخ و بعد از آفتاب و بعد از زهره
و بر شرکت عطارد تمام شود فردارات قمر + بعد از نه سال نوبت فردار به زحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد
نوبت به مشتری رسد و بعد از مریخ و با شریکان تا هفتاد سال به عطارد تمام شود و ما جدول نهادیم و مدت فردارات
هر کوکبی را بر هفت قسمت کرده نصیب هر یک را دوری نهاده تا وقت عمل محتاج نشود به قسمت کردن پس از این کوکب
هر کدام قوی حال بوده باشد در اصل چون نوبت فردارات با شرکت بود به سعادات بعد از طبیعت خود و شریک خود

جدول سنین فردار کواکب

	الکواکب	سنین	شهور	ایام	ساعات
ی	شمس	ا	ه	ل	ل
ح	زهره	ا	ا	کا	ل
یج	عطارد	ا	ل	ک	کا
ط	قمر	ا	و	یه	ید
یا	زحل	ا	و	اه	ید
یب	مشتری	ا	ب	ید	ه
ز	مریخ	ا	ا	و	ه

و مناسب نسبت خویش وقت شرکت دادن سعادت
بهتر آید از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف بود چیزی
زیادت نکند و این را مثال آن است که طالع میزان کرا از
اول سال یازدهم صاحب فردار عطارد شده و عطارد قوی حال بوده است
و زهره تثلیث زحل تمنای سفر افتاد و کجذبت پدر زیرا که زحل دلیل پدر است و دلیل طرب و فرح است از روی حال چون
سال بیست به آخر رسید شریک عطارد قمر شد سفر پیش آمد و در آن سفر با بزرگان مجالست افتاد که قمر صاحب عاشر است
از سبب علمی و چون سال بیست و دو به آخر رسید شریک عطارد زحل شد با جماعت حکما صحبت افتاد و علم نجوم تحصیل شد
و در وسط سال بیست و چهار شریک عطارد مشتری شد باز فرزوی مراجعت نموده شد و آخر سال باز گشته شد و در اوایل
سال بیست و شش شریک عطارد مریخ شد باز حل کرده شد و بنده را دعوی با افتاد که هر چیز به بهرام نجس داده بود
به قرض قدر هفتصد دینار و آن دعوی پیش امرا عهد افتاد و به سبب ضعف مریخ آن پول حاصل نیامد و آن تجارت
منهزم به خراسان رفته و در اوایل سال بیست و هشت شریک عطارد آفتاب شد با ملوک و معارف عهد معرفت زیادت گشت

ابی

به سبب آن عمل چون سال سی را رسید شریک عطارد زهره شد تا تمامی یکسال کوشش قوی رفت و در تحصیل
این علم و کار بستن او و با استادان عشرتها و طربها در میان افتاد و با زنان و جوانان بسیار عشرت نموده در این جا
ختم شد • اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یکسال اول بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم
دو کوکب که تحت فلک صاحب طالع است و سال سیوم بر همین قیاس تا سال هشتم صاحب دور کبار زحل صاحب طالع بود
تا سال پانزدهم تا چند اگر عمر باشد بر همین قیاس دور میکند اما نزدیک اهل بابل سال اول ساعت ولادت
دور از ساعات متوقع و سال دوم کوکبی بود که صاحب ساعت دوم باشد از ولادت بهمین ترتیب که گفته شد برج کدام
کوکب که قوی حال بود در نوبت دور او احوال مولود نیک باشد مناسب طبیعت آن کوکب چنانکه یاد کرده ایم

نزهه سیوم در نسبت علم موسیقی با کواکب و ختم کتاب بدانکه علوم بر دو گونه است نقلی و عقلی آنچه نقلی است
علوم شرایع است و آن چهارده سیزده است و ما به انتها ایمان داریم • و آنچه عقلی است بر سه قسم است طبیعی و ریاضی
والهی و بعضی گویند چهار است اول منطق است و علم منطق میزان و معیار دانشهاست که بدو دلایل براهین و قوانین
دیگر راست شود • و فایده علم طبیعی حفظ صحت است و دفع علت و فایده علم ریاضی اطلاع بر فنون است

از امور دنیوی و علوم متفرقه چون نجوم و موسیقی و غیره • فایده علم الهی سعادت آن جهانی است و سعادت دو جهانی و از هر یکی
از این علوم بر چند اقسام است • از آنجمله علم موسیقی یک قسمی است از اقسام علوم ریاضی و این لفظ موسیقی لقب یونانی است
و علم موسیقی به هر کس نسبت دارد زیرا که بهره و نازل شد • و عبارت از این علم در نسبت مناسبت آوازها است و مقام مخرج
هر یک پس او ماده بود و مناسبتها صورت و معرفت مناسبتها جز به هندسه و حساب نباشد و حساب چند بود و آن
بر دو قسم باشد اول از هم پیوسته که آنرا متصل خوانند و آن سه نوع بود خط و سطح و جسم • و معرفت مبادی جسم و ذات
جسم و آن چنان است که اگر قدری موم را گاه دراز کنند و گاه گرد جسمیت او به هر حال باقی ماند اما مقدار او تغییر پذیرد
پس مقدار جسم و غیر ذات • اما قسم دوم را که منفصل گویند یک نوعست و آن عدد باشد پس در حقیقت که منفصل شمار بود شمار
از جمع شدن وحدتها بود پس واحد بر دو نوع بود مجازی و حقیقی مجازی چون اجرام علوی و اجرام سفلی باشد
که هر یک را شریک و اجزا متصور توان کردن • اما واحد حقیقی ذات باری تعالی بود که کثرت و قسمت بر وی جایز
نباشد • اما محاسبان یکی را نخوانند مبداء عدد گویند و دو را مبداء جمع گویند و عدد آن باشد که نصف مجموع
دو طرف او مثل او بود چنانکه چهار یک طرف سه است و یک طرف دیگر پنج است و چون سه با پنج جمع کنند هشت باشد

نیمه او چهار بود

نیمه او چهار بود و قیاس دیگران همین است • و گفته اند انواع عدد چهار رده است چون زوج و فرد و تام و ناقص
و کامل و آنجمله معروف است پس شمار محتاج وحده بود و هر چه محتاج باشد ممکن الوجود بود و باری تعالی واجب الوجود
باشد لا به در رفت شمار ریاضی • چون این مقدار معلوم شد بدانند که اصل پرده‌ها هفت است و از هر یکی فرعی
تخریج کرده اند که مجموع چهارده باشد • و تمام هر پرده‌ها بر پرده راست است و هر پرده راستی است بکوکبی چنانکه
پرده نوا منسوب است بزحل و پرده حسینی زاید اوست • پرده بوسلیک منسوب است بمشتری پرده که اشته
زاید اوست و پرده راست منسوب است بمریخ عشاق زاید اوست • پرده عراق منسوب است به آفتاب و پرده
اصفهان زاید اوست • پرده نگارین منسوب است بزهره و زیرافکند زاید اوست • و پرده زیرافکنده
کوچک منسوب است بعطارد و پرده نهاوند زاید اوست • پرده راهوی منسوب است بقمر و پرده بسته زاید اوست
اما بعد از این چهارده اصل آوازه دیگر است نازک چون نوروزک و مخالف و حجاز و ساز و کردی و مایه
و شهبری و نیریزی • آوازهای اصل و آنجمله از هر کتاب به هم جز و درین پرده‌ها که تصنیف دیگر اوست ده
مگر از آن چهارده اصل یکی با فرع در آمیزند اما آنچه تقریر افتاد و قواعد متقدمانست و مصطلحات ایشان چون ابن السبیل

وابن المنجم و محمود مکرم و عجب الزمان و دیگر بزرگان اما متأخران این اسامی اصطلاحات را گردانیده و نغمه

و آوازهای دیگر تخریج کرده از او تخریج این اصطلاحها مگر پرده راست که به سبب اسامی تصرف در وی راه نیافته است

و در این زمان این فن به غایت و نهایت رسیده است و در رتبه کمال است تصنیفهای صفی الدین عبدالمؤمن و شاگردان او

و دیگر کسان کتابها ساخته اند اما او در موسیقی بی نظیر بود و شایع شدن این عمل آن است که قران در میزان

که ذکر او رفته است دال بوده است بر قوت گرفتن اهل طرب و بکمال رسیدن این علم و بعد از این قرانی دیگر در جوزا شد

و زهره در میزان بود و عطارد در سنبله و این قران دال بود بر قوت گرفتن اهل حکمت و مستوفیان و ظهور علوم دقیق

و شعر و آن چنان فاش گشت که عوام خلق جهال قوال و شاعر و طبیب و منجم و رمال شدند تا بجایی که مقوم تقویم را

هیچ قدری نماند **اما در ختم کتاب** چون پیشوای اهل احکام بطلمیوس این علم را به لفظ ثمره خوانده است جهت آنکه هر

طالبی علم را باید شناختن تا جمیع طالع و اوضاع دلایل او به نیکویی نماند پس واجب کند در صورت طالع تفکر و تأمل

نیکو بجای آرند و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازند بر اصول و قواعد این صنعت تا حق او گذارده باشند و شرایطی

که در دیباچه مذکور است در راه عقاید و امانت بکار دارند اما آنچه این فقیر در این کتاب یاد کرده است از اقاویل

استادان

استادان متقدمین و متأخرین رحمهم الله بود او رسیده است با کلمه چند از محصول و تجارب خود که بر او مزید نمود چون

پیوسته صورت طالع سلاطین و اکابر و مخدومان در نظر بود از هر یکی تجربه و فایده بعد رحال هر شخصی حاصل آمد و در این

کتاب ثبت نمود و از حق تعالی توفیق خواست بالتمام والله الموفق

انجام یافت این کتاب بجزء مفرزه در سفر [illegible] در کتابخانه مرحوم علاء فیروز از روی دو نسخه قدیم که یکصد سال قبل از این نوشته شده بود

اما هر دو کتاب غلط و سهو بسیار داشت بنابراین حقیر ناسخ این انجمن منجم که بعضی از اغلاط که بعد معلوم و مفهوم شد لهذا در زوایا

هر کدام که معلوم شد به تصحیح آن کوشیده و درست نمودم امیدوارم که هر گاه تصحیح [illegible] بیند بکرم عمیم خود عفو فرمایند که بجز هیچ تقصیری نیست و از بنده گستاخی [illegible]

و دیگر چون مرقوم اسم برنامه بود [illegible] از این سبب غلط زیاد تحریر یافت تحریر [illegible] شهر [illegible] سنه ۱۲۹۲ هجری [illegible]

روز [illegible] سنه [illegible] ۱۳۴۶ شمسی [illegible] یزدجردی

در بیان قواعد متفرقه و فواید نجومیه در کسوفات وغیره از کتب خانه فیروز هر که میرا از آنها پاینده برداشتم ودر این چند ورق نجمه وغیره انباشتم

[illegible]

باب دوم از قول محمد عبدالله بن جنیدی که در شرح زیج الغ بیکی بیان فرموده در معرفت کسوف چون قمر جرمی کثیف است
وصیقلی و آفتاب بالای او عظیم است چنانکه در علم ابعاد و اجرام مبین شده است و ابدا نظر زیادت از نصف از قمر مستنیر
بود در جانب آفتاب بود و از ظل قمر در خلاف جهت آفتاب مخروطی حادث شود بر قیاس مخروط ظل ارض و آن را
مخروط ظل قمر خوانند پس اگر در وقت اجتماع مرئی خطی از بصر خارج شود و بجرم شمس رسد در ظل این مخروط افتد
بالضرورة نور آفتاب بجهت کثافت جرم قمر از بصر ناظر محجوب شود و این حالت را کسوف گویند پس اگر همه آفتاب بر تمام
محجوب شود از بصر ناظر کسوف کلی بود والا جزئی و کسوف امریست که عارض آفتاب شود به نسبت با ابصار و در ذات
آفتاب هیچ تغیری پیدا نشود و از این جهت در بعضی مواضع کسوف باشد در اجتماع و در بعضی مواضع دیگر هم
در آن اجتماع کسوف نباشد یا اگر در مقدار منکسف تفاوت بود و از این جهت در کسوف به معرفت اختلاف منظر احتیاج
است بخلاف خسوف که حالی است که جرم قمر را عارض میشود بذاته پس آنجا احتیاج به معرفت اختلاف منظر نیست

مگر که خسوف دیگری از دو طرف شب واقع شود که آنجا رعایت اختلاف منظر باید کرد تا معلوم شود که فوق الارض
خواهد بود در تمام ازمنه خسوف یا نه   و بعد از تصور معنی کسوف بجهة الفاظ مصطلح که در این باب واقع است میگوییم
که اجتماع مرئی آنست که شمس و قمر بوجهی واقع شوند که خطی از بصر ناظر خارج شود بر جرم هردو گذرد خواه بمرکز
هردو گذرد یا نه   تقویم مرئی قوسی است از منطقة البروج ابتداء از اول حمل بر توالی تا تقاطع آن با دایره عرضیه
که بطرف خطی گذرد که از مرکز بصر خارج شود و بمرکز کوکب گذرد + و عرض مرئی قوسی است از دایره عرضیه که بطرف
خط مذکور گذرد مابین منطقة البروج و طرف آن خط از جانب اقرب + ارتفاع مرئی قوسی است از دایره ارتفاع
مابین افق و طرف خطی که از بصر خارج شود و بمرکز کوکب گذرد از جانبی که اقرب از آن نباشد و مقدار آن زاویه ایست
که بمرکز عالم حادث شود از دو خط که یکی فصل مشترک میان دایره ارتفاع و افق باشد + و یکی دیگر هم در
سطح دایره ارتفاع موازی خطی که از بصر خارج شود و بمرکز کوکب گذرد + اختلاف منظر بدایره ارتفاع زاویه ایست
حاده که بمرکز کوکب حادث شود از دو خط که یکی بمرکز عالم رود و یکی بموضع ناظر و بعبارت دیگر قوسی است از دایره
ارتفاع مابین دو خط که از مرکز عالم خارج شود در سطح دایره ارتفاع که یکی بمرکز کوکب گذرد و یکی موازی خطی که از بصر ناظر

خارج شده

خارج شده بمرکز کوکب رود + اختلاف منظر مطلق قوسی است از دایره ارتفاع در فلک آفتاب مابین دو خط
که یکی از مرکز عالم بمرکز قمر گذرد و یکی از موضع ناظر هم بمرکز قمر گذرد و این فضل اختلاف منظر قمر بود بر اختلاف منظر آفتاب
+ اختلاف منظر طول قوسی است از منطقة البروج از جانب اقرب مابین دو دایره عرضیه که یکی بطرف خطی گذرد که
از مرکز عالم خارج شده بمرکز کوکب رود و یکی بطرف خطی گذرد که از موضع ناظر خارج شده بمرکز کوکب رود + و اختلاف
عرض مجموع هر دو عرض حقیقی و عرض مرئی کوکب است یا فضل یکی بر آن دیگری   اختلاف ساعات زمان مابین
اجتماع حقیقی و اجتماع مرئی است   هر اجتماع که بروز باشد یا در دو طرف شب کمتر از یکساعت و ده دقیقه
گذشته از اول شب یا مانده تا آخر شب و بعد جزو اجتماع از عقده بعد از راس یا پیش از
ذنب کمتر از ٤ یه باشد یا بعد از ذنب و پیش از راس کمتر از ٢ لط باشد
در معظم عمارات کسوف ممکن بود   ساعات سقوط در معظم عمارات از یکساعت و ده دقیقه در نمی گذرد چنانکه از
از استقراء جدول ساعات سقوط معلوم میشود پس چون بعد آن زمان از طلوع یا غروب کمتر از این بود ممکن باشد در کسوفی
که ساعات کسوف او این مقدار بود که اوایل کسوف یا اواخر او ممکن مرئی شود   اما تعیین مقدار بعد از نقطه عقده در جانب شمال

باجنوب محتاج بتفصیل است و آن چنانست که چون قمر در جانب شمال از سمت الرأس باشد غایت اختلاف
عرض در حدود شمالی در اقلیم اول است چه در آن اقلیم منقلب صیفی در جانب شمال می افتد از سمت الرأس زیاده از
هر موضع که عرض آن از میل کلی کمتر است و چون عرض قمر جنوبی باشد اختلاف عرض در این صورت قمر را به منطقة البروج
نزدیک گرداند و بطلمیوس در فصل چهارم از مقالهٔ ششم مجسطی آورده است که به استقرا معلوم شده است که در این
صورت اختلاف منظر عرض شصت دقیقه باشد . و اختلاف طول در این وقت لد دقیقه است و ما طریق اختلاف
این استقرا به تفصیل در شرح مجسطی آورده ایم و این وقتی تواند بود که قمر در حضیض تدویر باشد و غایت نصف قطر قمر
در کسوفات کو است و غایت نصف قطر آفتاب له مجموع آنها باشد ا پس بعد از عقده
آن مقدار باید که اقتضای عرض کند و چون این مجموع را در جدول عرض قمر مقوس کنند قوس آن ط
باشد و چون اختلاف طول بر آن افزایند لا شود پس چون قمر جنوبی العرض باشد و بعد او از عقده کمتر
از لا باشد کسوف ممکن باشد و چون قمر در جانب جنوب باشد از سمت الرأس غایت اختلاف عرض در اقلیم
هفتم بود که میل منطقة البروج در جانب جنوب آنجا بیشتر باشد از دیگر مواضع و آن چنانچه به استقرا معلوم کرده اند

وبطلمیوس

و بطلمیوس در مجسطی آورده است نح دقیقه است و اختلاف طول در آن وقت ه دقیقه است پس چون
عرض حقیقی قمر در وقت اجتماع در جانب شمال الا نح باشد که مجموع غایت نصف القطرین و غایت اختلاف
عرض است در اقلیم هفتم تماس بر این ممکن باشد و چون در جدول عرض قمر مقوس کنند قوس آن باشد رنط و چون
اختلاف طول بر آن افزایند حاصل شود د مه پس چون قمر شمالی العرض باشد و بعد او از عقده کمتر از این باشد
کسوف ممکن بود و الا نباشد **و بجهة معرفة کسوف دو طریقه ذکر کردیم یکی طریق عمل و دیگری
طریق جدول** . ظاهر است که طریق جدول هم عملی است لیکن بجهة تمیز اول را تخصیص کرده است بعمل و یعنی اول
را طریق برهانی گوییم و ثانی را طریق عملی . **اما معرفة کسوف بجدول طریقش آنست که باذاء جزء
اجتماع و ساعات بعد اجتماع حقیقی پیش از زوال یا بوقت زوال هر یک از اختلاف
منظر طول و اختلاف منظر عرض برگیریم**   مراد از بعد بعد از نصف النهار است و زوال هم نصف النهار است
و ابتداء زوال آفتاب از دایرهٔ نصف النهار یا ابتداء زوال ظل مقیاس از خط نصف النهار متصل بزمان نصف النهار
است و بدانکه شش جدول وضع کرده است بجهة عروض مختلفه و در اعلی و اسفل بروج اجزاء اجتماع اند ضبط کرده است

وساعات نصف النهار آن عرض را بازاء هر برجی در جدول وسط عرض ثبت کرده است و از دو جانب آن بتفاضل
یکیک ساعت تا ربعات نهار اطول آن برج وضع کرده است و بازاء ساعات و بروج اختلاف ساعات و اختلاف
عرض وضع کرده است و آنچه در جدول از ساعات و اختلاف وضع کرده است همه باعتبار اول آن برج است واگر از اواسط
برج بود تعدیل باید کرد بر آن طریق که گفته شد ده درجه سرطان جزو اجتماع بود و ساعات نصف النهار چهار بود بازاء چهار ساعت
تحت اول سرطان و چهار ساعت تحت اول اسد اختلاف از جدول برگیرند و تفاوت میان آن دو اختلاف در ده درجه
ضرب کنند و حاصل را بر سی که عدد درجات برج است قسمت کنند و خارج قسمت را بر اختلاف اول سرطان افزایند
اگر در تزاید باشد و از آن نقصان کنند اگر در تناقص باشد واگر با ساعات تامه کسور باشد آن را نیز تعدیل کنند
مثلا در مثال مذکور چهار ساعت و چهل دقیقه بود اول بازاء چهار ساعت تحت اختلاف سرطان و اسد معدل سازند
چنانکه گفتیم و بعد از آن بازاء پنج ساعت تحت هم اختلاف سرطان و اسد معدل سازند و تفاضل میان هر دو اختلاف
معدل بگیرند و در چهل دقیقه ضرب کنند و حاصل را بر اختلاف معدل که بازاء چهار ساعت حاصل کرده اند افزایند اگر در تزاید
بود والا از آن نقصان کنند واگر اجتماع در حین طلوع یا غروب بود و جزو اجتماع از اوایل برج نباشد

تعدیل

تعدیل آنهم بر نسق مذکور بود + اگر نهایت ساعات هر دو برج در محاذات یکدیگر باشند واگر در محاذات
نباشند تعدیل متیسر نشود واگر جزو اجتماع از نصف اول آن برج باشد بازاء نهایت ساعات از آن برج برگیرند
واگر از نصف آخر بود بر ازاء نهایت ساعات آن برج دیگر برگیرند + واگر اجتماع در طرفین شب واقع شود
نظیر جزو اجتماع بجای جزو اجتماع گیرند و ساعات نصف اللیل نظیر را بجای ساعات نصف النهار گیرند و ساعات
ما بین اجتماع و طلوع و غروب را از ساعات نصف اللیل نظیر نقصان کنند و بازاء باقی نظیر جزو اجتماع
اختلاف ساعات و اختلاف عرض برگیرند و سابع بجای طالع برگیرند و رابع بجای عاشر و عمل بر اتمام رسانند
پس اختلاف طول را بر سبق قمر قسمت کنیم و خارج قسمت را از ساعات اجتماع
حقیقی از اول روز یا شب نقصان کنیم اگر جزو اجتماع نزدیکتر باشد + واگر
بسابع نزدیکتر باشد بر آن افزاییم تا ساعات اجتماع مرئی حاصل آید و آن را
زمان وسط کسوف خوانند + تحصیل سبق قمر بر آن وجه است که بعد آفتاب و قمر را در شبانروز
اجتماع حاصل کنند و اول را از ثانی نقصان کنند تا بعد معدل حاصل آید آن را بر بیست و چهار که ساعات شبانروز است

قسمت کنند سبق قمر خارج قسمت بود و اختلاف طول قوسی است از منطقة البروج مابین جزو اجتماع حقیقی و
جزو اجتماع مرئی و نسبت سبق قمر بیک ساعت چون نسبت حرکت قوس است بحرکت سبق قوس اختلاف را
با اختلاف ساعات یعنی زمان مابین اجتماع حقیقی و اجتماع مرئی پس چون اختلاف طول را در وجه ضرب کنند
و بر سبق قمر قسمت کنند خارج قسمت ساعات اختلاف بود و ظاهر است که اختلاف منظر موجب کوکب است بافق
زیرا که خطی از مرکز عالم خارج شود و خطی که از بصر خارج شود و بر مرکز کوکب تقاطع کنند و بسطح فلک رسند رأس خط اول
اعلی بود از رأس خط ثانی • پس اختلاف ساعات را از ساعات اول روز نقصان باید کرد چون جزو اجتماع
بطالع اقرب بود تا زمان اجتماع مرئی باول روز نزدیکتر شود • و اگر جزو اجتماع بسابع اقرب بود آن را
باید افزود تا زمان اجتماع مرئی بآخر روز نزدیکتر شود • و اگر ساعات بعد اجتماع از نصف النهار گرفته باشند
اختلاف ساعات را بر هر دو تقدیر بر ساعات بعد از نصف باید افزود و سبب نه ظاهر است و مصنف بعد از نصف النهار
اعتبار نکرده است • بجهة آنکه دایره نصف النهار منصف نصف ظاهر منطقة البروج نیست بلکه دایره وسط السماء
رؤیت منصف است • پس چون جزو اجتماع مابین نصف النهار و وسط السماء رؤیت بود بی شایبه که بنصف النهار

مقدم بود

مقدم بود و بطالع نزدیکتر بود و بی شایبه که از نصف النهار مؤخر بود و بطالع نزدیکتر باشد لیکن در
جدول اختلاف طول ساعات بعد از نصف النهار معتبر داشته است بر سبیل مسامحه چه ساعات بعد از دایره
وسط السماء رؤیت اعتبار کردن تعسر تمام دارد و در آن صورت اجتماع بر اول شب باشد ظاهر است که
جزو اجتماع بطالع اقرب است • و چون اختلاف ساعات بر ساعات بعد از اول شب افزایند چنانکه مقتضی کلام
متن است زمان اجتماع از زمان غروب دورتر افتد و در آن صورت که اجتماع بر آخر شب بود جزو اجتماع
بطالع اقرب باشد • و چون اختلاف ساعات از ساعات بعد از اول شب نقصان کنند زمان اجتماع مرئی ابعد شود
از زمان طلوع و بر آن طریق که ما گفتیم عکس باید کرد یعنی اختلافات ساعات از ساعات بعد از اول شب نقصان باید کرد
اگر جزو اجتماع بسابع اقرب بود • و بر آن باید افزود اگر بطالع اقرب بود و اگر اختلافات ساعات از ساعات بعد
از اول روز کمتر باشد ظاهر آن است که زمان طلوع را زمان اجتماع مرئی گیرند و بالجمله چون اجتماع در طرفین
شب واقع شود عمل کسوف از جدول بی مسامحه میسر نشود • پس عرض حقیقی در زمان وسط
کسوف بدست آوریم • بر آن طریق که تقویم قمر در زمان وسط کسوف استخراج کنیم و وسط جوزهر را و از آن

[illegible]

هر دو حصه عرض حاصل کنیم و به آن عرض بر گیریم و سهل آن بود که بهت قمر را بر بیست و چهار قسمت کنیم تا
مسیر یک ساعت تقویمی قمر حاصل آید آن را در اختلاف ساعات ضرب کنیم و حاصل را بر جزو اجتماع افزاییم اگر جزو اجتماع
به طالع اقرب بود ◆ و از آن نقصان کنیم اگر طالع اقرب بود پس وسط جوزهر در زمان وسط کسوف حاصل کنیم و بر موضع
قمر در وسط خسوف افزاییم تا حصه عرض حاصل آید و به آن عرض بر گیریم ◆

اختلاف منظر عرض بر آن افزاییم اگر جهت عرض حقیقی موافق جهت عاشر باشد از سمت الراس و الا تفاضل میان هر دو بر گیریم تا عرض مرئی حاصل شود

◆ در آفاقی که عرض آنها از میل کلی زیاده باشد اجزاء منطقة البروج بر
نصف النهار در جانب جنوب گذرند از سمت الراس و اختلاف منظر کواکب را به افق اقرب [illegible] میسازد پس در
این آفاق چون عرض قمر شمالی باشد اختلاف منظر او را به منطقه نزدیکتر سازد پس اختلاف را از عرض حقیقی کم باید کرد
تا عرض مرئی حاصل شود و اگر عرض قمر جنوبی باشد اختلاف منظر سبب بعد او میشود از منطقه پس اختلاف عرض بر عرض حقیقی
راجع باید کرد تا عرض مرئی حاصل آید و اگر منطقة البروج در جانب شمال بود از سمت الراس و این در بلادی باشد
که عرض آن کمتر از میل کلی بود اگر عرض قمر جنوبی باشد اختلاف منظر او را به منطقه اقرب گرداند و اگر شمالی باشد ابعد

پس

پس در این صورت اختلاف عرض از عرض جنوبی کم باید کرد و بر عرض شمالی افزود و فایده لفظ تفاضل آنست
که میتواند بود که عرض حقیقی شمالی بود و به جهت اختلاف عرض عرض مرئی او جنوبی شود یا به عکس و بسیار باشد که قمر بر
نفس منطقه بود و به جهت اختلاف او را عرض مرئی حاصل آید و گاه باشد که کوکب ذو عرض به سبب اختلاف عرض عدیم العرض
گردد و تفصیل احتمالات و براهین آن در شرح تذکره آورده ایم از آنجا طلب باید کرد

پس عرض مرئی و بهت قمر ساعات سقوط و اصابع قطر و اصابع جرم از جدول کسوف بر گیریم

و طریق آن همچو گرفتن ساعات سقوط خسوف و اصابع قمر است و وضع جدول نیز همچو وضع آن جدول است الا آنکه
به جای عرض حقیقی اینجا عرض مرئی وضع کرده است ◆ و در جدول کسوف ساعات مکث وضع نکرده است بجهت آنکه
در کسوف هر چند گاهی کلی باشد ◆ اما زمان مکث آن بغایت اندک است از این جهت آن را اعتبار نکرده است

و چنان که پیشتر گفته ایم ساعات بدو کسوف و ساعات تمام انجلا حاصل کنیم

یعنی ساعات بعد وسط کسوف از اول روز را که حاصل کرده ایم در سه موضع بنهیم و ساعات سقوط را از اول بکاهیم
و بر ثالث افزاییم و آن مبنی بر آنست که وسط کسوف زمان حصول موضع مرئی نیرین باشد به یک دایره عرض و این

چنین نیست بلکه وسط کسوف زمان وصول موضع مرئی آفتاب است بیک دایره که بر قطب مایل گذرد چنانکه
در مباحث خسوف مبرهن شد ✦ و اگر بخاصه معدله قمر دقایق نسب اختلاف منظر قمر از جدول
بگیریم و در هر یک از خمس اختلاف منظر طول و اختلاف منظر عرض ضرب کنیم و بر اختلاف
منظر طول و اختلاف منظر عرض جنس بر جنس افزائیم تا هر دو معدل شوند عمل دقیق تر
باشد ✦ و بعد از این معلوم خواهد شد که اختلاف طول و اختلاف عرض از اختلاف منظر معدل بدایره ارتفاع
حاصل میکنند و جدول اختلاف منظر معدل بر تقدیری وضع کرده اند بازاء تمامات ارتفاعات که قمر در ذروه باشد
و تعدیل و دقایق نسب نیز وضع کرده اند که چون قمر در ذروه نباشد بازاء خاصه معدله دقایق نسب بر بگیرند
و در تعدیل ضرب میکنند و بر اختلاف منظر معدل که در جدول موضوع است می افزایند تا اختلاف منظر معدل بحسب بعد
مفروض حاصل میشود و بیان آن عنقریب خواهد آمد و تعدیلی که در جدول موضوع است خمس اختلاف منظر معدل است
که تعدیل بازاء آن موضوع است چنانچه از استقراء آن جدول معلوم است پس اختلاف طول و اختلاف عرض که در جدول
موضوع شده است هم بر تقدیری است که قمر در ذروه باشد پس بجهة معرفت این دو اختلاف در ابعاد دیگر تعدیل باید کرد

بر نسقی

بر نسقی که اختلاف منظر معدل را تعدیل میکنند و این بر آن طریق میشود که خمس هر یک از این دو اختلاف را در دقایق
نسب مذکور ضرب کنند و حاصل را بر همان اختلاف افزایند تا اختلاف بحسب بعد مفروض حاصل آید ✦
و از ساعات وسط کسوف طالع کسوف معلوم باید کرد و بعضی در بعد کسوف طالع
گیرند ✦ یعنی تقویم حقیقی آفتاب در وسط کسوف معلوم کنند و مطالع بالفلکیه آن تقویم حاصل کنیم پس ساعات
بعد وسط کسوف را از نصف النهار مقدم یا موخر در پانزده ضرب کنند تا ادوار شود پس اگر بعد از نصف النهار مقدم بود
ادوار را با مطالع مذکور جمع کنند و الا از آن نقصان کنند تا مطالع طالع بلد معلوم شود و از آن طالع معلوم کنند و بعضی
تقویم آفتاب در بعد کسوف و ساعات بعد کسوف از نصف النهار مستعمل دارند و طالع معلوم کنند و مشهور در این
زمان طریق اول است ✦ و ما اختلاف منظر طول و عرض را از عرض لا تا عرض نه
بتفاضل پنج پنج درجه عرض عمل کرده ایم و در جدول وضع کرده ✦ و طریق استخراج
آن جدول بر آن وجه است که ارتفاع آفتاب بحسب بودن او در اوایل بروج در نصف النهار و در آخر هر ساعتی از ساعات
بعد از نصف النهار پیش از زوال و بعد از زوال بحسب عرض موضع مفروض استخراج کرده اند بطریقی که در مقاله دوم

گذشته است و از تمام ارتفاع اختلاف منظر معدل از جدول برگرفته اند تا استخراج کرده اند بطریقی که معلوم خواهد شد
و از اختلاف منظر معدل بقاعده که معلوم خواهد شد اختلاف طول و اختلاف عرض معلوم کرده اند و باز از نصف النهار
و ساعات بعد در جدول نهاده و این بر تقدیریست که قمر را بر ذروه تدویر فرض کرده اند چنانکه گذشت و طریق عمل
این جدول مذکور شد و جدول بتفاضل پنج پنج درجه بجهة آن وضع کرده است که تفاضل ما بین الوضعین اگر از این کمتر باشد
تفاوت میان مقادیر موضوع در جدول محسوس نمیشود و اگر خواهند این مقادیر را از دو جدول متجاوز مشتق از جدول
[illegible] و جدول [illegible] برگیرند و تعدیل ما بین الوضعین معدل کنند مثال این عمل کسوف فرض کردیم که جزو اجتماع حقیقی بود
[illegible] و ساعات بعد از نصف النهار مستقبل در بلده فاخره هرات [illegible] و بعد آفتاب بعد آن شمالی بود
[illegible] و بعد قمر [illegible] بعد معدل او [illegible] پس بازاء ساعات بعد و جزو اجتماع حقیقی از جدول
عرض [illegible] اختلاف طول برگرفتیم بود [illegible] و اختلاف عرض بود [illegible] و طریق برگرفتن اینها از جدول
هم در این باب مذکور شده است و دقایق معدله در زمان اجتماع حقیقی بود [illegible] بازاء آن دقایق نسب
اختلاف منظر بود [illegible] اجزاء در حصص اختلاف طول که بود [illegible] ضرب کردیم و حاصل ضرب را که بود [illegible]

بر اختلاف

بر اختلاف طول افزودیم حاصل شد اختلاف طول معدل [illegible] پس حصص اختلاف عرض را که هست
[illegible] در دقایق نسب ضرب کردیم و حاصل را که بود [illegible] بر اختلاف عرض افزودیم حاصل شد اختلاف
عرض معدل [illegible] پس بعد معدل را که [illegible] قسمت کردیم بیرون آمد سبق قمر [illegible] اختلاف
طول بر آن قسمت کردیم بیرون آمد اختلاف ساعات [illegible] آن را بر ساعات بعد از نصف النهار افزودیم حاصل شد
ساعات بعد وسط کسوف از نصف النهار موضع [illegible] پس بعد قمر را که بود [illegible] بر [illegible] قسمت کردیم
بیرون آمد سیر یک ساعت قمر [illegible] آن را در اختلاف ساعات ضرب کردیم و حاصل را که بود [illegible] از جزو اجتماع
حقیقی نقصان کردیم باقی ماند تقویم قمر در وسط کسوف [illegible] و وسط جوزهر در این وقت بود [illegible]
حصه العرض باشد [illegible] عرض حقیقی شمالی قمر [illegible] اختلاف عرض معدل از آن نقصان کردیم باقی ماند عرض
مرئی شمالی [illegible] بازاء عرض مرئی بعد قمر که هست [illegible] ساعات سقوط برگرفتیم بود [illegible]
و در جدول اصابع کله نوشته بود معلوم شد که کسوف کلی است پس ساعات بعد وسط کسوف را از ساعات نصف النهار
که بود [illegible] اسقاط کردیم باقی ماند ساعات بعد وسط کسوف از اول روز [illegible] آن را در سیر موضع نهادیم

[illegible]

و ساعات سقوط از اول نقصان کردیم و بر ثالث افزودیم حاصل شد ساعات مد کسوف از اول روز وا ط یه

و ساعات وسط کسوف یه ط ا و ساعات تمام انجلا ه ما یز باشد **مثال** کسوف کلی از قول علاء فیروز در روز

پنجشنبه اول محرم قدیم سنه ۱۱۶۳ یزدجردی موافق ۲۸ محرم سنه ۱۲۰۸ مطابق پنجم سپتمبر ماه انگریزی سنه ۱۷۹۳ عیسوی

شمس یو کح قمر یو ما ما تقویم رأس ه ه ل تعدیل ماضی ز یه بهت معدل لح نه

مضروب بعد در ه شد د مه بر بهت معدل قسمت کردیم خارج قسمت شد ساعات بعد این د لد نصف النهار

بعرض بندر مبینی د لح ساعات اجتماع حقیقی بعد از نصف النهار ط د جزو البعد ما ه ثانیه جزو اجتماع

ه مح و تعدیلات ساعتین و برچین اختلاف منظر طول لح بهت معدل را بر مه قسمت کردیم

بیرون آمد سبق قمر مه اختلاف طول را بر سبق قمر قسمت کردیم خارج قسمت شد اختلاف ساعات

این د مح ا چونکه اجتماع بعد از نصف روز بود بر ساعات اجتماع افزودیم شد ساعات زمان وسط کسوف این

ید د و بهت قمر را بر مد قسمت کردیم شد مسیر یک ساعت قمر این اط ط و در اختلاف ساعات ضرب کردیم شد

لو ط ثانیه بر جزو اجتماع حقیقی افزودیم شد اجتماع مرئی در زمان وسط کسوف ه مح ند و که این

تقویم قمر باشد در زمان وسط کسوف پس اختلاف منظر عرض به تعدیلات ساعتین و برچین برگرفتیم بود

این لح د وسط جوزهر در زمان وسط کسوف د مه ل بر جزو اجتماع افزودیم شد حصه العرض یا مه و

عرض قمر د مح غ شمالی از ساعات زمان وسط کسوف که ید د و است ساعات نصف النهار کاستیم

باقی ماند ه ند لح دایر غ لط د مطالع فلک مستقیم ر ند مه ل مجموعها شد مطالع طالع این شمح و ه

طالع حوت ح و عاشر قوس ند مد میل اول مه ل ا جنوبی با تمام عرض بلد کل جمع کردیم شد صد ل ه

پس جهت عاشر جنوبی باشد فاضل میان اختلاف عرض و عرض حقیقی قمر گرفتیم حاصل شد عرض مرئی و ا

ثانیه پس به تخمینا بعرض بندر مبینی اختلاف عرض ل له میشود بر این مبنی عرض مرئی ید ح بهت قمر و عرض

مرئی اصابع قطر و اصابع جرم و ساعات سقوط به تعدیلات هر یک برگرفتیم بود اصابع قطر یه ط اصابع

جرم و یا و ساعات سقوط ا ح که مقدار سه دانگ و کم طسوج و کم جزو اول باشد ✤ ایضاً

مثال دیگر کسوف یوم یکشنبه ۲۸ هلالی و ۲۹ حسابی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۱۰ هجری مطابق سنه ۱۱۶۵ یزدجردی

اجتماع پیش از نصف النهار بود یه ط روز نصف النهار ه لط له جزو البعد ط ۰ ثانیه جزو اجتماع ط لط ه

اختلاف منظر طول ر مه بهت معدل قمر ا لط ه سبق قمر ا نه ثانیه اختلاف ساعات و و
ثانیه ساعات زمان وسط کسوف ر لط بهت قمر را بر اه قسمت کردیم بود ا لط ثانیه در اختلاف
ساعات ضرب کردیم شد ح لط ثانیه از جزو اجتماع کاستیم شد اجتماع مرئی در زمان وسط کسوف این
لط ه ح تفاوت ساعتین اجتماع مرئی و نصف النهار ا کا در بهت حصة العرض که بود ح ر ز ضرب
کردیم شد ر و له بر اه قسمت کردیم شد جزو البعد حصة العرض مه لط ثانیه حصة العرض بزمان اجتماع
مرئی ه لط لو ر عرض قمر شمالی . ح ثانیه اختلاف عرض ل کا ند ا لم

مثال کسوف دیگر بطریق تقدیمی بروز پنجشنبه اول جمعه قدیم سنه ۱۱۶۳ مطابق ۲۸ محرم سنه ۱۲۰۸ هجری
شمس … قمر … بعد ماضی . ر بهت معدل ح له ساعات بعد د لط ل نصف النهار
د ح ل ساعات اجتماع ح ی و جزو البعد ا و جزو اجتماع ه ی و دایر سط ند ل ثانیه مطالع
بفلک مستقیم رند ا و له مطالع طالع شکه کاه طالع بعرض بلد مبنی مه ر و له دلو د لو و عاشر
عقرب ا و م میل شمس سط اه نو از طالع اجتماع نود درجه کاستیم باقی ماند وسط السماء رویت عقرب و لو ده

بازاء

[illegible] … بعد نصف النهار …

عرض بلد مبنی ر و ل

بازاء آن مطالع الفلکیه اول حمل گرفتیم بود … ه عرض بلد مبنی ر و ل تمامش … با تمکن جمع کردیم شد
صا ا لط ا و همچنان بازاء جزو اجتماع مطالع من اول حمل بود قسه لز فضل بین المطالعین سه لد ل از جدول
زیج قدیم بازاء فضل اختلاف طول برگرفتیم بود ا ل الفا نسخه بر حاشیه زیج براین معنی مرقوم بود که مطالع بعرض بلد
بگیرند پس مطالع وسط السماء رویت بود … و مطالع جزو اجتماع بود قسه … فضل بینهما سر بر مه
و اختلاف طول بود ا ل و آن را ساعات الرویه هم میگفتند پس هر دو طول را در یکدیگر … بهت قمر گرفت …
ضرب کردیم شد حاصل ضرب اول مر ن و از ضرب ثانی مر له تفاوت ا لط نصف ا مه بر اقل افزودیم و
(اگر از جزو اجتماع … افزودیم شده بزمان وسط کسوف اجتماع مرئی …)
از اکثر کاستیم باقی ماند اختلاف طول معدل مر و بهت معدل قمر را بر اه قسمت کنیم یا در ده وی ضرب کنند
خارج قسمت یا حاصل ضرب سبق قمر بوده باشد پس سبق قمر شد این ا ح اختلاف طول معدل را بر سبق قمر قسمت
کردیم خارج قسمت شد اختلاف ساعات این ا و نه بر ساعات اجتماع افزودیم شد ساعات وسط کسوف این ل ح
نصف النهار د ح ل ساعات بعد د ا ل دایر مه نه ل مطالع بفلک مستقیم رند ا و له مطالع طالع
شنه له طالع حوت ر و سه برج از طالع کاستیم باقی ماند قوس ر و این وسط السماء طالع بوده باشد

اختلاف طول … [illegible]

میل اول گرفتیم بود مه نه ع جنوبی بزمان وسط کسوف جوزهر که بود د مه ل ح ازوسط السماء طالع کاستیم باقی ماند
حصة العرض معروض ا و مه نه عرض قمر د د ل شمالی چون میل شمس وعرض قمر مختلف الجهة بود تفاضل بینهما
گرفتیم حاصل شد تعدیل العرض جنوبی این ح نه ی عرض بلد منتسی مر نو ل چونکه عرض بلد درجهٔ آفاق شمالیست
و تعدیل العرض جنوبی پس مجموعهما شد عرض بلد معدل ل نه ا ازجدول اختلاف منظر عرض بازاء عرض بلد معدل
اختلاف عرض برگرفتیم بود این کط ی درست قمر ضرب کردیم شد ه مه ل بردوازده قسمت کردیم خارج قسمت
شد اختلاف منظر عرض معدل این ه ی چون که عرض بلد از میل کلی کمتر است پس اختلاف منظر عرض شمالی بوده با
وسط جوزهر را بر اجتماع زمان وسط کسوف که بود ه مه ه ل افزودیم شد حصة العرض ح ی ل م عرض قمر شمالیه
د مه غ استخراج قطر نیرین تقویم شمس ه نه د ه ل بهت ی ع ح تقویم قمر ه مه نه ه ا ا مه بهت مانع
بازاء بهت شمس قطر شمس معدل ل ب ه وبازاء بهت قمر قطر قمر معدل ا ا م ـ مجموع قطرین ا ا ک ل
نصف ها ل ب م ح کجب حساب زیج جدید قدیم ثم خذ بهت کل من النیرین لسویم قطرهما من جدول الاقطار محمد له
واجمعهما وخذ نصف المجموع فان کان مثل عرض القمر المرئی او اقل فلا کسوف والا فهم بالصواب

استخراج کسوف دیگر

استخراج کسوف دیگر بروش قدیم

یوم یکشنبه سوم مرداد ماه قدیم سنه ۱۱۲۵ یزدجردی

اجتماع پیش از نصف النهار د ا ه جزو اجتماع ط ط ه نصف النهار ه ل ساعات بعد ا ه دایر و ه
مطالع فلک مستقیم من اول جدی کا ا مطالع طالع ه و طالع بعرض ی ا حمل د م بودو درجه طالع کاستیم
باقی ماند وسط السماء رویت ط د م بازاء آن مطالع من اول الحمل بخط الاستوا ه ی ه و همچنین بازاء جزو اجتماع
من اول حمل ر مه کا فضل بین المطالعین ک ه ازجدول زیج قدیم اختلاف طول ا ل ثلث در یک بهت
بهت شمس که بود ح ثانیه ضرب کردیم حاصل شد اختلاف طول معدل ا ن ا از جزو اجتماع کاستیم باقی ماند اجتماع
مرئی ط ط ا سبق قمر ه ا طول معدل را بر سبق قمر قسمت کردیم بیرون آمد اختلاف ساعات این ا ل ثانیه
از ساعات اجتماع کاستیم باقی ماند ساعات وسط کسوف این و ن ل ساعات بعد ا ل دایر ا ن ل مطالع
بفلک مستقیم من اول جدی ک ه مطالع طالع شخ ر ل طالع بعرض ی ا حوت ا ل سربروج ازدی
کاستیم باقی ماند وسط السماء طالع میل اول جنوبی ا ه ل بزمان وسط کسوف جوزهر که بود ح ط ن
ازوسط السماء طالع کاستیم باقی ماند حصة العرض معروض ا ر و عرض قمر شمالی ا ا ط تفاوت میان میل وعرض

شد تعدیل الارض جنوبی کا نه ل عرض بلد مر نو ا پس مجموع عرض بلد و تعدیل الارض لط شه و اختلاف عرض لا ا
بر جهت قمر که بود تة ضرب نموده حاصل ضرب را بر تة قسمت کردیم شد اختلاف عرض معدل لا لا ثانیه پس جهت
اختلاف منظر عرض آنستکه اگر عرض بلد زیاده از میل کلی بعد یا زیاده از تعدیل الارض باشد اختلاف عرض جنوبی بود و اگر
عرض بلد کمتر از میل کلی بود اختلاف عرض شمالی باشد بموجب زیج قدیم پس در زمان وسط کسوف تعدیل الارض بود [illegible]
عرض قمر شمالی ا ا کا چونکه جهت عرض قمر و اختلاف عرض در جهت متفقه یعنی هر دو عرض شمالی است مجموع هر دو شد
عرض مرئی ل کا پس هرگاه مخالف الجهة باشند تفاضل میان هر دو عرض گیرند عرض مرئی حاصل شود و جهت جهت فضل
بوده باشد بازاء بهت شمس قطر آفتاب بود لو نه ع و بازاء بهت قمر قطر قمر بود لا ا مجموعها سو م ع نصف
لا عو کد پس اگر عرض مرئی مساوی یا زیاده از نصف قطرین نیرین بود کسوف مرئی نمی شود و اگر عرض مرئی کمتر از
نصف مجموع قطرین نیرین بود عرض مرئی را از نصف قطرین مذکور بکاهند باقی دقایق کسوف بود پس دقایق کسوف در
طول جدول و قطر شمس در عرض جدول و بازاء هر دو اصابع قطر گیرند و در جدول ثانی معدل کنند تا مقدار منکسف
معلوم شود و تحقیق ساعات سقوط و قطر شمس را بجدا اقرب بجدا به [illegible] از آنجا معلوم کنند والله اعلم و این کسوف در اکثر ممالک ایران
مرئی نشود

مرئی نمی شود بدانکه همین کسوف بطریق قدما استخراج کردیم جهت عاشر بود جنوبی [illegible] والله اعلم
فایده صاحب شرح زیج ایلخانی در باب کسوف علی که تکرار اعمال نموده باشد بر مقیم ثبت کرده زمان وسط کسوف را بر کر
تفاوت میان دو جزء حقیقی قمر و تقویم شمس بقدر اختلاف طول باشد و اگر در ابتدای اعمال کسوف بازاء دو جزء اجتماع حقیقی
و ساعات بعد موافق مقدار عرض بلد از جدول اختلاف طول برگیرند و آن را بر سبق قمر قسمت کنند و خارج قسمت را بر ساعات
بعد افزایند اگر اجتماع بعد از نصف النهار بوده باشد و بکاهند اگر پیش از نصف النهار بود و بر ساعاتی که حاصل شده باشد
اعمال کسوف را تمام رسانند نزدیک به تحقیق باشد و اگر تکرار عمل نموده موازنه کنند تفاوت محسوس نبوده باشد اما در زیج [illegible]
که جدا اول اختلاف عرض و طول بنا شده اول بطریق قدما اختلاف طول حاصل نموده بطریقه مذکور ساعات بعد مشخص کنند و از سر نو
تکرار عمل کنند هم قریب به تحقیق بوده باشد بنا بر آنکه جدا اول اختلاف عرض و طول از اه درجه عرض کمتر نیست تمت الکلام
فایده بیان انکساف نیرین بموجب زیج جدید محمد شاهی اما در کسوف اگر عرض مرئی در زمان اجتماع مرئی کمتر از مجموع
نصف قطر نیرین باشد کسوف واقع شود و اگر زیاده باشد نمیشود و هرگاه مساوی بود هم کسوف نبود و اگر نصف قطر
هر دو نیرین برابر باشد و قمر را هیچ عرض مرئی نبوده باشد کسوف کلی بود بی مکث و اگر قمر را عرض مرئی باشد کسوف بعض بود و

واگر قطر قمر زیاده از قطر آفتاب بود و عرض مرئی مساوی فضل نصف قطر قمر بر قطر آفتاب باشد کسوف کلی بی مکث

واگر کمتر از فضل مذکور باشد کسوف کلی بود با مکث واگر زیاده از فضل مذکور باشد ° واگر قطر آفتاب

زیاده بود و عرض مرئی برابر فضل او از آفتاب باشد مقدار بشکل متمم ظاهر شود واگر عرض مرئی کمتر از فضل آفتاب بود

حلقة النور باشد و در جمیع تقادیر کسوف جزوی بوده باشد و هم رقم [illegible] تمّ الکلام

فایده هرگاه ساعات نصف النهار را از ساعات زمان وسط کسوف کم کنند اگر کسوف بعد از نصف النهار است والا ساعات

وسط کسوف از ساعات نصف النهار کم کنند و باقی را در ربعیت حصة العرض ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هیئت دقایق قسمت کنند

خارج قسمت جزو السعه حصة العرض باشد آنرا بر حصة العرض بیفزایند یا بکاهند چنانکه معهود است تا حصة العرض در زمان وسط کسوف حاصل شود [illegible]

فایده دیگر هرگاه در بلد دیگر عروض آنها از میل کلی کمتر بوده باشد پس [illegible] اگر عرض قمر جنوبی باشد اختلاف عرض

از عرض قمر جنوبی کم کنند و یا تفاضل بگیرند و بر عرض قمر شمالی بیفزایند تا باقی یا مجموع عرض مرئی حاصل آید **و در غیر صورت**

برخلاف آن است هر بلد دیگر عروض آنها از میل کلی بیشتر بوده باشد حکم در آن بلد اگر عرض قمر شمالی بود میان اختلاف عرض

و عرض قمر شمالی تفاضل بگیرند واگر جنوبی بود جمع کنند تا عرض مرئی حاصل آید **ایضاً** اختلاف منظر عرض بر عرض قمر بیفزایند

اگر جهة

اگر جهة عرض حقیقی قمر موافق جهة عاشر بود از سمت الراس واگر جهة عاشر مخالف جهت عرض حقیقی قمر بوده باشد تفاضل

میان هر دو بگیرند تا عرض مرئی حاصل شود **و تحقیق جهة عاشر آن است** میل درجه عاشر اگر جنوبی بود در آفاق جهة شمالیه

جهة عاشر جنوبی است جزماً واگر میل شمالی بود جهة عاشر شمالی جزماً **پس** اگر میل عاشر جنوبی بود با تمام عرض جمع کنند

اگر کمتر از **صه** درجه باشد جهة عاشر شمالی بوده باشد واگر بیشتر از **صه** باشد جهة عاشر جنوبی باشد **اما** شق دیگر را افزوده

و آن چنان باشد که گاهی میل شمالی بود و بر تمام عرض بعد افزایند و زیاده از **صه** بوده باشد و اسقاط **قف** ارتفاع عاشر بود

و آن ارتفاع شمالی بود و نه بر قیاس سابق که بعد از افزودن میل شمالی زیاده از **صه** بود جهت عاشر جنوبی شود و در

خط استوا اگر عاشر از بروج شمالیه است جهة عاشر شمالیست والا جنوبی [illegible] تمّ الکلام

فایده اگر حصة العرض از کل **عح له** زیاده بوده باشد یا از میزان **و کا** دقیقه زیاده بود یا از سنبله **ناله** کمتر بوده باشد

یا از حوت **او ط** دقیقه کمتر بوده باشد کسوف نمی شود اگر غیر از اینها باشد کسوف ممکن است تمت **فایده** اگر عرض

مرئی در زمان اجتماع مرئی کمتر از مجموع مقوس نصف قطر نیرین باشد کسوف واقع شود واگر بیشتر بود کسوف نمی شود

ایضاً مقوس نصف قطر قمر و ظل بازاء خانه مسطر وضع شده و مقوس نصف قطر شمس هم بر ابجد مشخص نموده مرقوم ساخته اند

پس از جدول بکیرند و اسهل است و بحساب هم چند ثانیه کم و بیش بیرون آید اکرچه تفاوت فاحش نیست **فائده**
چون اختلاف منظر عرض معلوم شد همیشه جهت او خلاف جهت عرض اقلیم رویت بود یعنی اکر عرض اقلیم رویت
شمالی بود اختلاف منظر عرض جنوبی باشد و اکر عرض اقلیم رویت جنوبی بود اختلاف منظر عرض شمالی باشد
ایضاً چون عرض حقیقی قمر مخالف عرض عرض اقلیم رویت باشد در جهت مجموع عرض حقیقی و اختلاف عرض
عرض مرئی بود و الا تفاضل میان هر دو عرض مرئی بود و جهت عرض اقلیم رویت همیشه خلاف جهت ارتفاع غایة
بود چنانکه میل غایة شمالی بود بر تمام عرض بلد بیفزایند حاصل ارتفاع غایة شمالی بود و اکر میل غایة جنوبی بود از تمام
عرض بلد بکاهند باقی ارتفاع غایة جنوبی بود **فائده** در باب خسوف از جهت قمر کم روزه از جدول اقطار قطر قمر و قطر
ظل بکیرند و به تعدیل ظل اصلاح نموده و هر دو را جمع کرده نصف کنند پس در زمان استقبال عرض قمر تحصیل نمایند هرگاه
نصف مجموع قطر قمر و ظل مساوی یا عرض قمر زمان استقبال یا کمتر از عرض قمر بوده باشد خسوف ممکن نیست اکر ممکن باشد
عرض قمر را از نصف مجموع القطرین بکاهند باقی دقایق خسوف بود مساوی قطر قمر باشد خسوف کلی بی مکث بوده باشد
اکر زیاده و ازاو باشد خسوف کلی با مکث بود و اکر کمتر باشد خسوف بعض باشد والله اعلم بالصواب

اما

اما به اداکه میل کلی بر عهد زیج جدید محمدشاهی **کج کح** تمامش **سو لب** چون ظل میل اول را با ظل عرض بلد
منطقه جمع کنند مجموع جیب تعدیل النهار باشد و مقوس جیب او جیب هندسی تعدیل النهار معلوم باشد **مثلاً** میل
اول ثور **[illegible]** ظلش **۹۳۰۷۸۱** ظل عرض بندر سورت که **[illegible]** است **۹۵۱۰۳۸** مجموعها شد
جیب تعدیل النهار این **۸۸۱۸۲۹** و قوس فی الجیب شد تعدیل النهار اول ثور **[illegible]** **ایضاً** چون تعدیل النهار را
در شصت دقیقه ضرب کنند و حاصل را بر دو ورزه افزایند اکر میل شمالی بود و بکاهند اکر میل جنوبی بود حاصل یا باقی ساعات
تمام روز بود **مثلاً** تعدیل النهار اول ثور را در شصت دقیقه ضرب کردیم حاصل شد **[illegible]** ثانیه بر **۱۲** افزودیم
شد ساعات تمام روز اول ثور این **[illegible]** **ایضاً** هر وقت خواهی که ساعات موجود را بدانی پس از طلوع شمس یا از
غروب او ساعات مستوی گذشته را در **۱۲** ضرب کنند و بر ساعات تمام آن روز یا آن شب قسمت کنند خارج
قسمت ساعات زمانی بود **مثلاً** از طلوع شمس **[illegible]** دقیقه روز بود مضروب او در **۱۲** شد **[illegible]** بر ساعات تمام روز
که بود **[illegible]** قسمت کردیم خارج قسمت شد ساعات موجود **[illegible]** **ایضاً** اکر ربع ساعت مستوی یا بر ساعات مستوی افزایند
اجزاء ساعات زمانی بود و اکر خمس ساعات زمانی از اجزاء زمانی بکاهند آنچه باقی ماند ساعات مستوی بود **مثلاً** ساعات تمام روز

بود نا و ربع او ط. مجموعها شده اجزاء ساعات زمانی نده مخرج او ط. ازآن کاستیم باقی ماند

ساعات مستوی نا و بعینه هرگاه قوس النهار را بر یه قسمت کنند خارج قسمت ساعات مستوی باشد و بر یب

قسمت کنند اجزاء ساعات زمانی بوده باشد یه الخ اجزاء ساعات زمانی زیاده وکم میگردد بحسب قوس النهار اطول و اقصر

اما عدد ساعات زمانی لیل و نهار همیشه یب باشد تمت ازقول حد فروز

میل حمل یه تمام میل کلی سوله جیب میل کلی ط ز ل ل ل جیب تمام میل کلی نه ن ط ط ظل میل کلی

۸۵۰۵۰۷۱ ظل تمام میل کلی ن ل ل ز ر زا جیب ظل همی از وضع فرنگی جیب میل کلی

۹۶۰۰۱۱۸۱ جیب تمام میل کلی ۹۹۶۲۵۰۷۵ ظل تمام میل کلی ۱۰۳۶۲۳۸۹۴ ظل میل کلی

۹۶۳۷۶۱۰۵ ظل عرض بندر بمبئی و هو یر ز ا ثانیه ط ۱۴ ۱۴ ر تمام عرض هد بمبئی عد ۹۹

جیبه نزر ز ط ه عده والسلام صورت طول و عروض بعضی از بلاد هندوستان وغیره بر تقریر کلیه الکاتولی

از موضع گرین وچ که رصدخانه انگریزانست محسوب نانیه و عرض انخفاضانها طول بندر بمبئی عد ند ط عرض بمبئی یح ند ح

طول بندر سورت عج. له عرض کا ا ا | لندن طول ا. ر عرض ا ن ا | دهلی طول عج. ح عرض ح و

جدول معرفت ظل و جیب میل اول کتابت و قوس النهار و تعدیل النهار — از ربع مرو ... عرض ...

	حمل شمالی						ثور شمالی					عقرب جنوبی
	میزان جنوبی											
	میل اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	میل اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٠	٠٠٠	٠٠٠٠٠٠٠		یا	یاا		ه لط یا	۹۳۰۷۸۱	۸۸۱۸۲۹	ز ج	وه لد	ل
ا	الو ه	۷۸۴۳۹۴	۷۳۵۴۴۲	لب	لک		ا ه ل	۹۳۲۱۲۲	۸۸۳۱۷۰	ه ج	ه ل	کط
ب	ار ص	۸۱۴۳۹	۷۶۵۵۴۷	لو	اد		ز - -	۹۳۳۴۳۵	۸۸۴۴۸۳	ا د	ود	کح
ج	ا لا	۸۳۳۱۱۲	۷۸۳۱۶۰	ما	ال		ل - -	۹۳۴۶۹۴	۸۸۵۷۴۲	ف	ال	کز
د	ال کا	۸۴۴۴۱۱	۷۹۵۶۵۹	لا	ا ه		ل فا ا	۹۳۵۸۱۶	۸۸۶۸۹۳	ه	د ور	کو
ه	ابط ط	۸۵۳۹۴۴	۸۰۴۹۹۲	ا لط	ل.		ب - -	۹۳۷۰۲۳	۸۸۸۰۷۱	لا	ر کم	که
و	ک فه .	۸۶۱۹۳۱	۸۱۲۹۷۹	لو لد	ار		ب ل ا	۹۳۸۱۴۶	۸۸۹۱۹۴	ل	رن	کد
ز	و . ند	۸۶۸۶۷۸	۸۱۹۷۲۶	ار	لو		ز ا ل	۹۳۹۲۴۴	۸۹۰۲۹۲	ل	دل	کج
ح	ا ب ل	۸۷۴۶۲۰	۸۲۵۵۶۸	ا.	لد		م ا ل	۹۴۰۳۱۸	۸۹۱۳۶۶	ج	ه ل	کب
ط	و ل ب	۸۷۹۲۷۰	۸۳۰۲۱۸	له	لد		م ل م	۹۴۱۳۱۷	۸۹۲۳۶۵	ح	ط ل	کا
ی	و ز ر	۸۸۴۰۹۹	۸۳۵۱۴۸	ام	لده		ا ل ا	۹۴۲۲۹۷	۳۳۴۵	دف	وله	ک
یا	ط کا	۸۸۸۱۲۰	۸۳۹۱۶۸	الد	لد		ا ل ب	۹۴۳۲۵۷	۴۳۰۵	ه.	لد	یط
یب	ل ر ل	۸۹۱۹۵۶	۸۴۳۰۰۴	ال	ل		ا ه ل	۹۴۴۱۵۱	۵۱۹۹	ف	دل	یح
یج	م ل ه	۸۹۵۴۴۴	۸۴۶۴۹۲	ام	لا		م ه	۹۴۵۰۷۷	۶۱۲۵	ه	لا	یز
ید	م ه ه	۸۹۸۶۲۱	۸۴۹۶۶۹	ل	ر		و ر ل	۹۴۵۹۴۰	۶۹۸۸	لا	لام	یو
یه	و ی ن ز	۹۰۱۵۵۱	۸۵۲۵۹۸	اف	لو		ل ز	۹۴۶۷۴۱	۷۷۸۶	ل	ک ه	یه
یو	د ط ه	۹۰۴۲۹۳	۸۵۵۳۴۵	ط.	لو		م ل	۹۴۷۳۷۵	۸۹۸۶۴۴	ل	لده	ید
یز	و ط ط	۹۰۶۸۸۶	۸۵۷۹۳۴	ل.	لو		و ش ف	۹۴۸۳۶۲	۸۹۹۴۰۰	ا	لده	یج
یح	د د ه	۹۰۹۳۳۰	۸۶۰۳۷۸	ل.	لو		ر س	۹۴۹۱۱۸	۹۰۰۱۶۶	و	لده	یب
یط	دال ش	۹۱۱۶۴۹	۸۶۲۶۹۷	ا.	لده		ر ک ط	۹۴۹۸۲۸	۹۰۰۸۷۶	ه	لده	یا
ک	ر کلا	۹۱۳۸۵۴	۸۶۴۹۰۲	ل	لده		ر ه ز	۹۵۰۵۷۲	۹۰۱۶۲۰	ه ز	لده	ی
کا	ل ه ل	۹۱۵۸۶۷	۸۶۶۹۱۵	ل.	له		ل ا ل	۹۵۱۲۶۳	۳۳۱۱	ه ه	لده	ط
کب	ه ل ه	۹۱۷۸۷۹	۸۶۸۹۲۷	ل.	لا		ل ه	۹۵۱۹۰۳	۲۹۵۱	ط	لده	ح
کج	ل ر ه	۹۱۹۷۲۵	۸۷۰۷۷۳	ل.	لو		ل ا	۹۵۲۵۷۷	۳۶۲۵	-	لده	ز
کد	ل طس	۹۲۱۴۹۹	۸۷۲۵۴۷	ط ط	-		ل ه ل	۹۵۳۲۰۲	۴۲۵۰	ه	کده	و
که	ل طا	۹۲۳۲۲۶	۸۷۴۲۷۴	-	ل		ط ه	۹۵۳۷۷۹	۴۸۲۷	ط	لده	ه
کو	- ی -	۹۲۴۸۵۲	۸۷۵۹۰۰	س	لد		ل ل	۹۵۴۳۹۰	۵۴۳۸	ل	لده	د
کز	ل مه	۹۲۶۴۴۲	۸۷۷۴۹۰	مه	کم		ل ل	۹۵۴۹۵۵	۶۰۰۳	ل	لده	ج
کح	ل ل	۹۲۷۹۸۰	۸۷۹۰۲۸	ل	لمح		م	۹۵۵۴۷۴	۹۰۶۵۲۳	لمه	لده	ب
کط	ل ا	۹۲۹۴۰۱	۸۸۰۴۴۹	ل ه	لده ه		ط ل	۹۵۵۹۸۸	۹۰۷۰۳۶	ه ج	لده	ا

حوت جنوبی — سنبله شمالی — دلو جنوبی — اسد شمالی

تتمه جدول جیب ظل میل و قوس النهار و فضل النهار

جوزا شمالی						قوس جنوبی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۶۴۹۸	۹۰۷۵۴۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۷۰۰۳	۸۰۵۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۷۴۶۶	۸۵۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۷۹۲۴	۸۹۷۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۸۳۴۲	۹۳۹۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۸۷۵۶	۹۰۹۸۰۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۹۱۴۸	۹۱۰۲۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۹۵۳۴	۱۰۵۸۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۵۹۹۰۹	۱۰۹۵۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۰۲۳۹	۹۱۱۳۸۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۰۵۶۸	۱۱۶۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۰۸۹۸	۱۱۹۴۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۱۱۸۴	۹۱۲۲۳۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۱۴۷۱	۱۲۵۱۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۱۷۲۲	۱۲۷۷۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۱۹۷۲	۱۳۰۲۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۲۲۰۰	۱۳۲۴۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۲۴۲۲	۱۳۴۸۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۲۶۰۹	۱۳۶۸۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۲۸۲۰	۱۳۸۶۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۲۹۶۰	۱۴۰۰۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۱۳۵	۹۱۴۱۸۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۲۴۰	۱۴۲۸۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۳۷۹	۱۴۴۲۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۴۷۳	۱۴۵۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۵۵۳	۱۴۶۰۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۶۲۲	۱۴۶۷۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۶۹۱	۹۱۴۷۳۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۷۲۶	۹۱۴۷۷۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۹۶۳۷۶۱	۹۱۴۸۰۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدی جنوبی		۹۶۳۷۶[illegible]	۹۱۴۸۱۳	[illegible]	[illegible]	سرطان شمالی

اما بعد بدانکه چون استخراج کسوف شمس و صوری تمام دارد از آنجهت این جدول حکیم بطلمیوس را وضع نموده که باندک

عرض ما بین المنظرین در شمال		در جنوب			کسوف الشمس بالتقریب				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حساب بود و نابود کسوف معلوم شود
و بعد از وقوع وجود کسوف بطریقه تحقیق
استخراج کنند باینطریق که گفته نیز
پس حصه [illegible] است که طالع و عاشر
بازاء جزو اجتماع مطالع بخط استوا من اول حمل
پس از آن آورند و طالع مطالع بخط استوا
من اول الحمل من اول جدی معلوم کنند
تا طالع و عاشر ظاهر شود پس میل اول آفتاب
از وی بدر آید و عاشر بگیرند و محفوظ دارند پس وسط
جوزهر در زمان اجتماع از عاشر بکاهند

وباقی را حصة العرض معروض نام نهند و از آن عرض معلوم کنند اگر میل غایه و عرض قمر معروض در جهت موافق باشند مجموع
هر دو تعدیل العرض باشد * و اگر در جهت مخالف بوند تفاضل میان هر دو بگیرند و همیشه جهت تعدیل العرض در جهت مجموع
یا در جهت اکثر بوده باشد چونکه جهت تعدیل العرض محقق شد بازاء تعدیل العرض از جدول شمالی عرض ما بین النیرین بگیرند * اگر
تعدیل العرض شمالی بود والا از جدول جنوبی اگر تعدیل جنوبی بوده باشد پس عرض حقیقی قمر در زمان اجتماع معلوم کنند و تفاضل
میان عرض قمر حقیقی و عرض ما بین النیرین عرض حکمی باشد پس بازاء عرض حکمی اصابع قطر و ساعات سقوط بگیرند و اصابع قطر را
از جدول اصابع جرم معدل کنند که آن مقدار منکسف بوده باشد والسلام و ما مثالی آوردیم تا مبتدی را واضح شود مثلا یوم پنجشنبه
۲۸ شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۳۰۹ هجری مطابق دهم بهمن ماه قدیم سنه ۱۱۹۴ یزدجردی جزو اجتماع بود [illegible] عاشر بود [illegible]
[illegible] میل اول [illegible] تقویم راس بود [illegible] وسط جوزهر که [illegible] جهت از عاشر کاستیم باقی ماند
حصة العرض معروض [illegible] عرض قمر معروض جنوبی [illegible] تفاضل میان میل و عرض [illegible] این تعدیل العرض باشد
بازاء او عرض ما بین النیرین [illegible] عرض حقیقی قمر [illegible] تفاضل شد عرض حکمی درجی [illegible] اصابع قطر [illegible] ساعات
سقوط [illegible] اصابع جرم [illegible] اما چونکه کسوف ممکن بود بحساب عمل استخراج کردیم بطریقه‌ای که قمر را تعدیل العرض فرض نمودیم

اصابع جرم بود

اصابع جرم بود [illegible] و ساعات سقوط بود [illegible] هو للطف ایضا مثال دیگر در یوم یکشنبه
هشتم جمادی الثانی سنه ۱۳۱۰ مطابق سیوم مرداد ماه قدیم سنه ۱۱۹۵ جزو اجتماع بود [illegible] عاشر [illegible]
میل [illegible] جنوبی وسط جوزهر که بود [illegible] از عاشر کاستیم باقی ماند حصة العرض معروض [illegible] عرض قمر
[illegible] شمالی تفاضل شد تعدیل العرض جنوبی [illegible] عرض ما بین النیرین [illegible] عرض قمر حقیقی [illegible]
عرض حکمی [illegible] پس این کسوف ابدا نمیشود از این جهت که عرض حکمی از دقیقه زیاده نیست با وجود که تقویم راس بود
[illegible] قریب بجزو اجتماع [illegible] و دیگر حرکات ثوابت در هفتاد سال یکدرجه
[illegible] که حرکت ثامنه [illegible] فائده در باب رجعت کواکب [illegible] رجعت زحل چون زاویه الشمس
زحل [illegible] درجه [illegible] اول رجعت بوده باشد و چون [illegible] کنند آنچه باقی ماند از زاویه الشمس اول استقامت باشد
یعنی چون به [illegible] درجه زاویه الشمس برسد اول استقامت باشد رجعت مشتری چون زاویه الشمس مشتری در ۱۲۱
درجه [illegible] برسد اول رجعت بوده باشد و در [illegible] درجه دلو استقامت میشود رجعت مریخ چون زاویه الشمس [illegible] درجه
[illegible] برسد اول رجعت است و چون در [illegible] درجه [illegible] برسد اول استقامت بوده باشد رجعت زهره چون زاویه الشمس

٤ درجه حوت مرتبه اول رجعت بوده باشد و چون در ٣ درجه حمل مرتبه اول استقامت بوده باشد و این رجعت
رجعت و استقامت که مذکور شده تقریباً جهت تفاوت دقایق چند کم و بیش میشود اما عطارد رجعت و استقامت
او بهر برج به وسه درجه کم و بیش است اما تقریباً مندرج میشود و دیگر عجب ترجمه حکای الکریزیه از
میستر کرین صاحب تحقیق و ثبت نموده کمترین فیروز که مدت یکدوره شمس سعید هشت و پنج روز و پنج ساعت
و چهل و هشت دقیقه و چهل و نه ثانیه و هفت ثالثه الحقیقا سیر یکدوره ثوابت ٢٥٨٦٨ سال شمسی است

فایده دیگر اندازه زمین بدانکه قطر زمین دو هزار و هفصد و هشت و سه فرسنگ است و چهار دانگ فرسنگ و دورش
یعنی گرد بر گرد زمین شش هزار و هشتصد فرسنگ است و برین شمار مساحت روی او از سر دون ارض اجزا ارض مکسر شده
چهارده بار هزار هزار و هشتصد و دوازده هزار و هشتصد و بیست و هفت فرسنگ و چهار یک فرسنگ باشد والله اعلم

باب دویم در معرفت قرانی نجوم و طریق مزاج دادن ایشان در احکام باید دانست که جمله ستارگان
با دنبال دلیل حرب و فتنه و مرگ بزرگان و بیماری خلایق و وبا و طاعون و زلزله قوی و فرو شدن قطعه زمین
و کم شدن آبها و بسیار شدن جنگها و کم روییدن نباتات خاصه در شهرها و دولتهای مردمانی که منسوب باشند

بدان برج

بدان برج که این ستاره در روی پدید آمده باشد یا آن برج طالع ایشان بود یا دلیلی از او تا در طالع ایشان باشد
یا آن ستاره وقت ظهور به سمت الرأس ایشان باشد یا دنبال خود سوی ناحیت ایشان گرداند از اذناب هر چه در
مغرب پدید آیند و بسیار باشند بدتر از آن است که در مشرق ظاهر شوند و بسیار نباشند چرا که مدت با بیداری باد
بسیار باشد و اثر او قوی تر بود بطلمیوس میگوید که پیدا آمدن نیازک دلیل خشکی سال است و اگر در کلجه پدید آید
دلیل جستن بادهای قوی از آن طرف باشد اگر پراکنده پدید آید دلیل مختلف حال پادشاه وقت است و
اضطراب هوا بود و دلیل لشکرها که قصد اقلیمها کنند یا آنکه اعتقادها مخالف گردد و اگر ذوالجمه در روندی از او تا در
طالع صاحب دولتی پدید آید شخصی عظیمی از آن دولت بمیرد و اگر در مایل الوتد طالع صاحب دولتی ظاهر شود وزیران
دولت بمیرند و خزاین پراکنده گردد و اگر در زایل الوتد طالع پدید آید در میان عامه آن دولت بیماری و رنج
بسیار شود و بیشتر کس بمرگ مفاجات بمیرند و خردمندان در تدبیرها غلط بسیار کنند اگر ذوذوابه
پدید آید خارجی بر پادشاه آن دولت خروج کند اگر ذوذوابه بسیر باشد آن خارجی از راه دور بود که این
ملک در آید و اگر سیر نداشته باشد آن خارجی از اهل و اقوام همین صاحب دولت باشد رخصت تمامی سخن که

که علامت پس در کتب بشره مذکور کرده اما بعضی حکما گفته اند که اگر فارس که مزاج زهره دارد پدید آید دلیل هلاک
جبابره است و اگر حربه پدید آید که مزاج عطارد است دلیل قوت دشمنان ملوک بود است و اگر مصباح که مزاج
مریخ دارد ظاهر شود چون در مشرق باشد دلیل قحط فارس بود چون در مغرب ظاهر شود دلیل آفت مصر و شام
در مغرب باشد و اگر ذوذوابه که مزاج مشتری دارد بهر جانب که پدید آید دلیل خرابی آن ناحیت است و اگر
قصعی که مزاج زحل دارد پدید آید دلیل جراحات و مرگ بزرگان و برافتادن خاندانهای قدیم و اگر وردی
پدید آید دلیل مرگ بزرگان و اختلاف هوا بود و اگر طیفور پدید آید دلیل فساد و فتنه بسیار میان مردمان و وبای
عظیم در ناحیت مغرب زمین باشد باب بیستم در طریق استخراج موضع ذوائب نجوم و اوقات
بر آمدن ایشان صاحب کفایت التعلیم از بزرگان این فن نقل میکند اگر خواهیکه موضع این ذوائب نجوم
بدانی باید که بر موضع تقویم آفتاب یازده برج و ده درجه بیفزایی و اگر مجموع از دوازده برج زیاده شود دوره
که دوازده است از مجموع نقصان کنی باقی موضع آن حاصل شود و اگر مجموع کمتر از دوازده برج شود مجموع از دوازده
برج نقصان نمایی تتمه هر چه ماند موضع ذوائب نجوم باشد غایتاً بجهة معرفت اوقات ظهور ایشان گفته اند اگر وقت

بر آمدن

بر آمدن ایشان معلوم کردد باید که وقتی که شمس و عطارد در یک دقیقه قران کرده باشند در آن وقت موضع ایشان
به دستوریکه بالا مذکور شد استخراج کنی و موضع ایشان را با تقویم آفتاب ملاحظه نمایی اگر میان موضع ایشان
و تقویم آفتاب پانزده درجه مسافت باشد وقت بر آمدن ظهور ایشان است و اگر مسافت کمتر
از پانزده درجه باشد وقت ظهور ایشان نیست بدانکه مشتری از حکما و قدما بر آنند که از جمله ذوائب نجوم
آنها که منسوبند بمشتری و زهره ظهور ایشان دلیل خیر و فراخی و ارزانی غله و افزونی عیش و عشرت خلایق است
صاحب کفایت التعلیم میگوید مرا این معنی باور نمیشود مگر آنکه هر چه از زهره و مشتری باشند و سیر ایشان کمتر بود شاید آن قدر
دلیل شر و فتنه نشوند که دیگران هستند چرا که هر چون در سنت العمر خود دیدم دلیل فتنه و فساد و قحط و مرگ بزرگان
بوده است و این قول به تحقیق و قیاس نزدیک مینماید چرا که ماده همه بخار دخانیست که مشتعل میگردد و ماده
المتأخرین خواجه نصیر الدین طوسی میگوید که علت حدوث اینها آن بود که چون مریخ بسببی از اسباب بر شهری یا
بر ناحیتی مستولی شود آن زمین را خشک گرداند و آبها کم گردد و بخارهای دخانی بسیار برخیزد و یبوست
و تلخی هوا زیاده شود پس یبوست هوا سبب خشکی مزاجهای طبقات خلایق و حدوث امراض وبا گردد و بحران طاعون

ووبا شود و غلبه خشم و سبب فتنه و آشوب عالمیان باشد و کم آبی سبب آفت نباتات و ارتفاعات
گردد و آفت نباتات موجب قحط و عسرت و گرانی غلات شود و از این سبب اکثری از حکما دلایل
ظهور اینها را بر حربی یا قحطی یا مرگ بزرگی یا انتقال دولتی مثالها آورده اند که ذکر هر کدام طولی دارد زمان حکیم
داوودی رحمة الله علیه روایت میکند در بخاری از شش هر صحابه رضی الله عنهم که پیش از بعث پیغمبر ما علیه السلام
تا مدت هفت روز چنان دیدند که در گوشه ستارگان میریختند بطریقیکه در فصل خزان برگ درختان بریزد اهل
مکه از انواع قهر بترسیدند و بطایف پیش عبدالیل رفتند که دانای عصر بود حقیقت نقل کردند گفت ملاحظه کنید
این کواکب میریزند اگر از ستارگان ثوابت مشهوره اند دلیل فنای عالم و ظهور قیامت است و اگر کم
میریزند از ستارگان ثوابت نمیشد اما بسیار وعلی الاتصال میریزند پس منتظر باشید بظهور پیغمبر آخر الزمان
که دین او غالب آید بر اکثر خلایق و هر جا شود این بود که چون پیغمبر علیه السلام مبعوث شد و اظهار دین متین کرد
هر جا قایم شد و قحط مصر روی داد با دیگر حوادث و وقایع که در کتب تواریخ مشهور و مذکور است و اکثر حکما
گفته اند که احکام ذوات الاذناب را از برجی طلب کنند که آفتاب در روی باشد و قاعده آن چنان است که اگر

دربرج

در برج آخر شب پیدا شود آن را شرقی خوانند و اگر در برج اول شب پیدا شود آن را غربی خوانند
و احکام آن را خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره وضع نموده است

جدول معرفة ساعات نصف النهار البلاد

از عرض یک درجه تا شصت درجه وضع این جدول چنان است که
درجات فوقانی و تحتانی که در سطر نوشته است بجای عرض بلد است و درجات یمین و یسار که از صفر درجه تا بیست و چهار درجه
و بیست و سه دقیقه میباشد میل کلی شمس و سایر کواکب است و نهایت میل کلی نزد علمای انگریزیه [illegible] است و چون کسی خواهد که
معلوم نماید که ساعات و دقایق نصف النهار هر یک از بلاد که عرضش از شصت درجه تجاوز نباشد معلوم نماید طریقش آنکه از تقویم
شمس میل کلی پیدا نموده بمحاذی درجه میل و عرض بلد در آن خانه که هر دو با هم رسند چه نوشته است آنکه هر آن ساعات و دقایق نصف النهار
بلد مطلوب است مثلا در روز دوم محرم سنه ۱۳۲۱ خواستیم ساعات نصف النهار جزیره ممبئی که عرضش [illegible] است معلوم نمودیم از تقویم که
میل کلی [illegible] مطابق بمیل و عرض که قریب هژده درجه است دیدیم [illegible] و این ساعات و دقایق نصف النهار است که در این تقویم فرنگی [illegible] بلاد
از انگریزی فارسی نموده است

بقیه جدول نصف النهار هر بلدی از طول البلد من کتاب ...

	و	ز	ح	ط	ی	کا	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...
[illegible]	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا
ا	ا	ا	ا	ا و ا	ا	ا	ا	.	.	.	.	.	.	.	.	. و .	. و .
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفة ساعات نصف النهار بلدان خارج عرض بلد ...

	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	...	...	...	...	...
[illegible]	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا	و ا
ا	و ا								و ا	ا و ا					و ا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفت نصف النهار بعد از ان میل آفتاب از طول جدول وعرض بلد از عرض جدول

	لا	لب	لج	لد	له	لو	لز	لح	لط	م	ما	مب	مج	مد	مه
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیه جدول نصف النهار بدان طول جدول میل آفتاب از عرض جدول عرض بلد

	مو	مز	مح	مط	ن	نا	نب	نج	ند	نه	نو	نز	نح	نط	س
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرف اسامی بلدان در طول و عرض

عدد	بلاد هندوستان	طول	عرض		عدد	بلاد هندوستان و ایران	طول	عرض	
ا	شاه جهان آباد	قیح ل	کح لـ	ن د	کا	کشمیر	قح ا	لد ا	
ب	اکبر آباد	قیه ا	کو مه		کب	ملتان	قز ل	کط م	
ج	لکهنو	قید ک	کو ل		کج	کابل	قد م	لد ل	
د	لاهور	قو ا	لا ا		کد	غزنین قصبه زابلستان	قد ه	لج ل	
ه	قنوج دارالملک هند	قیه ه	کو ل		که	پنجاب پور	قف ل	لو ط	
و	سرانديب	قل ا	ـ ـ		کو	بنارس	قیر حه	کو ن	
ز	سومنات	قو ا	ک ا		کز	دارالملک حبشه	سه ا	ط ل	
ح	بنگاله	قی ا	کو مه	عا	کح	اسطور کرشتکا ملیبار	قح ل	ل ا	
ط	جونپور	قیط ه	کو ل		کط	شیراز	الط لو	قح ا	ل خو
ی	سوای جی پور	قیه ه	کو نه		ل	بردسیر هو کرمان	صه ل	الط ه	کو ه
یا	گجرات	قیاه	کو ل		لا	سمرقند موضع جهد الجیکه	صط و	لط ر	شا نخ
یب	کهنبایت	قط حه	کو حه		لب	مراغه موضع رصد خواجه نصیر	فه ا	لر حه	نا ه
یج	نهروج	قیا ه	کا ط		لج	هرسم جبیلدن	فه ـ	لر ا	لـ ل
ید	سورت	قح له	کا که		لد	یزد	فط ا	لد ا	ـا ح
یه	ممبئی	قح لط	ر نه		له	اصفهان	فو م	لد ا	م کا
یو	برهانپور	قیه ه	ح م		لو	کاشان	فو ا	لد ا	له ا
یز	حیدرآباد	قح ه	که ا		لز	قم	فه م	لد حه	لا ن
یح	دارالملک چین پی جین	[illegible]	اد ا		لح	قزوین	فه ا	لو ا	
یط	قندهار	قز م	لج ا		لط	ری هو طهران	فو حه	له ا	
ک	منصوره قصبه سند	قه ا	ـا م		م	ساوه حوالی مازندران	فه ا	له ا	
						ساری قریب مازندران	فح ا	لر ا	

قلا ا

بقیه جدول معرف اسامی بلدان در طول و عرض

عدد	بلاد ایران و عربستان و خراسان	طول	عرض		عدد	بلاد ولایات روم و لندن و ترکستان	طول	عرض
	تبریز	فد ا	لح ا			بیت المقدس از فلسطین	سو ل	لد ه
	طبس گیلک	صه ا	لج ا			اسکندریه	سا نه	لا ن
	مشهد مقدس	صه ا	لو ا			مصر	سو حه	ل حه
	گنگ دژ	قف ا	ا ا			دمشق هو شام	سح ا	لج ه
	نیشابور	صا ل	لو کا			حلب	عه ـ	له ه
	قاین	صو حه	لج ا			موصل	عو ا	لد ل
	سبزوار	صا ل	لو ه			ماردین	عه ا	لر ه
	هرات	صه حه	لد له			ماقیدونیا هو استنبول	سه ا	ما ا
	دارالسلام بغداد	ف ا	لج له			باکویه در بلاد ارمنیه	فد ل	لط ل
	بصره	فه ا	ل ا			شماخی قصبه شیروان بارمنیه	فد ل	ه م
	شوشتر	فد ل	لا ل			کوپا مدینه روس	فز ا	نو ا
	محار قصبه عمان	فه ا	حه حه			کوفه در عراق است نه روم	عط ل	لا ل
	مکه معظمه	عز ـ	کا م			مداین هم از عراق است	عه ا	لج ـ
	مدینه طیبه	عه حه	کد ا			اهواز در خوزستان	فه ا	لا ا
	الحسا بحرین جزیره	فو ل	کد ا			هرموز جزیره جنوب کرمان	فه ا	کو ا
	مداین	عه ا	لج ـ			کوه دماوند در جیلان	فح حه	لو ـ
	اسلام بول پایتخت روم	سه ا	ما ا			لندن پایتخت انگلیز	لر ا	نا ل
	ارز الروم	عو ا	لط م			ساحل بحر اوقیانوس	ما ا	ا ا
	ارمنیه کبری	ع ه	لط ه			خط استوا	ا ـ	ا ا
	قسطنطنیه هو بزنطیه	نط ه	ما ه			کاشغر ترکستان	فو ل	مه ا
	خان بالغ	قکد ا	و ا			ختن ترک	فز ه	مه ا
	بدخشان	قد ه	لر ـ			بیش بالغ	قیا ا	مه ه

مقاله چهارم از شرح زیج الغ بیگی تول روم ملا عبد العلی بیرجندی در اعمال نجومی و آن مشتمل است
بر دو باب باب اول در آنچه تعلق به اعمال موالید دارد و آن هفت فصل است فصل اول در نمودارات
بر عرف حکما و آن است که انسان را هر چه عارض میشود از سعادت و شقاوت و غیر ذلک منشأ آن زمان
ولادت است و ظهور از ظلمات این عالم جسمانی و جزو طالع و اوضاع کواکب در آن وقت علامات داله اند بر
احوال مولود پس اگر در آن زمان کسی حاضر باشد که از اسطرلاب یا شیشهٔ ساعت یا فنجان آب و غیر ذلک از
آلات رصدیه یا از اظلال اشیا تحقیق آن زمان کند از آن جزو طالع معلوم توان کرد چنانکه در مقاله دوم
گذشته است و اگر کسی حاضر نباشد تحقیق این زمان مشکل شود چون معرفت طالع از اهم مهمات است نزد اهل این
علم حیلتی پیدا کرده اند که بدان طالع تخمینی نزدیک به تحقیق میرسد و آن به تجربه یا به الهام معلوم کرده اند و آن را
نمودار گویند و مراد آن است که نمودار لفظ فارسی است هر گاه وقت ولادت را به تحقیق ندانند اما
به تخمین معلوم باشد استخراج طالع جزء به نمودار میسر شود و اهل صناعت را نمودارات
بسیار است اما مشهورتر نمودار بطلمیوس است و به قیاس نزدیک تر نمودار هرمس حکیم که

بعضی

بعضی او را ادریس پیغمبر خوانند و به صواب نزدیکتر نزد احکامیان نمودار
زردشت پیغمبر است ** و از نمودارات مشهوره یکی نمودار حکیم ماشاء الله مصری است که معتبر نزد
اهل نجوم در این زمان است و دیگر نمودار اهل هند که اقدم از همه است و در قدیم الایام مستعمل آن بوده است
و دیگر نمودار والیس اسکندرانی که حکیم محیی الدین مغربی و جمعی از اهل فن آن را معتبر داشته اند و در بطلمیوس اختلاف است
و بعضی گفته اند که این بطلمیوس حکمای است و بطلمیوس دیگر منجم است که صاحب مجسطی آورده است و مختار کوشیار
این است و محقق طوسی در اول شرح کتاب ثمره آورده است که بطلمیوس صاحب کشف احکام همان صاحب مجسطی است
چه در اربع مقالات که در احکام نوشته است بعضی اشیا حواله به مجسطی کرده و گفته که مجسطی من تصنیف کرده ام
و هم چنین در هرمس اختلاف است بعضی گفته اند یونس پیغمبر است و بعضی گفته اند ادریس پیغمبر است و صاحب
تحفه در شرح حکمت اشراق بر این تصریح نموده است و قیصری در شرح فصوص آورده است که این سخن سهو است
بلکه حکیمی است که او را هرمس الهرامسه گفته اند به سبب آنکه جمعی از حکما در آن زمان بوده اند که همه را هرمس میگفته اند
اما زردشت از پیغمبران بزرگ است که به شرف پیغمبری مشرف گشته است ∴ اما نمودار بطلمیوس

چنان است که طالع بتقریبی که ممکن باشد استخراج کنند وجزو اجتماع یا استقبال

که مقدم باشد بر ولادت معلوم کنند پس نگاه کنند که کدام کوکب از اصحاب

حظوظ در جزو مقدم درجه او بدرجه وتدی از اوتاد نزدیکتر است

وحظ آن بر آن قوی تر تقویم آن کوکب در وقت ولادت استخراج کنند ودرجه

وتد مثل تقویم آن کوکب گیرند و باقی اوتاد از او معلوم کنند ✦ اصل این عمل از آنست

که بطلمیوس در کتاب ثمره در کلمه پنجاه و ششم گفته است ✦ المستولی علی مکان الاجتماع فی مثل درجة

وتد من اوتاد مولد کل کاین فی ذلک الاجتماع من الاشخاص الانسانیة وکذلک

الاستقبال ✦ بعضی از شارحان این کلمه گفته اند که مستولی را بر جزو اجتماع وجزو استقبال دخلی تمام است

در حوادث که در نصف اول ماه ونصف آخر ماه بظهور می آید عموما و اوتاد مولد هر شخصی را دخلی تمام است

در احوال آن شخص خصوصا پس چون درجه مستولی موافق درجه وتدی شود بنوعی موافقتی میان دلیل خاص

ودلیل عام پدید میشود و آن سبب ظهور چنین میشود ومراد بمکان اجتماع جزویست از منطقة البروج که اجتماع

درآن

[illegible]

درآن جزو واقع باشد وجزو استقبال موضع قمرست در زمان استقبال اگر استقبال در شب باشد و

موضع آفتاب اگر در روز باشد اگر در یکی از طرفین شب باشد آن جزو که بافق مشرق اقرب بود معتبر باشد

ومستولی بر جزوی از فلک البروج بعرف اهل احکام کوکبی است که متصل باشد بر آن جزو بنظر یا بتناظر و او را

درآن جزو حظی بود و در نظر اتصال برجیه کافی است و در تناظر اتصال بر آن جزو شرط است وبعضی در نظر نیز

اتصال بر جزو شرط کرده اند وبعضی در تناظر نیز اکتفا به برجیت نموده اند حظوظ پنج اند بیت وشرف و

مثلثه وحد ووجه وکوکب را بنسبه بهر یکی ازین اشیا مزاج گویند وصاحب بیت اقوی است پس صاحب

شرف پس صاحب حد پس صاحب مثلثه اول پس صاحب مثلثه دوم صاحب وجه مثلثه صاحب بیت را چهار

شهادت گیرند وصاحب شرف را سه وصاحب مثلثه اول را دو وصاحب حد را یکی وعلی هذا وبعضی صاحب مثلثه

اول را مقدم دارند بر حد وبعضی صاحب شرف را مقدم دارند بر صاحب بیت بر شکلی که نزدیک به درجه شرف باشد

وبعضی صاحب حد را بر صاحب بیت مقدم دارند وبعضی صاحب مثلثه را بر صاحب تقدیم کنند وبطلمیوس و اتباع او

وجه را از حظوظ نشمرند ومشهور ومعتبر ازین اقوال قول اول است وچون صاحب حظی درآن حظ باشد مرتبه او

مضاعف گیرند واین مراتب را شهادات گویند و آن کوکب را که در جزو مفروض شهادت بیشتر بود مستولی
آن بود و آنکه شهادات او نزدیک بشهادات مستولی بود شریک مستولی گیرند و شارح بنا بر مذهب صاحب کشف
طلوع از شعاع آفتاب و بر آن نزدیکی و تشریق علوی و تغریب سفلی را از جملهٔ حظوظ شمرده است و این موافق اصطلاح
قوم نیست بلکه این اشیاء از جملهٔ قوی کواکب اند و در حل حظوظ ننشیند و بعضی از اهل احکام نیرین را در مستولی
بر جزو اعتبار نکنند و کوکبی دیگر که او را حظی باشد در آن جزو اعتبار کنند هر چند شهادت او کمتر از شهادات
نیرین بود و چه از تقدیم معنی مستولی میگوئیم که اکثر اهل صناعت بمذهب کشف مستولی را در کلام بطلمیوس بر معنی مصطلح
حمل کرده اند و این مشکل میشود به آنکه مستولی نباشد بر آن جزو چه میتوانند بود که اصحاب حظوظ هیچ یک متصل بجزو
اجتماع یا جزو استقبال نباشد و بدین تقدیر باین معنی در عمل نتوان نمود بنا بر آن صاحب زیج ایلخانی در آن
مبحث اتصال صاحب حظ بجزو اعتبار نموده است و تابع او شده است و گفته است که نگاه کنند که کدام کوکب از
اصحاب حظوظ در درجهٔ مقدم درجه او به درجه وتدی از اوتاد نزدیکتر و اولی آن است که گویند درجهٔ طالع یا درجهٔ عاشر
چه درجهٔ سابع همان درجهٔ طالع است و درجهٔ رابع همان درجهٔ عاشر و مراد قرب برج تقویم آن کوکب نیست

بر برج وتد

بر برج وتد بلکه مراد قرب عدد درجات تقویم آن کوکب است بعدد درجات آن وتد و آنکه گفته است
که حظ او در آن جزو قوی تر بر سبیل اغلب است چه گاه هست که درجهٔ کوکب اقل الشهادت بدرجهٔ وتد نزدیکتر
از درجهٔ کوکب اکثر الشهادت است در این صورت کوکب اقل الشهادت را معتبر باید داشت بتخصیص که ولادت
نزدیک طلوع یا غروب یا بعد استواء واقع باشد چه ممکن است که اگر در این صورت کواکب اکثر الشهادت را معتبر دارند
زمان ولادت از روز و شب افتد یا بالعکس و از ما قبل نصف النهار بما بعد و بالعکس و آنکه گفته است که تقویم کوکب
بوقت ولادت استخراج کنند ظاهر آن است که این تقویم تقریبی باشد پس اگر کوکب سریع السیر بود اولی آن باشد
که بتکرار عمل آن را تصحیح کنند و گفته است آنکه باقی اوتاد از آن اوتاد معلوم کنند بر این طریق است که اگر معلوم
درجهٔ طالع باشد مطالع عرضی آن درجه را در جدول مطالع البروج بالقبه مقوس کنند تا درجهٔ عاشر معلوم شود و اگر
معلوم درجهٔ عاشر بود مطالع بالقبه آن درجه را در جدول مطالع البروج بهمه مقوس کنند تا طالع حاصل آید و از
طالع و عاشر و سابع و رابع معلوم شود و بعضی از اهل صناعت در این عمل گفته اند که اگر درجهٔ وتد عاشر باشد
یا رابع درجهٔ ممر کوکب مستولی اعتبار باید کرد و اگر درجهٔ وتد طالع بود درجهٔ طلوع کوکب و اگر درجهٔ وتد غارب

بود درجهٔ هبوط او برین تقدیر وتد برج مستولی بر برج وتد معتبر است و محقق طوسی در شرح کتاب ثمره
گفته است که بعضی از اهل احکام درین عمل درجهٔ ممتزج کوکب مستولی بجای درجهٔ او طول اعتبار کنند و برین تقدیر
عرض افق حادث آن کوکب ممتزج باید کرد تا درجهٔ ممتزج او معلوم گردد و صاحب کفایة التعلیم گفته است که اگر درجهٔ
مستولی بر جزو از درجهٔ وتد تخمینی تفاوت فاحش کند بنگرند که در آن وقت مستنیر بر شکل طالع کدام است درجهٔ او تقویم
او را بکار دارند و مستنیر کوکبی است که در قوی ترین از بیوت طالع باشد یا نظیر اکثر کواکب با او متادات باشد
نقل از شرح یا که راجع و محقق محترق و در وبال و هبوط نباشد و قوی ترین بیوت در اعتبار طالع است پس عاشر پس
حادی عشر پس سابع پس تاسع پس رابع پس خامس مثال عمل که در متن مذکور است میگوییم که طالع تخمینی بود
[illegible] وعاشر [illegible] وفرض کنیم طالع اجتماعی است و جزو اجتماع مقدم است [illegible] است
مریخ و شرف آفتاب و حد عطارد و وجه شمس و ارباب مثلثات مشتری و شمس و زحل . و حظ آفتاب درین جزو
بیشتر است و مریخ نزدیک است به آفتاب پس اگر شمس را اعتبار کنیم چنانکه قول بعضی از اهل احکام است تقویم او
در ولادت هست [illegible] و درجهٔ این نزدیک بدرجهٔ طالع است پس طالع باشد [illegible] و اگر آفتاب

را اعتبار

را اعتبار باید کرد بسبب آنکه در اجتماع است چنانکه قول حجی است مریخ را اعتبار باید کرد تقویم در وقت
ولادت هست [illegible] و در وقت این نزدیک بدرجهٔ عاشر است پس عاشر باشد [illegible]
مطالع او بالبلد هست [illegible] آن را در جدول مطالع مبدأ معکوس کردیم بیرون آمد [illegible] و این
طالع است بحسب این نمودار + اما نمودار هرمس حکیم مبنی بر مقدمه است که او در
کتاب اساس و بطلمیوس در کتاب ثمره ایراد کرده اند که همیشه موضع قمر در وقت
ولادت طالع در زمان سقوط نطفه باشد و موضع قمر در زمان سقوط نطفه طالع
زمان ولادت + عبارت کتاب اساس که بهرمس منسوب است + موضع القمر فی مسقط النطفه
وهو طالع وقت الولادة وموضع القمر وقت الولادة هو طالع مسقط النطفه
و عبارت بطلمیوس کلمه پنجاه و یکم است از کتاب ثمره + موضع القمر فی المولد هو الجزء الطالع من الفلك
فی مسقط النطفه وموضع القمر فی مسقط النطفه هو الجزء الطالع مع الولادة
و این نمودار تحقیقا بس نزدیکتر است از سایر نمودارات لکن اینجا اشتباهی هست که زمان مسقط که از این نمودار معلوم میشود

که مطابق واقع نیست چه آن زمان بر حسب حساب گاه است که دو روز است و بحسب واقع در شب باشد بعکس بعضی گفته‌اند
بجهت دفع این اشتباه که از زمان وصول نطفه برحم تا زمان اشتمال رحم بر نطفه و تمکن در رحم گاهی زمانی واسطه میشود
و موید این آنکه اطبا گفته‌اند که بعد از صحبت باید که زمانی بیک حرکت نکند تا نطفه قرار گیرد پس میتواند بود
که تخلف باین سبب باشد والله اعلم بحقیقة الحال و اینجا اشتباهی دیگر واقع است که چنانکه اتفاق می‌افتد گاهی که
سقوط نطفه در موضعی باشد و ولادت در موضعی دیگر واقع شود که میان آن دو موضع تفاوت باشد در طول
در این صورت اگر طالع مکان ولادت اعتبار کنند و این موضع قمر مسقط نباشد و اگر طالع مکان مسقط
اعتبار کنند در آن زمان آن طالع ولادت نباشد بر سبیل حقیقت مگر که مراد آن باشد که موضع قمر مسقط طالع
زمان ولادت باشد هم در مکان مسقط نطفه خواه آن طالع ولادت باشد یا نه + و از این لازم آید
که در وقت ولادت قمر در نفس طالع باشد در مدت مکث مولود در رحم مادر
ادوار تامه کرده باشد + و اگر در آن وقت در نفس سابع باشد در مدت مکث ادوار ناقصه کرده باشد
با نصف دور + و آن را مکث اوسط نامند و گویند مولود نه ماهه را ده دور است و ده ماهه

یازده

یازده دوره و هم چنین هشت ماهه را نه دور و هفت ماهه را هشت دوره قمر و مدت یکدوره
قمر بر صد و بیست و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه باشد + بلکه چهل و دو دقیقه
و چهار ثانیه و سی و سه ثالثه و این کسر را بجهة قلت آن اعتبار نکرده‌اند پس بر این تقدیر که ما گفتیم مکث اوسط در نه ماهه
ل ا کا نح ر ودر هفت ماهه ما کا رو ودر هشت ماهه لـ مح شه ودر ده ماهه ط ه ط ح ر
و مکث اعظم در هر یک از اینها بنصف دوره زیادت بود و مکث اصغر بنصف دوره کمتر و نصف دوره سیزده روز است
و دوازده ساعت و بیست و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه و شانزده ثالثه و نیم و مکث اصغر هر یک مکث اعظم مرتبه پیش از او است
و زعم اهل احکام آن است که مدت مکث اصغر علی الاطلاق هفت دوره است و مدت مکث اکبر سیزده دوره است و این
موافق کلام ارباب شرایع نیست چه نزد بعضی از ایشان اکثر مدت دو سال است و نزد بعضی چهار سال و نزد اهل
طبایع اختلاف مدت مکث مبنی بر مزاج جنین است هر چند که مزاج گرمتر است نمو او زودتر باشد و مکث کمتر و هر چند سردتر
باشد مکث بیشتر بود و اگر معتدل المزاج بود مکث او مکث اوسط بود + و اگر قمر تحت الارض باشد
ادوار تامه قطع کرده باشد با زیادتی قوسی که از طالع است تا موضع قمر بتوالی و اگر

فوق الارض باشد مانکی قوس که از موضع قمر است با بطالع بر توالی + چون در
سقط نطفه قمر در طالع باشد در ولادت وقت نیز در طالع باشد و زمان مکث ادوار تامه باشد که عبارت از
مکث اوسط است و چون در سقط در طالع نباشد به ضرورت بموضعی باشد که طالع زمان ولادت است و هر دوره
که تمام کند بطالع زمان ولادت عود کند پس اگر ولادت اگر تحت الارض باشد بعد از آنکه بطالع ولادت رسیده دوره
تمام کرده قوسی دیگر نیز قطع کرده باشد بر توالی از موضع طالع ولادت بموضعی که آنجا است پس مدت زمان قطع قمر
این قوس بر مکث اوسط زیادت باید کرد تا مدت مکث مولود حاصل آید و اگر فوق الارض باشد قوسی بود ما بین موضع
طالع ولادت که تا آن قوس را قطع کند بطالع ولادت نرسد دوره او تمام نشود پس مدت قطع قمر این قوس را از
مکث اوسط نقصان باید کرد تا زمان مکث باقی ماند + پس بتاریخ ولادت که به تخمین معلوم است
طالع و موضع قمر معلوم کنند و قوس ما بین هر دو را در جدول وسط قمر معلوم کنند
وحاصل را تعدیل مکث کنند و مخفی نباشد که ما بین طالع و موضع قمر از جانبی باید گرفت که از آن کمتر نباشد
و ناچار باید که ما بین آن دو وار از نصف دور زیادت نباشد و اگر قوس ما بین را بر حرکت وسط یکروزه قمر که مدت

ط ل قسمت کنند ایام باشد و دقایق آن دقایق را در بیست و چهار ساعات و اجزاء آن حاصل آید
و این ساعات و دقایق با ایام خارج قسمت تعدیل مکث بود + و آنچه حاصل شود بر مدت مکث اوسط
افزایند اگر تحت الارض باشد و بکاهند اگر فوق الارض باشد + و اگر برابر افق غربی باشد
تعدیل مکث بالضروره نصف دور باشد + مدت مکث مولود در رحم مادر معلوم شود و چون
آن را از تاریخ ولادت نقصان کنند تا زیادت زمان سقوط نطفه در رحم معلوم شود
پوشیده نماند که افزودن و کاستن ساعات و کسور آن را بموجبی نیست پس اگر ساعات از دوازده زیادت
باشد آن را یکروز گیرند و اگر کمتر باشد بیندازند آسان تر باشد و درین عمل هیچ خللی واقع نباشد
پس اگر موضع قمر و ولادت در زمان سقوط نطفه بشب طلوع کند تا او آخر روز
تقویم شمس در نصف النهار آن روز استخراج کنند و الا در نصف النهار روز پیشتر
یعنی اگر موضع قمر مولود در سقط نطفه بعد از نصف النهار مذکور یا در شبی بعد از آن طلوع کند تقویم آفتاب در نصف النهار همان روز
معلوم کنند و اگر قبل از نصف النهار یا در شب متقدم بر آن طلوع کند تقویم آفتاب در نصف النهار متقدم معلوم کنند

پس مطالع تقویم شمس ابتدا از اول جدی * یعنی مطالع بروایتی در ترکیب بعینه بجهة آن است که مطالع بدین
متعارف نیست که ابتدا از اول جدی گیرند   از مطالع قمر ولادت ببلد نقصان کنند تا دایر ماضی
از نصف النهار که تقویم شمس بود از آن استخراج کرده اند معلوم شود * و اگر در
صورت دوم که طلوع موضع قمر ولادی در زمان سقوط نطفه پیش از نصف النهار باشد مطالع قمر ولادت ببلد از
مطالع تقویم شمس ابتداء از اول جدی در زمان نصف النهار نقصان کنند باقی دایر مستقبل باشد و در مقصود تفاوت
نکند و در کشف زیج ایلخانی واقع است که اگر موضع قمر ولادت بروز طلوع کند تقویم آفتاب در نصف النهار آن روز
معلوم کنند و اگر بشب طلوع کند در نصف اللیل مطالع نظیر تقویم آفتاب بخط استوا ابتداء از اول حمل از مطالع تحویل
قمر ولادی نقصان کنند تا دایر باقی ماند و بر واقف پوشیده نماند که این مخصوص بر آن است که طلوع قمر ولادی در
روز بعد نصف النهار بود و در شب بعد از نصف اللیل   با آن دایر ساعات معلوم کنند و بدان
ساعات تقویم قمر استخراج کنند * یعنی دایر را بر اجزاء یک ساعت حقیقی قسمت کنند تا ساعات بعد سقوط نطفه
از نصف النهار معلوم شود و آنچه در زیج ایلخانی واقع است که دایر را بر پانزده قسمت کنند بر سبیل مسامحه است

اگر

اگر طالع تخمینی نزدیک باشد طالع ولادت بحسب این نمودار باشد و اگر بعید
افتد یکی دو برج پیشتر یا پستر بعمل بباید کرد تا تقویم قمر بر آن وجه که گفتیم نزدیک
بطالع تخمینی حاصل شود و این تقویم طالع ولادت باشد * و سبب دور افتادن از
طالع تخمینی آن است که ادوار و تعدیل مکث از حرکت تقویمی است و عمل مبنی بر حرکت وسط و میان حرکت
وسط و حرکت تقویم تفاوت واقع است پس چون موضع قمر که استخراج کرده اند بمقدار نصف بعد قمر از دور باشد
از طالع یک برج بیشتر یا پستر بباید رفت و تقویم بیرون آورد   و صاحب کشف زیج ایلخانی گفته است که هر مولود که
مدت مکث او کمتر از مکث اوسط باشد که آن رنط طلط لد است یا بیشتر از مکث اعظم باشد که رفرما
است این نمودار آنجا استعمال نتوان کرد و مصنف زیج خاقانی نور الله مرقده میفرماید که این سخن غلط است
چه عدد ادوار تامه هرچند که فرض کنند خواه یکی و خواه صد دور همین عمل راست آید   و اگر با دوار تامه دیگر ستاره
بهمین عمل کنند دو زمان حاصل میشود که موضع آن کوکب در زمان اول طالع زمان دوم باشد و موضع آن کوکب
در زمان دوم طالع زمان اول باشد لیکن چون خواسته اند که ما بین الزمانین نه ماه باشد یا قریب بدان که اکثر زمان

حمل نوع انسان آن مقدار است و دو دور قمر را مستعمل داشته اند ۞ واگر مطالع تقویم آفتاب بنصف
النهار مقدم بود ولادت از مطالع قمر مسقط ببلد که اکنون حاصل شده نقصان
کنند و باقی را ساعات کنند ۞ و آن چنان که آن را اجزا کنند بساعات حقیقی شبانروز ولادت قسمت
کنند تا ساعات بعد زمان ولادت از نصف النهار مقدم حاصل آید چه موضع قمر مسقط طالع ولادت است و چون مطالع
بالقبه تقویم آفتاب بنصف النهار مقدم از مطالع طالع نقصان کنند دایر باقی ماند چه مطالع طالع دائما مضروب مجموع مطالع
بالقبه تقویم آفتاب بنصف النهار مقدم و دایر است چنانکه مکرر اندرین کتاب ذکر کرده شده است ۞ و با آن ساعات
قمر ولادت دیگر باره استخراج کنند و طالع زمان سقوط نطفه گیرند و بحسب این
طالع و ساعات موضع قمر در آن زمان سقوط نطفه استخراج یعنی مطالع بدین
قمر ولادت که حالا حاصل شده همان مطالع طالع است مطالع بالقبه تقویم آفتاب را بنصف النهار مقدم بر زمان سقوط
از آن نقصان کنند و باقی را اجزا کنند بساعات حقیقیه شبانروز سقوط قسمت کنند ساعات بعد سقوط از نصف النهار مقدم
حاصل آید با این ساعات تقویم قمر استخراج کنند ۞ تا چنان افتد که بدو عمل متوالی طالع موافق آید.

اولا

مطالع چون قمر مسقط مطالع طالع
ولادت بعینه مطالع طالع ولادت
مطالع ... است ... اول
... پس اگر مطالع ... نصف النهار
مقدم ... اول ... از ... نقصان
کنند باقی ... باشد از نصف النهار
... تا زمان ولادت

... این ... قمر ... است ... از
... طالع ... تخمینی ... از
موضع ... طالع ... [illegible]

اولا واضح بود ۞ چه در اول تقویم قمر بساعات بعد تخمینی استخراج شده و در دوم مرتبه هم بساعات
تخمینی است لیکن تحقیق اقرب است و بتکرار عمل چنان شود که تخمین تمام مرتفع شود و بعضی اهل صناعت موضع
قمر را کلام بطلمیوس بر درجه طلوع قمر عمل کرده اند پس چنان شود که درجه طلوع قمر ولادت طالع مسقط باشد و درجه طلوع
قمر مسقط طالع ولادت بود و چون معرفت درجه طلوع در مقاله دوم گذشته است اگر کسی خواهد درین نمودار بدین وجه
نیز عمل کند آن نمود میان عمل که در اصل بنا کرده است طالع تخمینی بود و کا یا ل وتقویم قمر در زمان ولادت بود
د ۰ ط یه بعد قمر از طالع باشد ـ قو نز اگر او را بعد دال حرکت وسط قمر معکوس کردیم بیرون آمد تعدیل مکث
د ط ل د و چون قمر تحت الارض است آن را بحرکت اوسط که راست د یح ه ـ ح افزودیم حاصل شد
مدت مکث مولود در رحم د عه د ط ا این قدر از تاریخ ولادت نقصان کردیم تا بجا که رسید در نصف النهار که روز
تقویم آفتاب استخراج کردیم بود و ح ه ط مطالع بالقبه او باشد د ۰ ط کا و در نصف النهار بعد از آن
استخراج کردیم بود و کا یه مطالع بالقبه باشد د ه ـ کا تفاضل بین المطالعین اکر است ۱۱ ط
بر یه قسمت کردیم بیرون آمد د ۰ ط آنرا بر پانزده درجه افزودیم حاصل شد اجزاء یک ساعت حقیقی

یعنی آن ...
...
... تا ... کنند

شبانروز مسقط له ۰ ل و تقویم قمر در وقت ولادت بود مه ۰ ط ١٨ مطالع مبدأ اوست قی ط ع

مطالع بالقبه تقویم آفتاب بنصف النهار مقدم از مطالع مبدأ قمر ولادتی بعد از اضافه کردن و نقصان کردیم باقی ماند دایر

رس نط غ آنرا به اجزا یک ساعت حقیقی شبانروز قسمت کردیم بیرون آمد ساعات بعد از نصف النهار مقدم مرع نط

برین ساعات تقویم قمر استخراج کردیم بود د ح و ب و چون قریب طالع تخمینی است طالع باشد بحسب این مقدار

اما نمودار زهردشت پیغمبر علیه السلام چنان باشد که طالع و اوتاد بتقریب

و هیلاج در آن طالع و کدخدا معلوم کنند هیلاج و کدخدا دو لفظ یونانی است و آنها

دلیل عمر مولود است بزعم اهل این صناعت و گفته اند هیلاج بمنزله بدن و کدخدا بمثابه روح و بعضی عکس این گفته اند و بعضی گویند

هیلاج بمنزله هیولی است و کدخدا بمنزله صورت و هیلاجات پنج اند شمس و قمر و جزو اجتماع یا استقبال مقدم و

سهم السعادة و درجه طالع و در تعیین موضع هیلاج و تقویم هر یک اختلاف است و مشهور و مستعمل قول بطلمیوس است و آن چنان است

که در مولودی نهاری اول نظر بشمس کنند اگر در طالع یا عاشر یا تاسع یا حادی عشر باشد هیلاج بود و اگر در هیچ یک از این مواضع

نبود نظر بقمر کنند اگر در یکی از این چهار خانه بود یا ثالث یا رابع یا خامس هیلاج بود و اگر در هیچ یک از این مواضع نبود نظر

بجزو اجتماع مقدم کنند و اگر ولادت اجتماعی بود پس اگر در وتد یا مایل الوتد بود هیلاج بود و الا نباشد و بعد از آن

نظر به سهم السعادة کنند اگر در وتد یا مایل الوتد بود هیلاج بود و الا نباشد و اگر در ولادت استقبالی بود سهم السعادة را

بر جزو استقبالی مقدم دارند و اگر هیچ یک بصفات مذکوره نباشد در این صورت هیلاج درجه طالع بود و در مولود لیلی

قمر بجای شمس بود و در نهاری شمس بجای قمر و باقی بر ترتیب مذکوره بود و اقوال دیگر هست که ایراد آن موجب تطویل است

اما کدخدا عبارت از کوکبی است که مستولی باشد بر موضع هیلاج و در تعریف مستولی در شرح و بحر و گذشته است

و آن حوادث که بر مولود کند بود از خیر و شر نگاه کنند که طبیعت کدام سعد یا نحس

تواند بود از سیارات یا ثوابت • سعد و نحس سیارات مشهور است اما نحس در ثوابت کوکبی چند از ثوابت

تعیین کرده اند و آن را قواطع گویند و تسییر دلیل چون بآن کوکب رسد حوادث شر از جنس آن دلیل بمعرض ظهور رسد و

کوکبی چند دیگر از ثوابت تعیین کرده اند که بر مزاج سعدین اند یعنی مشتری یا زهره و چون تسییر دلیل بدانها رسد آثار خیر

بظهور رساند • و در آن وقت یا نزدیک بآن وقت تسییر طالع یا هیلاج یا کدخدا •

بآن کوکب رسیده باشد اگر آن سعادت یا نحوست بدنی باشد یا تسییر عاشر اگر آن

سعادت یا نحوست جانبی باشد ❊ حیوة و سایر احوال بدن از منسوبات طالع و هیلاج و کدخداه است
و جاه و شغل و اعمال سلطانی از منسوبات عاشر و سایر بیوت هر یک ولادت برابری دارند از امور مولود مثلاً خانه ثانی
تعلق بمال دارد و خانه خامس بفرزند پس اگر سعادت و نحوست کلی بمولود رسد از امور و بکرشش و حصول اموال یا نقصان
اموال و غیر ذالک از تسییر خانهای دیگر و رسیدن به دلایل هم باین طریق طالع معلوم توان کرد لیکن چون طالع و عاشر
قوی برابر بیوت اند باین جهة آن را تخصیص کرده اند ❊ و چون چنان کوکب یافت شود از موضع آن
کوکب در وقت ولادت بحسب بدنی که مابین ولادت و آن حادثه بخلاف توالی
بیرون آورند تا معلوم شود که در اصل ولادت آن وتد یا هیلاج یا کدخدا کجا
بوده باشد ❊ و طریق آن چنان است که تاریخ ولادت را از تاریخ آن حادثه نقصان کنند آنچه بماند هر سالی یک درجه
گیرند و هر شش روز را یک دقیقه آنچه حاصل شود قوس تسییر بود پس اگر وتد طالع بود قوس تسییر را از مطالع طالع آن کوکب
سعد یا نحس بلد نقصان کنند مطالع طالع حاصل آید و اگر وتد عاشر بود قوس تسییر را از مطالع ممر او نقصان کنند
مطالع عاشر بخط استوا ابتدا از اول حمل حاصل آید و اگر هیلاج یا کدخداه بود قوس تسییر را از مطالع طلوع آن کوکب

سعد یا

سعد یا نحس در افق حادث هیلاج و کدخداه نقصان کنند مطالع صحیح در افق حادث هیلاج و کدخدا نقصان مطالع
صحیح در افق حادث هیلاج و کدخداه حاصل آید و از آن موضع کوکب بیرون آورند و از موضع کوکب طالع بیرون آورند
و بر آن اعتماد کنند و دیگر دلایل بحسب آن استخراج کنند و این عمل بعد از معرفت
تسییرات معتبر تواند بود ❊ یعنی چون در طالع تحقیقی و عاشر و هیلاج سایر دلایل را تسییر کنند باجرام سعود
و نحوس و ساعات آنها و احکام آن ملاحظه نمایند هرگاه در هر حکم موافق آید معتبر شود که طالع حقیقی بوده است و اظهار آن است
که مراد آن باشد که چون تسییرات بنابر طالع تحقیقی عمل کنند معلوم شود که کدام قاطع است که در زمان حادثه معلوم تسییر دلیل آن
حادثه باو رسیده و می باید که مراد آن باشد معرفت طالع باین نمودار موقوف بر معرفت کیفیت تسییرات
مثالش در ششم رمضان سنه ۹ ناقصه هجری یکی از کبار معروف خراسان در لشکر عظیم و آن لشکر را با مخالفان
در ماوراء النهر محاربه و مقاتله اتفاق افتاد و مخالفان غالب شدند و اکثر اهل آن لشکر بقتل رسیدند و آن بزرگوار
مشرف بر هلاک شد و بعد از آن مشقت تمام خلاصی یافت و مثل این حکم از رسیدن تسییر هیلاج توانند بود
یکی از قواطع و وقوع ولادت در شب شانزدهم ذیحجه سنه ۸۷۱ ناقصه هجری بود و پس تفاوت میان این

در تاریخ چهل و شش سال تام عربیه و دو دلیست و چهل و هفت روز باشد و ایام چهل و شش تام عربیه ۱۶۲۶۵

پس ایام ناقصه از وقت ولادت تا زمان حادثه مذکوره باشد ۱۶۵۰۷ و در فوعش بحساب جمل است

د ل د ه آن از این زمان یکسال شمسی حقیقی که هست د ه ه ل ل تا ثانیه قسمت کردیم بیرون آمد سالهای تام

شمسی چهل و پنج و باقی ماند از ایام پنجاه و دو پس چون مقدار تسییر سالی یکدرجه است قوس تسییر باشد مه م

و طالع تخمینی بر افق هرات بود ما ط ل ط و اقوی هیلاجات در طالع بود و چون ملاحظه قواطع نمودار فرق الرا

موافق می نمود با این حادثه و تقویم او در وقت ولادت بود اه یو نا مطالع طالع او باشد لی نا کو بعد

از زیادتی دور بر آن قوس تسییر از آن نقصان کردیم باقی ماند شنو مه ل آنگاه بعد وال مطالع بعرض لی ل مقوس

کردیم بیرون آمد طالع ما ح د ه و این بر تقدیریست که تسییر طالع به درجه تقویم کواکب قاطع باشد و چنانکه مشهور

است و بهتر آنست که طالع را بمطالع عبدی تسییر کنند بمطالع دلیل قاطع بافق حادثه طالع که همان افق ولادت است

پس مطالع طالع مطلوب حاصل کردیم بود لی م اه قوس تسییر از آن اسقاط کردیم باقی ماند مطالع طالع شنو ل مه

پس مطالع باشد ما ط یز مه و چون قطع این کواکب به سبب حادث نسبت و مشتری که صاحب طالع است در وقت حادثه

مذکوره

مذکوره در بیت پنجم در برج حوت بود این حادثه به سهولت گذشت والله اعلم ✝ و از جمله نموداران مشهوره نمودار

حکیم ماشاء الله مصری است و آن چنان است که تفاوت میان طالع به نمودار بطلمیوس و طالع به نمودار هرمس منصف سازند

و آن را بر اقل افزایند و از اکثر نقصان کنند تا معدل شود و اگر بعد طالع نموداران متعدده مستخرج با متداول

دوران را بطریق مذکور معدل سازند پس آن طالع معدل با دیگری تعدیل کنند بر وجه مذکور و علی هذا دیگر نمودار

والیس اسکندرانی است و آن چنان است که طالع بر تخمین معلوم کنند و ساعات بعد از اول روز یا اول شب معلوم کنند

و بر آن ساعات تقویم نیرین استخراج کنند و مطالع عبدی تقویم آفتاب را از مطالع عبدی تقویم قمر نقصان کنند باقی دلیل

شمس بود پس ساعات ماضیه را از اول روز یا اول شب بی اعتبار کسور در قوس النهار یا قوس اللیل ضرب کنند و اگر

از دور زیادت شود دور از آن نقصان کنند تا دلیل طالع حاصل آید پس تفاوت بین الدلیلین را بر پانزده

قسمت کنند و آن را یک مرتبه منحط سازند و آن را دقایق ساعات اعتبار کنند و آن را از ساعات ماضیه از اول روز

یا اول شب نقصان کنند اگر دلیل طالع زیادت از دلیل آفتاب باشد والا بر آن افزایند تا ساعات معدله حاصل شود

و از آن ساعات طالع حاصل کنند ✝ دیگر نمودار اهل هند است و وفق آن مبنی بر تسییر درجه طالع قران تحت اسدم است

و این چنان است که در سال ولادت حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة واکمل التحیات قران علویین واقع شده
در برج عقرب قبل از ولادت بهشت ماه و طالع تحویل آفتاب به اول حمل بر افق مکه معظمه زاده الله شرفا در آن سال
برج میزان بوده بحساب ثاون الاسکندرانی و برج جوزا بحساب یعقوب بن اسحق کندی و حاصل این قول اخیر معتبر است
و از اول عام الفیل که سال ولادت است تا اول تاریخ هجری پنجاه و دو سال شمسی است و چون تسییر هر سال برجی گیرند
تسییر در اول هجرت بنابر قول اول بجدی رسیده باشد و بنابر قول ثانی بسنبله پس از اول تاریخ هجری تا روز
ولادت با ایام سازند و این ایام را سال شمسی سازند و دوازده دوازده طرح کنند و آنچه از ایام باقی ماند در سی
ضرب کنند و بر ایام سال شمسی قسمت کنند تا درجات تسییر حاصل شود آن را بر اول جدی یا بر اول سنبله افزایند
تا موضع تسییر حاصل شود پس طالع و اوتاد را و عشره انتهارا و اثنا عشریه هر برج تسییر را هم بیرون آورند بر سبیل
تخمین هر یکی از انتهاها کە درجه او قریب بدرجه یکی از اوتاد بود درجه آن وتد را مثل آن سازند و باقی اوتاد از آن
معلوم کنند و مراد از تسییرین در محل انتهاات است و آن را بمجاز تسییر گویند و چون در متن اشارتی رفته است به آنکه
تحویلات متعدد است آنچه از تحویلات در کتب احکام بنظر رسیده مذکور شد و چون در اصل متن متعرض این سه تحویل

نشده

نشده بود در تفصیل و تمثیل آن شروع رفت + فصل دویم در معرفت عرض افق حادث هر کوکبی
بحسب موضع او در صورت طالع افق حادث عظیمه را گویند که بمرکز کوکب گذرد
و به دو نقطه شمال و جنوب + تخصیص بمرکز کوکب بحسب اغلب است چه بسبب تغیر اوتاد را نیز عرض افق
حادث اعتبار کرده اند و هم چنین بعضی از اجزای دیگر را از بروج پس مناسب آن بود که گوید که بمرکز کوکب گذرد یا بجزوی
از منطقة البروج مگر آنکه مراد از مرکز کوکب باشد هر سبیل تحقیق یا بسبیل تقدیر و شک نیست که مرکز آفتاب بر جمیع
اجزاء بروج میتواند بود + و نصف متحدد بآن دو نقطه که بمرکز کوکب گذشته است نصف
شرقی آن افق باشد + و در تسییرات این نصف معتبر دارند و نصف غربی از افق معتبر نیست زیرا که چون کوکب
بآن نصف رسد آن نصف شرقی میشود و عرض آن مختلف میشود بحسب جهة + و عرض افق حادث قوسی را
گویند از میلیه که بدو قطب افق حادث گذشته میان قطب معدل النهار و افق
حادث از جهة اقرب + چون آفاق حادثه همه بدو قطب اول السموت میگذرند که دو نقطه شمال و جنوب است
اول السموت نیز بر اقطاب آنها گذرد پس نقطه از اول السموت به او از تقاطع اول السموت با نصف شرقی افق حادث بود

درجه تواليِ حركت معدل النهار آن نقطه سمت رأس آن افق حادث بود و دايره ميل كه بسمت الرأس افق حادث
گذرد نصف النهار حادث بود و قوسي از نصف النهار حادث مابين سمت الرأس افق حادث و معدل النهار بود از جانب
اقرب عرض افق حادث بود بر سبيل تحقيق و قوسي از نصف النهار حادث كه مابين قطب معدل النهار و افق حادث
است از جانب اقرب مساوي عرض افق حادث است و ازين جهة مصنف آن را عرض افق حادث گفته
پس عروض آفاق حادثه قوسها باشد از دواير ميول مابين اول السموت و معدل النهار از جانب اقرب و چون غايت بعد
اول السموت معدل النهار بقدر عرض بلد است و ازين جا معلوم شود كه عرض افق حادث هميشه از عرض بلد كمتر باشد
و مخفي نباشد كه سمت رأس آن افق حادث كه نصف شرقي او در شرقي نصف النهار بلد بود فوق الارض بر نصف
اول السموت كه ظاهر است و نصف اول السموت ظاهر در شمال معدل النهار است در بلد شمالي پس عروض اين آفاق
حادثه همه شمالي بود و سمت رأس افقي كه نصف شرقي او در غربي نصف النهار بلد بود در تحت الارض بود بر نصف
مخفي اول السموت و نصف مخفي اول السموت بر جنوب و نصف مخفي معدل النهار است پس عروض اين آفاق حادثه
همه جنوبي بود ÷ پس اگر كوكب بر نصف شرقي افق ولادت باشد افق او بعينه افق ولادت

باشد

باشد و عرض و جهتش همان بعينه ÷ يعني عرض او همان عرض بلد باشد و جهتش همان جهة
او چه عظيمه كه بر دو نقطه شمال و جنوب گذرد و بر مركز كوكب و سمت الرأس او بر افق الارض است ÷ و اگر
بر نصف غربي باشد نظير افق ولادت افق حادث باشد و عرض و جهتش عرض و جهت
نظير افق ولادت ÷ چه سمت رأس او برين تقدير تحت الارض بود كه آن سمت القدم است و اگر كوكب
بر نقطه شمال يا جنوب بود افق حادث او متعين نبود و هر يك از آفاق حادثه را افق حادث او اعتبار توان كرد
و اگر بر نصف النهار بود همان نصف النهار افق حادث باشد و عرض افق حادث موجود
نبود ÷ اما آنكه افق حادث او نصف النهار بود بجهت آنست كه نصف النهار نيز عظيمه است كه بر نقطه
شمال و جنوب گذرد و بر مركز كوكب و اما آنكه عرض افق حادث او موجود نبود بجهت آنكه چون او را افق حادث اعتبار
كنند سمت الرأس او مغرب اعتدال يا مشرق اعتدال بود و معدل النهار بر آن دو نقطه ميگذرد پس سمت الرأس
بر معدل النهار بود و آفاق حادثه خط استوا همه عديم العرض اند بجهت آنكه اقطاب آن آفاق در آن موضع همه بر معدل النهار اند
و اگر بر غير اين دو دايره باشد عرض افق حادث استخراج بايد كرد و آن هميشه كمتر

از عرض افق وحادث باشد + چنان که سابقا بیان کردیم بوجهی دیگر میگوییم که نصف النهار
حادث با نصف النهار بلد تقاطع میکند بر قطب معدل النهار ومیل حادث میشود که یک ضلع او قوسی است از نصف النهار
بلد ما بین قطب معدل النهار وقطب اول السموت وآن مساوی عرض بلد است وقوسی دیگر از نصف النهار حادث
ما بین قطب معدل وافق حادث وقوسی دیگر از افق حادث ما بین نصف النهار حادث وقطب اول السموت
وزاویه تقاطع افق حادث ونصف النهار حادث قائمه است وقوس مساوی عرض بلد وتر آنست وچون قسی
این مثلث [illegible] از ربع ویک زاویه قائمه است دو زاویه دیگر لا محاله حاده باشد بشکل سی وچهارم اول اکر
مانا لاوس پس بشکل هفتم آن مقاله درین مثلث وقوس مساوی عرض بلد که وتر قائمه است اعظم باشد از قوس
مساوی عرض افق حادث که وتر حاده است وهو المطلوب + ولکن در جهت موافق اگر کوکب در نصف
صاعد باشد یعنی ما بین عاشر وطالع یا طالع ورابع ومخالف در جهت اگر کوکب در
نصف دیگر باشد + صاعد وهابط ودرین فن بمعنی بسیار اطلاق کنند لیکن اینجا مساعده هابط بنسبت حرکت
اولی مراد است وآن چنان است که دایره نصف النهار فلک را بدو قسم متساوی کنند نصف شرقی را صاعد گویند

چه کوکب

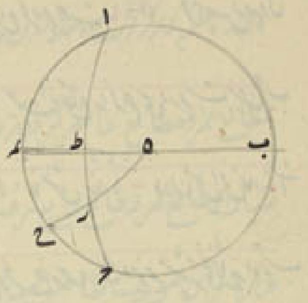
چه کوکب بحرکت اولی در آن نصف هر لحظه بسمت الراس اقرب میشود وآن نصف دیگر را هابط چه کوکب هر لحظه به
سمت قدم اقرب میشود وبیان جهت عرض افق حادث سابقا مذکور شد + طریقش آنست که میل افق
حادث وآن قوسی است از دایره اول سموت میان نصف النهار وافق حادث معلوم کنند
وبا یه که این قوس کمتر از ربع باشد واگر افق حادث نصف النهار بود میل موجود نباشد واگر افق بلد بود میل ربع
بود لیکن اطلاق میل بران بتجوز شایع است + بآن طریق که از طالع ارتفاع یا انحطاط و
تعدیل سمت چنانکه ذکر کردیم معلوم کنند + اما طریق استخراج ارتفاع وانحطاط از طالع
بوجوه متعدده است درباب بیست ودوم از مقاله دوم مذکور شده است واز جمله یکی آن است که چون کوکب فوق الارض
باشد مطالع طلوع اورا از مطالع طالع نقصان کنند تا تفاضل میان باقی ونصف قوس النهار فضل دایر باشد
سهم آن را از سهم نصف قوس النهار نقصان کنند وباقی را در جیب غایت ارتفاع ضرب کنند وفاضل را بر سهم
نصف قوس النهار قسمت کنند خارج قسمت جیب ارتفاع بود واگر کوکب تحت الارض بود بجای مطالع طلوع مطالع
غروب گیرند وبجای قوس النهار قوس اللیل وبجای غایت ارتفاع غایت انحطاط بهمین موازنه عمل باتمام رسانند

تا جیب انحطاط حاصل آید و در باب سیزدهم از آن مقاله استخراج تعدیل سمت بیان شده است و آن چنان است
که جیب ارتفاع یا انحطاط را در ظل عرض بلد منحط ضرب کنند تا حصه سمت حاصل آید و جهت آن مخالف جهت عرض بود
در ارتفاع و موافق در انحطاط پس اگر جهت بعد کوکب از معدل النهار موافق جهت حصه سمت باشد آن را با جیب
سمت مشرق جمع کنند والا تفاضل بگیرند تعدیل سمت حاصل آید و جهت آن جهت مجموع باشد یا جهت فضل ❖

وتعدیل سمت را در جدول جیب معکوس کنند و بر جیب تمام القوس جیب تمام
ارتفاع را قسمت کنند و خارج قسمت از جدول قوس برگیرند تمام آن میل افق
حادث بود ❖ و بجهت برهان این عمل فرض کنیم که دایره ا ب ه د افق است بر قطب ه و
ب ه د اول سموت بر دو قطب ا ح که دو نقطه شمال و جنوب است و ز کوکب و ا ز ح افق
حادث و ه ز جزء دایره ارتفاع او در باب سیزدهم از مقاله دوم ذکر کردیم که چون از موضع کوکب عمودی بر سطح
افق اخراج کنند و از موقع عمود در سطح افق خطی اخراج کنند که عمود باشد بر فصل مشترک میان افق و معدل النهار و اول سموت
هر یک خطا است و چون اول سموت قائم است بر سطح افق عمودی که از ز که مرکز کوکب است بر سطح اول سموت

آید

آید جیب قوس ز ط بود و چون از نقطه ز عمودی بر سطح افق اخراج کنند آن عمود موازی اول سموت
بود پس خطی از موقع این عمود بر فصل مشترک میان افق و اول سموت



آید موازی جیب قوس ز ط و مساوی او بود بشکل یح از م
اول اصول پس قوس ز ط قوس تعدیل سمت بود و در
مثلث د ز ح زاویه ح قائمه است و زاویه د
بقدر قوس ط د پس بشکل مغنی نسبت جیب زاویه د اعنی زاویه قوس ط د با جیب ز ح قوس
ارتفاع چون نسبت جیب اعظم است با جیب د ز تمام قوس تعدیل سمت منحط قسمت کنند جیب قوس ط د
حاصل آید و تمام آن قوس ط ه است که میل افق حادث است وهو المطلوب و اگر ظل سمت را بر ظل قوس
تعدیل سمت منحط قسمت کنند جیب میل افق حادث حاصل آید چه در مثلث ه ز ط زاویه ط قائمه است و
زاویه ه بقدر قوس ز ح است که سمت ارتفاع است پس بحکم شکل ظلی نسبت ظل زاویه ه با ظل ز ط
چون نسبت جیب اعظم است با جیب ه ط پس جیب ه ط میل افق حادث معلوم شود چنان عمل که در اصل مذکور

است فرض کردیم که قمر در اول جوزا است و ارتفاع شرقی او سی درجه است بافق سمرقند و مطالع است ح و لا ط

و تعدیل سمت این ارتفاع چنانکه در باب سیزدهم از مقاله دوم استخراج کردیم رص ند ا ط قوسش از جدول

جیب باشد ره ه تمامش قد طع جیبش نط او ع جیب ارتفاع را که هم سی درجه است برین جیب

منحط قسمت کردیم بیرون آمد لز ا قوسش باشد لح و تمامش نط ا و این میل افق حادث است

و وجهی دیگر در این وجه احتیاج معرفت ارتفاع و سمت نیست و جیب ظاهر حسابات این وجه بیشتر می کنایه اما بر حسب

حقیقت حساب وجه اول بیشتر است ✤ جیب تفاوت میان مطالع قمر و مطالع عاشر یا رابع

هر کدام که کمتر باشد در جیب تمام بعد کوکب منحط ضرب کنیم ✤ مراد از مطالع قمر کوکب است و از مطالع

عاشر و رابع مطالع آنها است بخط استوا ابتدا از اول حمل و مراد ببعد کوکب بعد او است از معدل النهار ✤ و بحاصل

از جدول جیب قوس بر گیریم و آن را محفوظ خوانیم ✤ و این محفوظ بعد کوکب است از دایره نصف النهار

و آن قوسی است از عظیمه که بمرکز کوکب و دو قطب نصف النهار گذرد ما بین مرکز کوکب و نصف النهار از جانب المغرب ✤ پس

بر جیب تمام محفوظ جیب بعد کوکب را منحط قسمت کنیم آنچه خارج شود از جدول

جیب

جیب قوس او بر گیریم ✤ و این قوسی است از دایره نصف النهار ما بین معدل النهار و تقاطع نصف

النهار با عظیمه که بمرکز کوکب و دو نقطه مشرق و مغرب گذرد ✤ و با عرض بلد جمع کنیم اگر تفاوت میان

مطالع قمر و مطالع عاشر گرفته باشیم و کوکب از معدل در جانب قطب خفی بود و یا

میان مطالع قمر و طالع رابع گرفته باشیم و کوکب در جانب قطب ظاهر باشد

در غیر این صورت تفاضل میان هر دو بگیریم ✤ یعنی میان عرض بلد و قوسی که حاصل شده

است و مراد بغیر ازین دو صورت دیگر است یکی آنکه تفاوت میان مطالع قمر و مطالع عاشر گرفته باشند و کوکب در

جهة قطب ظاهر بود از معدل و دیگر آنکه تفاوت میان مطالع قمر و مطالع رابع گرفته باشند و کوکب در جهت قطب

خفی بود و این قوس مجموع یا قوس تفاضل قوسی است از دایره نصف النهار ما بین سمت الرأس یا سمت القدم

و تقاطع نصف النهار با دایره عظیمه که بمرکز کوکب و دو نقطه مشرق و مغرب گذرد ✤ پس جیب مجموع یا تفاضل

را در جیب تمام محفوظ منحط ضرب کنند و بحاصل از جدول جیب قوس بر گیریم

و این قوسی است که از دایره میل که بمرکز کوکب گذرد ما بین مرکز کوکب و اول سموت و ما آن را تعدیل اول سموت نام نهادیم

و بر جیب تمام این قوس جیب محفوظ را قسمت کنیم خارج قسمت جیب میل مطلوب باشد

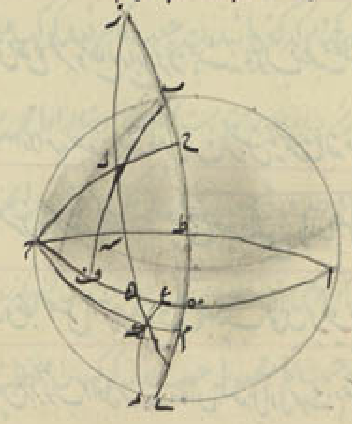
و بجهت بیان مطلوب فرض کنیم که دایره ا ب ه د افق است بر قطب ه و ه ز ب د نصف النهار

بر دو قطب ز ح و ا ط ح معدل النهار بر دو قطب ر ی و ا ه ح اول سموت بر دو قطب ب د

و ح کوکب شمالی البعد و ل کوکب جنوبی البعد و ی ح ل ر دایره میلی که بر مرکز کوکب گذرد

و ح م ح ل ع م دایره که بر مرکز کوکب و قطب النهار گذرد و دو قوس د ح ع و ب س ف از دو افق

حادث این دو کوکب است پس میگوییم که در دو مثلث ی ح م ر ل ع دو زاویه م ع قایم است



و هر یک از دو زاویه ی ر بقدر ط س

تفاوت مابین المطالعین است پس بشکل مغنی نسبت

جیب مابین المطالعین با جیب م ح یا ع ل

چون نسبت جیب اعظم است با جیب ی ح

یا ر ل تمام بعد از معدل النهار پس هر یکی از م ح ع ل

که بعد از

که بعد از نصف النهار است و این را محفوظ گفته است معلوم شود و در مثلث ح د س نسبت جیب زاویه

ح د س اعنی قوس م ط با جیب ح س بعد از معدل النهار است چون نسبت جیب اعظم با جیب ح د

و هم چنین در مثلث ل س د نسبت جیب زاویه س د ل اعنی قوس ع ط با جیب س ل بعد از

معدل النهار چون نسبت جیب اعظم است با جیب ل د پس جیب بعد کوکب را بر جیب تمام محفوظ اعنی

د ح یا د ل مخارجه قسمت کنند جیب م ط یا ط ع بیرون آید پس از ضرورت که ط س بعد مابین

مطلع ممر و مطلع عاشر است در کوکب جنوبی که ل است قوس ع ط یا ط ع عرض بلد جمع باید کرد تا ع ط

حاصل آید و در کوکب شمالی البعد که ح است تفاضل میان عرض بلد که ط ه است و ط م بباید گرفت تا

م ه باقی ماند و اگر ط س بعد مابین مطلع ممر و مطلع رابع بود ر قطب ظاهر بود و ی قطب خفی و حکم

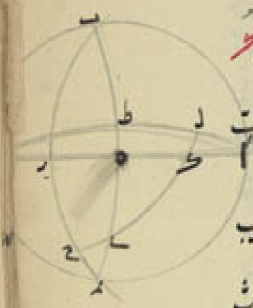
مذکور منعکس شود و در مثلث ح ع د زاویه ع قایم است پس نسبت جیب د ح تمام محفوظ با ح ع

چون نسبت جیب اعظم است با جیب م ه که مقدار زاویه ع د ح است و هم چنین در مثلث ل ف د

زاویه ف قایم است پس نسبت جیب د ل تمام محفوظ با جیب ل ف چون نسبت جیب اعظم است

باجیب زاویه ل ف ح که مقدار ح ه است پس هریک از ه ع ل ف بعد کوکب از اول السمت
معلوم شود و نیز در شکل م ه ح زاویه قایمه است پس نسبت جیب زاویه م ه ح که مقدار ه ع است
باجیب م ح که محفوظ است چون نسبت جیب اعظم باشد باجیب ح ه تمام ح ع و هم چنین در شکل
ح ب ل زاویه ح قایمه است نسبت جیب زاویه ح ب ل یعنی قوس ه ف باجیب ح ل محفوظ چون
نسبت جیب اعظم است باجیب ب ل تمام ل ف پس هریک از ه ع ه ف میل افق حادث معلوم گردد
وهو المطلوب و شارح درین برهان دو قوس م ح ع ب ل ف اخراج نکرده است و گمان برده که در دو شکل ح ه ه
ل ه ه هر دو زاویه ه قایمه اند و هریک از ح ه ل ه سابعه از اول السمت داشته اند و گمان برده که در دو شکل
م ح ح ل ح ح تمام ح ه است و ل تمام ل ه و این همه سهو است چنانچه بر واقف مطلب پوشیده
نخواهد ماند * وچون جیب میل افق حادث بیکی ازین دو طریق معلوم شود در جیب
عرض بلد محفوظ ضرب کنیم حاصل جیب عرض افق حادث باشد * و جهت برهان این عمل دوایر افق
و نصف النهار و معدل النهار اعاده کنیم و ب ز ه افق حادث رسم کنیم بر قطب ح و دایره میل ل ح ح

دیده اینجا ...



اخراج کنیم پس آن نصف النهار حادث بود پس ل ح عرض افق حادث بود و ط ح مساوی آن و ط ه عرض
بلد و ط م مساوی آن است و چون هریک از ا ه ح ز ربع اند و ح ه مشترک است پس ا ح
مساوی ه ز باشد و در شکل ا ح ل زاویه ل قایمه است و زاویه ل ا ح بمقدار عرض بلد است
پس بحکم شکل مغنی نسبت جیب زاویه ا یعنی عرض بلد باجیب ل ح عرض افق حادث چون نسبت جیب
اعظم است باجیب ا ح یعنی ه ز میل افق حادث پس عرض افق حادث معلوم شود و اگر خواهیم گوییم که در شکل
ط م ح زاویه ط قایمه است و زاویه م بمقدار ه ز که میل افق حادث است و نسبت جیب این زاویه با
جیب ط ح چون نسبت جیب اعظم است با جیب ط م که مساوی عرض بلد است پس ط ح مساوی
عرض افق حادث است معلوم شود وهو المطلوب مثال این اعمال بگوییم که در صورت مفروضه که ارتفاع قمر در بلده فاخره
سمرقند چون سی درجه بود عاشر بود [illegible] مطالع او بخط استوا ابتدا از اول حمل است [illegible] مطالع [illegible]
در مقاله دوم استخراج کرده ایم بود [illegible] تفاضل بین المطالعین [illegible] جیبش [illegible] بعد قوس از معدل النهار
[illegible] تمامش [illegible] و جیبش [illegible] مضروب الجیبین محفوظ [illegible] قوسش [illegible]

محفوظات ٤ مه ن تمامش لا ن ع جیبش لا ه ع جیب بعد قمر از معدل النهار ١٩ ١٥ ١٩
اجزاء جیب تمام محفوظ مخطط قسمت کردیم بیرون آمد ط ه د قوسش ند نج یو عرض سمرقند لط لز ١٩
چون بعد میان مطالع قمر و مطالع عاشر گرفته ایم و بعد قمر شمالی است تفاضل میان قوس مذکور و عرض بلد گرفتیم بود
ن ی و جیبش ن ع ١٥ اجزاء در جیب تمام محفوظ مخطط قسمت ضرب کردیم حاصل شد ٤ ١ لا قوسش
ره نه تمامش ف طح جیبش نط ا و ر جیب محفوظ را برین جیب مخطط قسمت کردیم بیرون آمد
جیب میل افق حادث نا مه نج قوسش باشد نط ا کا موافق عمل اول پس جیب عرض سمرقند را که بود
٤ نه نا در جیب میل افق حادث مخطط ضرب کردیم حاصل شد لا لو له قوسش له و غ واین عرض افق
حادث قمر است شمالی چه قمر در شرقی نصف النهار است • فصل سیوم در مطالع مصحح کواکب
سابقاً مذکور شد که افق حادث بجهة بعض اجزاء بروج اعتبار میکنند پس ظاهر آنست که تخصیص بکوکب نکنند تعدیل افق حادث
قوسی است از معدل النهار ما بین افق البلد و افق حادث بشرطی که زیادت از ربع نبود تعدیل النهار حادث و قوس النهار
حادث و قوس اللیل است در همان افق و درجه مصحح جزوی است از فلک البروج که کوکب بنصف شرقی افق حادث بود

اما

اما میل افق حادث در باب پیشتر مذکور شد + و آن قوسی است از معدل النهار میان اعتدال
ربیعی و تقاطع معدل النهار با ربع افق حادث که کوکب بر او باشد پوشیده نباشد
که نصف ظاهر معدل النهار در جهت شمالی است و در جانب جنوب است پس ممکن است که از کواکب شمالی البعد کوکبی بر نصف شرقی
افق حادث باشد و میان او و تقاطع معدل النهار با آن افق زیادت از ربع باشد چه نصف ظاهر افق حادث بمعدل النهار
بدو قسم مختلف میشود و قسم اعظم از آن در جانب شمال است دیگر آنکه معدل النهار باعتدال ربیعی و تقاطع او با افق حادث
منقسم بدو قسم میشود و این تعریف بر هر یک از آن دو قسم صادق است لیکن مراد آن است که کوکب مطالع مصحح قوسی است
از معدل النهار ابتدا از اعتدال ربیعی تا تقاطع بنصف شرقی افق حادث بر توالی + هر کوکب که افق حادث او
افق ولادت باشد مطالع مصحح او مطالع طلوع او باشد و آنکه افق حادث
او نظیر افق ولادت باشد مغارب او مطالع مصحح او باشد + افق بعد و افق
نظیر او بالذات متحد اند و باعتبار مختلف چه اگر کوکب در دایره بنصف شرقی افق بعد بود و افق بعد افق حادث شمالی
این کوکب بود و اگر بر افق غربی بود افق بعد هم حادث او بود لیکن جنوبی و درین صورت فلک را منقلب توهم باید کرد

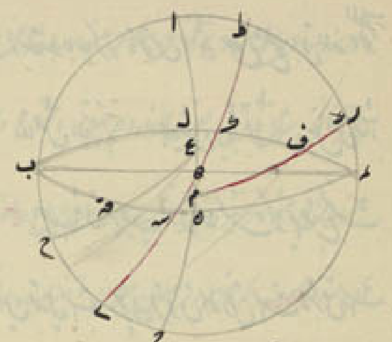
واین هنگام قطب جنوبی بر جنوب افق مرتفع بود بمقدار عرض بلد و قطب شمالی منحط و نصف معدل النهار در جانب
شمال بود از سمت الراس پس چون کوکب جنوبی بر کنج آن افق طلوع کند و مغارب او بعینه مطالع او بود در آن افق
و بعد از غروب بهر مقدار انحطاط که او را حاصل شود در سمت افق بلد بهمان مقدار او را ارتفاع حاصل شود در افق نظیر
و آنچه بر نصف النهار باشد مطالع ممر او مطالع مصح او باشد ∴ و در خط استوا کوکب
بر افق حادث که بود در افق مغرب غیر ذلک مطالع مصح او همان مطالع ممر او باشد ∴ و آنچه در
غیر این دو دایره باشد تعدیل النهار او بجیب عرض افق حادث او بیرون باید
آورد ∴ و در باب ششم از مقاله دوم سه وجه در طریق استخراج تعدیل النهار اجزاء بروج ذکر کرده و در آخر آن گفته است
که چون بعد از معدل النهار کوکب بجای میل اول اعتبار کنند تعدیل النهار کوکب باین نوع حاصل آید و چون عرض
افق حادث بجای عرض بلد گیرند بهمان وجوه تعدیل النهار در افق حادث معلوم توان کرد و اسهل وجوه است
که ظل بعد از معدل النهار در ظل عرض افق حادث منحط ضرب کنند تا جیب معدل النهار حاصل آید ∴ پس این
تعدیل النهار از مطالع ممر او نقصان باید کرد اگر بعد کوکب در جهت عرض

افق

افق حادث باشد و الا باید افزود تا مطالع مصح آن کوکب حاصل آید
و سر این افزودن و کاستن در باب دوازدهم از مقاله دوم مذکور شده است مثاله در مثال مذکور بعد قمر از معدل النهار
بود اه ج ظل او هست ه د و و ظل عرض افق حادث قمر باشد م لد مر مضروب الظلین منحط
ع نط ل قوس او بعد ول جیب باشد ع او م و این تعدیل النهار حادث قمر است و چون عرض افق
حادث و بعد از معدل النهار هر دو شمالی اند تعدیل النهار را از مطالع قمر که بود لو ع اه نقصان کردیم باقی ماند
مطالع مصح ع ا مر و بوجهی دیگر که بتعدیل النهار حاجت نباشد جیب تمام
عرض افق حادث را بر جیب تمام میل افق حادث منحط قسمت کنیم خارج قسمت
جیب تعدیل افق حادث بود ∴ و این همان عمل است که در تسویه البیوت بطریق ابی ریحان گذشته
الا آنکه آنجا میل افق حادث بیوت ناظره همیشه مساوی بوده است و میل افق حادث بیوت ساقطه شصت درجه
و هر یک تمام آن دیگر است لیکن در دو دوره سهوی واقع است غالباً از قلم ناسخان واقع شده است چه این
عمل جیب تمام میل افق حادث را بر جیب تمام عرض افق حادث قسمت باید کرد چنانکه در زیج خاقانی مذکور است

و در برهان نیز ظاهر خواهد شد و در نسخه‌های این زیج که نظر در آمده است همچنین است * پس در کوکب
شرقی تعدیل افق حادث را از مطالع طالع نقصان کنیم اگر فوق الارض باشد
و بیفزائیم اگر تحت الارض باشد و در کوکب غربی تعدیل افق حادث را بر
مطالع سابع افزائیم اگر فوق الارض باشد و بکاهیم اگر تحت الارض باشد
حاصل یا باقی مطالع صحیح باشد * مراد بمطالع سابع مغارب اوست و او مطالع سابع است
در افق جنوبی که عرض او مساوی عرض بلد باشد و بجهت برهان این عمل فرض کنیم که اب د ه نصف النهار
است بر قطب ه و ا ه ح معدل النهار بر دو قطب ر ح و دایره ط ه ع اول السموت بر دو
قطب د ب و ب ه د نصف افق شرقی و د ح ل ب و د ه س ب افق حادث و هر یک
از دو نقطه ل ه را قطب ساخته بعد ربع دو قوس ل ف م ع ق ع اخراج کنیم پس هر دو قطب
معدل النهار و قطب افق حادث که زننده حیه آنها به قطب این دو قوس گذشته اند پس هر یک از این دو قوس
نصف النهار حادث باشد و ر ف عرض افق د ح ب و ع ق عرض افق د س ب و دو مثلث

ف م ل ح ه ل متشابه بنسبت اشتراک زاویه ل و قیام دو دو زاویه ح ف پس نسبت
جیب ف م تمام عرض افق حادث با جیب ح ه تمام میل افق حادث چون نسبت جیب م ل



باشد و ربع است یعنی جیب اعظم با جیب ه ل
که تعدیل است پس چون جیب تمام میل افق حادث
را بر جیب تمام عرض افق حادث منحط قسمت کنند
جیب تعدیل حاصل آید و تمثیل این بیان در دو
مثلث ع ه ق ه ه س نسبت جیب ع ق تمام عرض افق حادث با جیب ه س تمام میل
افق حادث چون نسبت جیب اعظم است با جیب ه ه تعدیل افق حادث پس تعدیل معلوم شود و فرض
کنیم که ا اول حمل است و کوکب فوق الارض بر افق د ل ب ا ه مطالع طالع باشد و ل ه را از آن
اسقاط باید کرد تا ا ل مطالع صحیح باقی ماند و اگر کوکب تحت الارض بر افق د ه ب باشد قوس ه ه
که تعدیل است بر مطالع طالع باید افزود تا قوس ا ه ه مطالع صحیح حاصل آید و اگر د ه ب را نصف غربی افق

فرض کنند و نقطه ح اول حمل فرض کنند قوس ح ه مغارب بیابع باشد پس اگر کوکب بر افق د ح ب
باشد فوق الارض ه ل را بر ح ه باید افزود تا قوس ح ه ل مطالع مصحح حاصل آید و اگر تحت الارض
بود بر افق د ه ب قوس ه ه را از ح ه اسقاط باید کرد تا قوس ح ه مطالع مصحح باقی ماند و المطلوب
مثالش عرض افق حادث بود قمر له و ع تمامش نه نو جیبش ... ما میل افق حادث
نط ما کا تمامش لع له جیبش لد نو کز جیب ثانی بر جیب اول منحط قسمت کردیم خارج قسمت
بود لو لط له قوسش باشد لز لط ما و این تعدیل است و چون قمر فوق الارض است و شرقی است
تعدیل را از مطالع طالع که سابقاً مذکور شد اعنی عه نا ر نقصان کردیم باقی ماند مطالع مصحح لح ما له

چون مطالع مصحح را در جدول عرضی که موافق عرض افق حادث باشد اهم بعد

و اهم جهت مقوس کنیم درجه مصحح بیرون آید ❁ و طریق تقویس مطالع در باب نهم از مقاله دوم
مذکور شده است و عرض و مطالع مصحح مذکور را اول در جدول عرض له مقوس کردیم بیرون آمد ا ه ا ه له
و ثانیا در جدول عرض لو مقوس کردیم بیرون آمد ا ه ا ط نط تفاوت بینهما ح ع ا آن را در

ح ع که کسر عرض است ضرب کردیم حاصل را که بود . ا بر اول افزودیم حاصل شد ا ه ا ح ه و این درجه
مصحح قمر است ❁

فصل چهارم در مطارح شعاعات کواکب

❁ تغیرات که در عالم
کون و فساد واقع میشود بزعم اهل احکام منسوب با وضاع فلکی است و از جمله تاثیراتی که واضح است از رسیدن
قمر بر افق شرقی و غربی و نصف النهار و هم چنین با اجتماع و استقبال و تربیعین چه درین اوقات در بعضی بحار مد
جزر واقع میشود و نیز تاثیر آفتاب در هوا در ارباع و اصناف سال ابهم ظاهر است و مشابه مثال این امور مظنه
آن شده است که مقابله و تربیعین مظان تاثیرات و تغیرات باشد و چون فلک بدوازده قسم شده است
هر قسمی برجی که بمنزله واحد است و موضع مقابله که ششم برج است بر نوبت آن را عدد میکنند و موضع تربیع که چهار
نوبت پس برج چهار که نیز عدد ان میکنند بقیاس بر آن دو عدد و دیگر آن را نیز اعتبار کردند و آن تثلیث است که آن
که موضع ستة پس آن را بشش نوبت عد میکند و موضع تثلیث سه نوبت و برج عدد دیگر عدد دان میکنند
باین سبب نظرات باین مواضع تخصیص یافته و همین تخمیس و غیر ذلک که هر یک مستلزم آن است که برج را که به
منزله واحد است منقسم سازند اعتبار نکردند در یکه و در نظر مقابله زیادت از یکی نیست و نظرات دیگر از دو جانب واقع میشود

یکی بر توالی و آن را انظار اولی خوانند بجهة آنکه حرکات کواکب بدان جانب است پس گویند آنکه اول این انظار
وقوع می یابد و دیگری بخلاف توالی و آن را انظار ثانیه گویند و انظار اولی را یسری گویند و انظار ثانیه را
یمنی چه اهل احکام فلک را چون انسان مستلقی توهم کرده اند و سر او بجانب قطب شمالی باشد و قسمی این
انظار گاهی از منطقة البروج اعتبار کنند و نظرات که در دفتر تقویم می نویسند بنا برین اعتبار است و گاهی
از معدل النهار و آن را در احکام موالید معتبر دارند و آن را مطارح شعاعات و مطارح انوار نیز گویند و تخصیص
مطرح شعاع باین مواضع بجهة آن است که آثار از وقوع شعاع در همین مواضع بظهور می آید چه صحت آن به تجارب
بسیار معلوم شده است و الا شعاع آنها بجمیع اجزاء فلک می رسد * و در آن وجوه بسیار گفته اند
قوم را در مطارح شعاعات اقوال بسیار است و استاد صناعت ابوریحان بیرونی آن اقوال را در رساله جمع ساخته
و تزییف آنها نموده و خود طریق دیگر اختراع کرده در آخر این فصل اشارتی بآن خواهد رفت
اما دو طریقه مشهور است یکی طریقه که منسوب است به بطلمیوس * و آن را تخصیص مطارح
شعاعات کنند و مطارح شعاعات انظار است که قسی آن انظار از معدل النهار باشد واقع میان افق حادث آن کوکب

و عظیمه

و عظیمه که ثبت بارع باشد یا سدس از معدل النهار فصل کند و قطب این عظیمه بر مدار یومی باشد که بقطب حادث
آن کوکب گذرد و درجه عرض افق حادث آن کوکب بود * و آن چنان است که سدس و ربع و
سدس و ثلث دور یکیک بر مطالع مصحح کواکب افزایند * یعنی سدس دور بر مطالع مصحح
افزایند تا مطالع تسدیس حاصل شود و ربع بیفزایند تا مطالع تربیع شود و ثلث بیفزایند تا مطالع تثلیث شود
و در جدول مطالع عرضی که موافق عرض افق حادث بود معکوس کنند تا هر یک از تسدیس
و تربیع و تثلیث ایسر حاصل شود * چه انظار یسری آنهااند که بر توالی باشند و چون این حصص مذکوره
بمطالع مصحح افزوده شد لامحاله موافق انظار بر توالی خواهد بود * و هم چنین هر یک از سدس و ربع و ثلث
دور یکیک از مطالع مصحح نقصان کنند و باقی هم در آن جدول معکوس تا هر یک از
تسدیس و تربیع و تثلیث ایمن معلوم شود * چه انظار یمنی آنهااند که بر خلاف توالی باشند
و مقابله نظیر درجه کوکب باشد * اینجا درجه مطلق گفته است و در طریقه احکامیان گفته است که نظیر
درجه مصحح مقابله باشد و در زیج خاقانی نیز باین طریقه واقع شده است و در زیج ایلخانی درجه و دو موضع مطلق است که گذشته است

بعضی گفته اند که در مطالع شعاعات نظیر درجهٔ تقویم اهل مقابله است و در مطالع انوار نظیر درجهٔ مصححه چنانکه ظاهر
عبارت متن است و این فرق مستبعد مینماید و صاحب کشف حقایق زیج ایلخانی گفته است در این عمل هشتاد درجه
بر مطالع مصحح افزایند مجموع را معکوس کنند تا موضع مقابله از فلک البروج معلوم شود و این ناظر بر آن است که مقابله نظیر
درجه مصححه باشد و قیاس نیز مقتضی این است و طریق تقویس مطالع در افق جنوبی در مقاله دوم گذشته است اگر
عرض افق حادث جنوبی بود بدین طریق تقویس باید کرد لیکن در شمال وقتی که عرض افق حادث جنوبی نصف دور بر مغارب
مصحح افق حادث شمالی افزایند و بر مجموع آن سه مقدار مذکور یعنی ثلث و ربع و سدس صغرا افزایند آنچه حاصل شود
در مطالع عرض افق حادث شمالی معکوس کنند نظایر انظار یسری حاصل شود از فلک البروج یعنی نظیر تسدیس از
آن تسدیس و تربیع از آن تربیع و نظیر تثلیث از آن تثلیث و بازاء مجموع مغارب مصحح و نصف دور مقادیر ثلثه
مذکوره نقصان کنند و باقی را هر یک را معکوس کنند آنچه حاصل آید نظایر آن مطالع انظار یمینی باشد هم بر آن ترتیب
و بجهت مقابله نصف دور بر مغارب افزایند و مجموع را تقویس کنند تا مقابله موضع معلوم شود و بسبب آنکه این مطالعات را
در جدول مطالع عرض افق حادث معکوس کنند آن سبب که سابقا گفتیم که مبادی انظار مذکوره دوایر عظام میگذرد

که قطب

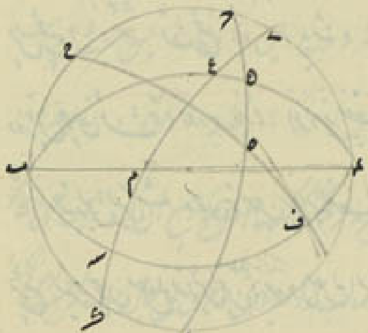
که قطب آن دوایر عظام بر بعد اربع ربع است که بر قطب افق حادث میگذرد پس ابعاد اقطاب این دوایر عظام
از معدل النهار مساوی بعد قطب افق حادث بود از معدل النهار پس وضع این دوایر عظام منسبت با کوکب
چون وضع افق حادث بود نسبت به آن کوکب پس وصول مبادی نظر هر کدام باین دوایر عظام چون وصول
آنها بود بافق حادث بی تفاوت پس از این جهة این مطالعات را در جدول عرض آن افق متوس میکنند و این
محققان درین انظار بجهة آن کرده اند که همچنانکه رسیدن کوکب بافق حادث تاثیرات در حدوث کاین معروض
اهم چنین طلوع این مطالع اشعه راهمان افق حادث تاثیرات بر احوالی که بر این کاین گذرد و بجهة ملاحظه این معنی
است که التزام نموده اند درین عمل عدم تقابل موضع تثلیث ایمن و موضع تسدیس ایسر و عدم تقابل موضع
تسدیس ایمن و تثلیث ایسر با آنکه قیاس مقتضی تقابل آنها است مثالش مطالع صحیح قمر بود لج ا له شصت
درجه بر آن افزودیم حاصل شد مطالع تسدیس ایسر صج ا له همان را از آن نقصان کردیم باقی ماند مطالع
تسدیس ایمن شع ا له پس نود درجه بر مطالع صحیح افزودیم حاصل شد مطالع تربیع ایسر قکج ا له و از آن نقصان
کردیم حاصل شد مطالع تربیع ایمن شج ا له پس صد و بیست درجه بر مطالع صحیح افزودیم حاصل شد مطالع

تثلیث ایسر قنح ا لد وازآن نقصان کردیم حاصل شد مطالع تثلیث ایمن رع ما لد این مطالعات را در جدول
مطالع عرض افق حادث است له و غ مقوس کردیم حاصل آمد که تسدیس ایسر و کا نط امه وتسدیس ایمن
و وتربیع ایسر د و و ل وتربیع ایمن ط ح ه ن وتثلیث ایسر ه ... وتثلیث ایمن ...

طریقه دیگر منسوب است باحکامیان • وآن را مطارح انوار گویند بجهة تمیز وآن انظار است که قسی
آن انظار از معدل النهار باشد میان افق حادث کوکب ونصف النهار حادث ودو دایره میل که یکی از آن ثلثی از قوس النهار
حادث جدا کند ودیگر ثلث قوس اللیل واین طریقه شبیه است بتسویه البیوت بطریقه مشهور چنانکه در برهان ظاهر خواهد شد
وآن چنان است که ربع دور بر مطالع ممر کوکب افزایند وثلث تفاضل را میان
حاصل ومطالع مصح کوکب بر مطالع مصح افزایند تا مطالع تسدیس ایمن حاصل آید و
ثلث دور بر آن افزایند • یعنی ثلث دور بر مطالع تسدیس ایمن افزایند • تا مطالع تسدیس
ایسر حاصل آید پس هریک را در جدول مطالع فلک مستقیم ابتدا از سر جدی مقوس
کنند تا هریک از موضع تسدیس ایمن وایسر حاصل شود ومطالع مصح در همان جدول

مقوس

مقوس کنند وموضع تربیع ایمن حاصل آید ونظیر تسدیس ایمن تثلیث ایسر باشد ونظیر
تسدیس ایسر تثلیث ایمن ونظیر تربیع ایمن تربیع ایسر باشد ونظیر درجه مصح مقابله
باشد • وبجهة تبیین این عمل فرض کنیم که دایره ا ب ج د نصف النهار حادث است و ر ه ح
نصف افق حادث و ا ه ج معدل النهار بر دو قطب ع و ط ا سـ منطقة البروج و ف کوکب
معروض و ب ل د دایره میل که بر درجه مصح کوکب گذرد پس ا ه نصف قوس النهار حادث باشد
و ه ج نصف قوس اللیل حادث واظاهر است



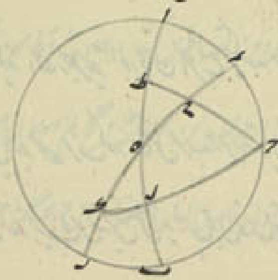
که چون ربع دور بر مطالع ممر افزایند که مطالع است بخط استوا
ابتدا از اول حمل مجموع مطالع باشد بخط استوا ابتدا از
اول جدی که آن المطالع بالقبه گویند وتفاضل میان
نصف قوس النهار خط استوا که ربع دور است ونصف قوس النهار حادث بقدر تعدیل النهار حادث است وتفاضل میان
مطالع ممر ومطالع مصح هم بقدر تعدیل النهار حادث است پس چون ربع دور بر مطالع ممر افزایند مطالع بالقبه حاصل آید وتفاضل میان آن

و مطالع مصحح بقدر نصف قوس النهار حادث باشد چون ا ه که نصف قوس النهار ~~حادث باشد~~ حاصل
شود ثلث آن قوس ا م باشد و در مباحث سابقه مبرهن شده است که مطالع عاشر ابتدا از اول جدی
مساوی مطالع طالع است پس فرق نیست میان آنکه ا م بر مطالع مصحح افزایند یا بر مطالع عاشر ~~ابتدا از اول جدی~~
که منتهی آن نقطه ~~است~~ پس و در دایره ب م ر اخراج کنیم پس نقطه سه موضع تسدیس ایمن
باشد و چون قوس ا ه ح نصف دور است و ا م ثلث ا ه است د ح ه ثلث ه ح
پس جمیع ا م د ه ثلث جمیع ا ه ح باشد و م ه ه باقی ثلثان ا ه ح بود بلکه ثلث تمام
دور پس چون ثلث تمام دور بر ا م افزایند نقطه ه باشد و دایره میل ب ه د اخراج کنیم پس نقطه
ع تسدیس ایسر باشد و چون تربیعین بر دایره نصف النهاراند پس نقطه ح تربیع ایمن باشد و ے
تربیع ایسر و چون مطالع تسدیس ایمن (مطالع تسدیس ایسر) در جدول مطالع البروج بالقبه مقوس کنند درجات آنها معلوم شود و مطالع
عاشر ابتدا از اول جدی مساوی مطالع مصحح است ابتدا از اول حمل پس چون مطالع مصحح را در همان جدول مقوس
کنند نقطه ح که تربیع ایمن است حاصل آید و چون دوایر میل و معدل النهار و منطقة البروج همه عظیمه اند و تقاطع آنها

بر تناصف

بر تناصف است جز و مقابل تسدیس ایسر و تثلیث ایمن باشد و مقابل تسدیس ایسر (و تثلیث) مقابله تربیع ایمن تربیع ایسر و درجه
نظیر مصحح درجه مقابله باشد و هو المطلوب مثالش مطالع عمر بود نو ل ه ربع دور بر آن افزودیم حاصل شد
قمو ل ه مطالع مصحح بود لح ما له تفاضل بینهما باشد قح له نو ثلث تفاضل لو ل ع آن را بر مطالع
مصحح افزودیم حاصل شد مطالع تسدیس ایمن عد ا ط له ثلث دور بر مطالع تسدیس ایمن افزودیم حاصل شد
مطالع تسدیس ایسر قمه حر له این دو مطالع را با مطالع مصحح در جدول مطالع بالقبه مقوس کردیم بیرون آمد
تسدیس ایمن ما نز مه له و تسدیس ایسر و نو ما له و تربیع ایمن ے ه ع له پس تثلیث ایسر باشد
ه یو مه له و تثلیث ایمن ط نز ما له و تربیع ایسر ر ه ع له و مقابله ر یو نو ه اما طریقه استاد
ابوریحان آن است که قسی این انظار را از دایره گیرند که بمرکز کوکب و دو موضع تربیع آن گذرد و چون بعضی از متأخران
در اعمال موالید انظار بطریقه ابوریحان استخراج میکنند مناسب نمود ایراد آن و طریق عمل چنان است که جیب عرض کوکب را
در جیب [illegible] درجه [illegible] ضرب کنند حاصل ضرب عرض تسدیس بود پس جیب شصت درجه را بر جیب تمام عرض تسدیس
[illegible] قسمت کنند جیب قوس تسدیس حاصل آید پس چون قوس تسدیس را بر تقویم کوکب افزایند تسدیس ایسر حاصل آید [illegible] از

درجه مقابل کوکب اسقاط کنند تثلیث ایسر حاصل آید و تسدیس ایمن مقابل تثلیث ایسر باشد و تثلیث ایمن مقابل
تسدیس ایسر و هر دو درجه بر تقویم کوکب افزایند تربیع ایسر حاصل آید و همان را از آن اسقاط کنند تربیع ایمن حاصل آید
و این طریقه بقیاس نزدیکتر است و بجهت برهان این عمل فرض کنیم که دایره ا ب ج د عرضیه کوکب است و ا ه ب
نصف فلک البروج و قطب ج و ا د عرض کوکب پس نصف منطقة البروج را تنصیف کنیم بنقطه ه و عظیمه
که بنقطه د و ز ه که نزد اخراج کنیم و با فزوده به نقطه ر که نزد و آن مقابله کوکب باشد و ب ر عرض
آن موضع از منطقة البروج مساوی ا د عرض کوکب بود چه تقاطع دوایر عظام هم بر تناصف است و د ط ح
بقدر سدس این دایره فصل کنیم و د ح بقدر ثلث آن و دو عرضیه ج ط ط و د ل ح اخراج کنیم پس ط
موضع تسدیس باشد و ط ح عرض او در جهت عرض کوکب و ل موضع تثلیث و ح ل عرض او در خلاف جهة



عرض کوکب و نقطه ه موضع تربیع او و این مواضع
انظار ایسری بود پس میگوییم که در مثلث ح ه ط
قوس ه ح سی جزو است و زاویه ه بقدر م ا

عرض کوکب و زاویه ط قایمه پس بحکم شکل مغنی نسبت جیب اعظم با جیب ح ه چون نسبت جیب ا د
است با جیب ط ح که عرض تسدیس است پس ط ح معلوم شود و در مثلث ح ج د زاویه د
قایمه است چه دایره د ه ل بنقطه ه که قطب عرضیه کوکب است گذشته پس نسبت جیب اعظم با جیب
ح ج تمام عرض تسدیس چون نسبت جیب زاویه د ج ح است یعنی مقدار ا ط قوس تسدیس با جیب
د ح که ثلث دور است پس ا ط معلوم شود و آن مساوی ب ل است چه هریک از ا ه ب ه
ربع است و در دو مثلث ح ه ط ح ه ل دو زاویه ه متساوی‌اند و دو زاویه ط ل قایمه‌اند و هریک
از دو ضلع ح ه ه ح سی درجه است پس بشکل دوازدهم از اول اکر ماناالاوس ه ل مساوی ه ط
باشد و چون هریک از ب ه ا ه ربع است پس ب ل مساوی ا ط باشد پس چون ل ب
که مساوی ا ط است از نظیر درجه تقویم کوکب اسقاط کنند نقطه ل که تثلیث ایسر است حاصل آید و باقی
اعمال ظاهر است و اگر کوکب عدیم العرض باشد تقسیم بر نفس منطقة البروج واقع شود و احتیاج این اعمال نباشد و الله اعلم

فصل پنجم در تسییرات تسییر فرض کنیم از حرکت دلیلیت از دلایل فلکیه به دلیلی دیگر حرکت متشابه

یعنی بران دلیل با مرکز کوکبی یا جزوی از اجزاء منطقة البروج باشد کوشیار در زیج جامع آورده است که تسییر
رسیدن درجه متأخر در طلوع است بموضع درجه متقدم در طلوع بحرکت فلک اعظم بر شکلی که هر دو درجه را میان آن دو دلیل
بود بمطالع موضع درجه متقدم سالی گیرند یا ماهی یا روزی و از این کلام چنین مفهوم میشود که دلیل دوم که آنرا ثانی
گویند منتهی میشود نسبت حرکت اولی بموضع دلیل اول که آنرا مقدم گویند چه بمغرب نزدیکتر است و بحسب ظاهر
چنان مینماید که تسییر بر دلیل اول واقع میشود و او منتهی میشود بثانی اما بر سبیل تحقیق عکس است چنانکه
کوشیار گفته است و بعضی از اهل احکام دلیل مقدم را هیلاج گویند و دلیل ثانی را قاطع و چون آفاق حادثه دلائل زمان
ولادت را تصور کنند که ثابت است و فلک بحرکت اولی حرکت کند هر نقطه از فلک که در وقت ولادت موافق
دلیل دیگر بوده است چون بر افق حادثه دلیل رسد آن مقدار که حرکت معدل النهار باشد از زمان ولادت
تا زمان طلوع آن نقطه بر افق حادثه بعد از حذف ادوار آن را قوس تسییر گویند و هر درجه را سالی گیرند
چه مفروض آن است که حرکت تسییر سالی یک درجه باشد و گویند بعد از چندین سال تسییر بفلان دلیل رسد و این
قوس مابین مطالع ممرّ دلیل اول است و مطالع طلوع دلیل دوم با افق حادثه دلیل اول و این مطالع طلوع دلیل دوم

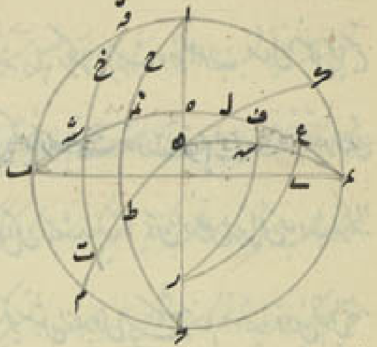
را با افق

را با افق حادثه دلیل اول مطالع تسییر گویند و درجه از منطقة البروج که تسییر بآن درجه رسیده باشد آنرا موضع تسییر
گویند • و آن دو نوع است یکی تسییر دلایل طالع اصلی و دوم تسییر دلایل
طالع تحویل • طالع اصل جزوی است از منطقة البروج که در زمان ولادت شخصی از اشخاص انسانی بر افق شرقی
باشد و طالع تحویل جزوی است از منطقة البروج که بر افق شرقی بود در زمان رسیدن مرکز آفتاب بجزوی از منطقة
البروج که در زمان ولادت بر آن جزو بوده است و در خفت دلایل طالع بجهة ادنی ملابسی است و حاجت نیست گفتن
است که طالع اصل بمنزله افقی است که فلک با عارض شود نسبت با افق معین در وقت حدوث حادثی از ولادت
و غیر آن و افق بطالع تحویل بمنزله افقی است که فلک با عارض شود هم در آن افق آن وقت که آفتاب بآن موضع از
فلک البروج که طالع اصل بوده عود کند و ظاهر است که باعث بر تفسیر طالع بر این وجه آنست که در خفت دلایل طالع ارباب شبه
نیک کلی • اما تسییر دلایل طالع اصل طریقش آن است که مطالع ممرّ دلیلی که تسییر او
نخواهیم کرد از مطالع ممرّ دلیلی که تسییر با او خواهیم کرد هم با افق حادثه اول نقصان
کنیم • دلیل اول را مسیّر گویند و دلیل دوم را مسیّر الیه پس فضل عرض افق حادثه دلیل مسیّر را در فضل بعد از نصف النهار

دلیل مسیرالیه مخطط ضرب کنند حاصل جیب تعدیل النهار مسیرالیه بود در افق حادث دلیل مسیر پس اگر عرض افق حادث
دلیل مسیر و بعد از معدل النهار دلیل مسیرالیه هر دو در یک جهة باشند آن تعدیل النهار را از مطالع ممر دلیل مسیرالیه
نقصان کنند و الا بر آن افزایند تا مطالع دلیل مسیرالیه در افق حادث دلیل مسیر حاصل آید * از آنچه مانند
و آن را قوس تسییر خوانند هر درجه را سالی شمسی و هر دقیقه را شش روز گیریم
تا معلوم شود که از ولادت تا چند مدت تسییر دلیل اول بدلیل دوم خواهد رسید
چون یک درجه را بر سیصد و شصت و پنج روز که ایام سال شمسی است قسمت کنند حصه هر روزی نه ثانیه و پنجاه و دو ثالثه
شود و در مدت شش روز پنجاه و نه ثانیه و خمس شود بجهت مساهله آن را یک دقیقه گرفته اند * و اگر خواهیم که
بدانیم که در وقت معین تسییر دلیلی بکجا رسید آن قدر که از ابتداء ولادت گذشته
تا آن وقت هر سال شمسی را یک درجه و هر شش روز را یک دقیقه بگیریم و آن درجات و دقایق
را بر مطالع ممر آن دلیل افزاییم و آن را در جدول که موافق عرض افق حادث آن
دلیل باشد هم بجنب مقدار و هم بجهت معکوس کنیم تا جزو مطلوب حاصل آید **

وبجهة

وبجهة توضیح این مطلوب فرض کنیم که ا ب ج د افق بلد است و د ه ب معدل النهار و قطب ا
و ا ه ج نصف النهار و د ح ب اول السموت و ح دلیل اول و ا ح د افق حادث



او و قطب ح و ج ل م منطقة البروج
و ل اعتدال ربیعی و ح سه ه
قوسی از مدار یومی که موازی معدل النهار است و نقطه
سه بر آن قطب سازیم و ببعد ربع عظیمه ق
غ ش ت رسم کنیم و فرض کنیم که نقطه ح دلیل دوم است و دو قوس ح ع ر سه ف اخراج
کنیم پس ح ع عرض افق حادث اول بود و وضع دایره ق ش ت چون وضع افق حادث
ا ح د است زیرا که ف سه که بعد قطب آن دایره است از معدل النهار مساوی ع ح است که عرض افق حادث
دلیل ح است و ظاهر است که ل د مطالع ممر دلیل ح است و ط درجه ممر او و ل سه
مطالع ممر دلیل غ است در افق که عرض آن مثل عرض افق حادث اول است و ت درجه ممر او است

پس چون لد مه را از لد شه اسقاط کنند مه شه باقی ماند و آن قوس تسییر است و ظاهر است که چون دلیل
غ نسبت تسییر بر افق ا ح د رسد نقطه شه بآن افق رسد و نقطه ت از منطقة البروج نیز
بر آن افق رسد چه وضع این افق و دایره ق ر غ شه ت یکنوع است و هو المطلوب مثال این عمل خواستیم
که بدانیم که تسییر قمر بکوکب عین الثور کی میرسد و فرض کنیم که در وقت ولادت تقویم او بود و ل و عرض
جنوبی او ه ح و میل شمالی او و استخراج کرده بود نه ه ظل آن باشد مر ا آن را در ظل عرض افق حادث قمر که بود
م له مر محفوظ ضرب کردیم حاصل شد ما له ا قوس آن از جدول جیب بآمد ما و مر و این تعدیل النهار
عین الثور است در افق حادث قمر و چون عرض افق حادث قمر و بعد عین الثور هر دو شمالی است تعدیل را از مطالع
ممر عین الثور که هست سه ه نقصان کردیم باقی ماند مطالع صحیح عین الثور نا ه و مطالع صحیح ممر بود یا ما له
آن را از اول نقصان کردیم باقی ماند ح سه له پس میگوییم که تسییر قمر بعین الثور رسد بعد از سیزده سال و سه ماه و [illegible] روز
تقریبا و بدانکه بعضی دلایل را اگر تسییر کنند بدلیلی دیگر از آن قبیل است که در مدت عمر آن مولود بآن دلیل دوم نمیرسد پس
اول عمل حفظ باید نمود پس تعیین کردن دلیل ثانی از آن قبیل است که تسییر باو رسد یا منتهی بفایده نباشد و آن

جزو را

جزو را درجه قسمت خوانند و صاحب حد آن جزو را قاسم و معنی قاسم صاحب
قسمت است چنانکه نام گویند و از آن صاحب عمر اراده کنند و بدانکه هر برجی را به پنج قسم مختلف کرده اند و هر قسمی را
بیکی از خمسه متحیره نسبت داده اند و نیرین را از آن نصیبی نیست و آن اقسام را حدود آن کوکب گویند و قسمت آن
ضبطی ندارد و در قسمت و نسبت آن اختلاف کرده اند بر شش قول و مشهور و معتبر حدود مصریان است و تفاصیل آن را از کتب
احکام طلب باید کرد و صاحب کفایة التعلیم گفته است که اگر کوکبی جرم او یا شعاع او در درجه قسمت باشد گاهی آن را قسمت
بقاسم کنند در شرکت قاسم گویند و گاهی او را نسبت به تسییر کنند و مدبر گویند هر چند مدبر اصلی قاسم است لیکن چون مدبر
مطلق گویند مراد شریک قاسم باشد و اگر آن حد در درجه قسمت تسییر جزو طالع باشد صاحب حد را کدخدا گویند

در ماخذ و لی نهادیم کسور یکدرجه را که حصه آن از سال شمسی چند باشد و بازاء
ایام سال از کسور چند باید گرفت و کیفیت وضع این جدول بآن طریق که ایام مجموعه بتفاضل یکی یکی
در فوق جدول وضع کرده است وی روز مبسوطه را در یمین جدول تا چون بروز مبسوطه از یمین جدول در آیند و با ایام مجموعه
از فوق جدول ملتقی بر گیرند حصه تسییر حاصل شود و برای حصص ساعات نیز جدول وضع کرده است و آن را در جدول [illegible] ایام

مجموع کر خالی مانده به وضع حصص خمسه مستوفی وضع کرده برآن حصص دقایق مانده بر ساعات جدولی یکم وضع کرده از
یک دقیقه تا شصت دقیقه و اگر با دقایق ثوانی باشد حصه از آن جدول بردارند و یکمرتبه محفوظ گیرند * اما تسییر
دلایل طالع تحویل بعد از استخراج تحویل باشد سال بسال شمسی چون آفتاب بنقطه رسد
که در مولد آنجا بوده طالع آن وقت استخراج کنند * اکثر اهل احکام برآنند که طالع تحویل بر عرض
افق استخراج باید کرد که مکان ولادت بوده است هرچند مولود بموضعی دیگر نقل کرده باشد و بعضی گفته اند که بر عرض افق
موضع اقامت مولود استخراج باید کرد و این طالع تحویل را فرع طالع اصل گویند و بعضی در هر ماه طالع استخراج کنند
و احکام آن ماه مبنی بر دلایل این طالع سازند و آن را طالع تحویل شهوری گویند و این فرع فرع باشد و مبدأ هر ماه
زمان رسیدن آفتاب است بجزوی از هر برج که در وقت ولادت آفتاب در مثل آن جزو بوده است * و مواضع
کواکب و سهام و دیگر دلایل در آن وقت بیرون آرند * و آن را دلایل تحویل خوانند و سهام
دلایل اشیا است مرکب از سه دلیل و دو دلیل از آنها ثابت الدلاله است که دلالت آنها بر آن طبیعی است و ما
آن را بمثال آوردیم تا واضح شود مثلا سهم الاب با آن نوع که استخراج کنند که بعد ما بین تقویم آفتاب و تقویم زحل بگیرند

و بر درجه

و بر درجه طالع افزایند بهر موضع که رسد محل آن سهم باشد و شمس و زحل دلالت ایشان بر حال اب طبیعی است
و هرگز متغیر نشود اما دلالت طالع بر اشیا عام است و بیانی ندارد و شمس و زحل هرچند که دو کوکب نهاری اند
لیکن قوت شمس بروز زیادت است و قوت زحل در شب از این جهت در استخراج این سهم در روز تقویم شمس
از زحل کم کنند و بر طالع افزایند و در شب تقویم زحل از تقویم شمس کم کنند و هم چنین در سهمی که از دو دلیل او یکی نهاری
بود و دیگری لیلی در روز ابتدا بآن نهاری کنند و در شب ابتدا بلیلی و اگر هر دو از یک جنس باشند آنکه قوی تر بود
در دلالت او را مقدم دارند خواه شب باشد و خواه روز و از جهت آنکه حقیقت سهم عبارت از اجتماع سه دلیل است
بر مدلول واحد نزد اهل احکام اعتبار تمام دارد و تحقیق سهام و تفاصیل آن طولی دارد و مناسب این مقام نیست
اگر کسی طالب آن باشد از مدخل کتابی معتبر طلب باید کرد * و ما طریق استخراج وقت تحویل آفتاب
بجزو معین و طالع آن وقت در مقاله سوم آورده ایم * طریق استخراج وقت تحویل از ساعات
بعد از نصف النهار در باب ششم از مقاله سوم مذکور است و اما معرفت طالع از ساعات در باب آخر از مقاله دوم مذکور شده
و اینجا جدولی نهادیم مشتمل بر فضل الدور تا بازاء سالها فضل الدور برگیرند

و بر مطالع اصل افزایند و در جدول مطالع بلد مقوس کنند طالع تحویل آن سال باشد
اگر مدت دورهٔ حرکت خاصهٔ آفتاب بدورات تامه بودی آن معدل النهار همیشه طالع تحویل طالع اصل بودی مثلا
فرض کنیم که طالع اول جوزا است و آفتاب در اول حمل اگر چنانچه از مدت مفارقت آفتاب از اول حمل تا معاودت
او بهمان موضع سیصد و شصت و پنج روز است می بود در معاودت او باول حمل طالع همان اول جوزا طالع میبود لیکن مدت
دوره زیاده از سیصد و شصت و پنج روز است و کسری که نزدیک است بربع شبانروزی پس چون در روز آخر سال که اول
جوزا طالع رسد تا ربع روز دیگر نگذرد آفتاب باول حمل نمی رسد بلکه معدل النهار را آن مقدار حرکت می باید کرد که ربع شبانروزی بود
و آن حصه از معدل النهار را فضل الدور گویند و این تفاوت در سال دوم مضاعف شود و در سال سیم مثلث و مثال آن
و علی هذا و چون از مقدار یکدور زیادت شود این مقدار از آن مقدار اسقاط باید کرد **و از این جا کیفیت وضع این جدول**
ظاهر شود و در جدول بر فضل صد و هشت اقتصار کرده چه در این زمان نادر باشد که عمر انسان از صد و هشت سال بگذرد و این
جدول اگر چه آسانست اما از تقریبی خالی نیست زیرا که فضل الدور که از ارصاد معلوم کرده اند بطریق معلوم کرده اند
که در زمان حلول آفتاب بنقطهٔ اعتدال که متوالی بوده اند معلوم کرده اند بر رصد و در اینجا فضل الدور معلوم شده است

در هر جزوی دیگر فضل الدور تحقیق کنند تا کمتر خواهد بود یا بیشتر باشد که در نیز این ارصاد در تاریخ واقع شده که اوج در
اوایل سرطان بوده و چون از آن دورتر شود فضل دور که از نقطهٔ اعتدال معلوم کنند هم برین نسق کوتاه بود و چون
در اجزاء بروج تمام اگر فضل الدور از این جدول بر گیرند ظاهر است که این عمل تقریبی باشد + **و در دلایل تحویل**
را بوسط آفتاب تسییر کنند در کتب احکام مقرر شده است که در تسییر یکدرجه محوطی باشد مثلا در
تسییر سنوی در سالی یکدرجه و در تسییر شهوری در ماهی یکدرجه قیاس آن بود که در تسییر ایامی روزی یکدرجه باشد
و اینجا در روزی مساوی تسییر وسط آفتاب معتبر است و آن کمتر از یکدرجه است لیکن چون قریب بیکدرجه است تسییر آنجا
اطلاق کرده **مثلا طالع تحویل را اگر خواهند بدانند که بکوکبی در کدام وقت از سال**
خواهد رسید بعد میان طالع و آن کوکب بگیرند یعنی طالع را از تقویم آن کوکب نقصان کنند
و اگر نقصان نتوان کرد یکدور بر تقویم کوکب افزایند و طالع از آن نقصان کنند آنچه باقی بماند باشد **و در جدول**
وسط آفتاب مقوس کنند تا شهور و ایام بیرون آید + و چیزی باشد در جدول ساعات مقوس
کنند تا ساعات زاید بر ایام معلوم شود + **و اگر خواهند که بدانند که در وقت معین از سال**

تسییر دلیل بکجا رسیده است نصیب آن مدت که از وقت تحویل تا آن وقت معین
گذشته است از وسط آفتاب برگیرند بر موضع دلیل که در وقت تحویل بوده باشد زیادت
کنند تا مطلوب بحاصل آید + و طریق معرفت نصیب آنست که بر آن وجه است که زمان هر تحویل از نصف النهار
مقدم بر تحویل معتدل کنند و آن را مبداء ایام ساخته چنانکه مبداء هر روزی آن زمان باشد که آن مقدار از نصف النهار
آن روز بگذرد و پس عدد ایام مدت حفظ کنند و هر سی روز را یک ماه بگیرند پس عدد ایام ماههای تام از تسییر جدول در آینه
و بعد ایام گذشته از ماه ناقص از همین جدول در آینه و ملتقی هر دو بگیرند و اگر ساعات زایده بر ایام باشد باز
ساعات حصه آن بگیرند و حصه ایام افزایند + و ما جدول سیر وسط آفتاب اینجا ایراد
کنیم تا به آسانی از آن جدول مطلوب حاصل کنند + چه وسط مقدار مجموع مرکز و اوج است و در
مقدار سوم مرکز را جدا در جدول وضع کرده و اوج را جدا و بر گرفتن هر یک از جدول جدا و بعد از آن جمع کردن
خالی از صعوبتی نیست و نیز جدول آنجا بشهور رومی وضع کرده و آن را نقل کردن بشهور شمسی تعسری دارد + و بطلمیوس
گفته است که تسییر طالع و اوتاد تحویل چنان باید کرد که آخر سال تسییر طالع تحویل بطالع

دیگر

دیگر سال رسیده باشد و طریق آن چنان باشد که فضل الدور را که آن بر صدما
بحسب اوسط ه ن ه ل است با دور جمع کنند و مجموع را بر ایام سال شمسی حقیقی
که آن بر صدما بحسب اوسط شسه ه له ه له قسمت کنند خارج قسمت حصه یک روزه
تسییر باشد + و مراد به اوسط آنست که در این تاریخ که اوج آفتاب در اوایل سرطان است از مفارقت
آفتاب از نقطه اعتدال تا معاودت او بهمان نقطه آن مقدار است که مذکور است و فضل الدور نیز بهمان مقدار و در دیگر
اجزاء کمتر و بیشتر می باشد و چون در وقت وصول آفتاب به اعتدالین بعد اوسط نزدیک است بدین سبب
آن را بحسب اوسط گفته است و اگر خواهند که مقدار سال شمسی و فضل الدور بحسب حقیقت معلوم کنند مطالع
طالع تحویل در سال معروض از مطالع طالع تحویل آن سال آینده نقصان کنند باقی فضل الدور آن سال باشد بحسب
حقیقت پس ساعات بعد زمان تحویل سال معروض از نصف النهار مقدم در ساعات بعد تحویل سال آینده هم از نصف النهار
مقدم نقصان کنند و باقی را بر شسه روز زیادت کنند تا مدت سال شمسی بحقیقت حاصل شود پس از فضل الدور
حقیقی را با دور جمع کنند و مجموع را بر زمان سال شمسی حقیقی مذکور قسمت کنند خارج قسمت حصه حقیقیه یک روزه تسییر باشد

وجه آن ظاهر است و به آنکه این کسور که در سال شمسی ساعات و دقایق است آن را با دقایق ایام باید کرد بر این طریق
که ساعات و کسور آن را بر شصت بجهت قسمت کنند خارج قسمت دقایق ایام بود و این بجهت آن است و ما آن را به جدول
ستین حساب باید کرد و نیز ایام سال را مرفوع باید ساخت بآنکه بر شصت از آن را یکی مرفوع کیرند پس ارقام
سال شمسی بر این نحو شود ه ه نه لز ب را بر و ما آن را در جدولی وضع کرده ایم تا
از آنجه بحصه شهور و ایام بر کیرند بهمان نوع که در جدول مشتری مذکور شد فی مبدا شمار روز به
زمان تحویل کیرند از نصف النهار مقدم و شهور شمسی از سر جدول در آینه و به ایام زاید که از ماه ناقص است
از بین جدول و متن هر دو قوس تسییر بر کیرند • و بر مطالع طالع تحویل افزایند و حاصل را در
جدول مطالع بعرض بلد ولادت مقوس کنند موضع تسییر طالع تحویل بیرون آید و
همان را در جدول مطالع استوائی ابتدا از اول جدی مقوس کنند موضع تسییر عاشر
تحویل بیرون آید • مکرر در این کتاب مذکور شد که مطالع جزو طالع ابتدا از اول حمل مساوی مطالع جزو عاشر
است ابتدا از اول جدی پس اگر قوس تسییر را بر مطالع عاشر تحویل افزایند و ابتدا از اول جدی و حاصل را در سمان جدول مقوس کنند

ظاهر است

[illegible]

ظاهر است که موضع تسییر عاشر حاصل شود و معلوم شد که این دو مطالع مساوی اند پس فرقی نیست میان آنکه قوس تسییر
را بر مطالع طالع افزایند ابتدا از اول حمل یا بر عاشر مطالع ابتدا از اول جدی و اگر خواهند که بدانند
که طالع بفلان دلیل بچند مدت رسد مطالع طالع از مطالع آن دلیل هر دو بافق ولادت
نقصان کنند و باقی را در این جدول مقوس کنند تا مدت معلوم شود و مراد از این جدول جدول
تسییر اوتاد تحویل است بر طریقه بطلمیوس و طریق این اعمال ظاهر است و تمثیل بجهت آنکه موجب اطناب است

فصل ششم در انتهاآت موالید

انتهاء مثل تسییر است و فرق آن است که تسییر جاری اطلاق کنند
که کوینده کمال با بجلل با بر هر سال یکبرجی رود و انتهاء جاری اطلاق کنند که کوینده [illegible] با جلل برجی میرود و حساب
کشف کرده است که تسییر را نقل دلیل ثانی است بموضع دلیل متقدم بر دو قطب عالم و انتهاء را نقل دلیل متقدم است
بموضع دلیل ثانی بر دو قطب بروج و مراد از متقدم آن است که طلوع او مقدم باشد و آن دو نوع است
یکی انتهاء سنوی که دلایل طالع اصلی را بهر سال شمسی برجی و در شهور و ایام بحصه آن
متفاوت شود و بحوض طالع اصلی براند چون حصه هر سال یکبرج باشد حصه تمام شمسی که یکی یا روز بود

دو دور به درجه و بیست و هفت دقیقه و پنجاه و یک ثانیه شود و حصه هر روزی چهار دقیقه و پنجاه و شش ثانیه پس اگر شخصی
از ولادت پانزده سال و پنجاه روز گذشته باشد قوس تسییر بعد از حذف نه دور سیزده برج و دوازده درجه و دوازده دقیقه
و سیزده ثانیه باشد این مقدار بر تقویم دلیل طالع اصلی است افزایند هر محل برسد موضع انتها بود پس اگر درجه
انتها صحبه کوکبی باشد یا شعاع او بود حکم بر آن درجه بحسب آن کوکب و شعاع کند و اگر از صحبه کوکبی باشد و از شعاع حکم بر آن درجه بر
حسب صاحب آن برج کند ✦ و صاحب برجی را که انتها باو رسیده باشد سالخدا خوانند
و این قول اهل فارس است و اهل هند درجه انتها را می بینند که بکدام کوکب است آنرا سالخدا گویند بعضی از اهل احکام خداوند
ساعت تحویل را سالخدا گویند و نزد اهل روم کوکب مستولی در صورت طالع سالخدا است و این سالخدا را رب سنه و صاحب
السنه نیز گویند ✦ و در احکام نجومی از او اعتبار تمام کنند زیادت از طالع تحویل مثلاً
گویند در تقدمه معرفت از دیناری هم دینار حکم طالع و دلایل اصلی را باشد و دو
دانک انتها را و دانکی طالع و دلایل تحویل را ✦ مراد از تقدمه معرفت قواعد کلیه احکام نجوم است
و از انچه که مقرر در مقدمات جزویات احکام است آنرا تقدمه معرفت گفته اند ✦ وما آن را در جلد اول ایراد

کردیم

کردیم تا از برج انتها حصه هر وقت از اوقات سال از آنجا بیرون آرند ✦ یعنی چون
برج انتها معلوم شد از شهور تامه ایام زایده را بشهور تامه درجه و ل را آورند و بازاء ماهی که انتها بآن رسیده حصه
از ایام برگیرند و بر اول برج انتها افزایند و صاحب کشف در بیان کیفیت استخراج این عمل گفته است که ایام گذشته از سال
را در سی ضرب کنند و حاصل را بر ایام سال شمسی قسمت کنند خارج قسمت حصه ایام ماضیه از سال بود چه نسبت ایام ماضیه از سال با
نسبت ایام سال شمسی چون نسبت مجهول است باقی درجه که یک برج است و این صحیح است لیکن جهت هر روزی از ایام سال
بدین نوع عمل کردن صعوبتی دارد و اولی آن است که سی درجه را بر ایام سال شمسی که ارقام آن است [illegible]
را بر قسمت کنند و خارج قسمت را که آن است [illegible] کرت بعد از آن بر یکدیگر می افزایند و بازاء ایام سال بجدول
وضع میکنند تا بجدول تمام رسد و جهت ساعات حصه یکروزه را بر [illegible] قسمت کنند و خارج قسمت را بر ... است
بر یکدیگر افزایند تا حصص ساعات بیرون آید ✦ دیگر انتهای شهوری و آنچنان است که هم دلایل
اصلی را سیزده برج میرانند ✦ از ابتدا برج انتهای سنوی پس از اول مفروض بشمرند هر برجی
ابتدا از برج انتها کرده بجمیع کواکب و شعاعات دلایل که در طالع اصل بوده بگذرد و دور تمام کند باز باول یک برج پس انتها

شهوری منتهی شود به آخر برج انتهاء سنوی و ابتداء هردو در سال آینده یکی شود و جهت این انتها
هم جدولی آوردیم و کیفیت استخراج این جدول است که سیزده برج را درجات سازند و درجات را در شش ضرب
کنند شش مرتبه و بر ده شود و آن را بر جدول ستین بر ارقام کمال قسمت کنند و خارج قسمت را که مرتبه اول است قرة
بعد اخری بروی افزایند تا حصص ایام سال حاصل شود و بازاء آن ایام در جدول وضع کنند و حصه گردونه را بر
قسمت کنند و از خارج قسمت حصص ساعات حاصل کنند ⁂ و جمعی انتهاء دیگر میرانند که در ماهی چند تمام
با حصه آنها که از انتهاء شهوری رفته باشد و آن را انتهاء یومی خوانند و اکثر منجمان
آن را اعتبار نکنند حصه کمال از انتهای شهوری یک برج و دو درجه و دو دقیقه است و چون این مقدار را بر یک دور
اضافه کنند و مجموع را بر سی قسمت کنند حصه یک روز از این تسییر باشد ا د د از آنجا حصص روزهای دیگر حاصل توان کرد و اگر
خواهند که حصه چند روز گذشته از ماه معلوم کنند پس اگر حصه یک روز را حاصل کنند هم سهل است چه نسبت مجموع مذکور با مجهول که حصه ایام
ماضیه است و چون نسبت سی است با ایام ماضیه پس چون مجموع مذکور را در ایام ماضیه ضرب کنند و حاصل را بر سی قسمت کنند حصه
ایام گذشته حاصل آید و این انتهاء در سال سیزده دور کند و سال دیگر نوبت او بهمان برج و درجه رسد که انتهاء سنوی و شهوری

به آن برسد

به آن رسد و در اول هر ماه این انتهاء بهمان برج و درجه رسد که انتهاء شهوری به آن رسیده باشد و بعضی منجمان
انتهاء از این دقیق تر استعمال و آن انتهاء در ساعات است و چون مصنف آن را ذکر کرده و در این زمان متروک است
از ذکر آن اعراض کردم ⁂ فصل هفتم در فردارات موالید و سالهای ترتیب ⁂ فردار آنست
که هر سالی چند بکوکبی یا ببرجی نسبت کنند و گاه باشد که سالی چند برأس و ذنب قمر نسبت کنند و اما سالهای تربیت
آن است که ابتدا از عمر تا انتهاء هر سالی چند بکوکبی نسبت کنند بزعم ایشان هر کوکبی که در مدت نوبت خود مربی
آن مولود است و آن سالهای نوبت نیز گویند و بعضی سالهای تربیت گویند ⁂ سالی چند از عمر بهر کوکبی
داده اند تا حکم آن سالها از آن کوکب و احوال او در اصل و تحویل اعتبار کنند ⁂ و در کتب
احکام مذکور است که هر کوکب که در وقت ولادت مسعود و قوی احوال بود مولود در نوبت او قوی طبیعت و قادر
قوی باشد و هر کوکب که ضعیف حال بود مولود در نوبت وی ضعیف طبیعت و عاجز قوی بود ⁂ و در موالید نهاری
ابتدا بآفتاب کنند و او را ده سال دهند بعد از آن زهره را هشت سال پس عطارد را
سیزده سال پس قمر را نه سال پس زحل را یازده سال پس مشتری را دوازده سال پس

مریخ را هفت سال جمله هفتاد سال باشد و سالهای هر کوکبی را هفت قسم متساوی
کنند قسم اول همان کوکب را بود بی شریک و بعد از آن هر قسم شریک کوکبی باشد که
در فلک زیر آن کوکب دیگر باشد پس اگر فلک دیگر در میان واسطه باشد ∴ و چون بقمر رسد
باز بزحل روند و در موالید لیلی ابتدا بقمر کنند و هم بترتیب افلاک میروند و بعد از
هفتاد سال سه سال براس دهند و دو سال بذنب تا تمامت هفتاد و پنج سال شمسی میشود
و بعد از آن از سر گیرند و از بعضی کتب احکام مفهوم میشود که چون از هفتاد و پنج بگذرد از سر بگیرند و بعد
خواهی بمرده که عمر آن مردم که وضع فردارات نموده اند ازین در نگذشته است و ظاهر بر آن است که مصنف
ذکر نموده و غرض از فردار در شریک حکم نوبت وی است با ممازجت شریک شود چون صاحب فردار مشتری باشد
شریک مریخ خلق مولود رحمتی بود مایل بنفاق و خلق وی آن عنده ال مایل بکبریا بود و جاه وی از جهت اهل صلاح و شر
بود برین قیاس است باقی کواکب ∴ و ما این فردارات را با حصه شرکا در جدول ایراد کردیم
بآن طریق که چهار سطر طولی رسم کرده است و در اول اعداد سالهای مولود نهاری بحمره رسم کرده است و در ثانی اعداد سالهای

مولود لیلی بسواد و در جدول سیوم صاحب فردار رسم کرده و در چهارم حصص آنها را با شرکا در جدولی دیگر آورده
و در آن جا مقدار اسابیع سال شمسی بر ایام و ساعات و دقایق و ثوانی وضع کرده ∴ و بعضی منجمان سالهای
ترتیب بکار دارند و آن چنان است که از ابتداء عمر چهار سال نوبت قمر بود و بعد از آن
ده سال نوبت عطارد و هشت سال نوبت زهره و نوزده سال نوبت آفتاب پس پانزده
سال نوبت مریخ پس دوازده سال نوبت مشتری و سی سال نوبت زحل تمامت نود و
هشت سال شمسی بود و بعد از آن دیگر باز نوبت بقمر رسد ∴ و بعضی گفته اند این قسمت را از عطایای
صغری کواکب گرفته اند و در قمر و عطارد تغییری داده اند و سبب آن معلوم نیست و عطیه صغری قمر بیست و پنج سال
است و از عطارد بیست سال و بعضی از اهل احکام درین قسمت بجهت هیچ کوکبی مدتی تعیین نکرده اند و سن
طبیعی هر مولودی را هفت قسم کرده اند و هر قسمی بنصیب کوکبی ساخته که گویا آن مولود از آن سن مناسبتی بآن کوکب
دارد و سن طبیعی بحسب اختلاف امزجه مختلف است و گفته اند که سن طفولیت که مبادی نمو است تعلق بقمر دارد و هم
حال طفل از آن سن نسبت بسرعت تغیر میان قمر است و سن صبا که آن را سن کودکی گویند و آن واسطه نمو است

تعلق بعطارد دارد و سن شباب که آخر نمو است تعلق بزهره دارد و سن وقوف که سن کمال خلقت است
تعلق بآفتاب دارد و سن کهولت که مبادی دولت تعلق بمریخ دارد و سن شیخوخیت که اواسط دول است
و زمان کمال علم و دانائی تعلق بمشتری دارد و سن خرافت که کمال دول است و عجز از حرکت تعلق بزحل دارد پس
چون کسی از آن کواکب بوقت ولادت قوی حال بود آنچه مقتضی آن سن منسوب باو باشد بر سبیل اعتدال بود و اگر ضعیف
حال بود بر عکس این باشد والله اعلم

باب دوم در دلایلی که تعلق بطالع عالم دارد

احکامیان گویند که در مبادی ایام عالم تسییرات و انتهاآت و فردارات در اول حمل بوده
هست و از مبدا عالم تا مبدا تاریخ ملکی صد و هشتاد و چهار هزار و چهل و هشتاد
سال شمسی تمامی گذشته است ÷ صاحب زیج طمغاجی گفته است که اهل احکام نجوم گفته اند که از مبدا ایام
عالم صد و هشتاد هزار سال شمسی تمام گذشته است تا اول سال قران که دال بوده است بر طوفان نوح علیه السلام و از اول سال
طوفان تا اول تاریخ ملکی چهار هزار و صد و هشتاد سال شمسی تمام گذشته پس هر گاه که این مقدار بر تاریخ ملکی افزایند تاریخ
طوفان حاصل آید و بدانکه قرانی که دال بود بر طوفان نزد اهل نجوم قران علویین است لیکن خلاف است که در کدام برج بوده

کوشیار

کوشیار گفته است که در برج سرطان بوده به دویست و هفتاد و شش سال شمسی پیش از طوفان و چون دویست
و هفتاد و شش سال شمسی از اول قران بگذشت و انتهاء قران و طالع قران ببرج آبی رسیده طوفان واقع شد و صاحب
کفایة التعلیم گفته است که این قران پیش از طوفان بوده است به دویست و هفتاد و نه سال و او بقول اهل هند بدویست و هفتاد و
شش سال بقول اهل فارس و این قران در اول حمل بوده است و طالع سال قران تا وقت قران سرطان بوده و مشتری
در شکل طالع زحل و برین تقدیر از مبدا عالم تا اول تاریخ ملکی زیادت باشد از آنکه مصنف گفته است بآن
مقدار از سالها که مابین قران و طوفان بوده است و بعضی از اهل کتاب بر آنند که از ابتدا آفرینش تا وقت طوفان
هزار و سیصد و پنجاه سال شمسی است و بعضی هم از اهل کتاب گفته اند که آن مدت دو هزار و دویست و چهل و دو سال است و بعضی
دیگر گفته اند که آن دو هزار و دویست و پنجاه سال است و آنرا ابومعشر بلخی گفته است که اهل فارس بر آنند
که در ابتداء خلق عالم هر هفت کوکب در اول حمل جمع بوده اند و در آخر فناء عالم هم در دقیقه آخر حوت جمع خواهند شد
و مابین این هر دو اجتماع سیصد و شصت هزار سال است و از اجتماع اول تا وقت طوفان صد و هشتاد هزار سال است والله اعلم
اما تسییرات عالم نزد ایشان چهار است اعظم که بهزار سال شمسی یکبار برجی از فلک البروج

و اکبر که بهر صد سال درجه رود و اوسط که بهر ده سال درجه رود و اصغر
که بهر یک سال درجه رود ❖ تسییر اعظم چون هزار سال یک درجه رود حصه یکسال سه ثانیه و سی و شش ثالثه بود و حصه
ده سال سی و شش ثانیه و حصه صد سال شش دقیقه بود و از اول آفرینش تا سال سعیده تاریخ ملکی صد و هشتاد و چهار
هزار و چهارصد و هشتاد سال شمسی است پس قوس تسییر این مدت صد و هشتاد و چهار درجه و بیست و هشت دقیقه و چهل و هشت ثانیه
باشد و از تمام آن بعد از طرح درجات به برج باشد و ٢٨ ٤ این را در جدول بازاء سال سعیده تاریخ ملکی وضع
کرده است و سه ثانیه و سی و شش ثالثه بر آن افزوده بجهت هر سالی مرة بعد اخری و تسییر اکبر که بهر صد سال یک درجه رود و
بهر ده سال شش دقیقه بود و بهر یک سال سی و شش ثانیه و چون حساب کنند معلوم شود که قوس این تسییر از ابتدا خلق عالم
هزار و هشتصد و چهل و چهار درجه و هشت دقیقه باشد و بعد از طرح آن برج و حذف ادوار تامه باقی ماند ١٨ ٤ آن را بازاء
سال مذکور وضع کرده و بجهت هر سالی سی و شش ثانیه افزوده تا آخر و تسییر اوسط بهر ده سال یک درجه رود و حصه هر سالی
شش دقیقه باشد و در سعیده سال برجی تمام کند و چون حساب کنند معلوم شود که در مدت مذکوره این تسییر هجده هزار و
برج و هشت درجه حرکت کرده است و بعد حذف ادوار تامه باقی ماند ٤٠ ٤ آن را در جدول بازاء سال مذکور

وضع کرده

وضع کرده و بجهت هر سالی شش دقیقه اضافه کرده تا آخر جدول و تسییر اصغر در هر سالی یک برج حرکت کند در سالی
برجی بود و در سعیده شصت سال دوری باشد پس چون صد و سالها را بر سعیده و شصت قسمت کنند بیرون آید با نفه دوازده دور
و باقی مانده از قسمت صد و شصت سال و حصه آن پنج برج و درجه است آن را بازاء سال مذکور در جدول وضع کرده است
و چون سالهای تاریخ ملکی از چهارصد زیادت شده است پس بجهت سال مطلوب از این جدول بازاء سالی که تفاوت میان
آن و سال مطلوب صد سال باشد حصه تسییر برگیرند و حصه صد ساله بر آن افزایند تا مطلوب حاصل آید ❖ و تسییر دیگر
باشد که طالع تحویل هر سال را بر آن میرانند ❖ و طریق آن چنان است که ساعات بعد تحویل را از نصف النهار
معرفت در حرکت یکروزه وسط آفتاب ضرب کنند و حاصل را بر بیست و چهار قسمت کنند و خارج قسمت را بر اجزاء طالع تحویل
افزایند بازاء نصف النهار نیروز در جدول وضع کنند پس حرکت وسط یکروزه را بر آن افزایند مرة بعد
اخری بازاء هر نصف النهار وضع کنند تا آخر سال ❖ و انتهاآت هم چهار است اعظم که بهر هزار سال
شمسی یک برج رود و اکبر که بهر صد سال برجی و اوسط که بهر ده سال برجی و اصغر
که بهر یکسال برجی حصه یکساله در اعظم باشد یک دقیقه و چهل و هشت ثانیه در اکبر هژده دقیقه و در اوسط برجی

وجهت صد ساله در اعظم باشد سه درجه و در اکبر ظاهر است و در اوسط ده برج و در اصغر بعد حذف ادوار چهار برج
و طریق وضع آنها در جدول بر قیاس جدول تسییرات معلوم گردد و عمل با این جدول در این زمان که تاریخ ملکی
از هفتصد زیادت است همان طریق است که در تسییرات مذکور شد و بعد از آنکه تاریخ ملکی از هشتصد سال زیادت
شود جهت سال مطلوب هفتصد و دویست سال باید افزود و علی هذا القیاس و اهل نجوم را یک انتها دیگر است که آن را
انتهاء طالع قران گویند و آن چنان است که چون قران علویین واقع شود در سال طالع تحویل آن سال و جزو قران را مبدء
در سال یک برج و حکام در احکام سال بر آن انتهاء منتهی سازند و بآن اعتقاد تمام دارند ✤ **و فردارات**
عالم پنج باشد اول فردار اعظم که هر سیصد و شصت سال شمسی برجی و کوکبی دهند
و ابتدا از اول حمل و زحل کنند و بعد از آن ثور و مشتری و همچنین بر توالی بروج
و افلاک و لا محاله بعد از سی هزار و دویست سال شمسی دور از سر گیرند ✤ زیرا که دوازده
را که عدد بروج است در هفت که ضرب کنند هشتاد و چهار شود پس هشتاد و چهار دور تمام را باید گذشت تا نوبت
از سر گیرد و حاصل ضرب هشتاد و چهار در سیصد و شصت عدد مذکور است و ما تمامت یک دور در مجموعه

ومبسوطه

ومبسوطه وضع کرده ایم تا چون دو هزار و هفتصد و چهل سال شمسی بر تاریخ ناقصه
ملکی افزایند و حاصل در جدول مجموعه در آیند برج و کوکب فردار اعظم معلوم
کنند و از مبسوطه درجات آن برج معلوم کنند ✤ چون هر دوری سی هزار و دویست و چهل سال شمسی است
مدت شش دور تمام صد و هشتاد و یکهزار و چهارصد و چهل سال شمسی باشد پس ابتداء دور هفتم بعد از یکهزار و چهارصد و چهل سال
شمسی باشد از طوفان و آن سه هزار و هفتصد و چهل سال شمسی پیش از تاریخ ملکی بوده پس چون این مبلغ بر تاریخ
ملکی افزایند تاریخی حاصل آید که مبدء آن اول دور هفتم باشد و ما آن را تاریخ حاصل گوییم و جدول فردار اعظم برین تاریخ
وضع کرده است و بر آن طریق که بازاء سال ناقصه اول این تاریخ حاصل در جدول برج حمل نهاده و در جدول کواکب زحل
و هر سیصد و شصت سال یک برج زیادت کرده و کوکبی دیگر وضع کرده که فلک او زیر فلک کوکب مقدم است و چون نوبت
قمر با خر رسید از زحل گرفته و تمام هشتاد و چهار دور را باین طریق وضع کرده است و این جدول مجموعه است و جدول دیگر
وضع کرده است و در آن بازاء سالها از یکی تا شصت درجات و دقایق برج فردار وضع کرده و چون شصت تمام
شده شصت شصت حصص آن وضع شده تا به سیصد و شصت که مقدار یک دور است و این جدول مجموعه است مثال این عمل

در اول سال ناقصه ۴۴۵ ملکی خواستیم که کوکب در برج فردار معلوم کنیم مبلغ ۴۷۴ بر عدد سالهای ملکی افزودیم
حاصل شد ۳۱۸۵ و از جدول اعداد در جدول مجموعه باین عدد بود ۲۸۸۱ آن را از عدد مذکور
نقصان کردیم باقی ماند ۳۵۴ و بازاء آن از برج بود ح و از کواکب پس از جدول مسطور در جانب برگرفتیم
بود ۴۵۹ و بازاء از آن جدول دقایق برگرفتیم بود ح پس در سال مذکور کوکب فردار ح باشد در برج
فرداری قوس ح باشد و برج فردار ح و هو المطلوب دوم فردار اکبر است که دوازده سال شمسی حمل را دهند
و یازده سال ثور را و هم چنین تا آخر یک یک برج نقصان گیرند یک سال تا آخر حوت را یک سال باشد و مجموع هفتاد و هشت سال
شود که حاصل مجموع اعداد دوازده است و معرفت این فردار بر آن نوع است که سالها از ابتداء تاریخ عالم تا سال
مفروض هفتاد و هشت هفتاد و هشت مره به اخری طرح کنند تا کمتر از این باند بجهة حمل دوازده از آن باقی طرح
کنند و بجهة ثور از باقی ثانی یازده و بجهة جوزا از باقی ثالث ده و علی هذا تا بجائی رسد که حصه آن برج از آن
نقصان نتواند کرد و آن برج فردار اکبر بود و ما جدولی وضع کرده ایم که چون هبت و دو سال بر تاریخ ملکی افزایند
و هفتاد و هشت سال مره بعد اخری طرح کنند و باقی بجدول در آید برج نوبت فردار اکبر معلوم شود و طریق وضع

این

این جدول بآن نوع است که عدد درجات هر برجی را که سی است بر عدد سالهای نوبت آن برج قسمت کرده است
و خارج قسمت را بآن سالها اول آن قسم وضع کرده است و ضعف آن را بازاء سال تام دوم و ثلثه و امثال آن را
بازاء سال تامه سوم و علی هذا و چون حصص برج اول تمام شد حصص برج دوم را بهمین دستور بازاء سالهای
نوبت آن برج وضع کرده است و سبب آنکه هبت و دو سال بر تاریخ ملکی افزایند آن است که چون از سالها ابتداء
خلق عالم تا اول سال ملکی هفتاد و هشت مره بعد اخری طرح کنند هبت و دو سال باقی ماند پس در ابتداء تاریخ
ملکی هبت و دو سال از مبداء دور این فردار گذشته بوده است هبت و دو سال را بر تاریخ ملکی افزوده تا مبداء
این دور معلوم گردد و وضع جدول مبنی بر آن ساخته بمثل آنکه در وضع جدول فردار اعظم مذکور شد سوم فردار
اوسط است و آن چنان بود که هر یک از سیارات و راس و ذنب را بترتیب شرف دهند اول شمس پس قمر پس زحل
پس مشتری پس عطارد و پس ذنب پس مریخ و پس زهره چه شرف شمس در حمل است و از قمر در ثور و از راس در جوزا
و از مشتری در سرطان و از عطارد در سنبله و از زحل در میزان و از ذنب در قوس و از مریخ در جدی و از زهره در حوت
و لا محاله بعد از شصت و هفتاد و پنج سال شمسی دور از سر گیرد و نوبت شمس شود و به ترتیب مذکور فردار باقی کواکب شود

و این عدد حاصل ضرب هفتاد و پنج است که عدد سالهاء دوره هر یک است در نه که عدد کواکب و عقدتین است
و چون این عدد را از عدد سالهای جمع بین ابتداء خلق عالم و اول تاریخ ملکی مرة بعد اخری طرح کنند باقی ماند هفتصد
هشتاد پس در اول تاریخ ملکی از ابتدای این دور هفتصد و هشتاد سال گذشته و چون نود و پنج بر آن اضافه شود آن دور تمام شود
و سال نود و ششم ابتدای دور دیگر و از این جهت ابتدای جدول از سال نود و ششم کرده است و با تمامت
یکصد و ابتداء از سال نود و ششم ملکی تا از سال نود و ششم کرده است فردار چهارم و پنجم که بعد از این ذکر خواهیم
کرد در جدول نهاده ایم تا سالهای ناقصه ملکی در آن جدول در آیند و اگر از ششصد و هفتاد و پنج که یکبار دوران مبلغ
را از آن طرح کنند تا کمتر بماند و بباقی در جدول در آیند و وضع این جدول این نوع کرده است که در جدول طولی
که بر این است اعداد از یکی تا هفتاد و پنج نوشته است و فردار هر شکل کار را با اسباع آن در بیاض جدول است
کردان و اصحاب فردار را وسط را در فوق جدول وضع کرده است و در جدول هر یک سالها و اکر حصه آن فردارات
وضع کرده است و در پس چون در ابتدای دور نوبت او است و صاحب فردار اصغر نیز او است بر ترتیب سالها
وضع کرده است تا هفتاد و پنج سال تمام شده و چون هفتاد و پنج سال عدد سال او نوبت قمر در جدول قمر وضع کرده لیکن

آن را

آن را در اول جدول قمر وضع نکرده است بلکه آن را بر وجهی وضع کرده است که سال اول فردار اوسط که نوبت
قمر باشد موافق سال اول فردار اصغر افتد که هم نوبت قمر باشد و در دیگر کواکب و عقدتین نیز اول کرده
است سال نوبت مبدء او هر یک را بجهت تمییز بحمره نوشته است و باقی این جدول ظاهر است و بجهت توضیح
این عمل میگوییم که در اول سال ملکی خواستیم که فردار اوسط و اصغر و شریک او معلوم کنیم در جدول در آمدیم با این
عدد از سالها در جدول عطارد یافتیم و در برابر او فردار اصغر نوبت شمس و چهار سبع اول آن سال شریک فردار اصغر مشتری
بود پس معلوم شد که فردار اوسط عطارد است و فردار اصغر شمس و شریک او در چهار سبع او مشتری و در باقی سال
مریخ و چهارم فردار اصغر است و همچنان بود که حصه هر کوکبی را از فردار اوسط از کواکب سبعه که نه در ترتیب نوبت
ترتیب سنوها بخش کنند چنانچه حصه هر کوکبی همان باشد که در فردارات موالید ذکر کرده ایم و آن شمس را ده سال
و قمر را نه سال و رأس را سه سال و مشتری را دوازده سال و عطارد را سیزده سال و زحل را یازده سال و ذنب را
دو سال و مریخ را هفت سال و زهره را هشت سال پس سالهای این فردار موافق سالهای فردار موالید است
لیکن در ترتیب موافق نیست چه در موالید بر ترتیب افلاک بخش کرده اند و رأس و ذنب در آخر نهاده است

وازظاهر کلام متن ثانی زیجات چنان شود که حصهٔ راس و ذنب را از فردار اوسط باین نوع قسمت نمیکنند پس
سالهای فردار اوسط راس و ذنب فردار امتزاج باشد و ابتدا در هر دور به صاحب فردار اوسط کنند و این فرقی
دیگر است میان این فردار و فردار موالید چه ابتداء در مولود نهاری بر آفتاب کنند و در مولود لیلی بر قمر
و یک فرق دیگر است و آن چنان است که مبداء دور فردار در موالید زمان ولادت است و اینجا مبداء سال اول
فردار اوسط هر کوکبی مبداء این فردار است پنجم ترکیب فردار امتزاج است و آن چنان بود که سالهای فردار اوسط
هر کوکبی به هفت قسم متساوی کنند و کواکب را نهند به ترتیب افلاک و ابتداء از صاحب فردار موالید
بی تفاوت و اما ادوار چنان است که دوری نهاده اند مدت آن چهار هزار و پانصد و نود سال بقدر مجموع عطایا
عظمی کواکب و اهل نجوم کوکبی را که باشد بر موضع هیلاج آن را کدخداه گویند و تقریر هیلاج در مبحث موالید
گذشته است و از احوال کدخداه استدلال کنند بر مدت عمر مولود و سالهای عمر را که در اول آن کدخداه باشد
آن را عطیه گویند و هر کوکبی را سه عطیه اثبات کرده اند کبری و وسطی و صغری پس اگر کدخداه در اول اوتاد
بود افادت عطیت کبری کند و اگر در اول مایل الاوتاد بود عطیه وسطی و در اول زایل الاوتاد عطیت صغری

وتفصیل

وتفصیل مقادیر عطایا از کتب احکام طلب باید کرد و بعضی کواکب یک عطیه دیگر اثبات کرده اند که آن را عطیه
عظمی گویند و آن را اثبات کنند چه عمر انسان نادر باشد که بمقدار عطیه عظمی برسد و مقادیر
عطایا و عظمی این است که در متن ذکر کرده است آفتاب را یک هزار و چهار صد و شصت و یکسال و زهره را یکهزار و صد و
پنجاه و یکسال و عطارد را چهار صد و هشتاد و قمر را پانصد و بیست و زحل را دویست و شصت و پنجسال و مشتری را
چهار صد و بیست و نه سال و مریخ را دویست و هشتاد و چهار و در بعضی کتب احکام عطارد را چهار صد و پنجاه و یکسال
و مشتری را چهار صد و بیست و هفت و چون این مدت بگذرد باز نوبت به آفتاب رسد و در مبداء تاریخ ملکی
پانصد و هشتاد سال از سالهای آفتاب گذشته است و چون هشتصد و شصت و یکسال تمام از تاریخ ملکی بگذرد نوبت
به زهره رسد و چون سالها از ابتدای خلق عالم تا مبداء تاریخ ملکی بر چهار هزار و پانصد و نود قسمت کنند خارج قسمت
چهل باشد و از مقسوم پانصد و هشتاد باقی ماند پس از ابتداء خلق عالم تا اول تاریخ ملکی چهل دور تمام گذشته باشد
چنانکه در متن مذکور است و بعضی از اهل احکام دور دیگر اعتبار کرده اند که در هشتاد و چهار دور با تمام رسد و باز
از سر گیرد و هر دوری سیصد و شصت سال شمسی و ابتداء از قرانی گرفته که دال بوده بر طوفان نوح علیه السلام و دلالی

هر دوری کوکبی و برجی باشد و در کوکب ابتداء از زحل کنند و در برج ابتداء از سرطان زیرا که سرطان بجای
قران مذکور است با طالع آن قران بر اختلاف قولین و منتزع در صورت طالع زحل بوده است پس والی دور اول
زحل بوده با سرطان و والی دور دوم مشتری با برج اسد و علی هذا القیاس و هر دوری را به چهار فصل قسمت
کنند هر یک از فصل اول و ثانی هشتاد و هشت سال و سه ربع سالی و هر یک از فصل ثالث و رابع نود و دو سال
و ربع سالی و قسمت بر این فصول بر قیاس قسمت ایام سال است فصول اربعه و مبداء سال در این دور
از وصول آفتاب است به نقطه اوسط مقدم بر اوج و در فصل اول از هر دور شریک والی مریخ است و در فصل
دوم شمس و در سوم عطارد و در فصل چهارم زحل و سایر قول ٭ و ساط از قران آن از اول تاریخ یزدجردی
۳۹۳ ۴۰۰۹
چهار هزار و نه سال است پس در سال سیصد نود و سوم یزدجردی که گذشته است از قران مذکور چهار هزار و چهارصد
دو سال و چون حساب کنند معلوم شود که در سال مذکور والی دور مشتری است با برج اسد و از دور او گذشته است
دویست و هشت و دو سال و صاحب فصل عطارد است و جمیع اهل احکام را ترتیب آثار بر تبدل این فصول و ادوار
اعتقاد تمام است آن را ذکر کردیم والله اعلم بالصواب والیه المرجع

باب نهم در معرفت

باب نهم در معرفت خسوف مجهول هر استقبال که شب باشد یا در دو طرف روز
کمتر از دو ساعت و چهار دقیقه گذشته از اول روز یا مانده تا آخر روز و بعد
جزء استقبال از عقده کمتر از یه باشد خسوف ممکن بود چون قمر در وسط خسوف در
ذروه و یا حضیض بود ساعات زمان خسوف زیادت باشد از موازنه و دیگر و در آن وقت ساعات سقوط که نصف زمان
ساعات خسوف است دو ساعت و چهار دقیقه است چنانکه از جدول ساعات سقوط معلوم میشود پس اگر وسط خسوف
بعد از طلوع آفتاب باشد بدو ساعت و چهار دقیقه ممکن نباشد که چیزی از خسوف در شب افتد همچنین دو ساعت و چهار دقیقه یا بیشتر
از غروب اما اگر کمتر باشد ممکن است که قدری از خسوف در شب افتد و اما بعد از عقده چنان است هرگاه عرض قمر مساوی مجموع
مقوس نصف قطر قمر و مقوس نصف قطر ظل باشد یا زیاده خسوف ممکن نباشد و اگر کمتر باشد خسوف ممکن است و در خسوفات
مقوس نصف قطر قمر بحسب این همه در حضیض بیشتر نیست لا د ح و مقوس نصف قطر ظل ا و له و در خسوفات
هرگز زیادت از این نشود مجموع آن باشد ا د ل و چون آن از جدول عرض قمر بجویند حصة العرض بازاء آن باشد
یه ح نز و نصف آن کسر را رفع کرده است بجهت توسیع و گفته که یه پس چون حصة العرض کمتر از این باشد خسوف ممکن باشد

طریق خسوف بجدول آن است که عرض ماه در وقت استقبال در طول جدول خسوف

از جانب راست و جهت ماه در عرض جدول بر بالا طلب باید کرد و از ملتقی هر دو

ساعت سقوط باید گرفت اگر آنجا کله باشد همه جرم ماه منخسف شود و ساعات مکث

آنچه نوشته باشد از جدول باید گرفت و اگر کله نباشد اصابع قطر و اصابع جرم

که آن را اصابع معدله گویند آنچه باشد از جدول بر باید گرفت و جهت ماه

بجهة آن است که حرکت اعلی تدویر قمر بر خلاف توالی است پس چون در ذروه بود بطی السیر باشد و در ذروه ساعات

مکث بیشتر باشد و در حوالی حضیض سریع السیر بود و در ذروه ساعات سقوط و ساعات مکث کمتر باشد لیکن

مقدار منخسف زیاده بود اما وضع جدول بر آن طریق است که درین جدول در سطر طول عرض قمر را بتفاضل دو دو دقیقه وضع کرده تا

شصت و چهار دقیقه که قبیل حد خسوف است چنانکه گذشت و در فوق جدول در سطر عرضی جهت قمر را از یازده درجه

و پنج سدس تا چهارده درجه و پنج سدس بتفاضل بیست دقیقه وضع کرده و در برابر هر یکی چهار جدول طولی رسم کرده در جدول

اول اصابع قطر وضع کرده و در جدول دوم اصابع جرم و در سیوم ساعات سقوط و در چهارم ساعات مکث و طریق عمل چنان

است که اول موضع قمر را در زمان استقبال استخراج کنند و رأس را نیز در زمان استقبال استخراج کنند و تقویم رأس را از تقویم قمر

اسقاط کنند

اسقاط کنند تا حصه العرض باقی ماند و بازاء آن عرض بر گیرند و جهت قمر معلوم کنند و عرض را درین جدول در آورند و جهت

را در فوق جدول و ملتقی بر گیرند اگر جهت بعینه موجود نباشد با عرض تعدیل باید گرفت چنان که در مثال بیان خواهد شد

پس ساعات استقبال یعنی ساعات بعد استقبال از نصف النهار مقدم ✚ در پنج موضع بنهیم و ساعات

سقوط را از اول بکاهیم و بر پنجم افزائیم و ساعات مکث از دوم بکاهیم و بر چهارم افزائیم

و ساعات سیوم را همچنان بگذاریم اول ساعات بعد خسوف و دوم ساعات بعد مکث و سیوم

ساعات وسط خسوف و چهارم ساعات بعد انجلاء و پنجم ساعات تمام انجلاء باشد

و اگر ساعات بعد استقبال از نصف النهار مؤخر باشد بجهة استعلام اوقات مذکوره در افزودن و کاستن عکس باید کرد

و اگر زمان خسوف تمام در شب باشد ساعات بعد استقبال از اول شب گیرند و عمل با تمام رسانند و این مبنی بر آن است

که زمان ما بین ابتداء خسوف و ابتداء مکث مساوی زمان ما بین ابتداء انجلاء و تمام انجلاء باشد و زمان ابتداء ما بین مکث

و وسط خسوف مساوی زمان ما بین وسط خسوف و ابتداء انجلاء باشد و این وقتی تواند بود که مرکز قمر در وسط خسوف بر عقده

باشد و در غیر این صورت ملاحظه عرض قمر باید کرد اگر در ابتداء خسوف عرض قمر کمتر باشد از عرض قمر در انتهاء انجلاء زمان ما بین

ابتداء خسوف و وسط او کمتر باشد از زمان ما بین وسط خسوف و تمام انجلاء و اگر در اول بیشتر بود و در آخر کمتر عکس این بود

وبرین قیاس باید کرد عرض قمر را دربعد ومکث دهد والبلد ❊ واگر ساعات مکث نباشد ساعات استقبال
نسبد نهیم وساعات سقوط از اول بکاهیم وبر سیوم افزاییم اول ساعات ابتدای خسوف باشد
ودوم وسط خسوف وسیوم تمام انجلا باشد ❊ وانهیم بر سبیل تقریب است وعبارت زیج ایلخانی حسن
واقع شده که اگر خسوف هر جرم نباشد ساعات استقبال بر موضع خود نهند وعبارت مصنف بهتر است چه عبارت اول
مشعر است بانکه چون خسوف جزئی باشد او را ساعات است وکلی را هیچ حال وانی علی الاطلاق صحیح نیست چه گاه است
که قمر بتمام در دایره ظل در آید ودر وسط خسوف محیط محفوظ قمر ماس محیط دایره ظل شود وازدو جانب خسوف کلی باشد واورا
مکث نباشد وعبارت مصنف شامل این احتمال است مثالش در وقت استقبال موضع قمر بوده ه ح یو و راس
ما ه ح ل پس حصة العرض باشد و ن ا ما و عرض قمر ا م ع و بهت قمر در شبانروز استقبال ک ل ط
پس اول در جدول بهت ک ه در آمدیم بازاء عرض ا مه ساعات سقوط بود ا نه وبازاء عرض یو بود
ا کو ودر جدول بهت مه سه ساعات سقوط بازاء عرض مه بود ا لد وبازاء عرض یو بود ا نا
ودر هر دو تفاضل بین السطرین واحد است وتفاضل بین العرضین دو وفضل عرض موجود در عرض اول ل ع آن را در
واحد ضرب کردیم در ب قسمت کردیم خارج قسمت را کرده بود ا لط ازهریک از دو ساعت سقوط مقدم کم کردیم

باقی مانده ساعات سقوط بهت اول ا ل لا وساعات سقوط بهت دوم ا نا لا تفاضل میان هر دو بود در فضل
بهت موجود بر بهت اول که ا ط است ضرب کردیم حاصل را که ع است بر فضل بین البهتین که ا ح است
قسمت کردیم بیرون آمد ا نه آن را از ساعات سقوط اول نقصان کردیم باقی ماند ساعات سقوط معدل ا ن ل
وساعات مکث بازاء عرض مه در جدول هر دو بهت مذکور ا مه است وبازاء عرض یو در جدول هر دو بهت
مذکور ا ما تفاضل میان این دو ساعت مکث مه است ومیان هر دو عرض هم مه است پس ا ع را از
ساعات مکث نقصان کردیم باقی ماند ساعات مکث معدل ا ح وساعات بعد استقبال از نصف النهار مقدم بود ه ز ر
ساعات سقوط از آن نقصان کردیم باقی ماند ساعات بعد بدو خسوف ط ر ط وبر آن افزودیم حاصل شد ساعات
بعد تمام انجلا مه ه ح ودقایق مکث از ساعات استقبال نقصان کردیم باقی ماند ساعات بعد بدو مکث ه ا ه
وبر آن افزودیم حاصل شد ساعات بعد بدو انجلا ا ل ط ح وچون در جدول اصابع بازاء عرض مه وعرض یو
نکلة است واین خسوف کلی باشد پس نگاه کنیم اگر ساعات بعد مساوی مجموع ساعات
نصف النهار وساعات سقوط بود همه اوقات خسوف شب باشد ❊ زیرا که ساعات سقوط مابین
زمان ابتدا است ووسط خسوف وتمام انجلا پس اگر ساعات بعد استقبال از نصف النهار مقدم باشد ابتدا خسوف وغروب

آفتاب منهم باشد و اگر ساعات بعد از نصف النهار موخر باشد تمام الجلاء و طلوع آفتاب باهم بود
و اگر مساوی ساعات نصف النهار تنها باشد وسط خسوف با اول روز یا اول شب باشد
اگر ساعات بعد از نصف النهار موخر باشد وسط خسوف اول روز بود و اگر نصف النهار مقدم باشد باول شب
و اگر مجموع ساعات بعد و ساعات سقوط مساوی ساعات نصف النهار باشد بدو
یا تمام انجلاء با اول روز یا با آخر روز باشد و باقی بروز باشد ❊ یعنی اگر ساعات بعد از
نصف النهار موخر باشد بدو خسوف با اول روز باشد و باقی اوایل خسوف نیز در روز باشد و اگر ساعات بعد از نصف النهار
مقدم بود تمام الجلاء در وقت غروب آفتاب بود و باقی اوایل خسوف در روز بود ❊ و اگر مجموع هر دو از
ساعات نصف النهار کمتر بود از اوقات خسوف هیچ در شب نیفتد و خسوف مرئی نباشد
و این ظاهر است و صورت مقدم نیز همین حال دارد و اگر ساعات بعد و ساعات سقوط با هم از ساعات نصف النهار زیادت
باشند میتواند بود که تمام اوقات در شب افتد و میتواند بود که بعضی اوقات در شب افتد و بعضی اوقات در روز
و این تفصیل زیادت نفعی ندارد ❊ و آنچه مرئی نباشد با آن التفات نکنند ❊ چه اکثر اهل احکام
بر آنند که اثری بر آن مترتب نمیشود و بعضی گفته اند که خسوف مخفی است که قمر را عارض میشود خواه فوق الارض

باشد

باشد و خواه تحت الارض لا محاله اثری بر آن مترتب خواهد شد ❊ و طالع خسوف طالع وسط خسوف
باشد ❊ پس ساعات بعد وسط خسوف از نصف النهار مقدم در پانزده ضرب کنند تا درجه شود و بر مطالع بالقبه تقویم
آفتاب در وسط خسوف افزایند تا مطالع طالع شود و از آن مطالع طالع معلوم کنند و آن بعینه طالع استقبال
باشد ❊ و این مخالف آنست که عنقریب مذکور شد که زمان استقبال و زمان وسط خسوف یکی نیست و ظاهرا
که چون تفاوت اندک است آن را اعتبار نکرده است ❊ و بعضی طالع بدو خسوف گرفته اند ❊ چنانکه در بسیاری
امور که طالع ابتداء آن را منظور میدارند و چون مبنی احکام خسوف بر طالع خسوف و جزو خسوف است جزو خسوف
منظر به بدو خسوف کرده بنا بر این قول ❊ ❊ ❊

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ساعات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]